انتشارات
چاوشان
نوزایی کبیر

عبدالصمد کامبخش

شمه ای دربارهٔ
تاریخ
جنبش کارگری ایران

(سوسیال دموکراسی انقلابی،
حزب کمونیست ایران،
حزب تودهٔ ایران)

- عبدالصمد کامبخش
- شمه ای در باره ی تاریخ جنبش کارگری ایران (سوسیال دمکراسی، حزب کمونیست ایران، حزب توده ی ایران)
- انتشار مجدد: چاوشان نوزایی کبیر
- آدرس:

http://chawoshan.mihanblog.com

پیش سخن

۱– در باره ی کتاب و مؤلف آن

کتابی که در دست دارید ، مجموعه ی مقالاتی است که شادروان رفیق عبدالصمد کامبخش درباره ی تاریخ حزب طبقه ی کارگر در ایران در ادوار عمده ی سه گانه ی آن ، یعنی دوران سوسیال دمکراسی انقلابی ، دوران حزب کمونیست ایران و دوران حزب توده ی ایران برای مجله ی دنیا ارگان تئوریک و سیاسی حزب نگاشته است . قرار بود رفیق فقید این مقالات را که فقط تا دوران فعالیت علنی حزب را در بر می گرفت ادامه دهد وآن را به سال های اخیر برساند . قصد مؤلف این بود که ابتدا فصولی را که اصلاً ننگاشته ، تهیه کند و سپس دانشنامه ی دکتری خود را که دوران فعالیت مخفی حزب ما و جنبش ملی کردن نفت را در بر می گرفت به فارسی در آورد وآ ن را مکمل نوشته های سابق سازد و بدین سان مقالات خود را درباره ی تاریخ حزب حداقل تا سال ۱۳۵۵ شمسی برساند . شادروان کامبخش علیرغم بیماری سخت و کار ها و گرفتاری های متعدد حزبی و اجتماعی ، با طاقت و پشتکاری که ویژه ی او بود ، دست به کار شد . ولی دریغ مرگ امان نداد و رشته ی پر محتوی یک رزمنده و یک انسان در ۶۸ سالگی گسست . بدینسان در این کتاب آن فصولی که کامبخش نگاشته و تا دوران دادرسی برخی رهبران حزب را در بر می گیرد چاپ می شود . سپس ترجمه ی دانشنامه های دکترای کامبخش که دنباله ی مباحث بخش نخستین کتاب است (از صفحه ی ۱۳۶ به بعد) و ترجمه ی آن توسط رفیق رفعت محمد زاده انجام گرفته است چاپ می شود. سودمند می دانیم که زندگی نامه ی کوتاهی از کامبخش برای مزید اطلاع خوانندگان به دست دهیم :

عبدالصمد کامبخش فرزند شاهزاده کامران میرزا عدل الممالک (عدل قاجار) در سال ۱۲۸۲ شمسی در شهر قزوین تولد یافت . درچهارده سالگی (سال ۱۹۱۵) برای تحصیل به روسیه اعزام شد و در آنجا در خانه ی یکی از دوستان پدرش می زیست و به تحصیل اشتغال داشت . آشنایی با زبان و ادبیات روسی از اوان کودکی کامبخش را به این زبان مسلط ساخته بود چنان که آن را همتای زبان مادریش می دانست و بدین زبان با چیرگی سخن می گفت و می نوشت . در سال ۱۲۹۸ کامبخش بار اول از روسیه به ایران بازگشت . در سال۱۳۰۳ –۱۳۰۲ (۱۹۲۴ –۱۹۲۳) کامبخش گام در جاده ی فعالیت سیاسی نهاد . عضو « جمعیت آزادیخواهان قزوین » و « انجمن پرورش » شد (وخود از بنیان گذاران جمعیت اخیر بود) . در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) از طرف دولت ایران برای تحصیل مهندسی هواپیما به شوروی اعزام شد . وی به هنگام امتحان ورودی در دانشگاه شاگرد اول شد . در سال ۱۳۱۱ (۱۹۳۲) پس از احراز مقام اول در امتحانات به میهن بازگشت . در ارتش با رتبه ی ستوان دومی ارتش وارد خدمت شد با آن که افسر جوانی بود به علت آن که در

رشته ی خود در ایران آن روز مانندی نداشت او را به فرماندهی « مدرسه ی مکانیک » ارتش ایران گماشتند . فرماندهی مانور های هوایی و بمباران ها و عملیات دیگر هوایی با او بود . در همین سال ۱۳۱۱ به اتهام سیاسی بازداشت شد . یکسال و نیم در زندانِ دژبان بود . سپس از زندان آزاد و از ارتش اخراج شد.

در سال ۱۳۱۳ از طرف « انتر ناسیو نال سوم کمونیستی » (کمینترن) تجدید تأسیس حزب کمونیست ایران که در سال ۱۳۱۰– ۱۳۱۱ زیر ضربات پلیس متلاشی شده بود به او احاله شد . کامبخش به همراه رفیق شهید دکتر تقی ارانی و رفیق شهید سرهنگ سیامک این سازمان را احیا کرد . در اردیبهشت سازمان نوین حزب کمونیست که به همت فعالیت سازمانی کامبخش و کار مؤثر ایدئولوژیک دکتر تقی ارانی به کامیابی های نظر گیری رسیده بود ، به چنگ پلیس افتاد .

در سال ۱۳۱۷ محاکمه ی ۵۳ نفر د ردادگاه جنایی تهران تحت ریاست حسینقلی وحید انجام گرفت . کامبخش در این دادگاه به ده سال حبس محکوم گردید . در سال ۱۳۱۸ از زندان تهران به زندان بوشهر تبعید شد و ۱۵ ماه در شرایط بسیار دشوار در این زندان به سر برد . تنها تصادف او را از یک بیماری خطرناک که در این زندان بدان دچار شده بود نجات بخشید . در آبان ۱۳۲۰ در اثر اقدام رفقایی که از زندان قصر آزاد شده و حزب توده ی ایران را بنیاد نهاده بودند از زندان بوشهر آزاد گردید . در اسفند ۱۳۲۲ کامبخش از طرف اهالی قزوین به وکالت دوره ی چهاردهم مجلس شورا انتخاب شد و در فراکسیون ۸ نفری حزب توده ی ایران در مجلس به کار پرداخت . در ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ کامبخش در نخستین کنگره ی خزب توده ی ایران به عضویت کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران انتخاب شد . در سال ۱۳۲۳ کامبخش که پیوسته با افسران آزادیخواه تماس و آشنایی داشت موفق شد به کمک سرهنگ شهید سیامک و سروان شهید خسرو روزبه ، سازمان نظامی حزب توده ی ایران را به وجود آورد . کامبخش تمام انرژی جوشان و لیاقت سازماندهی خود را در راه ایجاد این سازمان مصرف کرد و هسته ی نیرومند و در خورد اعتمادی پدید آورد که بعدها منشاء خدمات بزرگی به حزب و جنبش شد .

فعالیت کامبخش در حزب ، مجلس و جامعه کین بی پایان ارتجاع و محافل امپریالیستی را به سوی او جلب نمود . محافل ارتجاعی علاقه ی ویژه ای داشتند که او را به چنگ آورند و نابود کنند . پس از سرکوب جنبش دمکراتیک آذربایجان و کردستان ،کامبخش مورد تعقیب دایمی محافل ارتجاعی به ویژه رزم آرا وزیر جنگ وقت قرار گرفت . به دستور حزب در دی ماه ۱۳۲۵ عازم مهاجرت شد . پنجم اردیبهشت ۱۳۲۷ دردومین کنگره ی حزب توده ی ایران کامبخش به سبب خدماتش بطور غیابی بار دیگر به عضویت کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران انتخاب گردید . در ۲۶ تیر ماه ۱۳۳۶ در چهارمین پلنوم کمیته ی مرکزی به عضویت هیئت اجرائیه و دبیری حزب انتخاب شد و تا پایان عمر در این سمت باقی ماند . در سال ۱۳۳۸ تحصیلات خود را در « آکادمی علوم اجتماعی وابسته به کمیته ی مرکزی حزب کمونیست شوروی » واقع در مسکو در

رشته ی تاریخ نوین به پایان رساند و از رساله ی نامزدی علوم در باره ی تاریخ حزب توده ی ایران دفاع کرد . سابقاً نیز در ایام توقف اخیر خود در شوروی کامبخش کورس معینی را در رشته ی علم اقتصاد طی کرده بود . در پلنوم دهم (فروردین ۱۳۴۱) کمیته ی مرکزی کامبخش را به عنوان یکی از اعضای سه گانه « بوروی موقت » و پلنوم ۱۲ (خرداد ۱۳۴۷) به عنوان یکی از اعضای هیئت اجراییه و هیئت دبیران کمیته ی مرکزی انتخاب کرد . در پلنوم های ۱۳ و ۱۴ کمیته ی مرکزی در همین سمت ها باقی ماند . در آبان ماه ۱۳۵۰ (۱۰ نوامبر ۱۹۷۱) پس از ده سال بیماری دشوار (تنگ نفس و سکته ی قلبی) در ۶۸ سالگی دوستان خود را ترک گفت . تأثیر عمیق مرگ او در میان دوستان و نزدیکان و همه ی اعضای حزب ، محبوبیت کامبخش را بیش از پیش آشکار ساخت . این محبوبیت ناشی از حجب ، محبت ، پُرکاری ، فداکاری ، ایمان سیاسی بود که در سرشت کامبخش جای داشت و حتی بدخواهانش قادر به انکار آنها نبودند . همانطور که در نامه ی یکی از احزاب برادر کشورهای سوسیالیستی تصریح شده کامبخش از رجال سرشناس جنبش کمونیستی و کارگری جهانی است . وی تمام عمر آگاهانه ی خود را صرف خدمت به کمونیسم کرد و خود را در خورد اعتماد طبقه ی کارگر نشان داد.

تجارب حیاتی ، اطلاعات سیاسی و تئوریک کامبخش او را برای نگارش بررسی هایی در باره ی تاریخ حزب طبقه ی کارگر ایران کاملاً صالح می ساخت . طبیعی است نگارش این تاریخ کار یک نفر نیست . کار پر ارزش کامبخش به نوبه ی خود یک کار تدارکی است و به عنوان مجموعه ی مقالات نشر می یابد . تاریخ حزب طبقه ی کارگر در ایران باید با بررسی کوهی از مدارک و به شکل جمعی و در طول زمان فراهم آید . این وظیفه ای است مبرم و حیاتی . زیرا یکی از معایب مهم فعالیت انقلابی در ایران گسستگی دائمی کار و عدم ادامه کاری در آن است . ای چه بسا مکرر در مکرر از زمینه ی خالی کار آغاز شده و حال آن که دیگران بسیار چیزها را پیش از آن تجربه کرده بودند .

هم سوسیال دمکراسی انقلابی ، هم حزب کمونیست ایران و هم حزب توده ی ایران و جنبش توده ای که به ابتکار و رهبری این حزب پدید آمده دارای گنجی از سنن و تجاربند . تجارب مثبت و منفی در این انبوه بسیار است که تا امروز نیز جمع بندی و بررسی نشده . حزب ما در این راه گام هایی برداشته که باید آنها را گام های نخستین دانست .مؤلف این کتاب از ورود در مسایل مشخص مربوط به افراد تا آنجا که میسر بوده احتراز ورزیده ، زیرا قضاوت در این مسایل به ویژه قضاوت در مسیر طولانی و بغرنج اختلافات درون حزبی را در صلاحیت بررسی های دقیق تر و هیئت های صالح حزبی می شمرد . و اتفاقاً بدون این بررسی درک برخی علل ناکامی های جنبش توده ای و حزب میسر نیست . اثر کنونی سرآغاز نیکی است که قاعدتاً آن را نسل حاضر و آتی دنبال خواهد کرد و عیار تلاش ها و مقام رزمندگان را چنانکه لازمه ی علمیت و عدالت انقلابی است برملا خواهد نمود.

کار کامبخش در زمینه ی تدارک تاریخ حزب طبقه ی کارگر در ایران جدی ترین و علمی ترین کاری است که به شکل نسبی تا کنون انجام گرفته و گواه استوار این دعوی نیز آرشیو وسیعی است که کامبخش به مدد آن ، فصول کتاب حاضر را تهیه کرده و پانزده سال اخیر زندگی را تماماً وقف آن نموده و در این کار وسواس و وجدان مورخ و انقلابی را پیوسته در پیش نظر داشته است . جا دارد این کتاب با دقتی که سزنده ی آن است مورد مطالعه و استفاده ی نسل های نوین انقلابیون قرار گیرد .

۲– در باره ی شیوه ی بررسی تاریخ جنبش کارگری در ایران

بررسی تاریخ جنبش رهایی بخش ملی و در درون آن جنبش کارگری در کشور ما تنها زمانی صحّت ، جامعیت و علمیت می یابد که مبتنی بر بررسی مشخص (کنکرت) و مستند سیر این جنبش باشد و حوادث مربوط به این جنبش را ، در چارچوب حوادث همزمان جهان و ایران مطالعه کند . اگر کنکرت بودن ، مستند بودن مراعات نشود ، اگر سیر حوادث جنبش رهایی بخش یا جنبش کارگری ایران در پیوند منطقی آن با حوادث جهان و ایران مورد مطالعه قرار نگیرد ، ناچار تحلیل ها و نتیجه گیری ها یا ذهنی و یا مغلوط و مخدوش از آب در خواهد آمد .

از جنبش مشروطیت تا به امروز ، غالب مبارزات سیاسی اعم از آن که متعلق به کدام طبقه بوده : بورژوازی لیبرال ، دمکرات های انقلابی وابسته به خرده بورژوازی شهر و ده ، یا انقلابیون پرولتاری با ناکامی هایی روبه رو شده ، و در کنار بسیاری از مجاهدان که در راه خود قهرمانانه جان باختند ، به پدیده های ناپیگیری، ارتداد، تسلیم نیز برمی خوریم . راز این پدیده ها را به هیچوجه نباید در «مختصات روحی » مردم جست . برعکس همه چیز گواه بر سطح بالای شجاعت و جسارت و آرمان دوستی انقلابی خلق های کشور ما و عشق سوزان آنها برای نیل به هدف است و راز آن را ، همچنین نباید در عدم لیاقت رهبران جداگانه جستجو نکرد . مسلم است که نقش رهبری و رهبران و مسئولیت آنان و تأثیر مختصات اخلاقی ، فکری و ارادی آنان در امور به هیچوجه کم نیست و نمی تواند نادیده گرفته شود . ولی این عامل را هم نمی توان عامل قاطع دانست .عوامل عمده طبق توضیح ماتریالیستی تاریخ یک سلسله عوامل عینی است مانند مختصات تاریخی تکامل جامعه ی ما در سده های اخیر ، نقش امپریالیسم و عمّال آن ، ترکیب طبقاتی جامعه ی ایران ، ضعف طبقه ی کارگر ، سطح نازل مدنی و فرهنگی جامعه ، فقدان سنن و روحیات سازمانی و انضباطی و موازین رهبری و شیوه های رزم و پیکار و غیره .

در جامعه ی معاصر ایران محمل های پیدایش تشکّل انقلابی ، انضباط ، ادامه کاری ، پیگیری ، پایداری ، تحلیل درست وضع ، یافتنِ وسایل مؤثر پیکار ، یافتن شعارهای درست مبارزه و غیره و غیره ، دم به دم آماده تر می گردد .انقلاب ایران به این روند ، تکانی نیرومند داده است . در این شرایط ، بررسی تاریخ گذشته

اهمیّتی شگرف کسب می کند . ما این تاریخ را مطالعه نمی کنیم که تنها قهرمانان را بستائیم و یاران نیمه راه را بنکوهیم . این امری احساسی و تا حدی ، علی رغم ضرورت آن ، فرعی است . ما این تاریخ را مطالعه می کنیم برای آن که عبرت اندوزی کنیم . باید دلایل موفقیت ها و شکست ها با دقت بررسی شود و روشن گردد تا معلوم شود از چه باید احتراز کرد . به چه چیز باید توجه داشت .

توجه به تاریخ جنبش رهائی بخش و انقلابی در این اواخر زیاد شده است . غیر از حزب ما ، سازمان ها و بنگاه های نشریاتی دیگر دست به انتشار اسناد و تحلیل هایی زده اند . نقش مقدم حزب ما در این زمینه روشن است . ولی نمی توان از این توجه عمومی شادمان نشد . تاریخ کشور ما تاریخ شاهان نیست ، تاریخ مبارزه ی طبقاتی است . طی قرن معاصر مارکسیست ها نقش شگرفی در این مبارزه ی طبقاتی داشتند که بدون روشن کردن آن ، روشن کردن تاریخ معاصر میسر نیست . این نقش ، بدون کمترن تردید ، در آینده به مراتب شگرف تر از گذشته خواهد شد . لذا هر تلاش در این زمینه در سمت درست و عملی مشکور است .

شایان تصریح است که تاریخ حزب توده ی ایران با تاریخ جنبش توده ای در ایران به عنوان دو مقوله ی عام و خاص با هم تفاوت دارند . حزب توده ی ایران منشأ جنبش توده ای وسیعی بوده ، به برکت این حزب ، اتحادیه های کارگری و دهقانی ، سازمان های زنان و جوانان و انواع جبهه ها و جمعیت ها ی دیگر علنی پدید شده که ده ها و صدها هزار نفر را متشکل ساخته است .

" این جنبش توده ای " از جهت دامنه و فراگیری آن از " حزب توده ی ایران " بسی وسیع تر است . کتاب حاضر بطور اساسی به تاریخ حزب پرداخته و یادکرد از جنبش توده ای در آن برحسب ضرورت انجام گرفته است . لازم است که تاریخ اتحادیه های کارگری ، دهقانی ، سازمان های جوانان ، زنان ، سازمان های مترقی فرهنگی و غیره که طی بیش از نیم سده ی اخیر در ایران از طرف حزب طبقه ی کارگر ایجاد شده است نیز تنظیم گردد . در این صورت ، دامنه ی کوشش و اثربخش این حزب به مراتب روشن تر می شود . در همین زمینه باید به تنظیم تاریخ مطبوعات کارگری نیز که داستانی طولانی و شگرف و پرافتخار دارد توجه جداگانه ای معطوف داشت .

در بررسی تاریخ حزب طبقه ی کارگر نه فقط باید به انحراف و اشتباهاتی که در جریان مبارزه ی خارجی حزب (مبارزه با دشمنان طبقاتی) روی داده توجه داشت ، بلکه باید به ناهنجاری ها و کژ روی هایی که در مبارزه ی داخلی حزب (مبارزه با حاملان نظریات خطا) روی داده توجه نمود . نه فقط در عرصه ی پیشین (یعنی مبارزه ی اجتماعی) بلکه در این عرصه نیز احزاب کارگری در کشور ما دچار مشکلاتی شده اند . روشن است که مبارزات داخلی حزبی ، امری است ضرور . این مبارزه ای است بین اندیشه ها و روش های درست ، اصولی ، انقلابی ، و حاملان آن با اندیشه ها و روش های نادرست ، غیر اصولی ، منحرف ، و حاملان آن . ولی این مبارزه ای است که باید به قصد تحکیم بیشتر وحدت حزب و فقط و فقط در چارچوب موازین سازمانی

و به کلی مبرّی از محاسبات مشخص و گروهی انجام می گیرد . تا زمانی که مبارزات برون حزبی مبتنی بر اصولیت انقلابی همراه با نرمش واقع گرایانه نباشد ، تا زمانی که مبارزات درون حزبی مبتنی بر مراعات اکید موازین سازمانی و حفظ وحدت نشود ، ایجاد یک ستاد محکم انقلابی ، تأمین اراده و عمل ، و لذا احراز پیروزی در نبرد دشوار با دشمنان ماهر و محیلی مانند امپریالیسم و ارتجاع شدنی نیست .

احسان طبری

در باره‌ی سوسیال دمکراسی انقلابی ایران

(تشکیل، فعالیت و نقش آن در انقلاب مشروطیت)

تاریخ سوسیال دمکراسی ایران هنوز محتاج به کاوش‌های بسیار است. آنچه در باره‌ی پیدایش سوسیال دمکراسی و چگونگی سازمان‌های اولیه‌ی آن گفته و نوشته شده است تحقیقاتی است مقدماتی و در بسیاری از موارد قابل تردید.

مسلم اینست که سوسیال دمکرات‌ها در ایران از همان آغاز سده‌ی بیست در فعالیت بوده‌اند و این فعالیت همواره در ارتباط نزدیک با سوسیال دمکرات‌های انقلابی (بلشویک) روس و ماوراء قفقاز بوده است.

از جمله فعالیت نهانی سوسیال دمکرات‌های ایران رساندن مطبوعات مخفی بلشویک‌ها و روزنامه‌ی مخفی "ایسکرا" (جرقه) ارگان حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه از اروپا (برلن ـ وین ـ تبریز) به باکو است که تحت نظر شخص لنین و همسرش کروپسکایا انجام می‌گرفته است. چنانکه در نامه‌ای که کروپسکایا در ماه مه ۱۹۰۱ از سویس به متصدی این کار در حاجی طرخان (هشترخان) نوشته است گفته می‌شود:

"از طریق ایران چهار بسته فرستاده شد . . . چگونگی را اطلاع بده، سرعت حمل مطبوعات تا چه اندازه است؟ دانستن این موضوع اهمیت دارد تا بدانیم آیا این راه برای ارسال شماره‌های "ایسکرا" هم بدردخور است یا اینکه تنها می‌توان جزوات را از این راه حل نمود."

(منظور راه تبریز است و از این نوشته پیداست که تا آن موقع جزواتی حمل شده بوده است و درصدد بوده‌اند روزنامه‌ی "ایسکرا" را هم از این راه بفرستند).

و نیز لنین در پاسخ گالپرین – نماینده ی روزنامه ی "ایسکرا" در باکو که دیر رسیدن مطبوعات ارسالی را دلیل نامناسب بودن این راه می‌دانست شخصاً می‌نویسد:

"مدت زیادی نیست که ما از وین به ایران (مطبوعات) ارسال داشته‌ایم و اظهار نظر در این باره عجولانه خواهد بود. چه بسا که موفقیت داشته باشیم. صاحب آدرس را در شهر تبریز مطلع سازید که باید کتاب‌هائی دریافت کند و رسید آنها را اطلاع دهید."

درباره‌ی پایه گذاردن سوسیال دمکراسی در ایران تاریخ‌نویسان به‌طور عمده متحدالقولند و آن اینکه نخستین آورندگان افکار و تشکیل‌دهندگان گروه‌های سوسیال دمکراسی ایرانیانی بوده‌اند که در ماوراء قفقاز در کنار سوسیال دمکرات‌های روس مبارزه کرده و تجربه اندوخته‌اند، بویژه ایرانیانی که برای کارهای فصلی و موسمی و یا نسبتاً درازمدت به ماوراء قفقاز و آسیای میانه و بیش از همه برای کار در صنایع نفت به باکو رفت و آمد می‌کرده‌اند.

فقر روستا و ورشکستگی کسبه‌ی شهری در نتیجه‌ی رقابت خارجی، عده‌ی زیادی از مردم ایران را برای تلاش معاش آواره می‌ساخت. قسمت اعظم آنها به مراکز صنعتی روسیه‌ی تزاری روی می‌آوردند. مهم‌ترین این مراکز، معادن نفت باکو بود.

کار در میان کارگران ورزیده، تماس با انقلابیون روس و ماوراء قفقاز، شرکت در مبارزات و اعتصابات، سطح آگاهی آنان را بالا می‌برد و خود آنها را آماده ی مبارزه در کشور خویش و انتقال تجربه‌ی به‌دست آمده و عقاید خود به دیگران می‌نمود.

برای آنکه مقیاس این آمد و رفت‌ها بهتر معلوم شود کافی است گفته شود که مثلاً عده‌ی افرادی که در سال ۱۹۱۱ از مرزهای ایران خارج شده‌اند بیش از ۱۹۰هزار و مراجعت‌کنندگان اندکی بیش از ۱۶۰هزار نفر و در سال ۱۹۱۳ به‌ترتیب در حدود ۸۳ و ۶۶ هزار نفر بوده‌اند. اینها ارقام رسمی است که از دفاتر کارگذاری‌های مربوطه (نمایندگان وزارت امور خارجه در ایالات) استخراج شده و حال آنکه از روی آمار غیررسمی می‌توان گفت که سالیانه در حدود ۳۰۰هزار نفر از نقاط مختلف ایران (آذربایجان، گیلان و خراسان) به روسیه برای کار می‌رفته‌اند.

در حدود پنج درصد مجموع کارگران مؤسسات ماوراء قفقاز و ۵۰درصد کارگران نفت باکو را ایرانیان تشکیل می‌دادند که در کلیه‌ی جنبش‌های کارگری این نواحی شرکت فعال داشتند. از میان آنهاست که اشخاصی نظیر حیدر عمواغلی رهبر آینده حزب کمونیست ایران بیرون آمده‌اند.

سوسیال دمکرات‌های بلشویک به‌خصوص بلشویک‌های قفقاز به این کارگران تجربه می‌آموخته، به آنها برای مبارزه در میهنشان الهام می‌بخشیدند و آنها را به افکار انقلابی مجهز می‌ساختند و در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت ایران در نتیجه‌ی اعتصاب‌های عظیمی که در بنگاه‌های صنعتی نفت باکو رخ داد و اخراج‌های دسته‌جمعی، عده‌ی زیادی از کارگران ایرانی مجبور به ترک کار و مراجعت به ایران شدند. در پیام جلیل محمد قلی‌زاده ـ مدیر مجله‌ی ملانصرالدین، که بعدها در ایران شهرتی بسزا به‌دست آورد ـ به این کارگران چنین می‌خوانیم:

"پس از آمدن به میهنتان مردم برهنه، گرسنه و ستمکش نظیر خودتان را گرد آورید، به آنها مژده دهید که طبقه‌ی کارگر روسیه به پا خاسته است. به همشهری‌های کارگر بگوئید که رفقای روس به آنها درود می‌فرستند، به آنها اطمینان دهید که اگر راه رفقای اینجا را پیش گیرند و بخواهند از یوغ استبداد رهائی یابند، اگر خواسته باشند حقوق انسانی خود را به کف آورند و نفسی به آزادی بکشند، آنگاه است که رفقای روسیه پرچم خود را به یادگار به آنها خواهند سپرد. بگذار مردم تحقیر شده و فقرزده‌ی کارگر شعار ما را روی آن پرچم بخوانند: "رنجبران روی زمین متحد شوید". بگذار بخوانند و متحد شوند."

عده‌ی زیادی از این کارگران در انقلاب مشروطیت ایران که نخستین انعکاس انقلاب روسیه در خاور بود شرکت فعال جستند.

* * * *

انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۰۵–۱۹۱۱) یکی از حوادث مهم جهانی زمان خود به‌شمار می‌آید. این انقلاب در اوائل قرن بیستم آغاز شد یعنی هنگامی‌که سرمایه‌داری جهانی پا به عرصه‌ی نوین خود امپریالیسم گذاشت. جهان میان دول بزرگ و یا به‌عبارت دقیق‌تر انحصارهای سرمایه‌داری تقسیم شده بود. ایران ازجمله طعمه‌های باقی‌مانده‌ای بود که، بر حسب موقعیت جغرافیائی خود، می‌بایستی یا در کنام امپریالیسم انگلیس فرو رود یا به تصرف روسیه تزاری درآید و یا بین این دو تقسیم گردد. مناسبات مسلط فئودالی متکی به رژیم سلطنت استبدادی راه رشد را بر بورژوازی جوان بسته بود. ضربات سرمایه‌ی خارجی برای بورژوازی ملی و خرده بورژوازی شهر خردکننده بود. توده ی‌ی دهقانی زیر فشار استثمار وحشیانه و فقر هلاکتبار به‌سر می‌برد. تضادهای اجتماعی به منتهای حدّت خود رسیده بود.

در این شرایط وقایعی در جهان رخ داد که باعث تقویت روحیه‌ی انقلابی در ایران شد: ناکامی‌های انگلیس در جنگ با بوئرها، شکست روسیه‌ی تزاری از ژاپن و از همه مهمتر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه.

انقلاب روسیه آن تکان نیرومندی بود که موجب انفجار بلافاصله‌ی انقلاب در ایران گشت. در بدو امر بورژوازی در رأس انقلاب قرار گرفت. طبقات دیگر هنوز خواستی از خود ابراز نمی‌داشتند. در واقع خلق برای گرفتن مواضع اولیه از استبداد به دنبال بورژوازی رفت. ولی غریزه از همان روز اول به بورژوازی حکم می‌کرد که تند نرود. جنبه‌ی دوگانه‌ی بورژوازی خود را نمایان می‌ساخت. به نسبت بسط انقلاب ، بورژوازی راه عقب‌نشینی را آماده می‌نمود. ولی نیروی مردم این راه را بست. اواخر سال ۱۹۰۶ و اوائل سال ۱۹۰۷ را می‌توان سرآغاز مرحله‌ی نوینی در انقلاب مشروطیت شمرد. در نقاط مختلف طبقات جداگانه‌ی مردم با خواست‌های خود به عرصه‌ی مبارزه وارد می‌شوند. در بسیاری از نقاط آذربایجان و گیلان دهقانان از پرداخت بهره‌ی مالکانه خودداری کردند، خواستار تقسیم زمین شدند. خرده بورژوازی شهر به دنبال جناح اعتدالی بورژوازی عقب‌گرد نکرد. در یک رشته از بنگاه‌های کوچک موجود کارگران دست به اعتصاب زدند. مبارزه وارد مرحله‌ی عالی خود گشت و شکل مسلحانه به خود گرفت که بهترین نمونه‌ی آن دفاع قهرمانانه‌ی تبریز و لشگرکشی انقلابیون گیلان به پایتخت است.

انقلاب مشروطیت ایران یکی از طولانی‌ترین مبارزات مسلحانه‌ی زمان خود بود. این انقلاب اجرای نقشه‌های دول امپریالیستی را (با آنکه در سال ۱۹۰۷ روسیه‌ی تزاری و انگلستان رسماً ایران را بین خود تقسیم کردند) تا آستانه‌ی جنگ بین‌المللی کشاند و هنوز جنگ پایان نیافته بود که انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر این نقشه‌ها را درهم ریخت.

لنین با توجه خاصی که به جنبش رهائی‌بخش ایران ـ این همسایه‌ی بلافصل روسیه ـ داشت طی مقاله‌ی "مواد انفجاری در سیاست جهانی" درباره‌ی انقلاب ایران چنین می‌نویسد:

"وضع انقلابیون ایران در کشوری که از یک طرف اربابان هند و از سوی دیگر حکومت ارتجاعی روس در شرف تقسیم آنند، بس دشوار است. ولی مبارزه‌ی سرسخت تبریز، کامیابی‌های مکرر نظامی انقلابیون، که به‌نظر می‌رسید در هم شکسته‌اند، نشان می‌دهد که سردمداران شاه حتی با گرفتن کمک از لیاخوف‌های روس و دیپلمات‌های انگلیس نیز با شدیدترین مقاومت‌های توده ی‌ی مردم روبرو هستند. چنین جنبش انقلابی که می‌تواند به کوشندگان بازگشت به دوران گذشته اسلحه بدست پاسخ دندان‌شکن بدهد و قهرمانان چنین کوشش‌هائی را مجبور به درخواست کمک از خارج بکند، محوشدنی نیست و حتی پیروزی کامل ارتجاع ایران در این شرایط تنها می‌تواند آستانه‌ی هیجان‌های نوین توده‌ای بشود."

صحت این پیشگوئی لنین را انقلاب‌های بعدی آذربایجان، گیلان، خراسان به ثبوت رسانید. درباره‌ی اهمیت و عظمت انقلاب مشروطیت ایران و مبارزه‌ی مسلحانه‌ای که در شمال انجام شد مطالب بسیاری نوشته شده که یکی از آنها را برای نمونه ذکر می‌کنیم.

پاولویچ از تاریخ‌نویسان انقلابی روس، انقلاب ایران را چنین وصف می‌کند:

"میان کشورهای آسیائی، ایران نخستین کشوریست که صلای جنگ را علیه استبداد شاهان خود، علیه زورگوئی ددمنشانه‌ی حکومت‌های اروپائی، که پشت سر آنها ایستاده‌اند، در داد. ایران پیشتاز کوچک آسیای بیدار شده است. ولی پیشتازی است جسور که تا دل اردوگاه خصم تاخته و با وجود کوچکی خود هراس در دل دشمن افکنده است، زیرا از پس آن، هند ۳۰۰ میلیونی و سپس چین ۴۰۰ میلیونی در حرکتند."

عناصر پرولتری و سوسیال دمکرات به‌ویژه در مرحله‌ی دوم انقلاب ایران ـ مرحله‌ای که انقلاب در آذربایجان و تا حدودی گیلان جنبه‌ی دمکراتیک وسیع‌تری به خود گرفت ـ نقش زمان‌دهنده و تجهیزکننده‌ی مهم و مؤثری ایفاء کردند و یا بهتر بگوئیم به همت آن‌ها بود که در این نواحی انقلاب مجدداً اوج گرفت و به مرحله‌ی عالی خود ـ قیام مسلحانه رسید.

علاوه بر سوسیال دمکرات‌های ایرانی عده‌ی قابل توجهی از سوسیال دمکرات‌های بلشویک قفقاز نیز در بحبوحه‌ی انقلاب مشروطیت به ایران شتافتند. از آن گذشته انقلابیون ایران از کمک‌های فنی سوسیال دمکرات‌های روس نیز بهره‌مند بودند.

در تاریخ ۳ فوریه‌ی ۱۹۰۷ گارتویک سفیر روس در ایران به وزارت خارجه‌ی روسیه چنین گزارش می‌دهد:

"رابطه‌ی انقلابیون ایران به‌ویژه نواحی مرزی (گیلان و آذربایجان) با کمیته‌های قفقاز بدون شک برقرار است. شبنامه‌های فراوانی که در اینجا با شعارهای "عدالت، آزادی، مساوات" منتشر می‌شود در چاپخانه‌ی انقلابی شهر باطوم طبع می‌شود."

در یادداشت‌های چرچیل مترجم سفارت انگلیس که به گیلان سفر کرده بود چنین می‌خوانیم:

"برای من کاملاً آشکار گشت که جنبش رشت در قفقاز طرح ریزی گردیده و به‌دست یک‌دسته قفقازیان مصمم که عده‌ی آنها از ۵۰ تن بیش نبود، اجراء گردیده و طی شش هفته‌ای که از هشتم فوریه گذشته است بر تعداد این افراد افزوده شده و به‌طوری‌که به من گفته شده عده‌ی آنها اکنون به ۳۵۰ تن بالغ است."

مرحوم کسروی درباره‌ی نقش سوسیال دمکرات‌ها در مبارزه‌ی تبریز می‌نویسد:

"رشته‌ی کارها در دست آنان می‌بود . . . آنان نیک می‌دانستند که خودکامگی از میان نرفته و تنها نام مشروط، نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت و باید نیرو بسیجید و برای نبرد آماده گردید. نیک می‌دانستند که اگر مردم را به خود رها کنند کم کم سست گردیده و از جوش فرو خواهند نشست . . . "[۱]

ن . ک . به لوا تاریخ‌نویس شوروی نقش بخصوص بزرگی برای سوسیال دمکراسی در تاریخ انقلاب ایران قائل است. وی به مطالبی از گزارش گارتویک سفیر روسیه‌ی تزاری که مجری با تجربه‌ی سیاست استعماری تزاری در ایران بوده است اشاره می‌کند که گفته است با وجود تمایل شاه و عده‌ای از وزراء و رجال و مطبوعات هنوز گامی هم در تصویب طرح ایجاد مجلس سنا برداشته نشده است. گارتویک اضافه می‌کند:

"این نکته دلیل واضحی بر نیرو و نفوذ جمعیت‌های انقلابی است. این جمعیت‌ها به‌خوبی درک می‌کنند مجلس سنا که کنسرواتیوتر است می‌تواند در راه اجراء هدف‌های جنایت‌بار آنان باشد . . . "[۲]

این نکات درباره‌ی فعالیت سوسیال دمکراسی از منابع مختلف ذکر شد تا اگر ما از گفته‌ی خود سوسیال دمکرات‌ها شاهدی بیاوریم حمل بر غلو از جانب آن‌ها نشود. در پیامی که هنگام انقلاب به امضاء "حزب سوسیال دموکرات ایران" خطاب به مردم کشور صادر شد، گفته می شود:

"سوسیال دمکراسی ایران بود که مشروطیت را گرفت، دفاع تبریز را سازمان داد و در آن هنگام که استبداد خود را در همه جا پیروزمند میدانست و در صفوف آزادی‌خواهان ایران یأس و ناامیدی حکمفرما بود لشگرکشی به تهران را تهیه دید."

این پیام مربوط به زمانی است که دخالت نیروهای اجنبی خطر جدی برای سرنوشت انقلاب و استقلال کشور فراهم ساخته بود. حزب سوسیال دمکرات "مردم صادق و باشهامت را دعوت می‌کند که زیر پرچم وی گرد آیند، حکومت منفور را سرنگون کنند و کشور را از ستم خارجی که می‌تواند آخرین آثار آزادی را، که با آن‌همه مشقت به‌دست آمده، از بین ببرد نجات دهند."[۳]

---

۱) کسروی ـ تاریخ مشروطیت ایران، چاپ چهارم صفحه‌ی ۱۷۵-۱۷۶.

۲) ن . ک . به لوا ـ مقاله درباره‌ی سوسیال دمکراسی ایران در مجموعه‌ی مسائل تاریخ و ادبیات کشورهای خارجی خاور از انتشارات دانشگاه مسکو ۱۹۶۰.

۳) پاولویچ و ایرانسکی ـ مقاله‌ی "ایران در مبارزه برای استقلال" فصلی از کتاب "تاریخ مختصر تکامل انقلاب ایران" سال ۱۹۲۵.

* * * *

شالوده‌ی سازمان سوسیال دمکراسی ایران ـ "اجتماعیون عامیون" به‌دست جمعیت "همت" ریخته شد. این جمعیت در سال ۱۹۰۴ (یکسال پیش از انقلاب مشروطیت ایران) از طرف سوسیال دمکرات‌های باکو برای کار در میان کارگران ایرانی تشکیل گردید و حلقه‌ی واسط میان کارگران به‌ویژه کارگران ایران و حزب سوسیال دمکرات کارگری (بلشویک) روس بود.

مرحوم کسروی نیز معتقد است و در تاریخ مشروطیت خود می‌گوید که "اجتماعیون عامیون" یکسال قبل از انقلاب ایران در باکو تشکیل شد و رهبر آن نریمانوف بوده است (نریمان نریمانوف صاحب آثار بسیاری از وقایع تاریخ ایران، ازجمله پیس‌های تاریخی "کاوه‌ی آهنگر"، "نادرشاه افشار"، "آقا محمدخان قاجار" و غیره می‌باشد).

این جمعیت بلافاصله به ایجاد سازمان‌هائی در ایران دست زد. از جمله است گروه سوسیال دمکرات که به‌دست حیدر عمواوغلی در تهران تشکیل گردید. گارت‌ویک سفیر تزاری در ایران در همان موقع اطلاع داده است که کمیته‌های انقلابی که در ایران تشکیل می‌شوند به‌دستور ایرانیان جوانی می‌چرخند که از خارج می‌آیند و از عقاید سوسیالیستی مسموم شده‌اند".

اینکه از همان اوائل انقلاب جمعیت و یا گروه‌هائی در ایران به‌نام "اجتماعیون عامیون" ــ سوسیال دمکرات وجود داشته و فعالیت می‌کرده‌اند مورد تردید نیست.

میرزا محمدعلی‌خان تربیت که در واقع شاهد عینی است، به کتاب "ورقی از دفتر تاریخ مطبوعات ایرانی و فارسی" خود که ادوارد براون آنرا به انگلیسی ترجمه کرده و پیوست جلد دوم "تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره‌ی مشروطیت" خود نموده است، دیباچه‌ای نوشته و در پایان آن زیر عنوان "تاریخچه‌ی پیدایش احزاب" چنین می‌نویسد:

"لازم است دقت خوانندگان را به یک نکته‌ی کوچک شایان توجهی جلب نمائیم و آن اینکه احزاب سیاسی رسمی ازقبیل دمکرات، اتحاد و ترقی، اعتدالیون و غیرهم فقط از دوره‌ی دوم مشروطیت پدیدار گشتند . . . بنابراین انتساب روزنامه‌ای پیش از دوره‌ی مذکور به یکی از احزاب مزبور ناصواب خواهد بود. در دوره‌ی اول مشروطیت یگانه حزب متشکل سوسیال ـ دمکرات (اجتماعیون عامیون) بود، و "مجاهد" ارگان مطبوعاتی آن در تبریز انتشار داشت."[۱]

در قطعنامه‌ی پراگ (۱۹۱۲) حزب سوسیال دمکرات کارگری روس که "درباره‌ی حمله‌ی حکومت تزاری به ایران" صادر شده بالصراحه از سوسیال دمکرات‌های ایران نام برده شده است.

---

۱) جلد دوم "تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره‌ی مشروطیت" تألیف پرفسور ادوارد براون ـ ترجمه و تحشیه و تعلیقات تاریخی و ادبی به قلم محمد عباسی ـ چاپ تهران صفحه‌ی ۶۶۱.

م . س . ایوانف، با استفاده از آرشیو تزاری به گزارش سفارت روس مقیم تهران حاوی شرح وقایع ۱۵ روزه‌ی ژوئن ـ ژوئیه‌ی ۱۹۰۷ اشاره نموده است. در این گزارش گفته می‌شود که در تبریز محفل سوسیال دمکرات‌های ایران در حال فعالیت است ، برای خود قواعدی تنظیم نموده که ظاهراً از سازمان های انقلابی روس اخذ شده است. در انزلی نیز سازمان سوسیال دمکراسی وجود دارد که فشار زیادی به انجمن‌های محلی وارد می‌کند[۱].

از این‌ها گذشته در آرشیوهای تزاری اسناد مشخصی به‌دست آمده که جای تردید در این مسئله باقی نمی‌گذارد.

این نکته نیز محرز است که این جمعیت و یا حداقل گروهی از آن تا پایان انقلاب وجود داشته و فعالیت می‌نموده است، زیرا پیامی به امضاء کمیته‌ی مرکزی حزب سوسیال دمکرات ایران در ماه سپتامبر ۱۹۱۱ در نامه‌ی "سوسیال دمکرات" مطبعه‌ی پاریس دیده می‌شود.

در این پیام که مخاطب آن پرلتاریای سوسیالیستی و کارگران جهان می‌باشند، تقاضا شده است که صدای خود را برای دفاع از آزادی ایران بلند کنند و گفته می‌شود که قطعنامه‌ی کنفرانس پراگ حزب سوسیال دمکرات کارگری روس پاسخی به این پیام است.

* * * *

بنابر آنچه گفته شد وجود حزب و یا گروه‌های سوسیال دمکرات از همان بدو انقلاب مشروطیت جای تردیدی باقی نمی‌گذارد. ولی نکات زیر هنوز احتیاج به تحقیق و روشن شدن دارد:

۱) آیا حزب واحدی وجود داشته که از یک مرکز اداره می‌شده است یا گروه‌ها و محافل متعددی مستقلاً به‌نام سوسیال دمکرات و یا اجتماعیون عامیون فعالیت می‌نموده‌اند؟

۲) برخی از اسناد که ظاهراً مربوط به یک جمعیت می‌باشد به‌نام "اجتماعیون عامیون" و یا سوسیال دمکرات و برخی دیگر به‌نام جمعیت "مجاهدان" انتشار یافته است این ابهام را به‌وجود می‌آورد که آیا این دو یک جمعیت واحد و یا دو جمعیت جداگانه بوده‌اند؟

درمورد مسئله‌ی دوم می‌توان دو نظر ابراز داشت:

۱) حزب سوسیال دمکرات و یا "اجتماعیون عامیون" دو جمعیت جداگانه بوده‌اند،

۲) این هر دو یک جمعیتند منتهی جمعیت مجاهدان وسیع‌تر و یک جمعیت توده‌ایست که سوسیال دمکرات‌ها هسته‌ی رهبری‌کننده‌ی آن بوده‌اند.

---

۱) م . س . ایوانف "انقلاب ایران" صفحه‌ی ۱۴۳.

به نظر ما نظر دوم بیشتر مقرون به حقیقت است منتهی با اضافه کردن این نکته که علاوه بر حزب سوسیال دمکرات گروه‌های جداگانه‌ای هم وجود داشته‌اند که خود را سوسیال دمکرات نامیده، ولی با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند.

برای روشن شدن این موضوع به اسناد مراجعه می‌کنیم.

یکی از اسنادی که موجب طرح مسئله شده است شبنامه‌ایست که کارت ویگ سفیر روسیه‌ی تزاری به پیوست گزارش شماره ی ۳۴ خود در تاریخ ۲۳ فوریه‌ی سال ۱۹۰۷ برای دولت متبوع خود ارسال داشته است و م . س . ایوانف در کتاب "اجتماعیون عامیون" با ذکر کلمه‌ی "مجاهدان" بین دو هلال است که نشان می‌دهد منظور از هر دوی اینها یک جمعیت بوده است. روی مهر آن که دو پرچم متقاطع می‌باشد کلمات "عدالت، حرّیت، مساوات" نوشته شده است.

مرحوم کسروی در تاریخ مشروطه‌ی ایران چاپ چهارم صفحه‌ی ۱۶۷ می‌نویسد:

"در این میان کسانی از سران کوشندگان شادروانان علی موسیو و حاجی‌رسول صدقیانی و حاجی علی دوافروش . . . یک نشست نهانی به‌نام "مرکز غیبی" برپا کرده به یک کار ارجدارتر دیگری می‌کوشیدند و آن اینکه دسته‌ای به‌نام "مجاهد" پدید آوردند."

از آنجا که، چنانکه از همه‌ی قرائن برمی‌آید، تشکیل‌دهندگان "مرکز غیبی" همان سوسیال دمکرات‌های ایرانی بوده‌اند، این نظر تأیید می‌شود که این هسته درصدد به‌وجود آوردن جمعیت وسیعی برای سازمان دادن مبارزه‌ی مسلحانه برآمدند.

و نیز مرحوم کسروی در همان کتاب (صفحه‌ی ۳۹۱) پس از شرح تشکیل جمعیت "اجتماعیون عامیون" به رهبری نریمان نریمانوف، که در بالا ذکر کردیم، اضافه می‌نماید:

"سپس چون در ایران جنبش مشروطه برخاست در تبریز شادروانان علی موسیو و حاجی‌علی دوافروش و حاجی رسول صدیقانی و دیگران همان "مرامنامه" را به زبان فارسی ترجمه و دسته‌ی "مجاهدان" را پدید آوردند و خود یک انجمن نهانی به‌نام "مرکز غیبی" برپا کردند که رشته‌ی کارهای دسته را در دست می‌داشت آنرا راه می‌برد."

در اینجا دیگر مطلب بالصراحه ادا شده است.

اسناد دیگری هم از آرشیوها به‌دست آمده و مورد استفاده‌ی محققین ایران‌شناس قرار گرفته است که ما، هم از نظر اهمیت کلی آن و هم از نظر اثبات مسائل مطروحه در بالا به‌طور نسبتاً مفصلتری از آن صحبت خواهیم کرد.

مرامنامه و اساسنامه‌ای به‌نام "جمعیت مجاهدان" در سال ۱۹۰۷ در شهر مشهد به‌تصویب رسیده است که ترجمه‌ی روسی آن در مجله‌ی "کراسنی آرخیو" شوروی به طبع رسیده و در عین حال شرح مختصر آن نیز در کتاب م . س . ایوانف انعکاس یافته است. در مقدمه‌ی اساسنامه گفته می‌شود:

"چون دستورنامه‌ای (در اصل گفته شده است "قواعد" ولی ما به تبعیت از مرحوم کسروی آنرا دستورنامه ترجمه کردیم) که دو سال پیش در اینجا به تصویب رسید با اوضاع و احوال کنونی وفق نمی‌داد لذا نظامنامه‌ی مشروحتری لازم آمد که اکنون به تصویب می‌رسد."

از آنجا که دستورنامه‌ی مذکور در دست نبود این ابهام که ممکن است این مرامنامه و نظامنامه که به‌نام "مجاهدان" تهیه شده مربوط به سوسیال دمکرات‌ها نباشد باقی بود.

ولی اخیراً دستورنامه‌ای که مربوط به سال ۱۹۰۵ است هنگام کاوش در آرشیوها توسط ن . ک . به لوا به‌دست آمده و در مقاله‌ای که یکی از اسناد مورد استناد ماست منتشر گشته است. اینکه سال تصویب آن ۱۹۰۵ و محل تصویب آن شهر مشهد است و برخی از مواد آن در نظامنامه‌ی سال ۱۹۰۷ تکرار شده است به‌خوبی ثابت می‌کند که این همان دستورنامه‌ایست که به آن اشاره شده و گفته شده است که دیگر "با اوضاع و احوال کنونی وفق نمی‌داد". نام این سند "دستورنامه‌ی حزب سوسیال دمکرات ایران" است.

باید گفت که برخلاف تصور برخی از مورخین شوروی دائر بر اینکه در سال ۱۹۰۵ برنامه‌ای هم تصویب شده در آن سال تنها دستورنامه به تصویب رسیده بوده است.

از آنجا که تا سال ۱۹۰۷ جشن مجاهدان وسعت یافته و جنبه‌ی توده‌ای به خود گرفته بوده است به هنگام تجدید نظر در نظامنامه و تدوین مرامنامه اسم جمعیت را "جمعیت مجاهدان" گذارده اند.

توسعه‌ی جنبش مجاهدان از آمار مختلفی که داده شده به‌خوبی به‌چشم می‌خورد:

در گزارش سفارت روس در سال ۱۹۰۷ گفته می‌شود که تعداد مجاهدان ۱۲ هزار نفر است، به‌عقیده‌ی ن . ک . به لوا این عده بر چندین ده هزار نفر بالغ بوده است.

اوستروگرادسکی نماینده‌ی وزارت دارائی روسیه‌ی تزاری در تهران در گزارش مورخه‌ی ۱۳ فوریه‌ی خود می‌نویسد که جمعیت مجاهدان تنها در قفقاز بیست هزار نفر تبعه‌ی ایران است.[۱]

برای اینکه منظره‌ی کامل‌تری از اسناد سازمانی و برنامه‌ی جمعیت سوسیال دمکرات ـ مجاهد به دست داده باشیم در همین‌جا شرح مختصری از آن‌را به نظر می‌رسانیم:

دستورنامه‌ی مصوب سال ۱۹۰۵ حاوی ۱۴ ماده بوده است. مواد آن نشان می‌دهد که سر و کار ما واقعاً هم با یک نوع دستورنامه است نه اساسنامه. آنچه که در این مواد ذکر شده وظائف اعضاء و دستوراتیست که به آنها درباره‌ی چگونگی رفتار، حفظ اسرار جمعیت و کمک‌های لازم به آن داده شده است.

۱) م . س . ایوانف "انقلاب ایران" صفحه‌ی ۱۴۲.

مادهی اول دستورنامه نشان میدهد که تدوینکنندگان آن، ولو نام جمعیت خود را "حزب سوسیال دمکرات" گذاردهاند، ولی یا نسبت به اصول اولیهی یک حزب پرولتری بیگانه بوده و یا اینکه منظورشان تشکیل جمعیتی بوده است که بتواند جبههای از طبقات مختلف انقلابی آن زمان را در چهارچوب خود جمع نماید. مثلاً مادهی اول دستورنامه تصریح میکند که دارندهی کارت حزبی باید صاحب پیشه و یا عواید معینی باشد که از راه قانونی بهدست آید. در مادهی سوم به اعضاء تأکید میشود که حق توهین و تجاوز به کسی را ندارند مگر اینکه دستور خاص کمیتهی مرکزی باشد. مادهی پنجم اعضاء جمعیت را مؤظف میسازد از حقوق خارجیان دفاع کنند تا مبادا "نمایندگان دول خارجی تجاوزی به آزادی ما نموده و از این راه به کشور ما زیان رسانند." مادهی ششم مربوط به حق عضویت افراد است "که برای اخذ آن زور به کار برده نخواهد شد". هر تازهواردی بدواً یک تومان بهعنوان ورود خواهد پرداخت. در مادهی هفتم گفته میشود که رهبران حزب مسئول روش افراد هستند. "هر عضوی که مرتکب امری گردد که کمیتهی مرکزی آنرا ناشایست بداند مجازات خواهد شد".

مادهی ۸ دستورنامه بهخصوص جالب است، زیرا در این ماده مفهوم "مردم زحمتکش" از نظر تدوینکنندگان سند تشریح شده و آن عبارتست از دهقانان، پیشهوران و بازرگانان. و این خود مؤید نظری است که ضمن تشریح مادهی اول داده شد. ضمناً این ماده جنبهی برنامهای هم دارد، زیرا در پایان گفته میشود:

"وظیفهی ما این است که دهقانان و نیز سایر مردم را از بردگی ملاکان و مباشرین آنها برهانیم و بدینطریق اجازه ندهیم که بسیاری از آنان برای یک لقمهی نان به خارج کشور رفته در معادن و زیر بار کارهای سنگین جان سپارند."

نکات برنامهای در برخی از مواد دیگر هم مشاهده میشود، از قبیل: برقراری حکومت مشروطه، احداث انجمنهای شهری و وضع قوانین بلدی.

دو جا در این دستورنامه ذکری از مذهب شده: یکی در مادهی ششم که گفته میشود "پرداخت حق عضویت باید با قوانین قرآن تطبیق کند"، دیگر در مادهی ۱۱ که گفته شده است: " کار و رفتار اعضاء حزب باید متوجه یک نکته باشد ـ نیکروی و ترقی ولی بهنحوی که به شرف و قدس مذهب خللی وارد نیاید".

آخرین مادهی دستورنامه ـ مادهی ۱۴ ـ نظر به خصوصیتی که از نظر سازمانی دارد عیناً نقل میشود:

"هریک از اسناد مهم کمیتهی مرکزی دوازده مهر خواهد داشت، بدین ترتیب: صدر، معاون، منشی، ثبات، صندوقدار، نفر اول، نفر دوم، نفر سوم، نفر چهارم، نفر پنجم، نفر ششم و در وسط آنها مهر کمیتهی مرکزی. در هر حال تعداد مهرها از ۷ مهر نباید کمتر باشد. برای اسناد غیر مهم ـ از قبیل قبوض، کارت عضویت ـ فقط مهر حزب سوسیال دمکرات کافی است."

و اما آنچه که در سال ۱۹۰۷ جانشین این دستورنامه شده است یعنی اساسنامه‌ی "جمعیت مجاهدین" را می‌توان تا حد معینی اساسنامه‌ی حزبی به‌شمار آورد ـ منها حزبی که در زمان انقلاب به سر می‌برد.

ما نکاتی از این اساسنامه را با استفاده از مقاله‌ی ن . ک . به لوا در اینجا ذکر می‌کنیم:

اساسنامه دارای ۴۷ بخش است که هر بخش نیز دارای مواد متعددی می‌باشد. اشخاصی که می‌خواهند وارد جمعیت شوند باید یک یا دو نفر معرف داشته باشند. اعضاء جمعیت می‌توانند در آن واحد عضو جمعیت دیگری هم، که خواهان آزادی و مخالف مرام این جمعیت نباشد، بشوند. (این ماده می‌تواند قرینه بر این دعوی باشد که جمعیت وسیعتر مجاهدان را سوسیال دمکرات‌ها و یا "همتی"ها تشکیل داده و امکان باقی ماندن در حزب اصلی را برای خود محفوظ داشته‌اند). در اساسنامه توجه خاصی به لزوم انضباط سخت و رعایت پنهانکاری شده و تذکر داده شده است که نقض اساسنامه مجازات‌هائی در بر خواهد داشت که اشدّ آن می‌تواند اعدام باشد. بخش ۳۵ حاوی مواد مربوط به حق عضویت است. این مواد به‌خوبی نشان می‌دهد که منظور تشکیل‌دهندگان جمعیت این بوده است که طبقات مختلف را که می‌توانند در انقلاب مشروطیت همراه باشند در آن جمع نمایند. حق عضویتی که در این مواد برای افراد معین شده، سوای ورودیه، ماهیانه از یک قران تا صد تومان است (که پرداخت‌کننده‌ی آن در آن زمان می‌بایستی دارای ثروت سرشاری می‌بود).

ضمن مخارجی که جمعیت برای خود پیش‌بینی کرده بود (بخش ۳۶) مخارج تهیه‌ی بمب، شبنامه، اعزام ناطقین و فدائیان و نظائر آن نیز ذکر شده است.

درمورد ساختمان و اصول سازمانی جمعیت گفته شده است که: جمعیت دارای کمیته‌ی مرکزی است که دستورات آن بدون چون و چرا لازم‌الاجراء است. عده‌ی اعضاء کمیته‌ی مرکزی ۱۵ نفر است. جلسات آن دو بار در هفته تشکیل می‌شود. جمعیت در نقاط مختلف شعبی خواهد داشت. این شعب می‌توانند شعب فرعی تشکیل دهند. امور شعب از طرف دو مجمع اداره می‌شود: مجمع عمومی و مجمع خصوصی. اعضاء مجامع خصوصی را کمیته‌ی مرکزی تعیین می‌کند. مجامع خصوصی دارای ۷–۱۱ نفر عضو اصلی هستند که از میان خود هیئت عامله انتخاب می‌کنند: صدر، معاون، منشی، صندوقدار و دو نفر رابط با مجمع عمومی. قرارها به اکثریت بیش از نصف آراء پذیرفته می‌شود. مجمع عمومی ازطرف مجمع خصوصی رهبری شده و در مقابل آن مسئول است. عده‌ی اعضای آن ۱۱–۱۷ نفرند که از میان خود به‌ترتیب مذکور در بالا هیئت عامله انتخاب می‌کنند. اعضاء جمعیت به گروه‌های ۲۵ نفری تقسیم شده که هریک دارای رئیس می‌باشد. کمیسیون خاصی به شکایات رسیدگی می‌کند. فدائیان را که احکام اعدام و سائر مأموریت‌های سری را انجام می‌دادند فقط رئیس آنها می‌بایست بشناسد. از اسامی رؤسای فدائیان فقط مجامع خصوصی می‌توانند بااطلاع باشند.

در این نظامنامه توجه خاصی به اصل تعاون و همدردی می‌شود. مخارج ویژه‌ای برای رهائی رفقای زندانی، کمک‌های مادی به خانواده‌های مقتولین و زخمیان و غیره پیش‌بینی شده است.

و اما برنامه‌ی سال ۱۹۰۷ (۱۵ شعبان ۱۳۲۵ هجری قمری) که نیز در شهر مشهد همراه نظامنامه‌ی مذکور تصویب شده است از بسیاری جهات شبیه برنامه‌ی جمعیت "همت" است و این خود رابطه‌ی نزدیک این دو جمعیت را نشان می‌دهد. برخی از مواد عیناً از آن برنامه برداشته شده و در بعضی از آنها بر حسب موقعیت زمانی و مکانی تغییراتی داده شده است. مثلاً اصلاحات ارضی در برنامه‌ی "همت" عبارتست از ضبط کلیه‌ی اراضی، اعم از دولتی و یا اراضی فئودال‌ها و ملاکان و تقسیم آن میان زارعین؛ و حال آنکه در برنامه‌ی "مجاهدان" تنها زمین‌های متعلق به شاه و خانواده‌ی سلطنتی بلاعوض گرفته می‌شود. این برنامه‌برای ملاکان برنامه‌ی تحدید مالکیت قائل شده است. زمین‌های اضافی را بانک ملی (که برنامه‌ی تأسیس آنرا خواستار است) به اقساط خریداری نموده به دهقانان واگذار خواهد نمود.

همچنین درباره‌ی برقراری رژیم جمهوری در این برنامه چیزی گفته نشده و تنها گفته شده است که "به خواست خدا و به مقتضای زمان، هنگامی‌که مردم ایران بیدار شدند، موادی به این برنامه اضافه خواهد شد."

خواست‌های عمده‌ی برنامه‌ای عبارتند از: انتخابات عمومی برای مجلس بدون هیچ گونه محدودیتی بر حسب ملیت و یا دارائی، انتخابات مخفی و همزمان و به نسبت جمعیت بدون درنظر گرفتن وضع طبقاتی، آزادی مطبوعات، گفتار، مجامع، اشخاص، احزاب و اعتصابات، تعلیمات عمومی و اجباری، لغو مالیات‌های سرانه و برقراری مالیات بر دارائی و ثروت (مالیات بر درآمد)، نظام وظیفه‌ی دوساله، برقراری ۸ ساعت کار روزانه، مسئولیت وزراء در مقابل مجلسی که آنها را انتخاب می‌نماید.

برنامه عبارتست از ۱۳ ماده. ماده‌ی ۱۰ آن جالب است و آن مخالف با تشکیل مجلس سناست[۱] . چنانکه قبلاً گفته شد بالاخره درنتیجه‌ی پافشاری سوسیال دمکراسی انقلابی، ارتجاع ایران موفق به تشکیل این مجلس نگشت (ولی آنچه در آن موقع نشد و موجبات تأسف سفیر دولت تزاری را فراهم ساخت پس از چهل سال و اندی به دست حکومت محمدرضا شاه عملی گشت و موجبات رضایت اربابان امپریالیستی امروزی را فراهم ساخت).

اطلاعاتی که از اسانامه‌ی مصوب سال ۱۹۰۷ درباره‌ی سازمان جمعیت به‌دست می‌آید ناچیز و عبارت است از اینکه:

کمیته‌ی مرکزی جمعیت "مانند سابق در قفقاز است". جمعیت در شهرهای تهران، تبریز، مشهد، اصفهان، رشت و تفلیس دارای شعب می‌باشد. درباره‌ی شعب فرعی جمعیت چیزی گفته نشده است، ولی گزارش استاندار ترکمنستان روس که در آرشیو به‌دست آمده حاکی است که در عشق‌آباد یکی از شعب فرعی وجود

۱) در آرشیو مربوطه فقط ترجمه‌ی برنامه و اساسنامه مصوب سال ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ هجری قمری) که سفیر دولت تزاری روس در تاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۰۸ به پیوست گزارش خود فرستاده به‌دست آمده است. این اسناد در مجله‌ی شوروی "کراسنی آرخیو" به‌چاپ رسیده. م . س . ایوانف نیز در کتاب خود و ن . ک . به لوا در مقاله‌ی خود قسمتی از این اسناد را آورده‌امند. نه متن فارسی این اسناد و نه متن فارسی دستورنامه‌ای که اخیراً در آرشیو کشف شده و مورد استفاده‌ی ن . ک . به لوا قرار گرفته متأسفانه به‌دست نیامده است.

داشته که تحت نظر شعبه‌ی مشهد اداره می‌شد و از مشهد به آنجا مبلّغ اعزام می‌گشته است و این شعبه‌ی فرعی تا اواخر سال ۱۹۰۷ موفق شده بود یکدسته فدائی مرکب از ۱۵۰ نفر تجهیز نماید.

اینکه اسناد فوق منحصر به سازمان جداگانه‌ای در مشهد نبوده‌اند محرز است. زیرا نسخه‌ای که به‌دست سفارت روس افتاده متعلق به شعبه‌ی رشت و دارای مهر این شعبه می‌باشد. با اینحال هنوز نمی‌توان گرده‌ی صحیحی از شبکه‌ی جمعیت سوسیال دمکرات‌ها و یا "مجاهدان" به‌دست داد.

گفته شد که فرض وجود یک سازمان نسبتاً متمرکز سوسیال دمکرات وجود گروه‌های دیگری را که به‌نام سوسیال دمکرات فعالیت می‌کرده‌اند نفی نمی‌کند. اسنادی که در دست است این نکته را تأیید می‌کند.

در شماره‌ی پنج سال ۱۹۵۹ مجله‌ی "مسائل خاورشناسی" از نشریات آکادمی علوم شوروی مقاله‌ای از م . س . ایوانف تحت عنوان "اسناد تازه درباره‌ی گروه سوسیال دمکرات تبریز مربوط به سال ۱۹۰۸" به‌طبع رسیده است. این مقاله بر اساس مدارکی نوشته شده است که از آرشیو شخصی گ . و . پلخانف مارکسیست معروف روس به‌دست آمده است. در این آرشیو چند نامه به امضاء واسو، تری‌یا، کارخانیان و عده‌ی دیگر و اسناد دیگری به‌دست آمده که برخی از آنها جالب توجه ویژه است:

۱) صورت‌جلسه‌ی شماره ی ۱ مورخه‌ی ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ سی نفر از سوسیال دمکرات‌های تبریز؛

۲) نامه‌ای به امضاء واسو از تبریز به پلخانف مورخه‌ی ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸؛

۳) نامه‌ی مورخه‌ی ۳ دسامبر ۱۹۰۸ خطاب به رجال جنبش سوسیال دمکرات اروپا، که از طرف بخشی از این گروه به امضاء تیگران دروینی ارسال شده است؛

۴) نامه‌ای به امضاء چلینگریان از تبریز به‌نام پلخانف به تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۰۸.

صورت جلسه حاکی است که در این جلسه که صدر آن سدراک اول و منشی آن واسو بوده است، پیشنهاد آرشاویر و واسو دائر به لزوم تشکیل گروه مستقل سوسیال دمکرات و پیشنهاد مخالف واصله از طرف ورام و سدراک دوم دائر به صلاح نبودن فعالیت صرفاً سوسیال دمکرات به مذاکره گذارده شده است.

طرفداران پیشنهاد اول استدلال می‌کردند که ایران وارد مرحله‌ی تکامل سرمایه‌داری شده، در کشور نطفه‌هائی از صناعت دیده می‌شود، امکان آن پیدا شده که بین پرلتاریا فعالیت شود، درصورت عدم فعالیت ممکن است بورژوازی از پرلتاریا به نفع خود استفاده کند. همچنانکه در انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و سپس در انقلاب‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ دیده شد، "امروز هم در ایران مبارزه‌ی فعال را مردم، یعنی در درجه‌ی اول عناصر فاقد مالکیت انجام می‌دهند". پشتیبانی مطلق از شعارهای بورژوازی در حقیقت به‌معنای دفاع از این طبقه و جلوگیری از رشد انقلاب خواهد بود. سوسیالیست‌ها نمی‌توانند با نمایندگان دمکراسی بورژوازی آمیخته شوند زیرا:

"۱) سوسیالیست و دمکرات عادی دارای جهان‌بینی‌های مختلفند،

۲) دمکراتیسم یک نفر سوسیالیست با دمکراتیسم یک دمکرات عادی از لحاظ پیگیری خود متفاوت است،
۳) سوسیالیست، اگر متکی به نقطه‌ی نظر پرلتاریا باشد با کامیابی بیشتری می‌تواند در انقلاب بورژوازی شرکت کند".

مخالفین معتقد بودند که در ایران هنوز شرایط عینی و ذهنی برای متشکل و متحد ساختن پرلتاریا نرسیده است، پرلتاریای معاصر به‌وجود نیامده و لذا زمینه‌ای برای کار سوسیال دمکراسی موجود نیست. به‌نظر اینان تشکیل پرلتاریا می‌تواند عناصر رادیکال بورژوازی را به آغوش ارتجاع اندازد. لذا عقیده داشتند که باید فعلاً به‌جای کار خالص سوسیال دمکراتیک "در صفوف دمکراسی داخل شد، این دمکراسی را از تمایلات ارتجاعی تصفیه نمود، به تشکل آن کمک کرد و در همه‌ی این احوال البته همانند رادیکال‌ترین عناصر در آن میان عمل نمود."

در این جلسه به اکثریت ۲۸ در مقابل ۲ رأی پیشنهاد اولیه پذیرفته شده بود.

در نامه‌ی واسو ضمناً مسائل دیگری هم مطرح شده است از قبیل اینکه: آیا صلاح است که سوسیال دمکرات‌ها به نفع آزادی بازرگانی تبلیغ نمایند، زیرا به نظر وی درحالی‌که کشور فاقد صنایع ماشینی است آزادی بازرگانی می‌تواند ضربه‌ای بر پیکر بورژوازی ملی باشد و به پیدایش پرلتاریای صنعتی زیان خواهد رساند. آیا باید سوسیال دمکرات‌ها علیه سرمایه‌ی خارجی مبارزه کنند و "چه موقعی این مبارزه ارتجاعی است و چه موقعی ارتجاعی نیست؟" الخ . . .

در این نامه اطلاعاتی درباره‌ی فعالیت سوسیال دمکرات‌های تبریز داده می‌شود. نوشته شده است که سوسیال دمکرات‌ها سه محفل کارگری ده نفری تشکیل داده‌اند و در نظر است که اتحادیه‌های کارگری نیز تشکیل دهند. گفته می شود که سوسیال دمکرات‌ها در تبریز "نفوذ عظیمی" دارند و در همه‌ی مسائل به آنها مراجعاتی می شود.

واسو می‌نویسد که در تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۰۸ در سه کارخانه‌ی چرمسازی تبریز، که مجموعاً دارای ۱۵۰ کارگر بوده‌اند، تحت رهبری سوسیال‌دمکرات‌ها اعتصاب شد. کارگران یک رشته خواست‌ها اقتصادی داشتند از آن جمله: بالا بردن مزد برای هر واحد محصول به مبلغ یک شاهی و نیم، قبول و اخراج کارگران با موافقت نمایندگان کارگرها، بهبود شرایط صحی، پرداخت نیمی از اجرت در زمان بیماری کارگر، کم کردن کارهای اضافی و رساندن اجرت آن به دو برابر، پرداخت مزد برای روزهای اعتصاب، عدم اخراج کارگران اعتصابی و عدم تعویض آنها به‌وسیله‌ی کارگران دیگر به هنگام اعتصاب.

در این اعتصاب کارگران وحدت عمل شایانی از خود بروز دادند، صندوق اعتصاب تشکیل دادند و کمیسیونی برای مذاکره با کارفرمایان انتخاب کردند. در تاریخ ۳۱ اکتبر این اعتصاب به نفع کارگران پایان یافت بدین نحو که مزد آنها بالا برده شد و کارفرما قبول کرد که کارگران اعتصابی را اخراج ننماید.

در پایان نامه گفته می‌شود که در تبریز سوسیال دمکراتها فاقد کادرهائی هستند که دارای معلومات سیاسی باشند: "در میان آمدگان تنها چهار نفر و در میان محلی‌ها تنها دو نفر کادر وجود دارد که بتوانند از پرنسیب‌های سوسیال دمکراسی دفاع نمایند."

در نامه‌ای که ت . دروینی به ژنو نوشته گفته می‌شود که "سوسیالیست‌های ایران عده‌شان بسیار کم است و به‌طور عمده در تبریز تمرکز یافته‌اند. اینان روشنفکرانی هستند که در روسیه تحصیل نموده و زیر تأثیر سوسیالیسم بین‌المللی و انقلاب روسیه از ایده‌های بورژوازی دوری جسته‌اند. تاکنون کارشان این بوده است که خودآموزی کنند و میان روشنفکران به کارهای تبلیغی بپردازند."

چلینگریان نیز در نامه‌ی خود به پلخانف می‌نویسند که سوسیال دمکرات‌های تبریز "گروه کوچکی از روشنفکران هستند که تبلیغ ایده‌های مارکسیسم را هدف خویش قرار داده‌اند."

ضمناً در اسنادی که از آرشیو پلخانف به‌دست آمده (در نامه‌ی واسو) از پاسخی صحبت می‌شود که کارل کائوتسکی به نامه‌ی این گروه داده است. در این نامه کارل کائوتسکی با فعالیت سوسیال دمکراسی در ایران ابراز مخالفت می‌کند و اظهار عقیده می‌نماید که سوسیالیست‌ها باید تنها در مبارزه‌ی عمومی دمکراتیک شرکت جویند، زیرا پیشرفت اقتصادی کشور هنوز به جائی نرسیده است که پرلتاریای معاصر به‌وجود آمده باشد. واسو در صحت اظهارات کائوتسکی تردید می‌کند.

به قرار معلوم چلینگریان مسافرتی هم به تفلیس کرده و در آنجا پس از کوشش زیاد با کمیته‌ی تفلیس حزب سوسیال دمکرات کارگری روس تماس گرفته است. وی در شعبه‌ی نگارشات این کمیته گزارشی درباره‌ی مکاتبه با کائوتسکی داده است که شرح این مکاتبه در شماره‌ی دوم روزنامه‌ی مخفی "بوربا" (مبارزه) که در سال‌های ۱۹۰۸–۱۹۰۹ در تفلیس منتشر می‌شده انعکاس یافته است.

مطالب فوق از این جهت با تفصیل بیشتری در اینجا ذکر شد که هم از نظر اطلاع از وضع مبارزات آن زمان جالب است و هم مؤید نظر ما درباره‌ی وجود گروه‌های مختلف سوسیال دمکرات است که برخی از آنها جداگانه بدون اطلاع دیگران میان مجاهدان و انقلابیون کار می‌کرده‌اند.

چنانکه از کلیه‌ی این نامه‌ها پیداست نویسندگان اطلاعی از وجود گروه‌های دیگر، از برنامه و اساسنامه‌ی سوسیال دمکرات نداشته و برخی از آنها سوسیال دمکرات‌ها را چند نفر روشنفکر بیش نمی‌دانسته‌اند.

بطوریکه می‌دانیم در مجلس اول نیز چند گروه یا فراکسیون به‌نام "اتحادیه"، "انجمن محلّی"، "اجتماعیون عامیون" و "مجاهدان" به‌طور جداگانه وجود داشته است. درباره‌ی رابطه‌ی فراکسیون "اجتماعیون عامیون" با دیگر سازمان‌های سوسیال دمکرات سندی به‌دست نیاورده‌ایم.

* * * *

در خاتمه لازم است باز هم نکاتی درباره‌ی کمک‌هائی که از جانب سوسیال دمکرات‌های روسیه و ماوراء قفقاز به جنبش مشروطیت شده است در اینجا گفته شود.

کمک سوسیال دمکرات‌های روس به انقلاب مشروطیت کمک ارزنده‌ای بود که به جنبش نیرو می‌بخشید و موجب توسعه و تشکل بیشتر آن شد. عده‌ای از آنان به‌طور مستقیم در مبارزه شرکت کردند. از جمله شرکت‌کنندگان مستقیم در جنبش مشروطیت سرگی ارژنیکیدزه است که در رأس عده‌ای قرار داشت و فعالیت دامنه‌دار سیاسی انجام می‌داد. به هنگام توقف وی در گیلان قسمتی از مانیفست مارکس و انگلس به زبان فارسی ترجمه شد.

مرحوم کسروی درباره‌ی کمک سوسیال دمکرات‌های روس و ماوراء قفقاز می‌نویسد:

" . . . باهماد "سوسیال دمکرات" روسی . . . به این شد که به شورش ایران پشتیبانی نشان دهد و دست همدردی به سوی تبریزیان درازکند . . . بسیاری از کارگران که بستگان این باهماد می‌بودند خود خواهش می‌کردند که به یاوری تبریز فرستاده شوند . . .

آمدن اینان از چند راه مایه‌ی دلگرمی مجاهدان گردید: از یکسو دانستند که در همه جا به این کوشش‌های جوانمردانه ارج گذارده می‌شود و آگاه گردیدند که در میان روسیان و گرجیان و دیگر توده‌ها همدردانی می‌دارند و این کشاکش میانه‌ی آزادی و بردگی در بسیار جاها پیش می‌رود . . . "

نظیر همین نکته در نوشته‌ی پاولویچ دیده می‌شود. وی می‌نویسد:

"فعالیت پرافتخار چندین نفر سوسیال دمکرات قفقاز، شرکت قهرمانانه‌ی بسیاری از آنان در مبارزه برای آزادی ایران به همه‌ی ایران نشان داد که مسیحیان اروپا یک توده‌ی یکنواختی را تشکیل نمی‌دهند، در میان آنها هم ستمگر و ستمکش وجود دارد و این موضوع کمک بسیاری به بسط فکر برادری ملل در محیط مسلمانان متعصب نمود."

در عین حال پاولویچ به آنهائی نیز که خواسته‌اند ثابت کنند که نقش قاطع در انقلاب مشروطیت با خود ایرانیان نبوده پاسخ داده می‌گوید:

"مطبوعات ارتجاعی روس و انگلیس مدعی بودند که کشور شاهنشاهی انقلابیونی از خود نداشته است. و حال آنکه در حوادثی که در سال‌های ۱۹۰۵، ۱۹۰۶، ۱۹۰۷ در ایران رخ داد انقلابیون قفقاز هیچ نقشی نداشتند. انقلابیون قفقاز فقط پس از به توپ بسته شدن مجلس به‌دست لیاخف قزاق روس در ایران پیدا شدند و بدین‌طریق در مقابل اتحاد شاه ایران و حکومت روسیه اتحادی از عناصر انقلابی دو کشور به‌وجود آوردند."

این موضوع مورد تأیید مگه لادزه (تری یا) نیز می‌باشد. وی در گزارش خود می‌نویسد که پس از مراجعه‌ی سوسیال دمکرات‌های ایران بود که گروه‌های داوطلب از جانب سازمان‌های حزب سوسیال دمکرات کارگری

روس بنای آمدن به ایران را گذاردند و در تبریز و سایر نقاط قهرمانانه در جنگ شرکت کردند و این یک نمونه‌ی ابراز همدردی برادرانه‌ی زحمتکشان بود که در تاریخ کشورهای خاور نظیر نداشت.

کمک برادرانه‌ی سوسیال دمکرات‌های انقلابی روس به انقلاب ایران به اینجا ختم نمی‌شود. آنان با اینکه در اثر شکست انقلاب در روسیه وضع دشواری داشتند از هیچ گامی برای پیشرفت انقلاب ایران دریغ ننمودند: چاپ مطبوعات (در مطابع سری باکو و باطوم)، ارسال اسلحه، تهیه‌ی مطبعه و غیره.

اینست آنچه که نگارنده توانسته است تاکنون درباره‌ی موضوع طرح شده به‌دست آورد. ولی، چنانکه در آغاز گفته شد، این مسئله هنوز از مسائلی است که در مدارج اولیه‌ی تحقیق می‌باشد. جای شک نیست که در آینده مدارک تازه‌ای به‌دست خواهد آمد که هم به اطلاعات ما در این زمینه خواهد افزود و هم شاید تجدید نظری را در نتیجه‌گیری‌های ما لازم سازد.

برای نوشتن این مقاله علاوه بر زیرنویس‌های ذکر شده در متن، از منابع خارجی زیر نیز استفاده شده است:

۱) م . س . ایوانف: کتاب "انقلاب ایران ۱۹۰۵–۱۹۱۱" و مقاله‌ی "اسناد جدید درباره‌ی گروه سوسیال دمکراسی تبریز در سال ۱۹۰۸" منتشره در نشریه‌ی آکادکی علوم اتحاد شوروی و "مسائل خاورشناسی" شماره‌ی ۵ سال ۱۹۸۹.

۲) مقاله‌ی ن . ک . به لوا "درباره‌ی مسئله‌ی به اصطلاح حزب سوسیال دمکرات ایران" منتشره در مجموعه‌ی "مسائل مربوط به تاریخ و ادبیات کشورهای خارجی خاور" سال ۱۹۶۰.

۳) مگه لادزه (تری یا) "سوسیال دمکرات‌های قفقاز در انقلاب ایران "منتشره در نامه‌ی" سوسیال دمکرات "ارگان مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روس در پاریس ـ سال ۱۹۱۰.

۴) پاولویچ و ایرانسکی "ایران در مبارزه برای استقلال" ـ فصلی از کتاب "تاریخ مختصر تکاملی انقلاب ایران" سال ۱۹۲۵.

۵) کتاب "قرن‌ها مبارزه‌ی نامساوی" ـ نشریه‌ی آکادمی علوم اتحاد شوروی ـ سال ۱۹۶۷.

از تاریخ حزب کمونیست ایران

از آغاز تا تشکیل کنگره‌ی دوم

چنانکه می‌دانیم پیدایش افکار سوسیال دمکراسی و تأثیر ـ حتی تأثیر قابل ملاحظه‌ی آن در جنبش انقلابی ایران از اوایل قرن حاضر، به‌ویژه از زمان انقلاب مشروطیت سرچشمه می‌گیرد. فعالیت سوسیال دمکرات‌ها که گاه پراکنده و گاه متشکل و در مواردی دارای شکل نسبتاً متمرکز سازمانی نیز بود، مسئله‌ایست که می‌تواند و باید موضوع تحقیق مستقلی قرار گیرد. و اما آنچه مربوط به حزب کمونیست ایران به‌عنوان حزب طراز نوین طبقه کارگر است، آغاز فعالیت متشکل و متمرکز آن نخستین کنگره‌ی حزب یعنی ۳۰ خرداد ۱۲۹۹ (۲۲ ژوئن ۱۹۲۰) محسوب می‌شود. این فعالیت تا تشکیل حزب توده‌ی ایران دوام داشت. حزب توده‌ی ایران که در مهرماه ۱۳۲۰ تشکیل شد راه حزب کمونیست را ادامه داد و طی تاریخ پر از مبارزه‌ی خود نشان داد که جا دارد مردم ایران آنرا وارث بهترین سنت‌های مبارزات گذشته‌ی خود بدانند.

از تاریخ حزب کمونیست ایران آنچه تا حدی مورد تحقیق قرار گرفته دوران انقلاب گیلان و نقش حزب در این انقلاب است. مطالبی نیز جسته گریخته ـ ولی نسبتاً روشن‌کننده ـ درباره‌ی دوران فعالیت مجله ی "دنیا" و نقش دکتر ارانی در نوشته‌ها انعکاس یافته است. ولی نسبت به دوران فعالیت سرتاسری حزب بعد از انتقال کمیته‌ی مرکزی آن به تهران تا سال ۱۳۱۳ (۱۹۳۴) تحقیقی انجام نگرفته است. در این باره حتی آثار و مقالاتی هم که جنبه‌ی راهنما داشته باشد وجود ندارد. بیم آن می‌رود که زمان بگذرد و این خلاء در تاریخ مبارزه‌ی مردم ایران باقی بماند.

هم‌اکنون در اثر گذشت زمان، سرکوب مکرر جنبش، پیگردهای پی در پی حداقل مدارک لازمه هم در دست نیست. ولی جمع‌آوری تدریجی این مدارک به‌هیچ‌وجه ناممکن نخواهد بود. منتهی تا موقعی که این کار نشده بهتر است به‌جای انتظار کشیدن کوششی برای روشن ساختن سیر کلی جریان فعالیت این دوران کرد. منظور نویسنده آزمایشی در این زمینه است. مبنای این مقاله مطالعه‌ی برخی مدارک و بیشتر خوانده‌ها و شنیده‌های نویسنده‌ی آنست. لذا به‌طور قطع دارای نارسائی و نواقص است. ولی می‌تواند انگیزه‌ای برای نوشته شدن مطالب بیشتر و کمکی برای احیاء تاریخ مبارزه‌ی حزب کمونیست ایران باشد.

دوران فعالیت حزب کمونیست در سرتاسر کشور را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

۱) از آغاز فعالیت سرتاسری حزب تا تشکیل کنگره‌ی دوم.

۲) فعالیت حزب پس از کنگره‌ی دوم تا سرکوب آن در سال ۱۳۰۹ ـ ۱۳۱۰ (۱۹۳۱).

۳) تجدید فعالیت سال‌های ۱۳۱۳–۱۳۲۰ (۱۹۳۴–۱۹۴۱).

در این مقاله از دو دوره ی اول سخن می رود.

مرحله‌ی یکم

طی این مرحله اوضاع سیاسی کشور و وضع حزب در معرض تغییرات زیادی قرار گرفت. با این حال آنچنان نقطه‌ی تحولی که بتوان آنرا مبدأ مرحله‌ی دیگری قرار داد تا تشکیل کنگره‌ی دوم حزب وجود نداشته است.

به‌طور کلی سیر اوضاع سیاسی در این مرحله به‌شرح زیر است:

کشور طی سالیان دراز در اشغال ارتش‌های امپریالیستی به‌سر می‌برده و حتی برخی از نواحی آن عرصه‌ی جنگ بوده است و لذا مردم نتایج وخیمی را که تسلط امپریالیسم بار می‌آورد روی دوش خود حس کرده‌اند.

موفقیت‌های پی در پی انقلاب کبیر اکتبر در ایران نیز اثری عمیق و انقلابی بخشیده است. احساسات انقلابی و ضد امپریالیستی جنبه‌ی همه‌گیر دارد و در هر ناحیه‌ای به‌شکلی بروز می‌کند. در نقاط شمالی کشور قیام‌های مسلحانه (انقلاب گیلان، قیام خیابانی، قیام کلنل محمدتقی خان و قیام‌های کوچک دیگر) رخ می‌دهد.

شکل دیگر بروز این احساسات تشکیل خودبخودی جبهه‌ی ضدامپریالیستی است که به نسبت نزدیکی و دوری به نواحی انقلابی شدت و ضعف دارد. حتی پس از ناکامی‌های قیام‌های شمال کشور تا مدتی روحیه‌ی عمومی ضدامپریالیستی تسلط دارد و منافع محدود طبقات و قشرهای مختلف را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در اثر این وضع سازمان‌های وسیعی از نیروهای ضدامپریالیستی در نقاط مختلف کشور، بخصوص در نقاطی نظیر قزوین، همدان، کرمانشاه و غیر به‌وجود می‌اید. این سازمان‌ها کلیه‌ی بقایای احزاب گوناگون سابق (دمکرات‌ها، سوسیال دمکرات‌ها و غیره) را دربر گرفته و برحسب خصوصیات محل و سلیقه‌ی مبتکرین آن شکل و نام خاصی به خود می‌گیرد ـ نامی که بتواند همه‌ی نیروهای مترقی آن‌زمان را زیر پرچم خود گرد آورد، ازقبیل: "جمعیت آزادیخواهان"، "جمعیت دمکرات‌ها" و غیره.

از مکاتبات یکی از این جمعیت‌ها ـ "جمعیت آزادیخواهان قزوین" با کرمانشاه، همدان و حتی شیراز کاملاً مشهود است که اقلاً در این نقاط جمعیت‌های نظیری وجود داشته‌اند. پلاتفرم آنها غالباً در مرامنامه‌ی مختصری حاوی یک هدف کلی ـ آزادی و استقلال کشور ـ خلاصه شده است. این جمعیت‌ها با وجود جنبه‌ی محلی خود دارای شکل سازمانی (کنفرانس‌ها، کمیته، حوزه‌های منظم در شهر و حتی در دهات) بوده‌اند. جالب توجه است که برخی از این جمعیت‌ها، با وجود فعالیت طولانی آشکار و تشکیل کنفرانس‌های علنی کمیته‌های خود را مخفی نگاه می‌داشتند و اسامی افراد منتخب از کنفرانس‌ها را اعلام نمی‌نمودند.

از آنجائی‌که مرکز با اتوریته و نفوذی نبود که بتواند این جبهه‌ی واحد را رهبری کند و به آن جنبه‌ی همگانی و سرتاسری بدهد، این جمعیت‌ها از کادر فعالیت در محل تجاوز نکردند. حزب نوبنیاد کمونیست ایران هم که فعالیت‌هائی درون این جمعیت‌ها داشت هنوز آنچنان نیروئی نبود که نقش رهبری چنین جبهه‌ی وسیعی را ایفاء کند.

حوادث بعدی یکنوع آرامش خاطری به‌وجود آورد. بسیاری از مردم که در آنزمان هنوز به ماهیت امپریالیسم پی نمی‌بردند خطر تجاوزات امپریالیستی را زائل‌شده پنداشتند. به‌تدریج احساسات جوشان ضدامپریالیستی جای خود را به تضادهای داخلی داد. منافع طبقاتی بر تضاد میان عموم خلق و امپریالیسم غلبه کرد. درون نیروهای ضدامپریالیستی مرزبندی آغاز شد. راست‌ترین جناح این نیروها از عرصه خارج شد (این جناح بعداً در صدد تشکیل حزب دولتی به‌نام "ایران نو" برآمد و مقدمات آن هم فراهم گشت ولی رضاشاه ترجیح داد که در کشور هیچ حزبی، حتی حزب دولتی هم وجود نداشته باشد). نیروهای بینابینی زمینه‌ای برای تشکیل حزب سرتاسری "اجتماعیون" قرار گرفتند (این حزب از طرف مرکز واحد تحت رهبری سلیمان محسن اسکندری ـ سلیمان میرزا ـ تشکیل یافت و سازمان‌های خود را در کلیه‌ی نقاط کشور بسط داد). مترقی‌ترین نیروها که جویای راه انقلابی‌تری بودند، رفته رفته خود را به حزب کمونیست ایران نزدیک کردند.

لذا خصوصیات این مرحله را می‌توان چنین خلاصه کرد: پیدایش تمایل به تشکیل جبهه‌ی واحد ضدامپریالیستی تمام خلق و حتی تشکیل خودبه‌خودی آن در نواحی معینی از کشور، سپس مرزبندی میان این نیروها و تشکیل احزاب مختلف و سرانجام انحلال احزاب علنی و باقی ماندن یک حزب واحد سرتاسری مخفی ـ حزب کمونیست ایران.

بنابر آنچه گفته شد در اوائل این مرحله زمینه‌ی اجتماعی مساعدی برای فعالیت حزب کمونیست ایران وجود داشت. تضادهای درون دستگاه حاکمه و کوشش رضاخان (که هر روز قدرت بیشتری را در دست خود قبضه می‌کرد) برای جلب افکار عمومی از طریق تظاهر به آزادیخواهی و دمکراسی نیز تسهیلاتی برای کار حزب به‌وجود می آورد.

با استفاده از این امکانات، حزب کمونیست از همان بدو فعالیت سرتاسری خود هسته‌ها و تکیه‌گاه‌هائی درون سازمان‌های موجود مترقی به‌وجود آورد تا از این طریق بتواند با عناصر انقلابی تماس حاصل کند.

ولی قبل از هر چیز حزب می‌بایست از طریق فعالیت وسیع مطبوعاتی طبقات زحمتکش و روشنفکران را به هدف‌های خود و مضمون آموزشی که دنبال می‌کنند آشنا سازد تا گرایش و آمدن به حزب از روی احساسات گذرای انقلابی نه بلکه آگاهانه انجام گیرد. در سال ۱۳۰۰ (۱۹۲۱) در تهران به مدیریت سیدمحمد دهگان روزنامه‌ی "حقیقت" به انتشار خود آغاز کرد. شعار این روزنامه "رنجبر روی زمین اتحاد" و خود روزنامه ارگان اتحادیه‌هائی بود که به کمک حزب تشکیل یافته بودند. این روزنامه در نتیجه‌ی برخورد مارکسیستی خود در

تحلیل حوادث، طرح مبرمترین مسائل مورد ابتلاء مردم و سبک خاص خود که تا آنزمان در مطبوعات ایران به‌کار نرفته بود، به‌زودی یکی از کثیرالانتشارترین روزنامه‌های مرکز شد، پس از اندک زمانی انتشار خود را یومیه کرد و هر روز در دو صفحه به قطع بزرگ منتشر می شد.

نفوذ روزنامه‌ی "حقیقت" و کامیابی‌های تبلیغاتی آن موجب نگرانی طبقات ارتجاعی و خود رضاخان گردید. برای تعطیل آن پی بهانه بودند. این بهانه به‌دست آمد و آن بحث و مشاجره‌ای بود که در صفحات روزنامه‌ی "حقیقت" و یکی از جرائد ارتجاعی ("اتحاد" به مدیریت سرکشیک‌زاده) در گرفت و روزنامه‌ی "حقیقت" در این بحقث به پیروی از رقیب خود، از حدود نزاکت مطبوعاتی خارج شد.

توقیف روزنامه‌ی "حقیقت" لطمه‌ای به کار تبلیغاتی و تشکیلاتی حزب حزب زد. ولی فترت طولانی نشد. پس از اندک مدتی روزنامه‌ی "کار" با همان سبک و قطع جانشین روزنامه‌ی "حقیقت" گشت. به‌موازات آن صاحب امتیاز روزنامه‌ی "پیکان" نیز صفحات روزنامه‌ی خود را در اختیار فعالین حزب گذاشت. "پیکان" که در چهار صفحه هفته‌ای سه بار انتشار می‌یافت، روزنامه‌ای وزین و پرانتشار شد. در عین حال حزب دست به انتشار نامه‌ی هفتگی "خلق" زد. در پاورقی این نامه "الفبای کمونیسم" چاپ می‌شد. می‌توان استنباط کرد که حزب درنظر داشت آنرا ارگان تئوریک خود کند. ولی به علل نامعلومی این نامه پس از اندک مدتی تعطیل شد و حزب مجله‌ی نفیسی به‌نام "جرقه" با محتویاتی نسبتاً غنی انتشار داد. این مجله برای اولین بار مسائل جدی اقتصادی و سیاسی را بر مبنای تئوری مارکسیستی مطرح کرد. این مجله هم بیش از دو شماره نشر نیافت و لذا معروفیت چندانی پیدا نکرد.

مطبوعات مرکزی حزب به‌ویژه روزنامه‌های "حقیقت" و "کار" و به موازات آن "پیکان" (سال‌های ۱۲۹۹-۱۳۰۲ (۱۹۲۱-۱۹۲۳) کار بزرگی در زمینه‌ی تبلیغات و تشکیلات حزب، بسط افکار و عقاید مارکسیستی، تربیت سیاسی عناصر پیشرو طبقه‌ی کارگر، جلب روشنفکران به‌سوی حزب و برقراری رابطه با توده‌ها بازی کردند.

علاوه بر مرکز، حزب موفق شد در ولایات نیز جرائدی را در اختیار خود بگیرد. آنها نیز کمک پربهائی به امر تربیت کادر و ایجاد سازمان‌های محلی حزب کردند. مهمترین این جرائد روزنامه‌ی "پیک" رشت بود. این روزنامه از نظر طرح مسائل و تحلیل‌های مارکسیستی که در صفحات آن می‌شد نه تنها در گیلان، بلکه اهمیتی به مقیاس سرتاسر ایران پیدا کرده بود. در دوران فترت و تعطیل مطبوعات مرکز روزنامه‌ی "پیک" تا حدی این فقدان را جبران می‌نمود.

از روزنامه‌های منتسب به حزب می‌توان روزنامه‌ی "نصیحت" قزوین را به مدیریت میرزایحیی واعظ کیوانی نام برد که به مناسبت مقالات پرشور انقلابی خود در کادری وسیعتر از محل انتشار خود معروفیت یافت.

برای بردن افکار انقلابی مارکسیستی میان طبقه‌ی کارگر و دیگر زحمتکشان شهر و ده نشر مطبوعات حزبی کافی نبود. حزب به کادرهای روشنفکر مجهز به اسلحه‌ی مارکسیسم ـ لنینیسم احتیاج داشت. در آن هنگام جوانان روشنفکر ذوق و شور مخصوصی به ایجاد جمعیت‌های فرهنگی، ادبی و نمایشی از خود بروز می‌دادند. در برخی از شهرها صرفنظر از سازمان‌های سیاسی چنین جمعیت‌هائی نیز به‌وجود آمده بود. فعالیت این جمعیت‌ها وسعت قابل توجهی یافت. عده‌ی زیادی از بهترین روشن‌فکران صرفنظر از عقاید سیاسی در آنها شرکت می‌کردند. حزب درون این جمعیت‌ها کار می‌کرد و پاره‌ای از آنها با دخالت غیرمستقیم حزب تشکیل شدند.

مهمترین این جمعیت‌ها "جمعیت فرهنگ" رشت، "انجمن پرورش" قزوین و "جمعیت فرهخت" بندر پهلوی بود. "جمعیت فرهنگ" رشت کهنتر از جمعیت‌های دیگر بود. در سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷) به‌وجود آمد. تحت تأثیر رشد افکار مترقی وسعت یافت. بهترین روشنفکران رشت را به‌سوی خود جلب کرد.

"جمعیت فرهخت" پهلوی پس از تأسیس "جمعیت فرهنگ" رشت با کمک فرهنگی‌ها بدوا بمثابه ی شعبه‌ای از این جمعیت تشکیل و فعالیت بعدیش نیز در ارتباط دائمی و محکم با "فرهنگ" انجام می‌یافت.

"انجمن پرورش" قزوین در سال ۱۳۰۳ از روی گرده‌ی "فرهنگ" تشکیل شد. در همان نخستین سال فعالیت خود توانست نخبه‌ی روشنفکران شهر را از طبقات مختلف در صفوف خود جمع کند. انجمن رابطه‌ی منظم با جمعیت فرهنگ داشت و هر دو همواره از تجربه‌ی یکدیگر از طریق تماس‌های زنده، مبادله‌ی نمایشنامه‌ها، کتب و غیره استفاده می‌کردند.

این جمعیت‌ها به‌وسیله ی دادن نمایش‌ها، ایجاد کلاس‌های اکابر و رفع بیسوادی، کمک مادی به مدارس ملی و غیره با قشرهای نسبتاً وسیع مردم مربوط بودند.

در اینمرحله زنان ایران نیز از فعالیت برکنار نبودند. جمعیت‌های مترقی زنان که فعالیت ثمربخشی انجام دادند عبارت بودند از جمعیت "پیک سعادت نسوان" در رشت و "بیداری زنان" در تهران.

"پیک سعادت نسوان" را درواقع می‌توان شاخه‌ای از جمعیت "فرهنگ" دانست. این جمعیت در سال ۱۳۰۱ به‌وسیله‌ی عده‌ای از زنان روشنفکر رشت به‌وجود آمد و عده‌ی قابل توجهی از زنان ترقیخواه رشت را به سازمان خود جلب نمود. این جمعیت مدرسه‌ای به‌نام "پیک سعادت" و مجله‌ای به همین نام تأسیس کرد. در این مجله مقالات اجتماعی و ادبی و بخصوص مقالاتی به پشتیبانی از حقوق زنان درج می‌شد. مجله‌ی "پیک سعادت نسوان" خدمت بزرگی به آگاهی و روشن شدن افکار زنان ایران کرد، زیرا خوانندگان آن منحصر به رشت و حتی گیلان نبودند. جمعیت "پیک سعادت نسوان" از طریق ایجاد کلاس اکابر، کلاس صنایع دست‌دوزی و غیره رابطه‌ی وسیعی با زنان طبقات مختلف برقرار نمود. این جمعیت برای اولین بار در ایران روز ۸ مارس را به‌عنوان روز بین‌المللی زنان پذیرفت و برگذار می‌کرد.

در تهران در سال ۱۲۹۸ جمعیتی به‌نام "نسوان وطنخواه" تشکیل یافت. شعار این جمعیت فعالیت در راه آزادی میهن و حقوق زن و بخصوص رفع حجاب بود. عده‌ی نسبتاً زیادی از زنان در این سازمان و به‌تدریج زنان جوانی که خواهان فعالیت و مبارزه بودند به آن جمعیت می‌گرویدند. فعالیت این جمعیت درحدود تشکیل کنفرانس‌ها، ترغیب لباس وطنی و غیره بود. در بدو امر مبارزه‌ی نسبتاً مؤثری با خرافات کرد، ولی رفته رفته عده‌ای از زنان جوان که خواهان فعالیت پرشورتری بودند از آن کنار رفته و در سال ۱۳۰۵ جمعیتی به‌نام "بیداری زنان" تشکیل دادند. این جمعیت دست به فعالیت وسیع زد. دارای قرائتخانه، چند کلاس اکابر و رفع بیسوادی هیئت اکترال بود. نمایش‌های این جمعیت موجب گرایش عده‌ی زیادی از زنان جوان شد. رهبری غیرمستقیم حزب در این جمعیت به فعالیت آن جهت صحیح می‌داد. یکی از نمایشنامه‌هائی که توسط این جمعیت به‌معرض نمایش گذارده شد "دختر قربانی" بود که در حدود ۶۰۰ نفر به تماشای آن آمده بودند. این نمایش در روز ۸ مارس داده شد و در آنجا ناطقینی تاریخ و اهمیت بین‌المالی این روز را متذکر شدند و از طرف حضار حسن استقبال شد. این جمعیت در سال ۱۳۰۸ پس از آنکه تعقیب کمونیست‌ها دامنه گرفت منحل گشت.

در تمام جمعیت‌هائی که نام آنها برده شد حزب کمونیست ایران غیرمستقیم دخیل بود و فراکسیون حزبی متشکلی داشت. در رهبری اغلب آنها حزب به‌تدریج اکثریت به‌دست آورد. این جمعیت‌ها یکی پس از دیگری از طرف دستگاه حاکمه‌ی ارتجاعی منحل شدند ولی نقشی که آنها ایفاء کردند اثرات عمیق خود را بخشید.

اینگونه جمعیت‌های فرهنگی که غالباً تحت تأثیر روحیه‌ی انقلابی مسلط آنزمان به‌وجود می‌امدند به‌خوبی مورد استفاده‌ی حزب قرار گرفتند. میان آنها عده‌ی زیادی سرشار از علاقه‌ی به آزادی کشور بودند که راه انجام آرزوهای خود را در گرویدن به حزب کمونیست ایران دیدند.

ولی کار اساسی حزب در بین جمعیت‌های سیاسی آن زمان بود. پس از مرزبندی و تشکیل حزب اجتماعیون، این حزب یکی از مراکز فعالیت شد. حزب کمونیست ایران درون حزب اجتماعیون دارای فراکسیون متشکل بود و در کارهای سازمانی و اتخاذ روش سیاسی آن حزب تأثیر بسزائی داشت. برای کنگره‌ی دوم حزب اجتماعیون که در نظر بود تشکیل گردد، عده‌ی زیادی از اعضاء حزب کمونیست ایران از شهرهای مختلف ـ تهران، تبریز، رشت، قزوین، مشهد و غیره به نمایندگی انتخاب شده بودند و اگر این کنگره تشکیل می‌شد قطعاً حزب کمونیست در آن نقش کوچکی نمی‌داشت.

با استفاده‌ی صحیح از امکانات موجود حزب کمونیست ایران توانست سازمان سرتاسری خود را به‌وجود آورد. تا آنجا که تحقیق شده سازمان‌های حزبی در تهران، گیلان، آذربایجان، خراسان، اصفهان، قزوین، کرمانشاه به‌وجود آمده بود. در بسیاری از شهرهای دیگر نمایندگی از طرف کمیته‌ی مرکزی برای ایجاد سازمان اعزام گردیده بودند.

اتحادیه‌های کارگری به کمک حزب توسعه یافت و اتحادیه‌های ایران به عضویت بین‌الملل اتحادیه‌ها (پروفینترن) پذیرفته شدند.

حزب دست به تشکیل سازمان جوانان زد. این سازمان نیز بعداً عضو "بین‌الملل جوانان کمونیست" شد.

رونق کار حزب را رضاخان بالقوه برای خود و حکومت دیکتاتوری که شالوده‌ریزی می‌کرد خطری می‌دانست و لذا همین‌که اندکی خود را مستقر یافت کمونیست‌ها را هدف حمله قرار داد. چند روز قبل از انقراض سلطنت قاجاریه آخرین روزنامه‌ی حزبی ـ روزنامه‌ی "نصیحت" ـ توقیف و مدیرش واعظ کیوانی به تهران احضار شد و شب نهم آبان (انقراض سلطنت قاجاریه) جلوی مجلس به قتل رسید.

از این تاریخ نخستین حمله‌ی وسیع پلیس به سازمان حزب آغاز گردید و از آن پس کمونیست‌ها تحت تعقیب دائمی پلیس رضاشاهی بوده‌اند. حزب مجبور شد اطراف کار خود را جمعتر و پنهانکاری را عمیقتر کند. در این موقع حزب از داخل نیز دچار بحران بود.

از همان آغاز فعالیت سرتاسری حزب موضوع روش نسبت به رضاخان در داخل حزب مطرح بود. رضاخان در نظر اکثریت بزرگی به‌عنوان شخصی تلقی می‌شد که به‌هرحال از میان توده‌ی مردم برخاسته دارای روح میهن‌پرستی و ضدامپریالیستی است. روش سیاسی آنروزی حزب را نسبت به رضاخان صفحات جرائد حزبی منعکس نموده‌اند. این روش عبارت بوده است از تقویت توأم با انتقاد. در نظر این اکثریت رضاخان کسی بود که دست سیدضیاءالدین ـ عامل امپریالیسم انگلیس ـ را کوتاه کرد، اقداماتی برای تقویت حکومت مرکزی به‌عمل آورد، راه را برای فعالیت نیروهای مترقی و حتی حزب کمونیست مسدود نساخت.

ولی عملیات بعدی رضاخان طوری بود که در مقابل حملات پی در پی کوچکترین راهی هم برای استفاده‌ی نیروهای مترقی باقی نمی‌گذارد. وجود نداشتن نظر واحد در خط مشی عمومی حزب موجب آشفتگی فکری شد. به‌دنبال آن آشفتگی سازمانی نیز آغاز گردید. در رهبری حزب دوگانگی به‌وجود آمد. هیئت موقتی سه نفری که برای اداره‌ی امور سازمانی به‌وجود آمد از طرف عده‌ای از رهبران سابق به‌رسمیت شناخته نشد و در حقیقت دو حکومتی حکمفرما گشت.

این وضع ایجاب می‌نمود که هر چه زودتر کنگره‌ی دوم حزب تشکیل شود.

مرحله‌ی دوم

با تشکیل کنگره‌ی دوم حزب مرحله‌ی دوم این دوران آغاز می‌گردد. کنگره‌ی دوم (کنگره ی ارومیه) در سال ۱۳۰۶ تشکیل شد.

مهمترین مسئله، همانا موضوع ارزیابی رضاشاه و چگونگی رویه‌ی سیاسی حزب بود. چیزی که درک مسئله را برای برخی دشوار می‌ساخت، عدم احاطه به جریانات عمومی جهانی و عدم اطلاع از تغییرات ژرفی

بود که در سیاست انگلیس به وجود آمده و انگلیس‌ها موفق شده بودند خطوط اصلی آن را مدت مدیدی مستور نگاه دارند.

سیاست سنتی انگلیس در ایران و اغلب کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره جلوگیری از تمرکز نیرو در دست حکومت مرکزی، تضعیف این حکومت و تهدید آن از طریق مسلح ساختن ایلات و شوراندن آنها در مواقع لازم بود تا بدین‌وسیله همیشه اختیار حکومت مرکزی را در دست خود نگاه دارد . در عین حال در میان خود ایلات نیز تخم نفاق پاشیده می شد و امپریالیسم انگلیس از ثمره‌ی آن استفاده می‌کرد.

پیروزی‌های قطعی انقلاب اکتبر و حکومت جوان شوروی منظره‌ی بین‌المللی را دگرگون ساخت. امید امپریالیسم به پیروزی ضد انقلابیون داخلی روسیه برآورده نشد. لشگرکشی چهارده دولت علیه جمهوری جوان شوروی بی‌نتیجه ماند. ارتش‌های خارجی در برخورد با نیروی ارتش سرخ از جنگ سر باز می زدند. برای مبارزه با نخستین کشور سوسیالیستی نقشه‌های طولانی‌تری لازم می‌آمد. نقشه‌ی تضعیف اقتصادی و سیاسی حکومت نوبنیاد و محاصره‌ی نظامی آن در پلان اول قرار گرفت. برای اینکه حلقه‌ی سستی در این زنجیره محاصره وجود نداشته باشد حکومت‌های نیرومند و متمرکز لازم بود. ایران یکی از این حلقه‌های محاصره بود. باقی ماندن آن به‌شکل یک کشور از هم گسیخته که همواره می‌بایست سرگرم کشمکش با ایلات مسلح و نیروهای داخلی باشد نمی‌توانست منظور امپریالیسم انگلیس را تأمین کند. حکومت مرکزی نیرومندی لازم بود که سرسپرده‌ی امپریالیسم و دشمن شوروی باشد. تمام حوادث آنروزی سیاسی ایران از کودتای سوم حوت، اخراج سیدضیاءالدین تا به تخت نشستن رضاخان می‌بایستی از زاویه‌ی این وضع نوین مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گرفت و حال آنکه مبنای تحلیل بسیاری از نیروهای مترقی و از آنجمله رهبری حزب همان سیاست سنتی سابق انگلیس بود.

عملیات سیدضیاءالدین، توقیف عده‌ی زیادی از اشراف و اعیان و وابستگان به سیاست انگلیس، کوشش برای نزدیکی با حکومت جدید شوروی مقدمه‌ای برای جلب اعتماد نسبت به وی بود. ولی سیدضیاءالدین شناخته‌تر از آن بود که بتواند نسبت به خود جلب اعتماد کند. در عین حال رضاخان جویای نام و مقام همه‌گونه امکان داشت که با اخراج سیدضیاءالدین نسبت به خود جلب اعتماد کند و مجری نامرئی سیاست تازه‌ی امپریالیسم انگلیس گردد. صحنه‌سازی‌ها و عوام‌فریبی‌هائی که از اخراج سیدضیاءالدین تا به سلطنت رسیدن رضاخان شد مراحلی بود که به‌منظور فریب نیروهای مترقی انجام گردید. بزرگترین صحنه‌ی نمایش "لشگرکشی" علیه خزعل بود. "شکست" خزعل را نیروهای ملی شکست سیاست انگلیس و کامیابی بزرگی می‌دانستند. رهبری حزب نیز این عمل رضاخان را مورد استقبال قرار داد و در صفحات مطبوعاتش ستود. روزنامه ی "نصیحت" رضاخان را در برگشت از کارزار علیه خزعل با قصیده‌ی "من رضا و تو رضا و ملت ایران رضا" استقبال کرد.

بدین‌طریق سیاست ملی شناختن رضاخان در حزب ریشه‌های عمیق دوانده بود. گو اینکه در آستانه‌ی کنگره این فکر بمراتب ضعیف‌تر و طرفدارانش قلیل‌تر بودند، با اینحال این بحث مهم‌ترین بحث کنگره شد. در قطعنامه‌ی کنگره گفته می‌شود:

"عده‌ای از رفقا چه در ایران و چه در خارجه دچار اشتباهات شده و عقیده داشتند رضاخان برعلیه امپریالیسم انگلیس مبارزه کرده است. ولی حقایق مسلمه‌ای که در عرض چند سال جمع شده بود علناً مخالف این تصورات بود. بدین جهت بود که موضوع مهم کنگره‌ی دوم مسئله راجع به چگونگی رسیدن رضاخان به حکومت و عملیات سیاسی او بود." (مجله ستاره‌ی سرخ شماره ی ۴۰۳ خرداد ـ تیر ۱۳۰۸، ژوئن ـ ژوئیه ۱۹۲۹).

کنگره‌ی دوم موفق به تحلیل اوضاع جهان و ایران شد. خطوط اصلی سیاست انگلیس را در ایران روشن ساخت و خط مشی اساسی خود را تعیین نمود.

کنگره‌ی دوم برنامه‌ی جدید حزب را تصویب کرد. در مقدمه‌ی این برنامه در مسئله‌ی ارضی نوشته شده که از وظائف دولت آینده محو کامل بقایای فئودالیسم و در مرحله‌ی اول الغای اصول ملاکی اراضی و تقسیم بلاعوض زمین‌های اربابی، وقفی و خالصه بین دهاقین است. در متن برنامه چنین تصریح شده است:

"واگذار نمودن کلیه‌ی املاک دولتی و ملاکین بزرگ و موقوفات بلاعوض به دهاقین، ضبط املاک شاه و اشراف و خوانین و تقسیم آنها میان دهاقین."

درباره‌ی مسئله‌ی ملی گفته شده است که:

"حزب برای آزادی کامل و استقلال داخلی مللی که جزء مملکت ایران زندگی می‌کنند حتی تا مجزی شدن ایشان از مرکز (درصورت متمایل بودن اکثریت زحمتکشان آن ملل بر این امر) مبارزه می‌کند."

کنگره‌ی دوم حزب کمونیست ایران از صفحات مهم تاریخ جنبش رهائی‌بخش مردم ماست و جا دارد که تصمیمات آن مورد مطالعه‌ی جداگانه قرار گیرد.

کنگره‌ی دوم از مبارزه‌ی درون‌حزبی نتیجه‌گیری‌های سازمانی نیز به‌عمل آورد و جلیل‌زاده و برخی دیگر که در انحرافات خود پافشار و موجب دوگانگی در داخل حزب بودند از حزب اخراج نمود.

در کنگره‌ی دوم کمیته‌ی مرکزی نوینی انتخاب شد. آخوندزاده، سلطان زاده، حسین شرقی، نیک‌بین، پیشه‌وری، سیفی و دیگران وارد کمیته‌ی مرکزی گردیدند.

نتیجه‌ی عمده‌ی کار کنگره‌ی دوم ایجاد وحدت ایدئولوژیک و سازمانی در حزب بود. پس از کنگره دوم کمیته‌ی مرکزی نوین دست به کار احیاء سازمان و تبلیغات حزب شد. در کنفرانس‌ها و جلسات عمومی با حضور نمایندگان کمیته‌ی مرکزی کمیته‌های ایالتی و ولایتی نوین انتخاب شد. به نواحی فاقد سازمان حزبی نمایندگانی اعزام گشتند. کار سازمانی با وجود شرایط سخت تعقیب پلیس رونق گرفت. کمیته‌ی مرکزی برای

کار در میان جوانان، دهقانان، ارتش، زنان و غیره مسئولینی معین نمود که با جلب فعالین حزبی مشغول کار شدند.

سازمان جوانان حزب از طریق ایجاد اتحادیه‌های محصلین و کارهای فرهنگی دست به فعالیت نسبتاً وسیعی زد. در تهران اتحادیه‌ی محصلین نفوذ قابل توجهی در مدرسه‌ی دارالفنون و طب به‌دست آورد. اعتصاب سیزده روزی شاگردان دارالفنون در سال ۱۳۰۶ یکی از حوادث برجسته‌ای بود که زیر رهبری اتحادیه‌ی محصلین رخ داد. در تهران ازطریق اتحادیه‌ی محصلین کلاس‌های اکابر و رفع بیسوادی تشکیل شد. در نقاط دیگر کشور نیز سازمان جوانان به فعالیت قابل توجهی دست زد.

با وجود دشواری‌های بسیاری که کار در میان دهقانان در بر داشت حزب موفق شد در پاره‌ای از نقاط آذربایجان، گیلان، مشهد، قزوین نقاط اتکائی برای کار در دهات تشکیل دهد.

حزب کمونیست ایران سنگ اولیه‌ی بنای کار در میان ارتش را گذارد.

حزب به کار در میان زنان نیز توجه لازم کرد.

ولی مهم‌ترین میدان فعالیت حزب، طبقه‌ی کارگر بود. کارگران ایران از همان روزهای اولیه‌ی تشکیل حزب کمونیست آنرا به‌عنوان رهبر سیاسی و دسته ی پیشرو خود پذیرفتند ولی فعالیت میان میان طبقه‌ی کارگر در مرحله‌ی اول دوران مورد بحث، یعنی تا قبل از کنگره‌ی دوم از سه نقطه‌ی نظر برای حزب دشواری‌های زیادی در بر داشت:

۱) حزب هنوز کادر روشنفکری کافی به صفوف خود جلب و برای خود تربیت نکرده بود که بتوان آنها را میان کارگران گسیل داشت و به‌وسیله‌ی آنها افکار مارکسیستی را درون طبقه‌ی کارگر برد؛

۲) سوای کارگران نفت جنوب که عده‌ی آنها به‌تدریج زیاد می‌شد کارگر صنعتی دیگری به‌معنی واقعی آن در ایران به‌وجود نیامده بود. کارگران ایران عبارت بودند از کارگران مطابع (بخصوص تهران)، کارگران قالی‌باف (بخصوص در کرمان و نقاط دیگری که به‌واسطه‌ی دوری خود هنوز کمتر در شعاع فعالیت حزب قرار می‌گرفتند)، باربران بنادر و کارگران شیلات (انزلی ـ پهلوی)، کارگران انواع صنایع دستی و بازار (به‌طور عمده تهران، اصفهان، رشت، تبریز، مشهد، قزوین ، زنجان و غیره). حزب کمونیست ایران در نقاط تمرکز بیشتر کارگری: مطابع، باربران بنادر، کارگران شیلات، کارگران بازار (کفاش، خیاط و غیره) فعالیت کرد و این فعالیت نسبتاً ثمربخش بود. با اینحال پراکندگی طبقه‌ی کارگر و کمی کادر تشکیلاتی و تبلیغاتی امکان فعالیت جدی و بطریق اولی فعالیتی را که بتواند اکثریت طبقه‌ی کارگر را دربر گیرد نامیسر می‌ساخت؛

۳) سازمان حزبی دچار آشفتگی و ناهماهنگی بود.

پس از کنگره‌ی دوم منظره‌ی کار به مقدار قابل توجهی تغییر می‌کند:

۱) کادر بیشتری در دسترس حزب است، عده‌ای از این کادرها دارای تعلیمات سیاسی هستند؛

۲) آشفتگی و ناهماهنگی جای خود را به وحدت سازمانی و هماهنگی در کار داده است؛

۳) با ایجاد مؤسسات صنعتی رفته رفته تمرکز بیشتری در صفوف طبقه‌ی کارگر به‌وجود می‌آید که با صرف نیروی کمتر می‌توان ثمره‌ی بیشتری از کارهای سازمانی و تبلیغاتی به‌دست آورد.

علاوه بر این پس از کنگره‌ی دوم حزب موفق به ایجاد وسائل بیشتری برای کار تبلیغاتی خود شد. کمیته‌ی مرکزی تصمیم گرفت برای نشریات حزبی و کار میان محصلین اروپا مرکزی در خارج تشکیل گردد.

این مرکز با جدّیت سلطان‌زاده که از طرف حزب مأمور این کار بود تشکیل و مرتضی علوی به سرپرستی مستقیم آن گمارده شد. تحت نظر این مرکز روزنامه‌ی "پیکار" (در برلن) و مجله‌ی "ستاره‌ی سرخ" (در وین) منتشر شد که هر دو ارگان رسمی حزب بودند. حزب توانست کار ارسال مقالات از ایران و پخش این مطبوعات را در ایران به‌خوبی سازمان دهد.

در سال‌های ۱۳۰۸–۱۳۱۱ (۱۹۲۹–۱۹۳۲) جهان دچار بحران بی‌سابقه‌ی اقتصادی شد ـ بحرانی که در آن واحد صنایع و کشاورزی را در بر گرفت. هنگامی‌که کشورهای متروپل هنوز در آستانه‌ی بحران بودند طلایه آن به کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره از آنجمله ایران رسید. سرمایه‌داران خارجی دست و پا می‌زدند تا به حساب این کشورها جلوی بحران را بگیرند. بحران شدیدی کشاورزی و صنایع ایران را فرا گرفت. ضربه‌ی این بحران در وهله‌ی اول به پیکر زحمتکشان وارد می‌شد. طبقه‌ی کارگر برای بهبود وضع خود بیش از هر موقع دیگری آماده‌ی مبارزه بود. حزب کمونیست ایران خود را وظیفه‌دار متشکل ساختن این مبارزه می‌دانست. مهمترین نقاط کارگری آن زمان مؤسسات نفت جنوب و کارخانه‌های جدیدالتأسیس اصفهان و برخی از شهرهای دیگر بود. حزب نیروی خود را در این نقاط متمرکز ساخت.

اتحادیه‌ی کارگران نفت جنوب که در سال ۱۳۰۴ (۱۹۲۵) با کمک برخی از فعالین حزب به‌وجود آمده بود فعالیتی از خود نشان نمی‌داد، لذا حزب در سال ۱۳۰۶ (۱۹۲۷) در صدد دادن تشکیلات مخفی میان کارگران نفت جنوب برآمد و سازمان نسبتاً محکمی به‌وجود آورد. از طرف این سازمان مخفی برای تشکیل کنفرانس اتحادیه‌های کارگری اقداماتی به‌عمل آمد و بیانیه‌هائی منتشر شد تا اینکه در اواخر سال ۱۳۰۶ (۱۹۲۷) این کنفرانس با شرکت ۲۰۰ نماینده تشکیل شد. کنفرانس تصمیم گرفت علیه نفاق و اختلاف ملی که کمپانی در میان کارگران انداخته بود مبارزه کند، سازمان خود را توسعه دهد، دست به تأسیس کلوب کارگری، کئوبراتیف و غیره بزند، و علیه جریمه، کتک و فحاشی مبارزه کند.

در آخر ژانویه‌ی ۱۹۲۹ (۱۳۰۷) در اثر اقدامات کمیته‌ی ایالتی حزب کنفرانس دوم اتحادیه‌های کارگران نفت جنوب تشکیل شد. عده‌ی اعضاء اتحادیه را در این زمان مجله‌ی "ستاره سرخ" سی‌هزار نفر می‌نویسد. کنفرانس علاوه بر تصمیمات سازمانی (بسط سازمان اتحادیه و غیره) یک‌رشته تصمیمات سیاسی گرفت: تقاضای تجدید نظر در امتیاز نفت جنوب، حاضر شدن رای اعتصاب در اول ماه مه و غیره. کمپانی از جریان

مطلع گشت در تاریخ ۲۹ آوریل شبانه ۹۳ نفر از فعالین و کارگران عضو اتحادیه را توقیف کرد و بدین‌طریق اعتصاب را در روز اول ماه مه عقیم گذارد. ولی کارگران تصمیم خود را چند روز بعد اجرا کردند. روزنامه‌ی "ستاره‌ی سرخ" جریان این نخستین اعتصاب بزرگ کارگران ایران را چنین شرح می‌دهد:

"روز ۴ ماه مه ۱۹۲۹ ساعت ۸ صبح اعتصاب شروع شد. دستجات پلیس که در محل واقعه آماده بودند به‌علت کمّی جرئت حمله به کارگران را ننمودند. کمپانی زورق‌های موتوری خود را برای حمل قشون از بنادر و شهرهای دیگر به‌کار انداخت. کارگران آمدن قشون را با خواندن سرودهای انقلابی و فریاد محو باد کمپانی انگلیس و ایران محو باد عمال امپریالیسم، محو باد امپریالیسم انگلیس تلقی کردند، پاسبانان و سربازان با شمشیر و قمه‌های برهنه به کارگران حمله و کارگران با سنگ و چوب مقاومت کردند. در نتیجه ۲۰ نفر کارگر و ۱۵ نفر پلیس زخمی شد . . . از ده‌هزار نفر کارگر ۹هزار کارگر در اعتصاب شرکت کردند. عملیات معدن به‌کلی فلج و دکاکین همه بسته و کارگران بیکار به صف اعتصابیون پیوستند و جمعیتی قریب بیست هزار نفر کارگر و کسبه در برابر قشون و پلیس ترتیب دادند . . . در همین روز در مسجد سلیمان و نواحی نزدیک دیگر نیز اعتصاب شروع شد . . . "

مبارزه‌ی سخت کارگران سه روز ادامه داشت، ۳۰۰ نفر از کارگران بازداشت و زندانی شدند. تقاضاهای کارگران در این اعتصاب به شرح زیر بود:

ـ بالا بردن دستمزد تا ۱۵٪،

ـ به‌رسمیت شناختن اتحادیه‌ی کارگری،

ـ به‌رسمیت شناختن عید اول ماه مه،

ـ دخالت دادن نمایندگان کارگران در موارد اخراج و قبول کارگر،

ـ هفت ساعت کار برای جوانان کمتر از ۱۸ سال و غیره . . .

اعتصاب کارگران نفت جنوب با وجود اینکه شکست خورد، واقعه‌ی بزرگی بود که اهمیت نیروی متشکل کارگری را برای نخستین بار نشان داد. مجله‌ی "ستاره‌ی سرخ" می‌نویسد:

"این اولین نمایش است که از حیث عظمت و تجمع افراد صورت یک اعتصاب کارگری را به خود گرفته است. پیشنهادهای کارگران . . . به‌خوبی مدلل می‌دارد که کارگران جنوب تا چه حد به حق خود اگاه شده‌اند."

فعالیت حزب در نقاط دیگر تمرکز کارگری نیز موفقیت‌آمیز بود. در سال ۱۳۱۰ (۱۹۳۱) در کارخانه‌ی وطن اصفهان که یکی از بزرگترین کارخانه‌های آنزمان بود، پس از آنکه مقدمتاً از طرف سازمان مخفی به رهبری نصراله اصلانی ـ کامران کنفرانسی از نمایندگان کارگران تشکیل یافت، کارگران دست به اعتصاب همگانی زدند. این اعتصاب که پس از دو سال از تاریخ اعتصاب نفت جنوب به‌وقوع پیوست نشان داد که طبقه‌ی کارگر

ایران همواره آماده‌ی مبارزه است و از حملات هار ارتجاع واهمه‌ای ندارد. برعکس دستگاه حاکمه مجبور شد برای فرونشاندن هر چه زودتر اعتصاب صاحبان کارخانه را وادارد که با وجود وضع بحرانی قسمتی از تقاضاهای کارگران را برآورده سازند. نتیجه‌ی اعتصاب این شد که ۴۰ درصد به دستمزد کارگران افزود، ۱۲ ساعت کار روزانه به ۹ ساعت تقلیل یافت و عمل تحقیرآمیز تفتیش کارگران به هنگام خروج از کارخانه موقوف گشت.

وسعت فعالیت تبلیغاتی و تشکیلاتی حزب، امپریالیسم و ارتجاع را سخت نگران ساخت. رضاشاه که همواره کوشش داشت حزب را نادیده بگیرد، اکنون دیگر مجبور شد متشبث به قانون ضدکمونیستی گردد. دهم خرداد ۱۳۱۰ مجلس ایران به فرمان رضاشاه قانون ننگین ضدکمونیستی را از تصویب گذراند. در همانسال پلیس رضاشاهی به سازمان حزب دست یافت. عده‌ای از رهبران و فعالین این بازداشت و عده ای مجبور به کناره گیری موقت از کار حزبی شدند. فعالیت حزب موقتاً دچار رکود گشت. دوران رکود تا سال ۱۳۱۳ به‌طول انجامید.

از این پس مرحله‌ی سوم فعالیت حزب در دوران مورد بحث آغاز می‌گردد. مهمترین حوادث این مرحله انتشار مجله‌ی "دنیا" و محاکمه‌ی ۵۳ نفر به‌عنوان عضویت حزب کمونیست است.

رضاشاه که قانون ضدکمونیستی را از مجلس گذراند هیچگاه اجازه‌ی استفاده از این قانون سیاه را هم نداد تا مبادا دادگاه‌ها کرسی تبلیغات کمونیسم گردند. عده‌ی زیادی از کمونیست‌ها سال‌های متمادی بدون دادرسی در زندان‌ها بسر می‌بردند. عده‌ای از کادرهای برجسته‌ی حزبی نظیر حجازی، علی شرقی، سید محمد تنها، انزابی، استاد غلامحسین نجار، یرواند یغیکیان، پور رحمتی و غیره به‌دست دژخیمان رضاشاه در زندان‌ها جان سپردند.

ولی پس از آنکه سازمان نوین در سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷) به‌دست پلیس کشف و عده‌ی زیادی بر زندانیان سابق افزود، رضاشاه در اثر مبارزه‌ی پیگیرانه‌ی زندانیان و فشار افکار عمومی مجبور شد زندانیان را تسلیم دادگاه کند. محاکمه‌ی ۵۳ نفر نخستین محاکمه‌ای بود که طبق قانون سیاه خرداد ۱۳۱۰ به‌عمل آمد. دادگاه در حقیقت مبدل به محاکمه‌ی دستگاه حاکمه شد. آخرین دفاع دکتر ارانی ادعانامه‌ای بود علیه رضاشاه و قانون سیاه وی. ده نفر از زندانیان به حداکثر مجازات محکوم شدند. ولی جریان بعدی نشان داد که برای دستگاه حاکمه‌ی رضاشاهی حتی این قانون سیاه هم ارضاءکننده نیست. مرگ دکتر ارانی در زندان که به دستیاری هیئت حاکمه‌ی آنروز انجام شد جنایت بزرگ دیگری بود که بر جنایات گذشته افزوده شد. متعاقب آن عده‌ای از زندانیان به مناطق بد آب و هوای جنوب اعزام گشتند تا آنها نیز دچار چنین سرنوشتی گردند.

ولی تغییر اوضاع جهان و سرنگونی رضاشاه امکان داد زندانیان سیاسی از چنگ دژخیمان رها شده بار دیگر به فعالیت سیاسی خود در صفوف حزب توده ایران بپردازند.

درباره‌ی کنگره ی دوم (کنگره ی ارومیه)

کنگره‌ی دوم حزب کمونیست ایران (کنگره‌ی ارومیه) در سال ۱۳۰۶ تشکیل شد. مسائل مبرمی تشکیل این کنگره را ایجاب می‌نمود. کنگره یکرشته تصمیمات سازمانی گرفت. ولی اهم مسائل آن تحلیل اوضاع سیاسی آن مرحله، تعیین مشی سیاسی و تصویب برنامه‌ی حزب بود.

در این زمینه کنگره دو سند مهم صادر کرد:

۱) برنامه حزب.

۲) تزهای سیاسی تحت عنوان "مطالعات راجع به اوضاع داخی و بین‌المللی ایران".

تزهای سیاسی درحقیقت پلاتفرم اساسی آنروز حزب است. در این سند وضع سیاسی، اجتماعی و طبقاتی ایران از نظر مارکسیستی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

کنگره می‌بایست بر مبنای یک تحلیل صحیح به مسائل مهم آنروز پاسخ می‌داد. اهم این مسائل چگونگی ماهیت سیاسی و اجتماعی حکومت رضاشاه و تعلق طبقاتی آن بود.

رضاخان به صوابدیدامپریالیسم انگلیس دست به کار شد. ولی برای اجرای نقشه‌ی خود تکیه‌گاه اجتماعی داخلی لازم داشت. عدم تعلق به طبقات حاکمه، تظاهر به آزادیخواهی و میهن‌پرستی، مبارزه با رژیم پوسیده‌ی موجود در وهله‌ی اول قشرهای نسبتاً وسیعی از جامعه را به وی متمایل ساخت. بورژوازی ایران که در انقلاب مشروطیت دچار ناکامی شده بود همواره در جستجوی راه برای قبضه‌ی قدرت بود. رضاخان توانست اعتماد بورژوازی را که همواره خرده بورژوازی شهر را به‌دنبال خود می کشید به خود جلب کند. بورژواری چنین می پنداشت که در سیمای رضاخان نماینده ی خود را یافته است و به دست وی به قدرت حاکمه تسلط خواهد یافت.

شعار جمهوری که رضاخان پیش کشید پایگاه اجتماعی وی را وسیع‌تر ساخت. وسائل به‌دست گرفتن قدرت فراهم شده بود. ولی وی به شعارهای سابق خود وفادار نماند. از قدرت خود به سود منظورهای دیگری استفاده کرد. راهی را رفت که امپریالیسم انگلیس و جاه‌طلبی و آزمندی خودش پیش وی قرار داده بود: تصاحب تاج و تخت، تثبیت مقام سلطنت و تمرکز نیرو به نفع منظورهای تهاجمی امپریالیسم.

با غصب املاک وسیع، رضاشاه بدل به بزرگترین مالک کشور گشت. بورژوازی ملی که امیدواری‌هایش برآورده نشده بود از رضاشاه جدا شد. ولی جدا شدن بورژوازی ملی به‌معنای جدا شدن تمام طبقه‌ی بورژوازی از وی نبود. قشر کمپرادور همچنان بمثابه ی یکی از تکیه‌گاه‌های حکومت رضاشاه باقی ماند.

بورژوازی کمپرادور دلال سرمایه‌های خارجی بود. در معامله با سرمایه‌داران روسیه‌ی تزاری و انگلستان منافع هنگفتی عاید این قشر از بورژوازی شد. سرمایه‌ی اضافی که در دست بورژوازی کمپرادور انباشته می‌شد راه استفاده نداشت. ریختن سرمایه در صنایع داخلی خطرناک بود. صنایع ملی تاب مقاومت در مقابل سرمایه‌های خارجی را نداشت. لذا عناصر بسیاری از بورژوازی کمپرادور سرمایه‌ی خود را متوجه خرید املاک کردند. بدین ترتیب هم از سود حاصله از استثمار فئودالی و هم از سود حاصله از دلالی سرمایه‌های خارجی بهره‌مند می‌شدند. لذا این قشر از بورژوازی رفته رفته در حفظ اصول فئودالی نیز ذینفع شد. درنتیجه از نظر خارجی وابسته به امپریالیسم بود، از نظر داخلی وابستگی به طبقه‌ی مورد اتکاء امپریالیسم یعنی ملاکان بزرگ داشت.

رضاشاه که خود مالک عمده‌ی کشور شده بود اکنون دیگر نقطه‌ی اتکاء ثابتش طبقه‌ی ملاکان بزرگ و قشر بورژوازی کمپرادور گردید. حمایتی هم که رضاشاه بعدها از صنایع می‌نمود در واقع به‌طور عمده به نفع این قشر از بورژوازی بود که با حفظ جنبه‌ی ملاکی و یا دلالی خارجی قسمتی از سرمایه‌ی خود را در تولید و صنایع نسبتاً بزرگ به کار می‌انداخت.

برخی از رهبران حزب کمونیست ایران قادر به تحلیل دیالکتیکی از تحولات آن زمان نبودند. مرزهائی را که پروسه‌ی روی کار آمدن رضاشاه طی می‌کرد نمی‌دیدند. به‌موقع متوجه ی تغییرات ماهوی حکومت رضاشاه نشدند، لذا با برخورد دگماتیک خود دچار اشتباهات بزرگ گشتند.

این نکته به‌ویژه متوجه جناح راست رهبری حزب در فاصله‌ی بین تصاحب تخت و تاج ازطرف رضاشاه و کنگره‌ی دوم حزب است. این جناح از بورژوازی سخن می‌راند ولی ماهیت بورژوازی و قشربندی‌های داخلی آنرا درک نمی‌کرد. اینکه رضاشاه از بدو ورود به صحنه‌ی سیاست از چه مراحلی عبور کرده است تشخیص نمی‌داد. فرق بین این مراحل را نمی‌دید. رضاخان و رضاشاه برایش یکسان بود. این جناح با تزهای ویژه‌ی خود به کنگره آمد. خلاصه آن اینکه:

"کودتای رضاخان (منظور کودتای سوم اسفند نیست بلکه برانداختن قاجار است. ع . ک) معنایش سقوط حکومت بورژوازی است." این کودتا "مبداء جدیدی در تاریخ معاصر ایران است."

تزهای آورده شده تازگی نداشت. همین تحلیل بود که در سنوات اخیر حزب را دچار تشنج و سردرگمی کرده بود. کنگره‌ی دوم پس از تجزیه و تحلیل صحیح سیاسی این تزها را به مثابه تزهای "اپورتونیستی و ضدانقلابی" ارزیابی کرد.

در تزهای سیاسی کنگره در این باره گفته می‌شود:

"رضاخان هنگامی‌که برای تصرف حکومت مبارزه می‌کرد حقیقتاً کوشش نمود که به بورژوازی ملی اتکاء نموده و حتی با عناصر جمهوری‌طلب و تشکیلات طبقه‌ی پرلتاریا نیز مغازله و عشوه‌فروشی می‌نمود. اما

عملیات او هیچ‌وقت از دائره ی مبارزه برای تصرف حکومت در قالب رژیم فئودالی و ملاکی خارج نشد . . . این حقیقت که در موقع کودتای رضاخان (منظور به سلطنت رسیدن است ع . ک .) طبقه‌ی فوقانی بورژوازی از او تقویت کرد و حالا هم تا حدی تقویت می‌کند بورژوازی بودن سلطنت رضاخان را ثابت نکرده بلکه ظاهر می‌کند که رضاخان با کمال مهارت توانست اساس رژیم ملاکی فئودالی را با کمک و مساعدت طبقه‌ی فوقانی بورژوازی محکم نماید. برای رضاخان این مسئله از آن جهت به‌آسانی صورت گرفت که در مدت ده بیست سال اخیر در ایران بورژوازی فوقانی تجارتی با شدت تمام سرمایه‌ی خود را برای خرید املاک صرف نموده و از مزایای حقوق فئودالی استفاده کرده و بیشتر از معاملات تجارتی و صنعتی مداخل می‌برد. بدین‌ترتیب طبقه‌ی اعلای بورژوازی ایران خود به حفظ مالکیت و . . . استثمار بیرحمانه‌ی دهاقین . . . علاقمند می‌باشد."

منظور از "طبقه فوقانی بورژوازی" چنانکه در جای دیگر تزها بالصراحه گفته شده است همان بورژوازی کمپرادور است. اینکه نوشته شده است "طبقه‌ی فوقانی بورژوازی از او تقویت کرد و حالا هم تا حدی تقویت می‌کند" دقیق نیست. جریانات بعدی نشان داد که قشر بورژوازی کمپرادور همواره یکی از تکیه‌گاه‌های پابرجای رضاشاه بوده است.

در تزهای کنگره کوشش شده است به تمایل دیگری هم که در داخل حزب وجود داشت پاسخ داده شود. عده‌ای معتقد بودند کاری که رضاخان کرد صرفاً یک کودتای درباری بود، هیچ‌گونه محتوی طبقاتی نداشت. تزهای کنگره این نظر را رد می‌کند و می‌گوید:

"اشتباه محض است اگر کودتای رضاخان را مانند یک کودتای درباری تصور نمائیم."

ولی متعاقب این حکم صحیح بقیه‌ی فرمولبندی تزها در این زمینه روشنی لازم را ندارد. گفته می‌شود:

"این کودتا دنباله و نتیجه‌ی مبارزه‌ی بزرگ در داخل طبقه‌ی فئودال و بعد مبارزه‌ی طبقه‌ی حاکمه‌ی ملاکین بر ضد کوشش بورژوازی برای داخل شدن در حکومت و بالاخره مبارزه‌ی فئودال‌ها و طبقات فوقانی بورژوازی بر ضد نهضت‌های انقلابی و تشکیلات انقلابی می‌باشد."

این تز روشن نیست، زیرا اگر رضاشاه مورد استفاده‌ی قسمتی از درباری‌ها و فئودال‌های ناراضی از دستگاه حاکمه هم قرار گرفته باشد بدان معنی نیست که وی طی تمام دوران مبارزه برای تصاحب تاج و تخت نماینده‌ی قسمتی از طبقه‌ی حاکمه‌ی سابق ـ اشراف، فئودال‌ها و ملاکان بزرگ بوده است. و نیز وی نماینده‌ی طبقه‌ی حاکمه در مبارزه علیه بورژوازی ملی نبود بلکه این بورژوازی را نقطه اتکاء قرار داد و سپس آنرا فریب داد.

جناح راست رهبری حزب با تحلیل خود دائر بر اینکه با روی کار آمدن رضاشاه حکومت بورژوازی در کشور مستقر شده و مبدأ جدیدی در تاریخ ایران باز شده است دو نتیجه‌ی دیگر نیز می‌گرفت: یکی اینکه با وجود

رضاشاه تحول مسالمت‌آمیز (یا باصطلاح آنزمان: "ترقی صلح‌آمیز") به مرحله‌ی بعدی ممکن است و حزب پرلتاریا باید چنین امکانی را از نظر دور ندارد، دوم اینکه در مبارزه با امپریالیسم تا درجه‌ی زیادی می‌توان به حکومت رضاشاه تکیه نمود: این حکومت نماینده‌ی طبقه‌ایست که منافعش با امپریالیسم در تضاد است، خود رضاشاه که بر رأس حکومت قرار دارد عنصری است میهن‌پرست و ضدخارجی.

تزهای سیاسی این بحث را به شرح زیر جمع‌بندی می‌کند:

"درس و تجربه‌ی واضحی که از مسئله‌ی کودتای رضاخان گرفته می‌شود عبارت از آن است که این کودتا و مخصوصاً رژیم سیاسی که بعد از آن برقرار گردیده هر تصور واهی را راجع به امکان یک ترقی صلح‌آمیز مبارزه‌ی طبقاتی در ایران برطرف نموده است."

و سپس:

"از روزیکه رضاخان بر عرصه‌ی سیاست قدم گذاشت متکی به انگلیس بود ولی تا سال ۱۹۲۵ خیلی‌ها به این حقیقت پی نبرده بودند. بعد از خفه نمودن شورش‌های انقلابی توده‌ی زحمتکشان، و بعد از تاجگذاری اتحاد محکی میان رضاخان و انگلیس بسته شد. بنابراین هرگاه بگوئیم که در ردیف مدافعین تخت و تاج سلطنت رضاشاه پهلوی که عبارت از اعیان و اشراف و روحانیون و یک قسمت از بورژوازی کمپرادور (یعنی بورژوازی دلال تجارت خارجی) امپریالیسم انگلیس هم جا گرفته است اغراق نگفته‌ایم . . . این مسئله منافی با آن نیست که گاهی نیز رضاشاه برخلاف سیاست استعماری انگلستان در تحت فشار ملت مجبوراً قدمهائی بردارد (قرارداد با روسیه).

چنانکه در مقاله‌ی پیشین گفته شد پس از مرزبندی در نیروهای ضدامپریالیستی، بورژوازی انقلابی در حزب اجتماعیون متشکل گشت. جناح راست بورژوازی رفته رفته از جنبش کنار رفت. بورژوازی کمپرادور و جناح راست بورژوازی ملی یکی از پایه‌های حکومت رضاشاه را تشکیل دادند.

این بخش از بورژوازی طرح تشکیل حزب نوینی ریخت. حزب جدید نام "ایران نو" به خود گرفت. (پس از اندک مدتی رضاشاه تشکیل این حزب را متوقف ساخت). جناح راست رهبری حزب که رضاشاه را هنوز نماینده‌ی بورژوازی ملی می‌دانست حزبی را هم که به‌دست طرفداران او تشکیل می‌شد حزبی مترقی می‌شمرد. این جناح معتقد بود که اعضاء حزب کمونیست ایران همچنانکه سابقاً در حزب اجتماعیون فعالیت می‌کردند در این حزب نیز می‌توانند وارد شده تشکیل فراکسیون بدهند. این نظر زائیده‌ی ارزیابی غلطی بود که از این حزب می‌شد. کنگره‌ی دوم موقعی تشکیل یافت که حزب "ایران نو" بفعالیت آغاز نموده و دورنمائی برای فعالیت آن قائل بودند. بنابراین موضوع شرکت در این حزب نیز در پلاتفرم جناح راست با نظر مثبت ارزیابی می‌شد. لکن کنگره که نظر خود را نسبت به ماهیت حکومت رضاشاه و پایه‌های اجتماعی این حکومت روشن کرد نسبت به حزب "ایران نو" نیز به شرح زیر اظهار نظر نمود:

"حزب فاشیست "ایران نو" که چندی قبل از این تأسیس شده و خود رضاشاه آنرا رهبری می‌کند بدون شک قبل از همه به مبارزه بر ضد حزب کمونیست ایران مأمور خواهد شد. حزب کمونیست ایران باید با تمام وسائل و قوا حقیقت ارتجاعی این حزب را در برابر رنجبران ایران فاش و آشکار کرده، توده‌ی وسیع و زحمتکش را به‌خوبی آگاه نماید که این حزب در دست انگلیس‌ها وسیله‌ی جدید و یکی از وسائل مهم برای فریب دادن ملت و اسیر کردن مملکت می‌باشد."

رضاشاه حزب اجتماعیون و هرگونه حزب سیاسی را قدغن کرد. فعالیت سازمان‌های مترقی غیر سیاسی نیز ممنوع شد. بدین‌طریق حزب کمونیست ایران که در همه‌ی این سازمان‌ها وارد بود حلقه‌های واسطی را برای رابطه با توده‌ها از دست می‌داد. رهبری حزب معتقد بود که باید هر چه بیشتر وسائل تلفیق کار علنی و مخفی را فراهم ساخت. روی این موضوع در تزهای کنگره تکیه شده و گفته می‌شود که حزب مؤظف است از همه گونه وسائل ممکنه‌ی علنی و سری برای احیاء اتحادیه‌ی کارگران استفاده کند. در تزها گفته می‌شود که "شکل طبیعی" تشکل کارگران و دهقانان، اتحادیه‌های کارگری و دهقانی است. به‌علاوه بایستی از سازمان‌های پیشه‌وران "که در سیر تاریخی تولید گردیده و عبارت از مجامع مختلف اتحادیه‌ی اصناف و صنعتگران و غیره می‌باشد" استفاده شود.

ولی در این قسمت تصمیمات کنگره پیگیرانه نیست. در این تصمیمات روی کمک به تشکیل مجامع علنی و استفاده‌ی کامل از آنها تکیه نشده است. تهیه‌کنندگان تزهای کنگره بیشتر تحت تأثیر فعالیتی هستند که خود حزب کمونیست ایران در سازمان اجتماعیون کرده و حزب کمونیست چین در حزب گومیندان انجام داده بود. در تزهای خود، کنگره معتقد است که بایستی یکبار دیگر همین راه را رفت. و اگر حزبی وجود ندارد که بشود در داخل آن فعالیت نمود باید کمک کرد تا چنین حزبی به‌وجود آید. در این زمینه کنگره برای رهبری حزب برنامه‌ی عمل معین می‌کند. خلاصه‌ی این برنامه این است که باید برای ایجاد رابطه با سازمان‌های جداگانه‌ی کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و بورژوازی کوچک کوشش نمود. این روابط را "با اصول تشکیلاتی مستحکم ساخت". سپس در میان سازمان‌ها "دستجات چپ" تشکیل داد. این دستجات رل فراکسیون را بازی خواهند کرد. توسط این فراکسیون‌ها باید وسیله‌ی ائتلاف بین سازمان‌های جداگانه را فراهم نمود:

"اول آنها به شکل ائتلاف‌های موقتی و بعد به شکل ائتلاف‌های متمادی و دائمی انقلابی درآورد. و بالاخره پس از تهیه‌ی مقدمات اساسی، تشکیلاتی و سیاسی وسائل حزب ائتلافی انقلابی، یعنی حزب انقلابی ملی ایران را فراهم آورد."

تشکیل چنین حزبی در تزها منوط به شرایط معینی شده و گفته می‌شود:

"حزب کمونیست ایران تشکیل یک چنین حزبی را باید در صورت موجود بودن شرایط ذیل جزء مقاصد خود قرار دهد:

۱) حزب انقلابی ملی ایران باید حزب اتحاد انقلابی کارگران و دهقانان و بورژوازی کوچک باشد،
۲) اساس آن باید تشکیلاتی باشد که حزب کمونیست ایران در آن رل رهبریت را بازی کند،
۳) این حزب باید بر ضد استقلال سیاسی و تشکیلاتی حزب کمونیست ایران دست‌اندازی و اقدامات نکند..."

در خود این شرایط نیز تناقض دیده می شود، زیرا اگر نقش رهبری را در حزب مورد نظر حزب کمونیست بازی کند، در آنصورت شرط سوم زائد است و اگر چنین نباشد از پیش نمی‌توان تضمین‌هائی قائل شد.

البته کنگره مشکلات امر را از نظر دور نداشته است. با اینکه مقدمات عمومی تأسیس حزب انقلابی ملی را فراهم می‌شمارد این موضوع را مسئله‌ی روز نمی‌داند. علاوه بر آن عمل خیانت‌بار حزب گومیندان چین را که درست در آستانه‌ی تشکیل کنگره رخ داد در مد نظر دارد. و لذا تصریح می‌کند:

"حزب کمونیست ایران هنوز بسیار ضعیف است و فکر ایجاد حزب انقلابی ممکن است آلت استفاده‌ی عناصر مخالف واقع شود. مشکلات و تصادمات تشکیلاتی بین حزب "گومیندان" و حزب کمونیست چین ممکن است در شرایط ایران با شکل خطرناک‌تری برای انقلاب تکرار شود. از طرف دیگر حزب کمونیست ایران نباید به مخالفین خود امکان دهد که زمام چنین تشکیلاتی را به دست خود بگیرند. هر گاه پیش از آنکه حزب کمونیست ایران به‌طور کامل و کافی برای چنین کاری حاضر شود از یک طرفی اقداماتی برای تشکیل حزب انقلابی ملی بشود حزب باید بهترین قوای خود را مأمور کند که در رهبری کردن این امر خود را داخل نموده و سعی کنند که رل رهبری را به‌دست خود گیرند."

با طرح موضوع تأسیس حزب انقلابی ملی کنگره خواسته است پاسخی به یکی از مسائل مبرم روز داده باشد. ولی چنانکه می‌بینیم راه حل صحیح مسئله در پیش گرفته نشده است.

یکی از بحث‌های علمی که در آن زمان حزب را به خود مشغول ساخته بود موضوع امکان رشد سرمایه‌داری در ایران و چگونگی عبور ایران از این مرحله بود. تزهای کنگره به این مطالب به شرح زیر پاسخ می‌دهد:

"در ایران شرایط عمومی ترقی سرمایه‌داری هنوز موجود نمی‌باشد، زیرا ایران هنوز دوره‌ی تجمع اولیه‌ی سرمایه را طی نکرده و برعکس به‌واسطه‌ی کسر دائمی صادرات نسبت به واردات هنوز سرمایه‌ی قابل توجهی ذخیره نشده است . . . به این جهت ترقی سرمایه‌داری در ایران با بودن رژیم حاضر فقط از طریق ضمیمه شدن به سیستم کلنی‌های انگلیس ممکن می‌باشد . . . هر گاه در نظر گرفته شود که مهمترین مؤسسات درشت اقتصادی مملکت ازقبیل بانک و تلگراف، نفت و غیره در دست انگلیس‌ها تمرکز یافته است معلوم خواهد شد که هرگونه حرفی راجع به توسعه‌ی سرمایه‌داری و ترقی صنایع در ایران بی‌اساس و بی‌معنی است. هرگاه ایران بخواهد در مقابل دول امپریالیستی حقیقتاً دارای استقلال کامل بوده . مبدل به

یک مستعمره‌ی سرمایه‌داران انگلیس نشود بر او لازم است (و او بر این کار قادر است) که از طریق سرمایه‌داری صرف‌نظر کند."

باید گفت پاسخی هم که کنگره به موضوع مورد بحث آنروز داده است خالی از اشتباه نیست. قبل از هر چیز علت عدم رشد سرمایه‌داری در ایران در این تز نادرست ذکر شده است. در ایران تجمع اولیه به حد کافی موجود بوده است. بارها سرمایه‌ی ملی متوجه ایجاد صنایع داخلی شد. چیزی که هرگونه اقدامی را خنثی می‌گذاشت رقابت بی‌امان سرمایه‌های خارجی بود. کارخانه‌های ورشکست‌شده‌ی قند، کبریت، بلور و غیره نمونه‌ی کافی برای اثبات این مطالب است. در همین تزها گفته می‌شود که سرمایه‌های اضافی راه خروج خود را در خرید املاک می‌یافتند. در اسناد دیگر حزب کمونیست ایران نیز این موضوع بارها انعکاس یافته است. با اینحال در اینجا "طی نشدن دوره‌ی تجمع اولیه‌ی سرمایه" به‌عنوان علت اصلی ذکر می‌شود.

نکته‌ی قابل ایراد دیگر این تز نتیجه‌گیری آنست. در این نتیجه‌گیری واقعیت وضع آنروزی، تناسب نیروها و سیر انقلاب سوسیالیستی در جهان کاملاً در نظر گرفته نشده. از اینروست که در آن گفته می‌شود ایران "قادر است" "از سیر طریق سرمایه‌داری صرف‌نظر کند".

یکی از مسائل مهم مورد بحث کنگره مسئله‌ی ملی در ایران بود. ایران کشوریست که در آن اقوام و خلق‌های گوناگون زندگی می‌کنند. امروز هم که بیش از سی سال از تشکیل کنگره‌ی دوم حزب کمونیست ایران می‌گذرد هنوز در این مسئله روشنی کافی وجود ندارد. به‌طریق اولی در آنزمان حل این موضوع بغرنج‌تر به‌نظر می‌رسید. بااینحال کنگره‌ی دوم خواه در تزهای خود و خواه در برنامه‌ی حزب خط مشی روشنی در این زمینه اتخاذ کرد. در تزهای کنگره گفته شده است که:

"حزب کمونیست ایران باید مطالبات و شعارهای عمومی تمام احزاب کمونیستی دنیا را راجع به مسئله‌ی ملی یعنی حق هر ملت بر استقلال کامل خود را جزء برنامه‌ی خود قرار دهد."

در عین حال کنگره‌ی حزب تجزیه ی حزب طبقه‌ی کارگر و تشکیل احزاب دیگر کارگری را بر حسب علائم ملی مجاز نشمرده است. با اینکه در آنموقع این مسئله از مسائل حاد و مورد بحث نبوده است کنگره‌ی دوم لازم شمرده وجود حزب واحد را در تصمیمات خود منعکس نماید. در تزها گفته می شود که حزب باید "تشکیلات خود را در میان توده‌ی زحمتکشان این ملل تأسیس و مستحکم نماید" و "موظف است به‌طور کامل و کافی به این ملل بفهماند که حزب کمونیست ایران یگانه حزب طرفدار آنهاست" و تأکید می‌شود که فقط از راه توحید قوا و تشکّل در این حزب می‌توان پیروز شد.

علاوه بر مسائل فوق کنگره درباره‌ی یکرشته از مسائل دیگر نیز اظهارنظر نمود. از آنجمله درباره‌ی جنبش‌های انقلابی سالیان اخیر.

رضاشاه در عین مغازله با آزادیخواهان دشمن سرسخت جنبش‌های آزادیخواهانه بود. در سرکوب پاره‌ای از این جنبش‌ها از اختلافات درونی استفاده کرد (گیلان). درمورد برخی دیگر راه لجن‌مالی کردن آنها را پیش گرفت. از این روش درباره‌ی جنبش خراسان به رهبری کلنل محمدتقی‌خان استفاده‌ی کامل شد. دوری این جنبش از سایر جنبش‌ها قضاوت درباره‌ی آنرا دشوار می‌ساخت. ماهیت این جنبش و به‌ویژه محتوی ضدامپریالیستی و ضدانگلیسی آن پوشیده بود. رضاخان از این جدائی برای متهم ساختن کلنل و جنبش خراسان استفاده نمود. کلنل را متهم به رابطه با انگلیس‌ها کرد. مختصر مراجعه به مطبوعات آنزمان نشان خواهد داد که رضاخان در این کوشش خود کامیابی‌های به‌دست آورد. چیزی که به این کامیابی‌ها کمک می‌کرد این بود که خود رضاخان تا مدتی در نظر برخی قهرمان مبارزه بر ضد امپریالیسم انگلیس به‌شمار می‌رفت. بنابراین القاآت وی پرده‌ی ابهامی روی ماهیت جنبش کلنل محمدتقی‌خان کشیده بود. بسیاری از آزادیخواهان و حتی اعضاء حزب کمونیست باور داشتند که جنبش کلنل از جانب انگلیس‌ها تقویت می‌شود. بخصوص با نظری که جناح راست رهبری حزب نسبت به رضاخان ـ رضاشاه پیدا کرده بود به چنین نتیجه‌ی "منطقی" هم می‌توانست برسد. کنگره‌ی دوم بررسی‌هائی نسبت به جنبش‌های انقلابی گذشته به‌عمل آورد. چهره‌ی واقعی رضاشاه را به‌عنوان جلاد جنبش‌های آزادی‌خواهانه فاش ساخت. به تهمت‌های ناجوانمردانه‌ای که عده‌ای از رهبران این جنبش‌ها و به‌ویژه کلنل محمدتقی‌خان در معرض آن قرار گرفته بود پاسخ داد. گفته‌های زیر در تزهای کنگره به‌ویژه مربوط به جنبش کلنل محمدتقی‌خان است:

"حکومت استبدادی و روزنامه‌نویس‌های اجیر تهران برای بدنامی نهضت انقلابی و برطرف نمودن نفوذ آن در میان توده‌ی زحمتکش چه در داخله و چه در خارجه رهبران و قائدین انقلاب را اجیر و مزدور انگلیس و خود نهضت را از دسائس دولت انگلستان معرفی می‌کردند برای اینکه بتوانند با قساوت زیادتری نهضت انقلابی ملت را خفه کنند.

حزب کمونیست باید با همه‌ی وسائل پرده از روی جنایات مزدوران و عمال شاه برداشته و به این وسیله انقلابیون ایران را از این قبیل تهمت‌ها محفوظ دارد."

در کنگره مسائل مورد ابتلاء روز و شعارهای تاکتیکی حزب نیز مورد بررسی قرار گرفت. ازجمله موضوع انتخابات، لزوم یا عدم لزوم شرکت در آن بود.

حزب کمونیست هنوز رشد کافی نداشت. نفوذ حزب در بین توده‌های وسیع کم بود. لذا عده‌ای عقیده داشتند که در چنین شرایطی حزب باید هیچ‌گونه شرکتی در انتخابات نداشته باشد. روش حزب باید بایکوت باشد. تزهای کنگره پاسخ صحیحی به این مطالب داد و امتناع از شرکت در انتخابات را درست ندانست. در تزها گفته شده است:

"اصول پارلمانی در ایران همیشه در دست طبقه‌ی حاکمه آلت فریب و ریشخند و وسیله‌ی تعدی و ظلم به توده‌ی زحمتکش بوده است. حزب کمونیست ایران در همان حال که خاصیت و صفت حقیقی پارلمان‌های حالیه را برای توده‌ی زحمتکش تشریح می‌نماید نباید از شرکت در انتخابات مجلس امتناع ورزد.."

در پایان تزها شعارهای مربوط به دوران مورد بحث به شرح زیر مطرح می‌شود:

"مهمترین شعارهای حزب کمونیست ایران در این دوره باید نابود کردن رژیم سلطنت و استقرار جمهوری انقلابی باشد. جمهوری انقلابی بایستی با وسائل لازم اجرای وظایف زیر را عهده‌دار شود:

۱) حفظ استقلال و تمامیت ایران در مقابل دول امپریالیست.

۲) استحکام علاقه و دوستی مابین ایران و اتحاد جماهیر شوروی.

۳) سپردن امور و مهام حکومتی به‌دست عناصر انقلابی.

۴) محو و نابود کردن قطعی بقایای فئودالیسم و تقسیم زمین‌های اربابی و غیره بین دهاقین.

۵) استقرار کامل آزادی و دمکراسی.

۶) وضع قوانین برای کارگران و حفظ حقوق آنها و مسلح کردن تشکیلات انقلابی کارگران و دهاقین و صنعتگران.

۷) وضع قوانین انقلابی که با شدیدترین وجهی همه‌ی اقدامات و کوشش‌های ضدانقلابی را برای استقرار اصول قدیمه محو و نابود سازد."

برنامه‌ی حزب قبل از کنگره‌ی دوم عبارت بود از تزهای مصوبه در کنگره‌ی اول حزب تحت عنوان "وضع اجتماعی، اقتصادی ایران و تاکتیک حزب کمونیست".

کنگره دوم برنامه‌ی حزب را تحت عنوان "پروگرام عملیات حزب کمونیست ایران" و نظامنامه‌ی حزب را تدوین و تصویب نمود. این برنامه که براساس تحلیل تزهای کنگره‌ی دوم نگارش یافته مشتمل بر مقدمه، بخش سیاسی، بخش اقتصادی، سیاست ارضی حزب، بخش مربوط به قوانین راجع به کارفرمایان و اتحادیه‌ی کارگران، بخش اجتماعی، سیاست مالی حزب و بخش مربوط به تشکیل شرکت‌های تعاونی (کئوپراتیف) است.

نه تزهای فوق و نه برنامه‌ی حزب عاری از نواقص و اشتباه و به‌ویژه دور از اشتباه همه‌گیر آنزمان ـ چپ روی ـ نیست. با اینحال هر دو سند که بر مبنای تحلیل مارکسیستی تنظیم شده از اسناد مهم جنبش آزادیبخش مردم ایران است که آشنائی با آن به‌ویژه برای اعضاء حزب ما ضروری است.

حزب توده‌ی ایران
دوران مبارزات علنی

مرحله اول ــ از تشکیل حزب توده ی ایران تا کنگره ی اول (مهرماه ۱۳۲۰ ــ مردادماه ۱۳۲۳)

۱– ضرورت تاریخی پیدایش حزب علنی طبقه ی کارگر ــ حزب توده ی ایران

الف ــ شرایط عینی

تحول در اوضاع اجتماعی ــ کودتای سوم اسفند مقدمات سقوط حکومت قاجاریه و روی کار آمدن رضاشاه را فراهم ساخت و این یک پدیده اتفاقی نبود. انقلاب ۱۹۱۷ روسیه به‌ویژه انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر تأثیر ژرف و تکان‌دهنده‌ای در ایران داشت. جنبش‌های انقلابی و رهائی‌بخش یکی پس از دیگری نواحی مهم کشور (آذربایجان، گیلان، خراسان) را فرا می‌گرفت. نیروهای انگلیس تحت فرماندهی ژنرال دنسترویل، که خود را از طریق ایران به ماوراء قفقاز رسانده بودند در اثر پیروزیهای ارتش سرخ مجبور به عقب‌نشینی و سپس تخلیه ی ایران گردیدند، ولی این عقب‌نشینی به‌معنای صرف‌نظر کردن از تسلط بر ایران نبود، بلکه بدان معنی بود که سیاست نوینی درمورد ایران اتخاذ خواهد شد.

برای امپریالیسم انگلیس اکنون مسئله ی مهم دیگری، یعنی موقعیت سوق‌الجیشی ایران بیش از هر زمان دیگر مطرح بود. در یک‌ششم کره ی زمین، در همسایگی ایران، که بیش از دوهزار و پانصد کیلومتر مرز مشترک با روسیه داشت اکنون حکومتی سوسیالیستی مستقر شده بود.

امپریالیسم انگلیس نقشه‌های متعددی برای اسقاط حکومت نوبنیاد سوسیالیستی به‌کار برد که بی‌نتیجه ماند. لذا اکنون درصدد تشکیل یک حلقه ی محاصره نیرومندی به دور کشور شوروی برآمده بود. ایران از نظر این سیاست می‌بایست یکی حلقات این زنجیر باشد. بدین منظور لازم می‌آمد که حکومت مرکزی نسبتاً مقتدری روی کار آید که در عین حال خدمتکار امپریالیسم انگلیس باشد. این سیاست بود که جانشین سیاست سنتی انگلیس‌ها دائر به تضعیف حکومت مرکزی شد.

حکومت ضعیف و بی‌اعتبار قاجاریه نمی‌توانست از عهده‌ی این وظیفه برآید. از این نظر نقشه ی کودتای سوم اسفند تحت نظارت مستقیم مأمورین انگلیس طرح شد و انجام گرفت و از آنجا که سیدضیاءالدین طباطبائی ـ این عامل شناخته شده ی امپریالیسم انگلیس را هیچ غسل تعمیدی نمی‌توانست پاک کند نقش

عمده بر عهده ی رضاخان گذارده شد که کلیه ی عوامل لازم برای عوامفریبی و استفاده از نیروهای وسیعتر را در اختیار داشت.

رضاخان به‌خوبی از عهده ی وظایف محوله برآمد: نخست بازی با نیروهای آزادی‌خواه، سپس سرکوب آنها، تشکیل ارتش متحدالشکل و یک حکومت مرکزی مسلط بر اوضاع کشور و تأمین مقاصد سوق‌الجیشی امپریالیسم انگلیس.

رشد طبقه کارگر ــ تحلیلی از حکومت رضاشاه از جانب برخی مورخین به‌عنوان حکومتی که درصدد فراهم ساختن رشد سرمایه‌داری در کشور بوده می‌شود، تحلیلی است نادرست. تکیه‌گاه اجتماعی حکومت رضاشاه فئودال‌ها و بورژوازی کمپرادور بود. رضاشاه خود در اندک مدتی بزرگترین مالک ـ فئودال شد که استثمار نیمه‌فئودالی در تمام املاک اختصاصیش به‌شدت هر چه تمامتر اجراء می‌شد.

با اینحال سرمایه‌داری در زمان سلطنت رضاشاه، به‌ویژه در نیمه ی دوم سلطنتش به علل عینی و ذهنی چندی رشد نسبتاً قابل توجهی کرد:

۱) نیرو گرفتن حکومت مرکزی و برقراری امنیت داخلی موجب شد قسمتی از سرمایه‌های انباشته شده که قبلاً راه مفرّ خود را در خرید املاک و استفاده از وجود شرایط استثمار شدید در روستا یافته بود به‌تدریج متوجه صنایع گردد.

۲) رضاشاه در آزمندی خود تنها به غصب املاک اکتفا نمی‌کرد. تعدادی از کارخانه‌های بزرگ را که به خرج دولت برپا می‌شد به خود اختصاص می‌داد و از این راه بدل به یکی از سرمایه‌داران عمده کشور شد. بزرگترین کارخانه‌های نساجی مازندران که نیروی تولیدیش برابر یک سوم کلیه کارخانه‌های نساجی کشور بود به شخص وی تعلق یافته بود.

۳) فشار بورژوازی رشدیابنده و منافع شخصی رضاشاه به‌عنوان یک سرمایه‌دار بزرگ گذراندن قوانینی را در جهت حمایت صنایع داخلی موجب می‌شد که خود این نیز انگیزه بعدی سرمایه‌گذاری در صنایع بود.

این عوامل موجب رشد نسبتاً سریع صنایع داخلی در دهه ۱۹۳۰–۱۹۴۰ گردید، چنانکه طبق آمار بانک ملی ایران تعداد شرکت‌های به‌ثبت رسیده در این مدت از ۹۳ به ۱۷۳۵ و سرمایه آنها از ۱۴۳ ملیون به ۱۸۶۳ ملیون رسید. اگر به این رقم کارخانه‌های دولتی و نظامی جدید نیز اضافه گردد رشد قابل توجهی را نشان خواهد داد.

از نظر تحولی که در وضع طبقه ی کارگر ایران به‌وجود آمد به این نکته نیز باید توجه کرد که تنها رشد عددی کارگران مطرح نیست، بلکه به‌وجود آمدن صنایع نوین موجب یک نوع تمرکزی نیز گردید. اگر قبل از سال ۱۹۳۰ صنایع ایران به‌طور کلی عبارت از صنایع دستی کوچک و پراکنده از قبیل قالیبافی، ابریشم و غیره بود اکنون کارخانه‌های بزرگ به‌وجود آمده بود که در نقاط معینی تمرکز داشت: اصفهان، تهران، تبریز. بزرگترین مرکز کارگری ـ شرکت نفت جنوب ـ عده کارگرانش پس از تجدید قرارداد نفت در سال ۱۹۳۲ (که

یکی از صحنه‌های جنگ زرگری رضاشاه با انگلیس‌ها بود) و اعتماد شرکت به تثبیت وضع خود از ۴۰ هزار به یکصد هزار نفر رسید. ساختمان راه‌آهن سرتاسری ایران بیش از سی هزار کارگر را به کار مشغول ساخته بود. نتیجه اینکه در آستانه جنگ دوم جهانی در حدود ۶۵۰ هزار کارگر در صنایع ایران مشغول کار بودند.

اگر این حقیقت را درنظر بگیریم که چنانکه لنین می‌گوید اهمیت پرولتاریا به‌مراتب بالاتر از سهم عددی این طبقه در بین مردم است، آنگاه ارزش نیروی به‌وجود آمده برای جنبش رهائی‌بخش ملی کشور ما معلوم می‌شود به‌ویژه اینکه در میان طبقه ی کارگر ایران هسته آزمایش‌دیده‌ای وجود داشت که در تیره‌ترین اوقات مبارزه ی خود را زیر رهبری حزب کمونیست ایران ترک نکرده بود.

مطالبی که باید اضافه نمود وضع رقت‌بار طبقه ی کارگر در اواخر سلطنت رضاشاه است. با وجود ترقی دوبرابر هزینه ی زندگی، طی ده سال اخیر دستمزد کارگر تغییری نیافته بود. روز کار یک کارگر غالباً از آفتاب تا آفتاب بود. حداکثر دستمزد ۵–۸ ریال در مقابل۱۲–۱۴ ریال حداقل هزینه ی روزانه، مضافاً بر اینکه زنان و کودکان نیز مجبور بودند کار کنند و با حداکثر استثمار نازلترین دستمزد را دریافت دارند.

وضع دهقانان و سایر زحمتکشان ــ حکومت رضاشاه در وضع دهقانان، چگونگی استثمار آنها و مناسبات ارباب‌رعیتی کوچکترین بهبودی ایجاد نکرد. برعکس ورود سرمایه‌های بازرگانی و انتفاعی دیگر به دهات، به استثمار و بهره‌کشی به حد قابل توجهی افزود.

وضع آبادترین نقاط روستای ایران (دماوند تهران) طبق آمار رسمی در آنموقع به شرح زیر بود:

دهقان بی‌زمین ۶۰٪، از بقیه ۴۰٪ بیش از ۲۵٪ دارای قطعه‌زمینی کمتر از یک هکتار که با وضع زراعتی آنروزی حاصل کارشان زندگی بخور و نمیر را به‌زحمت تأمین می‌نمود. از ۱۵٪ بقیه تنها پنج درصد دارای بیش از سه هکتار زمین بودند.

چنین و بدتر از این بود وضع دهقانان، که بیش از ۷۰٪ اهالی کشور را تشکیل می‌دادند.

بهره‌کشی به‌ویژه در املاک اختصاصی شدید بود. دهقانان این املاک در واقع وابسته به زمین بودند. هیچ بنگاه محتاج به کارگر حق پذیرفتن دهقانانی که املاک اختصاصی را ترک می‌کردند نداشت. حتی راه‌آهن ایران در بخش مازندران مجبور بود کارگرانی از نقاط دیگر ایران استخدام نماید.

ازطرفی نیز ضربه ی اصلی بحران اقتصادی جهانی سال‌های ۱۹۲۹–۱۹۳۱ که موجب رکود صادرات ایران گردید بر پیکر دهقانان، پیشه‌وران و خرده بورژوازی شهر وارد شد که هیچ‌گاه ترمیم نگردید: دهقانان همچنان زیر بار وام‌های کمرشکن باقی ماندند، بسیاری از پیشه‌وران و خرده بورژوازی شهر یا بکلی ورشکست شدند و در ردیف کارگران قرار گرفتند و یا در حال نیمه ورشکست باقی ماندند.

* *

چنین وضعی بود که طبقات زحمتکش را آماده برای مبارزه می‌نمود.

ولی عدم رضایت از حکومت دیکتاتوری رضاشاه تنها این نبود. این عدم رضایت در میان بورژوازی ملی، کارمندان و به‌ویژه روشنفکران که تا حدی ماهیت این حکومت را درک کرده بودند نیز زیاد بود.

حتی قسمتی از طبقات مورد اتکاء حکومت هم از بیم تجاوزی که همواری به املاک و دارائی آنها از طرف شخص رضاشاه می شد بالقوه در مقام اپوزیسیون قرار گرفته بودند.

لذا با جرئت می‌توان گفت که تکیه‌گاه عمده حکومت رضاشاه در سنوات اخیر سلطنتش درواقع الیگارشی نظامی و قشر بوروکراتیک بالائی بود که خود از قبل این حکومت طرف قابل‌توجهی بسته بودند.

* * *

در چنین شرائط عینی است که، چنانکه در تزهای کمیته مرکزی حزب توده ی ایران به مناسبت ۲۵ـــمین سالگرد تأسیس حزب گفته می شود:

"جامعه ایران به حزب طراز نوین طبقه ی کارگر مجهز به جهان‌بینی انقلابی و علمی مارکسیسم ـ لنینیسم که بتواند تناقضات اجتماعی را به‌درستی باز شناسد، درمان دردهای آنرا به‌دست دهد، در برابرش افق روشن تلاش و نبرد برای نیل به دمکراسی و سوسیال بگشاید، برنامه علمی یک تحول بنیادی جامعه را عرضه دارد و در راه چنین برنامه‌ای صادقانه و پیگیرانه برزمد، نیاز فراوان داشت."

ب ـ عامل ذهنی ـ نقش حزب کمونیست ایران

تنها وجود این شرائط عینی برای پیدایش و رشد سریع حزب کارگر طبقه ی کارگر کافی نبود. عامل ذهنی نیز لازم بود که از این شرائط استفاده کند، قشرهای وسیع کارگران و زحمتکشان شهر و ده را به دور خود گرد آورد، به مبارزه سوق دهد و این مبارزه را رهبری کند. چنین عامل ذهنی در وجود بقایای سازمان حزب کمونیست ایران و کادرهای آزمون‌دیده آن وجود داشت.

حزب کمونیست ایران طی تمام مدت حکومت رضاشاه آنی مبارزه ی خود را ترک ننمود: قیام مسلحانه ی گیلان، فعالیت نسبتاً وسیع مطبوعاتی، سازمانی و اتحادیه‌ای در شرائط مساعد نخستین سال‌های پس از کودتای سوم اسفند، فعالیت عمیقاً زیرزمینی دوران سلطنت رضاشاه و بالاخره نقش روشنگرانه ی مجله "دنیا" که توسط دکتر ارانی و یارانش تأسیس گردید و تأثیر بزرگی در تربیت کادرهای مارکسیستی گذارد، ـ اینها مراحلی بود که حزب کمونیست ایران طی کرد.

گرچه در سال‌های اخیر حکومت خود رضاشاه موفق به تلاشی سازمان‌های کمونیستی شده بود ولی بقایای آن و کادرهای تربیت‌شده و از تجربه گذشته ی آن تشکیل نیروی بالقوه‌ای را می‌دادند که می‌توانست در رأس سازمان جدیدی که جامعه ایران محتاج به آن بود قرار گیرد.

وقایع شهریور ۱۳۲۰ جامعه‌ی ایران را در اینگونه شرائط عینی و ذهنی یافت.

* * *

ج ـ وقایع شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه

چگونگی سیاست خارجی رضاشاه از مسائلی است که هنوز هم مورد اختلاف مورخان است. در بررسی و ارزیابی‌هائی که احزاب موجود آنزمان در این باره کرده‌اند نوساناتی وجود دارد. حزب اجتماعیون ایران در ارزیابی مثبت خود تا آنجا رفت که شرکت در یکی از کابینه‌های رضاخان را نیز ممکن شمرد. حزب کمونیست ایران نیز در همان‌موقع به حکومت رضاخان ارزش مثبت می‌داد. در کنگره ی دوم این نظر اصلاح شد و شخص رضاشاه دست‌نشانده ی امپریالیسم انگلیس و مجری سیاست این امپریالیسم معرفی گردید ـ تحلیلی که بدون شک درست بود. ولی از اسناد این کنگره به‌خوبی پیداست که ماهیت واقعی رضاشاه برای تصویب‌کنندگان این اسناد چنانکه باید روشن نبوده است، زیرا درباره وی به‌عنوان یک عامل بی‌چون و چرائی صحبت شده است که هیچ‌گونه اراده‌ای از خود ندارد.

مورخانی هم هنوز معتقدند که رضاشاه در بدو امر سیاستی بیطرفانه ی مبنی بر تعادل داشت و بعدها این بیطرفی را از دست داد.

از آنجا که اغلب این احکام بر پایه ی شناخت واقعی ماهیت رضاشاه و حکومتش قرار نگرفته است، لذا توضیح این نکته برای صادرکنندگان آن دشوار است که چگونه و به چه عللی این عامل بی‌چون و چرای انگلیس در پایان سلطنت خود جهت‌گیری خود را به نفع آلمان هیتلری تا آن درجه تغییر داد که امپریالیست‌های انگلیس به سقوطش کمک کردند.

به عقیده ی نگارنده آنچه که محور سیاست رضاشاه را تشکیل می‌داد آنتی‌کمونیسم بی‌بند و بار وی بود. رضاشاه به‌حدی حرص جاه و مال داشت که می‌توان گفت هنوز به سلطنت نرسیده بالقوه یک ملاک و سرمایه‌دار بزرگ بود و این آزمندی خود را با استفاده از قدرتش به‌ویژه پس از رسیدن به سلطنت به‌نحوی بی‌نظیر تسکین داد.

برای چنین شخصی که پایه‌های حکومتش را نیز همین طبقات تشکیل میدادند همسایگی یک کشور سوسیالیستی، که در آن مالکیت خصوصی و استثمار انسان از انسان به گورستان تاریخ سپرده شده و همواره در هر شرایطی نقش و مهر خود را روی زندگی اجتماعی ایران باقی می‌گذاشت، غیرقابل هضم بود.

تا آنهنگام که امپریالیسم انگلیس نیروی عمده ی ضد شوروی و پرچمدار لشگرکشی علیه آن بود تغییری در سیاست رضاشاه دیده نشد. تقسیم‌بندی نیروهای مسلح کشور، احداث راه‌آهن سرتاسری و راه‌های شوسه ی جدید ـ همه در جهت نقشه‌های سوق‌الجیشی امپریالیسم انگلیس انجام می‌گشت. اقدامات مشترک ضد

شوروی انگلیس و ایران در سال ۱۹۳۷ منجر به انعقاد قرار داد سعدآباد شد که کلیه ی نیروهای امپریالیسم انگلیس در خاورمیانه (ایران، ترکیه و عراق) را در یک پاکت نظامی گرد آورد.

ولی در همانحال، موقعی که امپریالیسم آلمان در وجود آلمان هیتلری داشت به‌سرعت احیاء می شد، رضاشاه به حکم غریزه و ماهیت اصلی سیاست خارجی ضد شوروی خود، دریافت که اکنون دیگر نیروی عمده ی ضد شوروی را باید در وجود آلمان هیتلری جستجو کرد. پاکت ضدکمینترن منعقده میان آلمان هیتاری، ایتالیای فاشیستی و ژاپن میلیتاریستی شاهد گویای این واقعیت بود. اینجاست که خطوط اولیه ی جهت‌گیری نوین سیاست رضاشاه دیده می‌شود. این جهت‌گیری نوین در آستانه ی جنگ دوم جهانی دستگاه حاکمه ی رضاشاهی را در جهت مخالف سیاست انگلیس قرار داد.

برای اثبات اینکه تعیین‌کننده ی واقعی مشی سیاسی حکومت رضاشاه جنبه ی ضد شوروی آن بوده است کافیست به این نکته اشاره شود که در همانحال که این حکومت به‌سوی آلمان جهت‌گیری کرده بود عقد قرارداد عدم تعرض بین آلمان و شوروی در سال ۱۹۳۹ بلافاصله تردیدی نسبت به آلمان هیتلری در دستگاه حاکمه ی ایران به‌وجود آورد. این حالت تردید را در صورت مطالعه ی دقیق می‌توان در تنگتر کردن دامنه ی وسیع پخش تبلیغات آلمان هیتلری، در بازداشت عناصری در ارتش به‌عنوان عناصر فاشیست (جهانسوزی و یارانش)، در انتقال عده‌ای از کمونیست‌های زندانی به جنوب و غیره به‌خوبی دریافت.

برعکس، حمله ی آلمان فاشیستی به اتحاد شوروی هرگونه تردیدی در جهت‌گیری به نفع آلمان را برطرف کرد. امید به پیروزی برق‌آسای آلمان حکومت رضاشاه را به‌هنگام ورود ارتش‌های متفقین مصمم به مقاومت نمود.

آلمان هیتلری تا آنموقع توانسته بود در تمام شئون اقتصادی، اداری و نظامی کشور رسوخ کند. پس از لغو قرارداد بازرگانی ایران و شوروی از طرف حکومت رضاشاه، آلمان به‌تدریج مقام اول را چه در صادرات و چه در واردات ایران (صادرات ۴۸٪ و واردات ۴۳٪) احراز کرده بود. ستون پنجم آلمان تحت عنوان کارشناسان فنی در تمام نقاط حیاتی و سوق‌الجیشی کشور پنجه دوانده بود.

در چنین اوضاع و احوالی متفقین پس از ارسال چند یادداشت به حکومت رضاشاه مبنی بر جلوگیری از فعالیت ستون پنجم و اخراج جاسوسان آلمانی از ایران و بلااثر ماندن آنها در تاریخ سوم شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱) وارد ایران شدند.

اکثر واحدهای ارتش ایران حتی پیش از آنکه طرف مقابل را ببینند از هم پاشیدند. افسران ارشد که خود می‌بایستی پیشقدم و نمونه ی زیردستان باشند قبل از دستور ترک مقاومت، از تهران سر درآوردند. سلاح بسیاری از واحدها بجا ماند و به‌دست عشایر افتاد. تنها واحد نیروی دریائی دریادار بایندر در جنوب در مقابل نیروی انگلیس مقاومت کرد و خود فرمانده ی آن جان سپرد.

بدینطریق ارتشی که طی مدت بیست سال به بهانه ی وجود خطر از شمال به حساب بیش از یک سوم بودجه ی کشور نگاهداری و مجهز شده و به‌طور عمده در مرزهای شمالی کشور تمرکز داده شده بود در همان روز اول از هم پاشید.

در یکی از مانورهای ارتش که زیر نظر شخص رضاشاه و تحت فرماندهی مستشاران سابق فرانسوی به ریاست ژنرال ژاندر اجرا می‌شد، پس از آنکه ژنرال ژاندار سربازان و افسران جزء ایرانی را ستود رضاشاه پرسید: به‌تصور شما این ارتش در مقابل دشمن تا چه اندازه می‌تواند مقاومت کند؟ ژنرال ژاندر قبل از پاسخ سئوال نمود: "در مقابل چه دشمنی؟" رضاشاه گفت: "مثلاً در مقابل همسایه ی شمالی". ژنرال ژاندر بدون مکث پاسخ داد: "دو ساعت". همین پاسخ به عمرمیسیون نظامی فرانسه در ایران پایان بخشید. این پاسخ از طرف شخصی که لحظه‌ای پیش شجاعت سربازان و افسران جزء ایرانی را ستوده بود حاکی از درنظر گرفتن نکات عمده ی دیگر بود که در این مورد مطرح می‌شد: روحیه ی ارتش، آماده نبودن آن برای فداکاری بدون هدف، فساد دستگاه بالائی که در نخستین فرصت ممکن است واحدها را به امید حوادث رها کنند، نیروی طرف و غیره. در واقع هم این عوامل بود که نقش عمده را در از هم پاشیدن ارتش بازی کرد.

پنجم شهریور دولت علی منصور مجبور به استعفاء و دولت فروغی جانشین آن شد. فروغی با مراجعه به مجلس علیرغم تمایل شاه مقاومت را قطع کرد. مجلس در ۲۴ شهریور رضاشاه را که همچنان در سیاست مقاومت خود پافشار بود از فرماندهی کل نیروهای مسلح خلع نمود. روز ۲۵ شهریور رضاشاه به نفع پسرش محمدرضا پهلوی از سلطنت کناره‌گیری کرد و از طریق اصفهان ـ کرمان عازم بندرعباس و خارج کشور گردید.

در اثر فروریختن بساط دیکتاتوری و در شرایط نوین بنا به پیشنهاد دولت فروغی در تاریخ ۲۸ شهریور ۱۳۲۰ (۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱) از جانب شاه فرمانی مبنی بر بخشودگی یک ربع از محکومیت زندانیان سیاسی صادر شد و درنتیجه عده‌ای از زندانیان سیاسی از آنجمله عده‌ای از کمونیست‌ها آزاد شدند و دست به فعالیت سیاسی زدند.

کابینه ی دوم فروغی در تاریخ اول مهرماه ۱۳۲۰ (۲۳ سپتامبر) برنامه ی خود را از مجلس گذراند. در این برنامه علاوه بر وعده ی یکرشته اصلاحات اجتماعی، اعاده ی آزادی‌های اولیه ی مندرجه در قانون اساسی که دیکتاتوری رضاشاه اثری از آن باقی نگذارده بود اعلام می‌شد. پس از تصویب برنامه ی دولت جدید برحسب پیشنهاد دولت، مجلس در تاریخ ۲۴ مهرماه ۱۳۲۰ (۱۶ اکتبر ۱۹۴۱) قانونی مبنی بر عفو عمومی زندانیان سیاسی تصویب کرد که به‌دنبال آن نخست بقیه ی زندانیان سیاسی مرکز و پس از چندی زندانیان انتقال‌یافته به جنوب نیز آزاد گردیدند.

۲– تشکیل حزب توده ی ایران

الف ــ جلسه ی مؤسسان و نخستین اصول مرامی حزب

در شرائطی که برای مردم ایران هنوز پروبلم‌های انقلاب مشروطیت ایران حل نشده بود، فرو ریختن رژیم اختناق و دیکتاتوری بیست ساله و برقراری آزادی‌های ابتدائی امکانی برای طرح مسائل اجتماعی و مبارزه در راه حل آنها به‌وجود می‌آورد. برحسب منافع طبقات و قشرهای مختلف و برحسب جاه‌طلبی‌های اشخاص و یا اینکه چه کسی خود را برای اجراء خواست‌های این یا آن طبقه و یا قشر ارجح می‌داند احزاب متعددی مانند قارچ پس از باران از زمین روئیدند. در اندک مدتی تعداد اینگونه "احزاب" و گروه‌ها و دستجات منتسب به این یا آن رجل سیاسی از بیست تجاوز کرد. ولی از این میان تنها آنهائی برای مدت معینی و پس از چند ادغام باقی ماندند که توانستند با برنامه و عمل خود پشتیبانی طبقه و یا قشر معینی را جلب نمایند.

مسئله ی مهمی که از ضرورتهای جامعه ما ناشی می‌شد تشکیل حزب علنی طبقه ی کارگر بود که شرایط عینی و ذهنی برای تشکیل آن فراهم بود. این حزب به‌دست عده‌ای از کمونیست‌های آزادشده و انقلابیون در جلسه ی هیئت مؤسسان در تاریخ ۷ مهرماه ۱۳۲۰ تشکیل گردید. جلسه ی مؤسسان هیئتی مرکب از ۱۵ نفر به‌نام کمیته موقت تشکیل داد که در رأس آن سلیمان محسن اسکندری (سلیمان‌میرزا) ــ از مبرزترین و سرشناس‌ترین رجال آزادیخواه صدر مشروطیت ـ قرار گرفت.

حزب توده ی ایران چنانکه از نام آن پیداست می‌بایستی با استفاده از امکانات علنی مبارزه و عرضه داشتن دورنمائی روشن، توده‌های وسیع طبقات زحمتکش را برای مبارزه تجهیز کند و با دادن شعارهای صحیح تاکتیکی و طرح خواست‌های مبرم روز، راه را برای این مبارزه بگشاید و نیروهای مترقی را مرحله بمرحله باقتضای منافع مشترک در جبهه ی واحد گرد آورد.

در آنموقع که هنوز خطر دیکتاتوری نزدیکترین خطر محسوب می‌شد حزب نوبنیاد نخستین شعار مبارزه را "مقاومت مشترک همه طبقات و قشرهای آزادیخواه در مقابل رجعت دیکتاتوری" اعلام داشت و برای این منظور دو نکته را هدف خویش قرار داد که می‌توانست خواست نیروهای وسیعی را منعکس سازد:

۱) به‌دست آوردن آزادی‌هائی که به‌موجب قانون اساسی برای ملت ایران شناخته شده است،

۲) جلوگیری از ارتجاع و استبداد با اتکاء به قدرت جمعی توده ی ایران،

در تدوین اصول سیاسی مرام حزب نیز در بدو تأسیس همین نظر ملحوظ شده است:

۱) حفظ استقلال و تمامیت ایران،

۲) برقرار کردن رژیم دمکراسی و تأمین کلیه ی حقوق فردی و اجتماعی ازقبیل آزادی زبان و نطق و قلم و عقیده و اجتماعات،

۳) مبارزه علیه هرگونه رژیم دیکتاتوری و استبدادی،

۴) اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبودی بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان و توده ی زحمتکش ایران.

۵۹ اصلاحات اساسی در امور فرهنگی و بهداری و برقراری تعلیمات اجباری و مجانی عمومی و تأمین استفاده توده ی ملت از کلیه مراحل فرهنگی و بهداشت،

۶) تعدیل مالیات‌ها با درنظر گرفتن منافع توده،

۷) اصلاح امور اقتصادی و بازرگانی و توسعه صنایع و معادن و وسائل حمل و نقل ازقبیل ایجاد و نگاهداری راه‌های شوسه و تکمیل خطوط آهن،

۸) ضبط اموال و دارائی پادشاه سابق به نفع ملت ایران[۱].

با اینکه منتهای اعتدال در این خواست‌ها رعایت شده است، هیئت حاکمه ی ایران به‌خوبی آنچه را که زیر نام حزب توده ی ایران در حال تکوین بود درک می‌کرد. حزب توده ی ایران در ابتداء امر از آزادی‌هائی که برای دیگر جمعیت‌ها ملحوظ شد محروم بود: جلساتش در خفا تشکیل می‌شد، ناشری برای افکار خود نداشت، درِ مطابع برای چاپ نشریات حزب بسته بود. تنها پس از گذشت پنج ماه بود که حزب توانست روزنامه‌ی "سیاست" را که عباس اسکندری صاحب امتیازش بود منتشر سازد.

در نخستین شماره ی این روزنامه علاوه بر اصول سیاسی مرام حزب شرحی مبنی بر معرفی آن مندرج است:

"مقصود از توده ی ایران که گفته می‌شود، توجه به یک قسمت از مردم این مملکت نیست. هر کسی که در این سرزمین طرفدار آزادی فکر و عقیده بوده به مملکت و سعادت اهالی آن علاقمند باشد، برای تخفیف رنج بدبختان قدم بردارد و برای زیردستان در اجتماع همان حقوقی را که قانون به آنها اعطاء کرده است، بشناسد، خدمتگذار را در هر لباسی که هست تقدیر کند و جنایتکار را در هر مقامی که هست از خود براند و به‌دست عدالت بسپارد ما از خود می‌دانیم.

حزب توده نماینده ی اکثریت واقعی این مملکت است و افراد آن قدمی که برمی‌دارند برای ارتباط بین توده و جلوگیری از هر قسم تشتت و اختلاف کلمه و حفظ حکومت مشروطه و اصول دمکراسی است. افراد حزب جز سعادت و خوشی ایران ـ یعنی سرزمینی که با حدود مشخصات طبیعی و سیاسی در دنیا به این نان شناخته می‌شود ـ فکری نداشته و آسایش و رفاهیت خود را در بقای استقلال تام آن دانسته و برای حفظ آن هم از هیچ فداکاری مقدور مضایقه ندارند."

سپس روزنامه درباره ی تشکیل و فعالیت اولیه ی حزب، با اشاره به موانع موجود، چنین ادامه می‌دهد.

---

۱) روزنامه ی "سیاست"، شماره اول، ۳ اسفند ۱۳۲۰.

"به همین نظر از شهریورماه گذشته رفقا و همفکران ما از گوشه و کنار مملکت به یکدیگر مراجعه نموده و تشکیلات قدیم خود را بررسی کرده و تجدید نمودند و هیئت مرکزی جمعیت در نقاطی که قانون اقتضای اجتماع می‌نمود و موانعی وجود نداشت تشکیلات حزب را توسعه داد. در مدت پنج ماه طبق احصائیه ی موجود در غالب نقاط مملکت تنها حزبی است که وجود دارد."

ب ـ گام‌ها و دشواری‌های اولیه ی حزب در مبارزه ی داخلی و خارجی

طی پنج ماه اولیه ی کار حزب توده ی ایران در درجه ی اول بین طبقه ی کارگر ـ تکیه‌گاه اصلی و واقعی حزب ـ بود. حزب مورد استقبال این طبقه قرار گرفت. اعضاء اولیه ی حزب ـ کارگران قدیمی و اشخاصی بودند که یا سابقه ی فعالیت در حزب کمونیست ایران داشتند و یا اینکه از طرق مستقیم و غیرمستقیم به سوابق مؤسسین آن پی بردند. عامل عمده‌تر فعالیت حزب در راه برآوردن خواست‌های مبرم اقتصادی و به‌دنبال آن سیاسی کارگران بود: بالا بردن دستمزد، تقلیل روز کار، حق استفاده از تعطیل، به‌رسمیت شناخته شدن اتحادیه‌های کارگری.

به‌منظور دفاع از حقوق صنفی کارگران، حزب برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری پیشگام شد و تحت رهبری آن شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران تشکیل گردید و به‌تدریج شعب خود را بسط داد.

این فعالیت اتحادیه‌ای از همان روز اول با مشکلاتی روبرو شد که ناشی از کار در زمان جنگ و همکاری با متفقین بود. باید متذکر شد که یکی از طرق همکاری ایران با متفقین علاوه بر واگذاری طرق ارتباطی برای حمل اسلحه ـ فروش محصولات معین صنایع کشور بود. کارخانه‌های اسلحه‌سازی و برخی از کارخانه‌های دیگر (جمعاً دو سوم کارخانه‌های کشور) برای رفع نیازمندی‌های متفقین کار می‌کردند. متوقف ساختن اینگونه کارخانجات به همکاری جنگی ایران و متفقین زیان وارد می‌ساخت و این خود مخالف سیاست حزب دائر به مبارزه با آلمان فاشیستی بود. از جانب دیگر استیفای حقوق کارگران بدون مبارزه، که اعتصاب و تعطیل کارخانه‌ها را نیز دربر داشت، دشوار بود. از این برخورد آگاهانه ی حزب توده ی ایران که در مورادی احتیاج به مماشات و کار ایضاحی میان کارگران داشت دشمنان طبقه ی کارگر به کمک عناصر ارتجاعی علیه حزب استفاده می‌کردند، در یکرشته از اینگونه کارخانه‌ها اتحادیه‌های قلابی تشکیل دادند و با دعوت کارگران به اعتصاب و متوقف ساختن کار و گرفتن مزایائی طبق قرار قبلی با کارفرمایان و یا رؤسای کارخانه‌ها کارگران ناآنگاه را به‌سوی خود جلب می‌کردند.

این رویه‌ای بود که به‌ویژه "اتحادیه کارگران و برزگران" و حزب "رنجبر" تحت رهبری یوسف افتخاری و یارانش، که انها نیز دارای سوابق و فعالیت قبل از شهریور بودند اتخاذ گردید و برای مدتی حزب و اتحادیه‌های واقعی تحت رهبری آنرا به خود مشغول ساخت.

مبارزه خستگی‌ناپذیر توأم با تشخیص موقعیت لازم بود تا حزب این عوامفریبی را افشاء نماید و کارگران را از مضمون واقعی آن آگاه و به مسیر صحیح مبارزه بیاندازد و سرانجام وحدت طبقه ی کارگر را زیر لوای اتحادیه‌های واقعی تأمین نماید.

❊ ❊

دشواری دیگر حزب مبارزه ی خارجی آن بود.

قبل از هر چیز حزب خود را آماده مبارزه علیه فاشیسم کرد. تسلط روزافزونی که آلمان‌های فاشیست از مدتی قبل از حمله به اتحاد شوروی و ورود نیروهای متفقین به ایران در کشور به‌دست آورده بودند نیروی مادی و معنوی بزرگی را در اختیار آنان گذارده بود.

شبکه ی جاسوسی و خرابکاری هیتلری‌ها تحت رهبری جاسوسان ورزیده‌ای مانند فرانس مایر و شولتسه و دیگران در همه ی نقاط کشور گسترده شده و به‌ویژه در شمال تقویت یافته بود. تهیه بزرگی برای خرابکاری در مؤسسات، راه‌ها و راه‌آهن سرتاسری و در داخل ارتش دیده شده و بند و بست‌هائی با سران ایلات جنوب انجام یافته بود تا درصورتی‌که رضاشاه از مقاومت در مقابل ارتش شوروی سرپیچد وی را به‌وسیله ی کودتای نظامی برکنار کنند.

هیتلریها از مدت‌ها پیش مقدار قابل ملاحظه‌ای اسلحه و مهمات زیر عناوین مختلف به شکل محمولات صنعتی به آدرس کمپانی‌های آلمانی و به‌وسیله ی بسته‌های پستی به‌نام اشخاص وارد کرده بودند که نه تنها حاوی سلاح‌های دستی بلکه حاوی تفنگ، مسلسل و حتی توپ‌های کالیبر کوچک نیز بود.

طی ۸ ماهه اول سال ۱۹۴۱ از طرق مختلف به مقدار ۱۱ هزار تن تسلیحات و تجهیزات جنگی مختلف از آلمان به ایران حمل شده بود که در انبارهای مخفی نگاهداری می‌شد. تعداد قابل توجهی از این انبارها در شمال پس از ورود متفقین توسط نیروهای ارتش شوروی کشف شد[۱].

نمایندگان آلمان هیتلری آنقدر به برق‌آسا بودن پیروزی خود و استحکام پایگاه‌های خود در ایران اعتماد داشتند که سفیر آلمان به هنگام خروج خود حتی کرایه ی چند ماهه ی سفارت را پرداخته بود که برای آینده در اختیار آنها باشد.

آمادگی هیتلریها تنها آمادگی نظامی نبود. آنها عده زیادی از افسران ارشد ارتش و رجال سیاسی ایران را به‌سوی خود جلب کرده بودند.

احزابی نیز به‌طور مخفی به‌منظورهای تروریستی و تبلیغاتی تشکیل شده بود که از آنجمله بودند: حزب "ملیون ایران" با شرکت مستقیم مایر آلمانی به رهبری سرلشگر زاهدی، نوبخت وکیل مجلس، خسرو اقبال و دیگران.

---

۱) این ارقام از رساله پ . و . میلوگرادف تحت عنوان "ایران طی جنگ دوم جهانی و پس از آن" برداشته شده است.

حزب "کبود" تحت نظر دکتر متین دفتری ـ دارای شبکه قابل توجهی در تهران و به‌ویژه در جنوب به‌منظور همکاری با رؤسای ایلات جنوب.

از نظر تبلیغاتی هیتلریها با استفاده از نفوذ سنتی آلمان به‌عنوان نیروی سوم توانسته بودند عده‌ی زیادی از جوانان را به‌سوی خود جلب نمایند که منجر به تشکیل احزابی مانند "پیکار" و "نبرد" شد.

از طرف دیگر دستگاه تبلیغاتی رضاشاه با ایجاد حائلی میان ایران و اتحاد شوروی توانسته بود این کشور سوسیالیستی را از جهت ماهیت خود برای بسیاری از ملیون و میهن‌پرستان به‌ویژه جوانان روشنفکر که تشنه ی مبارزه بودند ناشناخته نگاه دارد. اتحاد شوروی به‌عنوان کشوری تصویر شده بود که همچنان سیاست امپریالیستی حکومت تزاری را دنبال می‌کند.

حزب توده ی ایران می‌بایستی از یکسو ماهیت امپریالیسم را به‌طور کلی و سیاست توسعه‌طلبانه و ددمنشانه آلمان هیتلری را افشاء کند و از سوی دیگر حقایق مربوط به اتحاد شوروی را که کشوری است سوسیالیستی روشن سازد.

بدین منظور حزب توده ی ایران بدون واهمه از تهدیدهائی که انجام می‌گرفت دست به تشکیل کمیته‌های ضدفاشیست در شهرهای مختلف زد و روزنامه "مردم" را نیز به‌عنوان ارگان ضدفاشیستی خود منتشر ساخت.

روزنامه "مردم" در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۲۰ منتشر شد. طی مدتی که از آغاز انتشار این روزنامه تا اعلان جنگ ایران به آلمان فاشیستی گذشت کمیته‌های ضدفاشیست و روزنامه "مردم" فعالیت جوشانی انجام دادند که با موفقیت‌های بزرگی روبرو بود. در شماره ی ۱۰۸ این روزنامه مورخ ۲۶ مهر ۱۳۲۲ این مبارزه به حق چنین جمع‌بندی می‌شود:

"اگر امروز ملت ایران در افکار ضدفاشیستی خود به پایه‌ای رسیده است که دولت ایران خود را مجبور میداند به دولت آلمان اعلان جنگ دهد . . . ما کارکنان روزنامه ی مردم فخر و مباهات می‌کنیم . . . که در پاشیدن تخم این افکار ضدفاشیستی پیشقدم بودیم و ما بزرگترین ضربت را به دست نشاندگان فاشیسم در ایران وارد آوردیم. چرا مباهات نکنیم؟ در آنهنگام که ما روزنامه ی مردم را منتشر کردیم روزی نبود که مراسلاتی پر از فحش و ناسزا به ما نرسد و پای تلفون به ماهتاکی و تهدید نکنند . . . "

* * *

مشکل دیگری که حزب در مبارزه ی ضدامپریالیستی خود در آغاز امر با آن مواجه شد ارزیابی غلطی بود که نزد برخی درباره ماهیت ائتلاف ضدهیتلری وجود داشت که درصورت نضج و نمو می‌توانست نتیجه‌گیری‌های نادرست و چه‌بسا انحرافی به‌وجود آورد.

مادام که حزب توده ی ایران دشمن عمده ی آنروزی را نه تنها از دیدگاه میهن خود بلکه از نظر بقای تمدن بشری نیز در سیمای هیتلری می‌دید ناچار می‌بایستی از کمک‌هائی به متفقین که بتواند پیروزی آنها را تسهیل نماید دریغ نکند.

از این پدیده دولت‌های امپریالیستی انگلیس و آمریکا و در درجه ی اول انگلیس می‌کوشیدند به نفع خود استفاده کنند. نخستین گام در این زمینه اعتراف‌نامه ی آنتونی ایدن وزیر خارجه وقت انگلیس بود که به‌وسیله ی رادیو لندن و اوراق چاپ شده منتشر گردید . آنتونی ایدن رسماً به‌کمک انگلیس‌ها برای روی کار آوردن رضاخان اعتراف می‌کرد و توجیه می‌نمود که غرض از این کار حفظ مصالح انگلیس بوده است و تعهد می‌نمود که نظیر چنین سیاستی تکرار نخواهد شد. علاوه بر آن از جانب دفتر تبلیغاتی سفارت انگلیس جزوه‌ای تحت عنوان "آیا بریتانیای کبیر کشور امپریالیستی است" به چند زبان منتشر گردید مبنی بر تجلیل دمکراسی انگلستان و توضیح این نکته که اکنون دیگر بریتانیا جنبه ی امپریالیستی خود را، که زمانی سیاست وی را تشکیل می‌داد، از دست داده است.

علاوه بر این اقدامات تبرئه‌جویانه، امپریالیسم انگلیس دست به فعالیت آکتیو اجتماعی در جهت جلب نیروهای دمکراتیک زد. نخستین گام تشکیل حزب "همراهان" (سوسیالیست) بود که به دست نماینده شرکت نفت جنوب در تهران ـ مصطفی فاتح تشکیل گردید. این حزب به نظر تشکیل‌دهندگان آن می‌بایستی حلقه ی واسط همکاری با حزب توده ی ایران باشد. عناصر ناآلوده‌ای در رهبری این حزب آورده شده بودند که می‌توانستند نظر مساعد حزب را جلب کنند و عملاً هم مدتی در روزنامه مردم همکاری کردند. ولی حزب توده ی ایران با اینکه هنوز تجربه لازم را در این جریانات کسب نکرده بود توانست خود را از آلوده شدن به این همکاری حفظ کند و راه صحیح خود را ادامه دهد.

ج ـ نخستین کنفرانس ایالتی تهران

با وجود محدودیت‌هائی که هیئت حاکمه برای حزب توده ی ایران فراهم ساخته بود حزب در سایه ی کوشش خستگی‌ناپذیر خود به‌سرعت بدل به یگانه نیروی متشکل روز گردید.

نخستین قدرت‌نمائی حزب توده ی ایران میتینگ عظیمی بود که در ۱۴ بهمن ۱۳۲۰ یعنی روز شهادت دکتر تقی ارانی در ابن‌بابویه تشکیل شد. دولت به تقاضای حزب که برای برگذاری میتینگ اجازه خواسته بود جواب رد داد و نیروهای انتظامی مأمور شدند از هرگونه اجتماعی جلوگیری نمایند. با این وجود حزب توانست افراد خود را از طرق مختلف به محل میتینگ بیاورد به‌نحوی که دیگر جلوگیری ناممکن بود.

چندین هزار نفر در این میتینگ شرکت کردند و میتینگ با شکوه خاصی برگزار شد. نمایش ۱۴ بهمن اثر ژرفی باقی گذارد، بر جاذبه ی حزب افزود و هیئت حاکمه را در مقابل واقعیت وجود نیروئی قرار داد که دیگر آنرا نادیده گرفتن ممکن نبود.

چندی پس از میتینگ ۱۴ بهمن در ۴ اسفند ۱۳۲۰ روزنامه ی "سیاست" به‌عنوان ارگان حزب منتشر شد. انتشار روزنامه‌ی ارگان، موفقیت بزرگی بود. روزنامه حلقه ی واسطی شد که سازمان‌های حزب را در شرائط نامساعد آنروزی به هم مربوط می‌ساخت، آنها را از زندگی حزب و خط مشی آن آگاه می‌نمود. بدین‌سان فعالیت حزب زنده‌تر و تحرک آن افزونتر گشت.

در ظرف یکسال شبکه سازمانی حزب مهمترین استانها و شهرستان‌ها را در بر گرفت. عده ی اعضاء آن از ده هزار تجاوز کرده بود. حزب به برنامه، اساسنامه و خط مشی روشن برای مبارزه ی خود احتیاج داشت.

در تاریخ ۱۷ مهر ۱۳۲۱ کنفرانس ایالتی تهران برای انجام این منظور تشکیل گردید. در این کنفرانس ۱۲۰ نماینده حضور داشت که به نسبت اعضاء سازمان‌ها سه ربع آن از تهران و الباقی از ولایات بود. کنفرانس گزارش‌های زیر را امضاء نمود و درباره ی آن قطعنامه صادر کرد:

گزارش سازمانی،

گزارش درباره برنامه و اساسنامه،

خط مشی تاکتیکی حزب،

گزارش مالی.

کنفرانس به مناسبت مبارزه ی موفقیت‌باری که حزب علیه فاشیسم و تبلیغات آن انجام داده بود ابراز خرسندی کرد و به حزب تبریک گفت.

کنفرانس متذکر شد که حزب توده ی ایران متکی به هیچ نیروئی جز نیروی مردم ایران نیست و با اتکاء به این نیروست که مبارزه می‌کند و خواهد کرد.

در برنامه ی حزب علاوه بر شعار حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران شعارهای اصلی مربوط به مبارزه ی داخلی و خارجی حزب به شرح زیر تصریح گردید:

"کارگران، دهقانان، روشنفکران، پیشه‌وران متحد شوید."

"بر علیه هر گونه استعمار کشور ایران مبارزه نمائید."

از جمله موادی که به خواست‌های برنامه ی حزب اضافه گردید دادن حقوق سیاسی به زنان کشور بود.

خواست‌های اساسی حزب در آن مرحله به شرح زیر مورد تصویب قرار گرفت:

۱) تشکیل حکومت دمکراتیک که نماینده قشرهای وسیع مردم باشد.

۲) اجرای آزادی‌هائی که قانون اساسی برای مردم ایران قائل شده است ـ لغو قوانین ضددمکراتیک زمان رضاشاه از آنجمله قانون خرداد ماه ۱۳۱۰. اصلاح قانون انتخابات و دادن حقوق سیاسی به زنان.

۳) تقسیم بلاعوض املاک خالصه و املاک اختصاصی رضاشاه بین دهقانان، بازخرید املاک اربابی و تقسیم بلاعوض آنها میان دهقانان.

۴) گذراندن قانون ۸ ساعت کار برای کارگران، به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری.

کنفرانس توجه خاصی به لزوم تربیت ایدئولوژیک کادرها نمود و تصمیم به تشکیل شعبه ی خاصی به‌نام شعبه تبلیغات حزب گرفت.

کنفرانس تصمیم گرفت که به‌جای روزنامه "سیاست" که مدیر آن عباس اسکندری به مناسبت روش غیرحزبی خود از حزب اخراج گردیده بود، روزنامه ی دیگری به‌عنوان ارگان مرکزی حزب درنظر گرفته شود.

کنفرانس با تصویب اساسنامه ی موقت حزب سازمان آنرا پی‌ریزی کرد.

در کنفرانس کمیته ایالتی تهران مرکب از ۱۵ نفر و کمیسیون تفتیش ایالتی انتخاب شد. کمیته ایالتی مأمور گردید وسائل تشکیل کنگره ی حزبی را هرچه زودتر فراهم سازد و موقتاً وظایف کمیته ی مرکزی را انجام دهد.

بدین‌طریق شالوده ی حزب علنی طبقه ی کارگر ـ حزب پیکارجوی مجهز به تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی ریخته شد.

از نخستین کنفرانس ایالتی تهران تا نخستین کنگره ی حزب

۱) اوضاع عمومی کشور

وضع اجتماعی ـ سقوط حکومت رضاشاه تغییری در وضع طبقاتی دستگاه حاکمه به‌وجود نیاورده بود. زمام امور کشور همچنان در دست ملاکان بزرگ و کمپرادورها که اکثریت مجلس را هم تشکیل می‌دادند باقی بود با آن فرق که ثبات ظاهری اکنون دیگر وجود نداشت. تضادهای مستتر و نامرئی درون طبقات حاکمه خود را به‌تدریج آشکار می‌ساخت: صاحبان املاک غصب‌شده از جانب رضاشاه خواستار استرداد آن بودند، خوانین و رؤسای تبعید شده ی ایلات به محل‌های خود بازگشته اختیارات از دست رفته خود را برقرار می ساختند و املاک ضبط و یا تعویض شده خود را باز می‌خواستند. بساط خان خانی از نو گسترده می شد.

درنتیجه شرایط زائیده ی جنگ (رکود صادرات و واردات، ناامنی و فقدان ارتباط منظم در داخل) بحرانی ژرف دامنگیر کشور شده بود که در برخی نقاط به‌ویژه جنوب شکل قحطی به خود می‌گرفت. جیره‌بندی نان، قند، چائی، سیگار و غیره موجب رونق بازار سیاه شده بود به‌نحوی که اجناس جیره‌بندی‌شده یک بر پنج و یا یک بر ده قیمت‌های رسمی در بازار سیاه داد و ستد می‌شد.

وضع مادی زحمتکشان، علیرغم مواعید متعدد دولت‌های وقت بیش از پیش اسفناک بود. در حالیکه در اندک مدتی بهای اجناس مورد احتیاج به‌طور متوسط بیش از چهار برابر بالا رفت، تغییری در دستمزدها حاصل نشده بود. هیچگونه قانونی که مدافع حقوق زحمتکشان باشد وجود نداشت.

فعالیت‌های سیاسی کشورهای امپریالیستی که درصدد بستن طرفی از وضع آشفته برای حال و آینده خود بودند به وخامت اوضاع می‌افزود.

آلمان هیتلری نفوذ معنوی خود را بین قشرهای میهن‌پرست تقریباً از دست داده بود. در این مورد چنانکه در گذشته ذکر شده است بزرگترین نقش از آن فعالیت جسورانه حزب توده ی ایران بود: تبلیغات مبتنی بر منطق و استدلال، تعریف ماهیت امپریالیسم به‌طور اعم و مقاصد امپریالیستی و آزمندانه امپریالیسم آلمان به‌طور اخص و شواهد تاریخی و غیره.

ولی جاسوسان و عمال فاشیستی هنوز فعال بودند. خصومت نسبت به انگلیس‌ها توأم با پیشرفت‌های "برق‌آسای" ارتش آلمان عرصه ی وسیعی را برای جولان و تحریکات آنان به‌ویژه در جنوب و مناطق عشیره‌نشین فراهم می‌ساخت.

نخستین دو سال پس از سقوط رضاشاه، جنوب ایران شاهد وقایع و شورش‌های متعددی بود. عملیات قشقائیها و عشایر کوه گیلویه، ممسنی و بختیاری در اواخر سال ۱۳۲۰، وقایع سمیرم در سال ۱۳۲۲ که تقریباً تمام پادگان ارتش نابود و مقدار زیادی اسلحه و مهمات نصیب شورشیان شد، به‌ویژه بودن سرلشگر زاهدی عامل مستقیم آلمان فاشیستی بر رأس لشگر اصفهان بیم آنرا ایجاد می‌کرد که سرتاسر جنوب ایران جولانگاه عمال آلمان فاشیستی بشود.

تنها با تغییر دورنمای جنگ در اثر ناکامی‌های آلمان‌ها در جبهات شوروی بود که وضع در جنوب ایران نیز تغییر نمود: سرلشگر زاهدی بازداشت شد، در حدود دویست نفر از عمال آلمان فاشیستی که در پناه ایلات جنوب به‌سر می‌بردند به دولت و از آن راه به متفقین تحویل گردیدند و اسایشی نسبی در این صفحات برقرار شد.

رقابت‌های امپریالیستی ـ خروج آلمان هیتلری از صحنه ی رقابت امپریالیستی به معنای پایان این رقابت نبود. امپریالیسم انگلیس با وجود مواضع مستحکمی که در نتیجه ی تسلط درازمدت میان طبقات ممتازه و دستگاه حاکمه به‌دست آورده بود اکنون می‌بایست با رقیب تازه‌نفس و نیرومند دیگری در وجود آمریکا روبرو شود.

آمریکا تا آنموقع توانسته بود از نظر معنوی جای پائی برای خود باز کند. نظریات توسعه‌طلبانه ی این امپریالیسم به هنگام میسیون شوستر و نخستین میسیون دکتر میلسپو هنوز از پرده ی استتار خارج نشده بود. به‌ویژه میسیون شوستر با مقاومت خود در مقابل فشار روسیه ی تزاری و انگلیس تأثیر مثبتی در افکار عمومی باقی گذارد. این سابقه و تصوری که میان قشرهای معین مردم کشور درباره‌ی بی‌نظر و دور بودن آمریکا به‌وجود آمده بود امپریالیسم آمریکا را رقیبی خطرناک می‌ساخت که توانسته بود عده‌ای از مخالفین انگلیس‌ها و طرفداران سابق آلمان را نیز به‌سوی خود جلب نماید.

ولی برای نقشه ی درازمدتی که امپریالیسم آمریکا به‌منظور تصرف مواضع انگلیس‌ها در خاورمیانه و نزدیک به‌ویژه در ایران داشت اینها کافی نبود و لازم می‌امد که گام‌های مؤثرتری برداشته شود زیرا رقیب انگلیسی علاوه بر امکانات وسیع داخلی خود قسمتی از کشور را در اشغال داشت که خود وسیله ی مطمئنی برای پیشبرد سیاستش بود. این نیروی مادی نیروی نظیری لازم داشت.

لذا با اینکه قرارداد سه‌جانبه ی (ایران ـ شوروی ـ انگلیس) فقط ناظر به چگونگی توقف نیروهای شوروی و انگلیس در ایران بود، دولت آمریکا به این بهانه که طبق قرارداد وام و اجاره قسمت اعظم محمولات نظامی

آمریکا به مقصد شوروی از ایران می‌گذرد و مأموران امریکا باید در حمل به‌موقع و سریع آن نظارت داشته باشند، بدواً خواستار برقراری کنترل خود بر بنادر جنوب و سپس بر کلیه ی امور حمل و نقل شد و به‌تدریج واحدهای نظامی خود را بدون هیچ مجوز قانونی وارد ایران ساخت. در اندک مدتی نیروئی بالغ بر هفتاد هزار آمریکائی در ایران استقرار یافت و در پائیز ۱۳۲۱ تهران رسماً مقرّ ستاد نیروهای آمریکا در خاورمیانه گردید.

گرچه رقابت دو امپریالیسم در نخستین سال‌های پس از سقوط رضاشاه از نظر اتحادی که آنها در جنگ علیه آلمان هیتلری داشتند مستور و در پرده بود ولی در عین حال شدت داشت. انگلیس‌ها برای حفظ و تحکیم مواضع خود، آمریکائی‌ها برای تصرف این مواضع و شالوده‌ریزی به منظور تأمین سیادت خود در ایران و خاورمیانه و نزدیک پس از پایان جنگ در تلاش بودند.

دورنمای آینده از نظر چگونگی وصول به این هدف‌ها برای هیچ‌یک از این دو امپریالیسم چندان نویدبخش به‌نظر نمی‌رسد. زیرا جنبش دمکراتیک، که هنوز ضعیف بود، اوج می‌گرفت و ترکیب مجلس آینده نیز معلوم نبود. این خود بر شتاب هر دو امپریالیسم به‌منظور استفاده هر چه سریع‌تر از وضع موجود می‌افزود.

عدم ثبات دولت‌ها ــ بدیهی است چنین وضعی ثباتی برای دولت‌ها باقی نمی‌گذاشت و کابینه‌ها زیر فشار گاه این و گاه آن امپریالیسم، که کوشش داشت هرچه زودتر طرفی ببند و توقعات خود را از راه سر کار آوردن دولت‌های طرفدار برآورده سازد، در حال تعویض بودند.

فروغی که آمادگی چندانی برای فرونشاندن طمع هیچیک از این دو نشان نداد مجبور شد در اواخر سال ۱۳۲۰ پس از آنکه یکبار کابینه‌ی پس از شهریور خود را ترمیم نمود کنار برود. اواخر اسفند با کمک انگلیس‌ها کابینه ی سهیلی سر کار آمد و بلافاصله با بالا بردن نرخ لیره ی انگلیسی (۶۰٪ نسبت به نرخ بین‌المللی) دین خود را ادا کرد. ولی پس از چهار ماه زمامداری، با وجود اختیارات فوق‌العاده‌ای که از مجلس گرفته بود، زیر فشار آمریکائی‌ها مجبور به کناره‌گیری گردید.

در اواسط مرداد ۱۳۲۱ دولت قوام که خود خدمتگذار دیرین امپریالیسم آمریکا بود با اکثریت قلیلی از مجلس رأی اعتماد گرفت و سر کار آمد و بلافاصله برای گذراندن قانون دعوت مستشاران آمریکائی به ریاست دکتر میلسپو دست به کار شد و در آبان ۱۳۲۱ آنرا از مجلس گذراند.

قوام هم با وجود همه‌گونه پیشگیری ـ قبضه کردن وزارت جنگ، ژاندارمری و شهربانی کل، گذراندن قانون ضد مطبوعات، توقیف جرائد مترقی و غیره ـ در اثر بلوای آذرماه ۱۳۲۱، که با زمینه‌چینی ی قبلی و تحریک انگلیس‌ها برپا شد، پس از مقاومت شدید و با اینکه کابینه ی خود را نیز ترمیم کرد، مجبور به استعفاء گردید. در روزهای آذر ۱۳۲۱ بازار و دکان و حتی منزل شخصی قوام در معرض چپاول و تاراج قرار گرفت و در زد و خورد با نیروهای انتظامی بیش از ۲۵۰ نفر کشته و زخمی و چندین صد نفر بازداشت شدند.

برای دومین بار کابینه ی سهیلی سر کار آمد و این بار با گذراندن قانون اختیارات فوق‌العاده‌ی میلسپو به‌عنوان رشوه به امپریالیسم آمریکا (۳ اردیبهشت ۱۳۲۲) از طرفی، و لغو اقدامات ضددمکراتیک قوام و آزاد نمودن جرائد توقیف شده توانست کابینه ی خود را تا پایان انتخابات دوره ی چهاردهم مجلس شورای ملی تثبیت نماید.

سهیلی حزب توده ی ایران را نیز برای شرکت در کابینه ی خود دعوت نمود ولی رهبری حزب این پیشنهاد را که تنها به‌منظور استفاده از نفوذ حزب و شرکت دادن آن در سیاست غیرملی خود بود، رد کرد.

اینگونه عدم ثبات، امپریالیسم انگلیس را ارضاء نمی‌نمود. وزارت خارجه ی انگلستان در صدد برآمد با آوردن شخص "استخوانداری" که هم مورد اعتماد کامل انگلیس‌ها و هم از زمره ی رجال آنروزی دولتی ایران خارج باشد چرخش بزرگی به نفع خود انجام دهد.

به زعم انگلیس‌ها چنین "ورق برنده"ای می‌توانست سیدضیاءالدین طباطبائی باشد. سیدضیاءالدین نسبت به دیگر سرسپردگان امپریالیسم انگلیس مزایائی داشت: بیست سال از صحنه‌ی سیاست دور بود؛ طردشده‌ی رضاخان و دشمن این خاندان محسوب می‌شد که ظاهراً از این نظر می‌توانست کامیابی‌هائی احراز نماید؛ جلوه‌گری‌های "انقلابی"اش و اقداماتی که پس از کودتا علیه گردانندگان دستگاه حاکمه کرده بود هنوز در برخی این توهم را باقی گذارده بود که می‌تواند منشاء تحولات مهمی باشد؛ عوامفریبی کاردان و کهنه‌کار صحنه ی سیاست بود.

بدین‌طریق سیدضیاءالدین طباطبائی پس از بیست سال مجدداً برای انجام همان مأموریت بیست سال پیش آماده گردید. بدواً از فلسطین برای درج در جرائد تهران مصاحبه‌ای انجام داد که در آن خود را مخالف دیکتاتوری، شیفته‌ی دمکراسی و شاگرد مکتب انقلاب اکتبر قلمداد نمود. در تهران با شرکت عده‌ای از وکلاء مرتجع مجلس و مدیران جرائد کمیته‌ی خاصی برای تهیه مقدمات ورودی تشکیل گردید. به‌منظور آماده ساختن افکار عمومی کارزار وسیعی در جرائد ارتجاعی آنگلوفیل راه افتاد. چند روز قبل از ورودش در نتیجه ی فعالیت رالمان کنسول انگلیس و با پول سرشاری که از کیسه‌ی همان کنسولگری خرج شد، برق‌آسا از یزد به نمایندگی مجلس چهاردهم انتخاب گردید و سپس با تجلیل فراوان وارد کشور شد. در منطقه ی استقرار ارتش انگلیس همه جا با دستور استاندار غرب و فرمانداران خط سیرش با چراغانی و قربانی استقبال شد. تهران ارتجاعی نیز از این جهت سهم خود را ادا کرد.

اکنون خطر برگشت دیکتاتوری و اوضاع بیست سال گذشته باز هم تجدید می‌شد و مبارزه با این خطر در سیمای سیدضیاءالدین، در دستور روز نیروهای مترقی و ملی و در درجه ی نخست در دستور روز حزب توده ی ایران قرار می‌گرفت.

۲) فعالیت حزب در این دوران

الف) فعالیت سازمانی

وظایف سازمانی که پس از نخستین کنفرانس تهران در مقابل حزب قرار گرفت عبارت بود از:

ـ فعالیت در راه تشکل باز هم بیشتر و وحدت طبقه ی کارگر ؛

ـ توجه به فعالیت در جنوب؛

ـ بسط فعالیت حزب در میان سایر طبقات و قشرهای مترقی؛

ـ کوشش برای تجمع نیروهای مترقی در یک جبهه به منظور تشدید و ثمربخش ساختن مبارزه علیه ارتجاع و دیکتاتوری، در راه استقلال و آزادی ملی؛

ـ کارزار انتخاباتی برای دوره ی چهاردهم مجلس شورای ملی؛

ـ تشکیل کنگره حزب.

حزب از نخستین سال تشکیل خود توانست در چند مرکز عمده ی کشور سازمان‌هائی به‌وجود آورد. ولی چنانکه از نسبت نمایندگان نخستین کنفرانس تهران پیداست هنوز هسته ی اصلی حزب را سازمان تهران تشکیل می‌داد.

کمیته‌ای که از کنفرانس ایالتی تهران انتخاب گردید مأمور شد تا کنگره‌ی حزب ، به‌طور موقت وظایف کمیته ی مرکزی حزب را اجراء نماید. به‌وجود آمدن این مرکز موقت آغاز کار منظم سازمانی بود.

کمیته ی موقت با احساس مسئولیت در مقابل کنگره ی حزب، که خود مأمور تشکیل آن بود، دست به کار شد. عده‌ای از اعضاء این کمیته و فعالین درجه ی اول حزب به‌منظور ایجاد سازمان‌های حزبی به استان‌ها و شهرستان‌های مهم اعزام شدند: آذربایجان، مازندران، خراسان، اصفهان و غیره.

انتشار شعارهای حزب توده ی ایران، انعکاس مبارزاتی که این حزب از نخستین روز تشکیل خود علیه دیکتاتوری، در راه دمکراسی و حفظ استقلال کشور انجام داده و کامیابی‌هایش بسیاری از عناصر مترقی و میهن‌پرست را متوجه آن ساخته بود. به‌طوری‌که در برخی از شهرها به‌خودی خود و یا به دست آزادیخواهان باسابقه و یا اعضاء سابق حزب کمونیست ایران هسته‌هائی به‌وجود می‌آمد که می‌کوشیدند با حزب ارتباط برقرار سازند. کمیته ی موقت پس از رسیدگی به وضع این سازمان‌ها آنها را متشکل و مرتبط می‌ساخت.

در اندک مدتی شبکه ی سازمان‌های حزبی، تعدادی از شهرستان‌ها و به‌ویژه مراکز کارگری را در برگرفت. موفقیت‌های سازمانی حزب در سال‌های نخست به‌ویژه در شمال بود زیرا: شهرستان‌های شمالی بیشتر در دسترس بود، مراکز کارگری متعددی در شمال وجود داشت ـ تهران، تبریز، رشت، مازندران (که خود در ردیف اصفهان بزرگترین مرکز صنایع سبک کشور بود) ـ در اغلب از شهرستان‌های شمال عده‌ای از فعالین گذشته ی حزب کمونیست ایران پراکنده بودند که می‌توانستند تشکیل هسته‌های حزبی را به‌عهده خود گیرند.

با اینحال مراکز کارگری جنوب هم از عرصه ی فعالیت حزب دور نبود. در بنگاه‌های نفت جنوب که هرگونه فعالیت سیاسی و اتحادیه‌ای ممنوع بود از همان سال‌های نخست دست به تشکیل سازمان‌های مخفی زده شد. در مرکز مهم نساجی و یا به اصطلاح "منچستر ایران" ـ شهر اصفهان بلافاصله سازمان حزبی و شبکه ی وسیع اتحادیه‌ای خواه در کارخانه و خواه میان پیشه‌وران تشکیل شد و به‌سرعت نضج گرفت.

متشکل ساختن کارگران در اتحادیه‌ها به‌منظور تأمین خواست‌های اقتصادی و جلب آنها به مبارزه ی سیاسی زیر رهبری حزب وظیفه ی مبرمی بود که در مقابل آن قرار داشت. تنها از این راه حزب می‌توانست اعتماد طبقه ی کارگر را کسب کند و صفوف خود را به حساب سربازگیری از میان کارگران فعال تقویت بخشد.

در این زمینه در سال‌های ۱۳۲۱–۲۲ حزب توده ی ایران دست به فعالیت وسیعی زد. ولی موقعیت حزب که یکی از مهم‌ترین وظایف اولیه‌اش مبارزه مستقیم و غیرمستقیم با عمال آلمان فاشیستی و کمک مؤثر و همه‌جانبه به پیشرفت کار متفقین در پیروزی آنها بود مشکلاتی فراهم می‌سلخت. محصول کارخانه‌های مهم به رفع احتیاج متفقین اختصاص داده شده بود. اعتصاب و تعطیل کار در این کارخانه‌ها به‌منظور پیشبرد خواست‌های کارگران به زیان جبهه ی جنگ تمام می‌شد و اتحادیه‌های واقعی که زیر نظر حزب قرار گرفته بودند نمی‌توانستند از این وسائل استفاده کنند. برعکس، دست رقبای اتحادیه‌های واقعی از این نظر باز بود. آنها که خود با دستگاه دولتی و کارفرمایان به‌منظور خنثی کردن فعالیت حزب توده ی ایران و اتحادیه‌های واقعی در تماس بودند از طریق تشکیل اعتصابات یا رضایت پنهانی خود کارفرمایان و گرفتن مزایای ناچیز، کارگران غیرآگاه را به اتحادیه‌های قلابی خود جلب می‌نمودند.

فعالیت دشوار توضیحی میان کارگران کارخانه‌های وابسته به متفقین از یکسو و کار نمونه‌ای بین کارگران کارخانه‌های غیروابسته لازم بود تا به‌تدریج اتحادیه‌های اصیل و غیراصیل از یکدیگر متمایز شوند.

حزب و اتحادیه‌های زیر رهبری آن به‌خوبی از عهده ی این کار برآمدند. افشاء شیوه‌های کار اتحادیه‌های قلابی در مراکز نفوذ آنها توأم با مبارزه ی واقعی در راه تأمین حقوق کارگران در کارخانه‌هائی که برای متفقین کار نمی‌کردند تأثیر خود را بخشید. اتحادیه‌های واقعی با درنظر گرفتن تقاضای مفرط بازار و بالا رفتن سرسام‌آور بهای اجناس داخلی (که هرگونه تعطیل کار در آن شرایط موجب زیان فراوان کارفرمایان می‌شد) کارفرمایان را مجبور به پذیرفتن حداکثر ممکن خواست‌های کارگران می‌نمودند. در نتیجه ی این اقدامات در برخی از کارخانه‌ها از جمله در کارخانه‌های اصفهان دستمزد تا چهار برابر بالا رفت. در این کارخانه‌ها بدون آنکه قانون کاری وجود داشته باشد کارگران موفق به کم کردن ساعات کار تا هشت ساعت، گرفتن یک روز تعطیل در هفته و ۱۵ روز مرخصی سالیانه شدند. کارفرمایان به حکم اجبار اتحادیه‌های کارگری را به رسمیت شناختند و آنها را در مسائل مربوط به وضع کارگران ـ پذیرش و اخراج از کار ـ دخیل ساختند.

این کامیابی‌ها توجه کارگران را به‌سوی سازمان واقعی آنها جلب نمود و پایه ی سازمان قلابی را که زیر رهبری یوسف افتخاری بود متزلزل ساخت. جناح سالم این اتحادیه که دیگر به مقاصد اصلی تشکیل‌دهنده آن پی برده بود وی را از سازمان خود اخراج کرد و پس از مذاکره آمادگی خود را برای وحدت با سازمان اصیل کارگران اعلام نمود.

پس از شهریور ۱۳۲۰ علاوه بر اتحادیه ی کارگران یوسف افتخاری که منظور اصلی آن ایجاد تفرقه در صفوف طبقه ی کارگر ایران بودند ، دو اتحادیه ی دیگر نیز به‌وجود آمده بود. تشکیل‌دهندگان آنها از افراد سابقه‌دار حزب کمونیست ایران بودند که در خطوط اصلی با اتحادیه کارگران زیر رهبری حزب توده ی ایران همکاری داشتند. این دو اتحادیه عبارت بود از : "اتحادیه کارگران راه آهن ایران" و "اتحادیه ی زحمتکشان ایران".

پس از آنکه این دو اتحادیه نیز رضایت خود را برای ایجاد سازمان واحد صنفی طبقه ی کارگر ایران اعلام داشتند در تاریخ اول ماه مه ۱۹۴۴، با وجود مقاومت شدید یوسف افتخاری و کسانش، بالاخره سازمان واحد زیر عنوان "شورای متحده ی مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران" به‌وجود آمد.

در مرکز این سازمان شورائی مرکب از ۵۵ نفر قرار داشت که از میان اعضاء آن ۱۵ نفر به‌عنوان هیئت مرکزی و پنج نفر به‌عنوان دبیر انتخاب می‌شد.

این سازمان که به‌هنگام وحدت دارای ۵۰هزار عضو بود در اندک مدتی بیش از ۹۰٪ طبقه ی کارگر ایران را در صفوف خود متشکل ساخت. ارگان مرکزی آن روزنامه ی "ظفر" و علی‌البدل آن روزنامه "بشر" بود.

جرائد حزبی ــ در شرائط نبودن کادر کافی حزبی و دشواری ارتباط با سازمان‌های استان‌ها و شهرستان‌ها و با وجود وظایف مهم سیاسی که از همان روزهای نخستین تشکیل حزب در مقابل آن قرار گرفت مطبوعات حزبی می‌توانستند نقش بزرگ تبلیغاتی و سازماندهی بازی کنند. نخستین جرائدی که حزب با استفاده از امتیازات موجود توانست دائر کند عبارت بود از روزنامه ی "مردم" ـ ارگان سیاسی ضدفاشیستی و روزنامه ی "سیاست" که از ۴ اسفند ۱۳۲۰ به‌عنوان ارگان مرکزی حزب انتشار یافت.

در نخستین کنفرانس ایالتی تهران که در حقیقت نقش کنفرانس سرتاسری حزب را ایفاء نمود تصمیم گرفته شد که به‌مناسبت اخراج عباس اسکندری صاحب امتیاز روزنامه ی سیاست از حزب، روزنامه ی دیگری به‌عنوان ارگان مرکزی جانشین آن گردد.

این وظیفه موقتاً به‌عهده ی روزنامه "مردم" گذارده شد. و سپس در جلسه ی فوق‌العاده‌ی اول بهمن ۱۳۲۱ تصمیم گرفته شد که نامه ی "رهبر" به‌عنوان ارگان رسمی حزب منتشر شد. این روزنامه که تحت نظر هیئت تحریریه منتشر می‌شد به‌زودی بین اعضاء حزب و نیز خارج از حزب کسب نفوذ و اعتبار کرد و ایجاد ارگان‌هائی برای سازماندهی استان‌ها و شهرستان‌ها نیز در دستور قرار گرفت.

در نخستین کنگره ی حزب نیز که شرح آن خواهد آمد این موضوع مورد توجه خاص قرار گرفت و ضمن قطعنامه ی سازمانی در این باره چنین تصمیم گرفته شد.

"از ابتدای تأسیس حزب تاکنون چند روزنامه ناشر افکار آن بود ولی باید اعتراف کرد که این جرائد گاهی نیز مطابق اصول حزبی کار نکرده‌اند و حتی در مواردی از خط مشی واقعی حزب منحرف شده‌اند (منظور روزنامه ی "سیاست" است. نگارنده). "رهبر" در بین جرائد حزبی موقع خاصی دارد و کنگره خواستار است که این روزنامه در آینده به‌مراتب بهتر در بالا بردن سطح افکار عمومی و تنویر آن خدمت کند. کنگره از کمیته آینده منتظر است ارگان حزبی را به درجه ی عالی یک روزنامه ی مهم که در واقع راهنما و رهبر حزب باشد برساند و در عین حال باید کوشش شود که در مراکز حساس مهم ناشر افکار حزب به‌طرز آبرومند و جدی دائر گردد."

روزنامه ی رهبر از عهده ی انجام این وظیفه ی مهم توانست برآید. علاوه بر ارگان مرکزی، حزب به انتشار یک سلسله مطبوعات در مرکز و سازمان‌های تابعه ی خود اقدام نمود که عمده ی این اقدامات مربوط به دوران پس از کنگره است.

ب) فعالیت سیاسی

فعالیت عمده‌ی سیاسی حزب در این دوران متوجه ی خنثی نمودن نقشه ی امپریالیسم انگلیس به‌منظور تجدید سلطه ی خود و تحمیل یک دوره ی دیکتاتوری نوین به مردم ایران به‌دست سیدضیاءالدین بود. این نقشه بسیار دقیق تنظیم شده بود ـ خواه از نظر تبلیغات وسیع قبلی، مصاحبه‌ها و مواعیدی که به مردم ایران درباره ی برقراری دمکراسی واقعی و دوستی با اتحاد شوروی داده می‌شد و خواه از جهت انتخاب برق‌آسای سیدضیاء به نمایندگی مجلس که می‌بایست از طرفی مبین "عشق و علاقه"ی مردم و از سوی دیگر موجب مصونیتش باشد.

تنها چیزی که در این نقشه به‌حساب آورده نشده و یا اینکه عاملی فرعی محسوب شده بود اراده ی مردم کشور، درجه‌ی انزجار آنها از سیاست گذشته و آمادگی برای جلوگیری از تجدید آن و وجود حزب منظم پیکارجوئی نظیر حزب توده ی ایران بود که علیرغم جوانی خود می‌توانست این مبارزه را سامان دهد.

اکنون حزب توده ی ایران در مقابل دومین آزمایش مبارزه ی سیاسی خود قرار گرفت. از مبارزه با تبلیغات فاشیستی و به‌طور کلی با نفوذ معنوی آلمان، حزب سربلند بیرون آمد. ولی در آن موقع حزب در مقابل بخشی از افکار فریب‌خورده ی عمومی قرار داشت و مبارزه‌اش نیز در جهت فعالیت متفقین بود. و حال آنکه مبارزه علیه سیدضیاءالدین و نقشه‌هایش در حقیقت مبارزه با نیروی مادی و معنوی سیاست انگلیس یعنی یکی از متفقین در جنگ با آلمان فاشیستی بود.

عامل مهمی که حزب در این مبارزه می‌توانست بدان تکیه کند آمادگی مردم کشور برای پشتیبانی چنین مبارزه‌ای بود که خود زمینه ی مساعدی برای تشکیل جبهه واحدی را آماده می‌ساخت.

حزب از شناساندن سیمای واقعی سیدضیاءالدین به آن قسمت از افکار عمومی که ویرا هنوز واقعاً عنصری انقلابی می‌دانستند آغاز نمود و این افشاگری را با سرسختی و حوصله‌ی هر چه تمامتر و با ذکر واقعیات تعقیب کرد: خدماتی که روزنامه ی "رعد" تحت مدیریت سید به‌موقع خود به سیاست انگلیس در ایران انجام داده بود، مأموریت فوق‌العاده وی به آذربایجان مساواتی به‌منظور اجرای نقشه ی انگلیس‌ها، انتشار رساله ی ویژه به طرفداری از قرارداد ۱۹۱۹ و غیره. به‌علاوه واقعیات روز نیز شاهد گویای وابستگی وی به نقشه‌های انگلیس بود که حزب آنرا یکی پس از دیگری فاش می‌ساخت: تجلیل در مناطق تحت اشغال ارتش انگلیس، انتخاب وی از یزد با دخالت مستقیم کنسول انگلیس، سبقت جستن جرائد شناخته شده به طرفداری انگلیس‌ها، در تجلیل و ترویج شخصیت وی و غیره.

در بدو ورود خود سیدضیاء اصول عقاید و نظرات خویش را در رساله‌ای به‌نام "شعائر ملی" منتشر ساخت. این رساله قبل از هر چیز نشانه‌ی دوری مطلق سیّد از محیط آنروزی بود. بزعم نویسنده‌ی رساله دعوت به ترک لباس اروپائی، بر سر گذاشتن کلاه پوستی، اعاده ی حجاب و اعلام مبارزه با مختصر اقدامات مترقیانه‌ای که رضاشاه اجباراً به اقتضای خواست زمان انجام داده بود می‌توانست زمینه ی مساعد در میان مخالفین دوره‌ی دیکتاتوری رضاشاه فراهم سازد. نگارنده‌ی "شعائر ملی" به منظور جلب قشر مرتجع روحانیون و مردم عامی به قول خود "عنعناتی" را برای ایرانیان قائل شده بود که هیچگاه از سنن مردم ایران نبوده است. کتاب "شعائر ملی" به نقطه ضعف مهمی برای سیدضیاءالدین مبدل گردید. این کتاب نشان داد که سیّد از واقعیت ایران به‌طور جدی عقب مانده است و تحولی را که در روح ایرانیان گذشته بود نتوانسته است درک کند. کلیه ی تبلیغاتی که برای آراستن شخصیت سیّد و جلوه دادنش بمثابه ی یک قهرمان اصلاحات شده بود، در اثر آشکار شدن ارتجاع و عقب‌ماندگی مفرط فکری سیّد، عقیم ماند و زمینه ی شکست او از هر باره فراهم شد.

مطالب رساله ی"شعائر ملی" در جرائد حزبی طی مقالات مفصل و مسلسل جزء به‌جزء در معرض تجزیه و تحلیل و انتقاد کوبنده قرار گرفت. مطبوعات حزب هدف و مقاصد نویسنده، سخافت فکری و عوام‌فریبی‌هایش را افشاء نمودند به‌نحوی که سنگ روی سنگ بنای آن باقی نماند. نقش عمده را در این زمینه روزنامه ی "رهبر" بازی کرد.

در مقاله‌ای که به مناسبت فعالیت دوساله ی روزنامه "رهبر" در شماره ی ۴۷۹ مورخه ی دهم بهمن ۱۳۲۳ نوشته شده مبارزه ی قلمی این روزنامه به‌ویژه علیه سیدضیاءالدین چنین جمع‌بندی گردیده است:

"قدرت منطق و زبردستی نویسندگان روزنامه ی حزبی . . . موجب شد هر یک از دشمنان که با ما به مبارزه ی قلمی برخاست خود مفتضح . . . از میدان در رفت.

بهترین مثالِ صحت این ادعا مبارزه‌ی عظیم و پرافتخاریست که روزنامه ی رهبر تحت نظر سازمان رهبری حزب بر علیه سردسته ی مرتجعین و سرآمد خائنین ـ سیّدضیاء نمود. بی شک این مبارزه در تاریخ مطبوعات ایران به نام روزنامه ی رهبر صفحه‌ی درخشان و جاویدانی باز نموده است. سیّد از این نبرد بی‌آبرو، حقیر، منکوب و مغلوب بیرون آمد و قطعاً در نتیجه ی ضربات سهمگینی که از قلم رهبر خورده است هرگز نخواهد توانست قد علم کند."

و نیز:

"استعمارطلبان خود به‌خوبی می‌دانند که تا چه اندازه کوشش ما در عقیم گذاشتن نقشه‌های محیلانه و ماهرانه ی آنها مفید و مؤثر بوده است. ما می‌توانیم بدون اینکه تصور اغراق‌گوئی یا لاف‌زنی برود، خود را قهرمان شکست (نقشه)هائی بدانیم که استعمار برای رونق کار سیّدضیاءالدین طرح کرده بود."

حزب توده ی ایران به کار تبلیغاتی و افشاگری نقشه‌های سیّدضیاءالدین در مطبوعات خود اکتفا ننمود. حزب تمام شبکه ی سازمانی خود را برای مبارزه عملی نیز تجهیز نمود. میتینگ‌ها و نمایشات عظیمی در سرتاسر کشور به رهبری حزب تشکیل شد که شرکت‌کنندگان آن خواستار محاکمه ی سیّد به‌عنوان عامل کودتا و قیام علیه حکومت مشروطه و طرد از ایران به‌عنوان کسی که داوطلبانه از تابعیت ایران دست کشیده است بودند.

سرآغاز کارزار عملی حزب توده ی ایران میتینگ عظیمی بود که روز ۲۵ مهر ۱۳۲۲ در تهران به دعوت حزب داده شد. در سرمقاله ی روزنامه ی "مردم" شماره ی ۱۱۱ مورخه ۲۶ مهر زیرعنوان "تا ساعت ۹ شب مردم در تمام شهر فریاد می‌زدند: "مرده باد سیّدضیاء"، درباره ی عظمت و تأثیر این نمایش عظیم چنین می‌خوانیم:

"قدرت توده امروز معلوم شد. توده‌ی ستمدیده، دشمنان استبداد و ارتجاع، آزادیخواهان، کارگران کارخانه‌های تهران و حومه، دهقانان اطراف، روشنفکران، افسران آزادیخواه، پدرکشته‌ها، مادرمرده‌ها، زنان بی‌فرزند که در میتینگ چهل هزار نفری حزب توده ی ایران در میدان سنگلج جمع شده بودند، یک رأی . . . فریاد خود را برای آزادی، نفرت و انزجار خود را از استبداد و ارتجاع . . . طنین‌انداز کردند.

. . . دیروز حزب توده بزرگترین ضربه را به ارتجاع وارد آورد . . . و به مردم ایران و عالمیان گفت که ما مخالف دیکتاتوری و آخرین بقایای کهنه آن در ایران هستیم ..."

میتینگ‌ها و نمایش‌های نظیر، همه‌ی مراکزی را که سازمان حزب توده ی ایران در آن تشکیل شده بود، فرا گرفت. سیل تلگراف‌های حاکی از انزجار و تنفر از ورود سیّدضیاء و فعالیت آغازشده‌ی وی به مرکز روان شد.

در نمایش عظیمی که در تبریز داده شد ناطقین گفتند:

"آذربایجان بانی دیکتاتوری را نمی‌پذیرد، خائن ملت را به محاکمه جلب کنید."

در آغاز کار مجلس چهاردهم نیز فراکسیون حزب توده ی ایران قبل از همه نسبت به اعتبارنامه ی سیّدضیاء اعتراض کرد تا بتوان اسناد و مدارک مربوط به خیانت وی به اصول مشروطیت و عدم صلاحیتش را از تریبون مجلس برای عامه‌ی مردم ایران تشریح نمود. ولی بنا به تقاضای دکتر محمد مصدق که وی نیز در این باره اجازه ی صحبت خواسته بود فراکسیون تصمیم گرفت به‌منظور همکاری و مبارزه در جبهه هر چه وسیعتر علیه سیّدضیاءالدین ـ مظهر آنروزی ارتجاع ـ از اجازه ی خود به نفع دکتر مصدق صرف‌نظر نماید.

ج ـ کوشش برای تشکیل جبهه ی واحد

حزب توده ی ایران در مبارزه علیه بقایای دیکتاتوری و نقشه ی احیاء آن تنها نبود. عده‌ای از نمایندگان مترقی مجلس و رجال آزادیخواه و عده‌ای از جراید مترقی در این مبارزه سهیم بودند. ولی حزب توده ی ایران یگانه حزب مترقی و نیرومند کشور بود که می‌توانست این مبارزه را سازمان دهد و به آن روح بخشد. مبارزه‌ی پیگیر و صادقانه وی علیه نقشه‌های استعمار و ارتجاع داخلی ویرا در مرکز توجه مردم قرار داده بود. مردم ایران به چشم خود می‌دیدند که بین احزاب متعددی که پس از شهریور ۱۳۲۰ به‌وجود آمدند تنها حزب توده ی ایرانست که نیرو و امکانات مادی و معنوی خود را در خدمت مردم گذارده و زیر بار هیچ گونه تهدید و تطمیعی نرفته است. با وجود دعوت‌های متعددی که از طرف کابینه‌های سهیلی و قوام برای شرکت در کابینه به‌عمل آمد، از آنجا که شرکت خود را در آنموقع بی‌اثر و موجب فریب توده‌ها می‌دانست زیر بار نرفت و حتی مدیر روزنامه ی "سیاست" ارگان مرکزی خود عباس اسکندری را که در این راه کوشا بود از حزب اخراج و از داشتن ارگان حزبی تا امکان و تصمیم جدید خودداری نمود.

کوشش برای انصراف حزب از راه خود منحصر به دولت‌های سهیلی و قوام نبود. سیّدضیاءالدین نیز که در نخستین نبرد خود با حزب دچار شکست شد کوشش نمود از در مسالمت و فریب برآید و در همان بدو تشکیل دوره ی چهاردهم مجلس بارها به نمایندگان فراکسیون توده پیشنهاد همکاری کرد و چندین بار تکرار نمود که حاضر است با شرکت نمایندگان حزب توده ی ایران کابینه تشکیل دهد (روزنامه "رهبر" شماره ی ۱۴۶۳).

ولی حزب توده ی ایران از میان خلق و به منظور خدمت به خلق برخاسته و هدف مبارزه‌اش استقلال و آزادی کشور و رفاه مردم ایران بود و در این مبارزه هرگونه سازش را دور از صداقت بلکه خیانت می‌دانست. حزب توده ی ایران به دشواری‌های آتی واقف بود ولی برای مقابله با همین دشواری‌ها زائیده شده بود و میدان مبارزه را ترک نمی‌کرد.

شکست سیّدضیاءالدین در نخستین یورش برای تصرف حکومت، به‌معنای آن نبود که از اجـراء نقـشه‌هـا و مأموریتی که به وی محول شده است صرف‌نظر خواهد کرد. برعکس، اکنون نقشه مـشخص‌تـر در مقابـل وی قرار داشت و آن از میان برداشتن مانع عمده، یعنی حزب توده ی ایران و ایجاد تفرقـه میـان نیروهـای مترقـی بود. این مبارزه دورانی طولانی ادامه یافت، به اشکال و عنـاوین مختلـف بـروز کـرد: گـاه بـه‌نـام "کنگـره ی احزاب"، گاه زیر عنوان جمعیت‌های مختلف ("وطن"، "رعد") و همکاری مـوازی بـا احـزاب موجـود ازقبیـل "عدالت"، بقایائی حزب "همراهان" و غیره و همیشه همراه با هجوم اراذل و اوباش اجیر شده به مراکز حزبی، و بالاخره زیر نام "اراده ی ملی" ـ مأمور جمع‌آوری همه احزاب و دستجات ارتجاعی زیر پـرچم واحـد. سـرنخ همواره در دست سیّدضیاء و سفارت انگلیس بود.

روزنامه "رهبر" به هنگام تشکیل حزب "اراده ی ملی" درباره ی این فعالیت‌ها خطاب به سیّدضیاء مثـالی از کلیله و دمنه آورد که زاغان به بوم گفتند "اگر تو را هفت بار بسوزانند و خاکستر کنند و زنـده گردانـند و بـاز هم بسوزانند و خاکستر کنند باز ماهیت شوم تو همان ماهیت بوم است" و نوشت:

"شما هم آقای سیّدضیاءالدین به هر هیئتی که درآئید و هر شـکلی کـه اختیـار کنیـد ملـت ایـران شـما را می‌شناسد و از خاکستر شما نیز ننگ دارد.[1]

فعالیت دامنه‌دار سیّدضیاءالدین نگرانی همه عناصر ضددیکتاتوری و دمکرات را فـراهم سـاخت. در جریـان این مبارزه صفوف حزب توده ی ایران که در پیشاپیش آن قرار داشت به حساب عناصـر ملـی و مـیهن‌پرسـت گسترش یافته و بر محبوبیت حزب افزوده شد.

از طرفی نیز این مبارزه پل واسطی شد میان حزب و عناصر مترقی. زمینه مـساعدی بـرای همکـاری زیـر شعارهای عمومی ـ آزادی و استقلال کشور، جلوگیری از برگشت دیکتاتوری و تحکیم آزادی‌های دمکراتیک ـ فراهم گردید. حزب توده ی ایران برای گردآوری و تشکل این عناصر در یـک جبهـه گـام برداشـت و از کلیـه جرائد و نویسندگان و رجالی که خود را آماده مبارزه برای تحقق این شعارها می‌دیدند بـرای تـشکیل جبهـه ی مشترک دعوت نمود.

ثمره ی کوشش خستگی‌ناپذیر حزب پیدایش "جبهه ی آزادی" بود کـه در آسـتانه‌ی نخـستین کنگـره ی حزب مرکب از مدیران جرائدی که خود را آماده این همکاری می‌دانستند تشکیل گردید. اگـر در تأسـیس ایـن جبهه تنها دوازده ی روزنامه شرکت داشت در عرض نیمه دوم سال ۱۳۲۳ تعداد جرائد عضو آن به ۴۴ رسید که نیمی از جرائد سراسر کشور را تشکیل می‌داد.

"جبهه ی آزادی" به‌تدریج نضج یافت و شکل سازمانی به خود گرفت و سپس برنامه ی خـود را بـه شـرح زیر اعلام نمود:

---

۱) روزنامه ی "رهبر" شماره ۴۹۲.

"جبهه ی آزادی سازمان ائتلافی از مدیران جرائد و نویسندگان و افراد آزادیخواه است که برای پیشرفت مقاصد مشترک زیر با احزاب و اتحادیه‌ها همکاری و تشریک مساعی می‌نماید:

۱) مراقبت در حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت خاکی ایران و مبارزه ی قطعی علیه هرگونه سیاست استعماری؛

۲) مبارزه شدید برای برقراری حکومت ملی براساس قانون اساسی و رژیم دمکراسی؛

۳) تشکیل دادگاه‌های ملی برای محاکمه و مجازات خائنین به منافع عمومی؛

۴) مبارزه برای تأمین عدالت اجتماعی به‌منظور بهبود زندگی عموم مردم.

بدین‌طریق به‌همت حزب توده ی ایران برای نخستین بار در تاریخ مبارزات مردم کشور ما جبهه واحدی به‌وجود آمد که در آن عناصر دارای عقاید و نظرات مختلف برای مبارزه در راه هدف‌های مشترک دور هم گرد آمده و متشکل شدند.

"جبهه ی آزادی" طی موجودیت خود خدمات ارزنده‌ای انجام داد که به‌موقع خود بدان اشاره خواهد شد.

د ـ فعالیت انتخاباتی ـ انتخابات دوره ی چهاردهم

در آستانه ی سقوط رضاشاه انتخابات دوره ی سیزدهم مجلس شورای ملی پایان پذیرفته و مجلس تازه تشکیل شده بود. انتخابات این دوره نیز مانند کلیه ی ادوار انتخاباتی زمان رضاشاه طبق صورت از پیش تنظیم شده و دستوری بود. طبیعتاً انتظار می‌رفت نخستین عمل دولتی که پس از سقوط دوره ی دیکتاتوری سر کار می‌آید الغاء این انتخابات و تجدید آن باشد. ولی از آنجائی‌که در دستگاه ی حاکمه از نظر ماهوی تغییری حاصل نشده بود چنین انتظاری مورد نداشت. مجلس تشکیل شد و به نهج گذشته به کار پرداخت و از خود قوانینی مانند دعوت مستشاران آمریکائی، اختیارات فوق‌العاده به میلسپو و نظیر آن به یادگار گذاشت.

امید به اینکه انتخابات دوره ی چهاردهم نیز بتواند در محیطی آزاد برگزار شود نیز وجود نداشت. عملاً هم دیده شد که همان نیرنگ‌های سابق با اندک استتاری جریان یافت. بنابراین احتمال پیروزی نیروهای مترقی با واقعیت وفق نمی‌داد و برای حزب توده ی ایران نیز توهمی در این زمینه وجود نداشت.

با اینحال حزب تصمیم گرفت در انتخابات شرکت کند و در نقاطی که خود نامزد ندارد از نامزدهای مترقی پشتیبانی نماید. از این راه حزب می‌توانست هم نیرنگ‌های ارتجاع را در جریان کارزار انتخاباتی برملا سازد و هم در صورت گذراندن چند وکیل از تریبون مجلس به‌منظور روشن ساختن افکار عامه و افشاء خیانت‌های دستگاه حاکمه و تبلیغ نظرات خویش استفاده نماید.

حزب توده ی ایران در حدود سی نفر حزبی و غیرحزبی از تهران و شهرستان‌ها برای نمایندگی مجلس شورای ملی نامزد کرد. چگونگی مبارزه ی حزب در انتخابات دوره ی چهاردهم خود موضوعی است که در این

مختصر نمی‌گنجد. در اینجا تنها می‌توان گفت که در هرجا نامزدهای ارتجاعی در مقابل نامزدهای حزب توده ی ایران قرار می‌گرفتند دولت برای جلوگیری از انتخاب نامزد حزب نهایت شدت توأم با نیرنگ و تقلب را به‌کار می‌برد.

با اینحال حزب کامیابی‌هائی بیش از انتظار اولیه‌ی خود به‌دست آورد. در برخی از نقاط، به‌ویژه در دو حوزه ی انتخاباتی جنوب ـ اصفهان و فردوس ـ نامزدهای حزب بدون دردسر حائز اکثریت شدند. نامزد حزب در اصفهان در حدود سی و پنج هزار رأی آورد که بزرگترین رأی در میان همه نامزدهای انتخاباتی کشور اعم از مرکز و شهرستان‌ها بود.

جمعاً به نامزدهای حزب در حدود دویست هزار رأی داده شد و ده نفر از آنها موفقیت حاصل کردند. باید اذعان داشت که در برخی از حوزه‌های انتخاباتی ـ به‌ویژه در تهران ـ تعیین نامزدها موفقیت‌آمیز نبود و برای انتخاب آنها تنها به نیروی حزب اتکاء شده بود و حال آنکه حزب هنوز آنچنان نیروئی در اختیار نداشت که بتواند خود در مرکز مستقلاً از عهده بردن اکثریت برآید. تنها سلیمان محسن اسکندری می‌توانست موفقیت حاصل کند (و قطعا موفق می‌شد) که متأسفانه عمرش یاری نکرد.

از ده نفر نمایندگان انتخاب‌شده، نماینده ی مازندران غربی ـ رحمن‌قلی خلعت‌بری ـ به‌مناسبت شکستن انضباط فراکسیون از فراکسیون توده اخراج شد و نماینده ی تبریز ـ میرجعفر پیشه‌وری ـ که به مناسبت تأخیر انتخابات آنجا دیرتر به مجلس آمده بود، اعتبارنامه‌اش با دسیسه ی قبلی نمایندگان ارتجاعی ردّ شد.

در نتیجه فراکسیون توده در مجلس از هشت نفر تشکیل یافت.

حزب بر اساس برنامه عمومی خود برنامه ی حداقلی برای فراکسیون توده تنظیم نمود و به‌منظور اطلاع عموم طی اعلامیه‌ای آنرا منتشر کرد.

در این برنامه خاطرنشان شده بود که نمایندگان حزب توده ی ایران در مجلس شورای ملی کاری جز دفاع از مصالح مردم ایران ندارند.

ـ آنها از تریبون مجلس استفاده خواهند نمود تا صدای مردم ایران را به گوش جهانیان برسانند.ـــ آنها نگهبان حفظ استقلال و تمامیت کشور خواهند بود.

ـ شعار عمده ی آنان عبارت است از: "آزادی برای همه، نان برای همه، فرهنگ برای همه، بهداشت برای همه.

حزب فراکسیون خود را موظف به تهیه طرح‌هائی نمود که پاسخ‌دهنده‌ی خواست‌های مبرم مردم باشد از قبیل: قانون کار، تجدید نظر در قانون انتخابات، اصلاح دادگستری و لغو دادگاه‌های فوق‌العاده، اصلاحات ارضی، اصلاحات اقتصادی در جهت صنعتی کردن کشور، تساوی حقوق زنان و غیره.

در اعلامیه گفته می‌شد که نمایندگان توده با کلیه ی نمایندگان آزادیخواه و اصلاح‌طلب و مترقی همکاری خواهند نمود.

فراکسیون توده با منتهای جدیت در جهت اجرای برنامه ی خود و همکاری با نمایندگان مترقـی کوشـید و با حداکثر استفاده از کرسی مجلس نام برجسته‌ای در تاریخ مبارزه ی مردم ایران از خود باقی گذارد.

نخستین کنگره ی حزب

حزب توده ی ایران از کارزار انتخاباتی با نیروی باز هم بیشتری بیرون آمد. فعالیت عمده هنوز در نقاط کارگری و شهرها بود و این نکته در چگونگی ترکیب طبقاتی حزب انعکاس داشت، چنانکه ۷۵٪ اعضاء حزب را کارگران، ۲۳٪ را کارمندان و روشنفکران و ۲٪ را دهقانان تشکیل می‌دادند ـ موضوعی که خود یکی از علل ناکامی نسبی حزب در انتخابات نقاط غیرکارگری شد. جمعاً حزب دارای ۲۵هزار عضو رسمی بود و اکنون دیگر تشکیل کنگره ی حزبی در دستور روز قرار می‌گرفت تا آنکه بتوان شکل سازمانی صحیحی به حزب داد.

طبق اساسنامه نمایندگان کنگره می‌بایستی در کنفرانس‌های حزبی مربوطه انتخاب شوند. طی ماه‌های اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۲۳ این انتخابات انجام گرفت و در تاریخ دهم مرداد ۲۳ (اول اوت ۱۹۴۴) نخستین کنگره ی حزب در سالون کلوب مرکزی افتتاح گردید.

جلسه را مسن‌ترین نماینده ی کنگره رفیق عباداله رزبان نماینده ی قزوین افتتاح نمود. بدواً به پیشنهاد رئیس جلسه نمایندگان به یاد و پاس احترام مرحوم سلیمان محسن اسکندری (سلیمان میرزا) بپاخاسته یک دقیقه سکوت کردند. سپس انتخاب هیئت رئیسه ی دائم با رأی مخفی انجام گرفت.

پس از انتخاب هیئت رئیسه کنگره به کار خود آغاز نمود. در جریان کنگره نمایندگان سازمان‌های مهم کارگری مرکز به‌تناوب در جلسه حضور یافتند و از جانب سازمان‌های خود به کنگره تبریک گفتند.

پس از تصویب اعتبارنامه (که اعتبارنامه ی یک نماینده مورد تصویب قرار نگرفت) کنگره با حضور ۱۶۴ نفر با رأی قطعی و چند میهمان از افرادی که با حزب همکاری کرده بودند به کار آغاز نمود.

گزارش‌ها عبارت بود از:

۱) گزارش سازمانی
۲) گزارش سیاسی
۳) گزارش درباره ی تغییرات در برنامه و اساسنامه
۴) گزارش کمیسیون تفتیش و کنترل
۵) گزارش فعالیت فراکسیون توده
۶) رسیدگی به امور مالی.

در اطراف گزارش‌ها مباحث پرشوری درگرفت. نمایندگان در فضای بحث آزاد جهات مثبت و منفی کار حزب و انتقادات خود را بیان داشتند. از آنجا که جریان کار و مذاکرات کنگره علناً و به‌تفصیل در روزنامه ی

ارگان حزب لنتشار می‌یافت (کاری که تا آنروز سابقه نداشت) بحث‌ها در حقیقت به خارج نیز کشانده می‌شد و طی یازده روز کار کنگره، جریان آن در مرکز توجه کلیه ی محافل سیاسی کشور قرار گرفته بود. روزنامه‌ی "رهبر" چند برابر بهای خود دست به دست به فروش می‌رسید.

بسیاری از بدخواهان حزب منتظر بودند که کنگره آغاز تلاشی حزب باشد. ولی زندگی عکس آنرا نشان داد. روزنامه ی "رهبر" در شماره ی ۳۵۷ خود نوشت:

"جریان نخستین کنگره ی حزبی نشان داد که ما نه فقط از انتقاد نمی‌ترسیم بلکه آنرا با کمال سرور استقبال می‌کنیم."

پرشورترین بحث‌ها در اطراف گزارش سازمانی بود. کنگره بدواً جهات مثبت فعالیت سازمانی گذشته را متذکر شد و "از کلیه ی کسانی که در تهران و شهرستان‌ها برای ایجاد و توسعه حزب انواع مصائب را بر خود هموار کرده‌اند و از کلیه ی مسئولین تهران و شهرستان‌ها که شب و روز در راه پیش بردن حزب می‌کوشیدند "سپاسگذاری نمود و " از خدمات فقید سعید مرحوم سلیمان محسن اسکندری که یکی از مجاهدین وفادار حزب توده ی ایران بود" قدردانی کرد.[۱]

سپس کنگره با ذکر این نکته که "حزب توده ی ایران در این کشور یگانه حزبی است که بدان معنی حقیقی حزب تعلق می‌گیرد" و "حزبی است که جمع کثیری از مردم کشور آنرا می‌شناسند" به نواقص کار حزب، علل آن و لزوم برطرف ساختن نارسائی‌ها توجه خاص نمود.

کنگره متذکر شد که "حزب هنوز . . . وارد مرحله ی جدی تشکیلاتی خود نشده و دارای نواقصی است که از جمله علل این نواقص را می‌توان عدم سابقه ی احزاب در ایران دانست."

در قطعنامه ی کنگره گفته می‌شود:

"دوران بیست ساله ی استبداد و سانسور شدید عقائد مانع از رشد سازمان‌های سیاسی و اجتماعی بود. به سبب نبودن افراد تشکیلاتی و نداشتن تجارب لازم و عدم معرفتِ غالب افراد مملکت به الفبای مبارزه و سیاست، طبیعتاً هر حزب نوبنیادی دارای نواقص و عیوب چند می‌شود که در جریان نبرد اجتماعی باید به‌تدریج اصلاح و رفع گردد.

یکی از نواقص حزب را کنگره در نبودن کادر کافی رهبری‌کننده می‌دید و به این نکته توجه کرد که:

"از لحاظ سیاسی حزب بزرگ و معروف و بانفوذ شده و حال آنکه تشکیلات حزب قادر به اداره نبود. بی‌تجربگی و نبودن کادر به اندازه کافی در آغاز تشکیل حزب از علل عمده این نقص است . . . مابین سازمان‌های مختلف حزبی نیز هماهنگی و همکارئی چنانکه باید وجود نداشت و هر سازمان مطابق ابتکار

۱) جملات بین گیومه از قطعنامه ی کنگره درباره ی سازمان حزبی (روزنامه‌ی "رهبر" شماره ۳۵۹) است.

خود می‌کوشید . . . لذا حزب با جریان‌های بی‌نقشه در دستگاه اداره‌کننده ی خود در آینده مبارزه خواهد کرد و اصول رهبری متمرکز و نقشه‌ای را اجرا خواهد نمود."

کنگره توجه کمیته ی مرکزی آینده را به ضعف ارتباط با ولایات و لزوم برقراری ارتباط جاندار بین سازمان‌های مرکز و ولایات و نیز به عدم نظم در کار سازمانی و لزوم تفکیک دقیق شعب و رعایت سلسله مراتب و انضباط حزبی جلب نمود.

اشتباه بزرگ از همان بدو تأسیس حزب عدم توجه به برتری کیفیت بر کمیت بود. برای برخی این توهم پیش آمده بود که گویا حزب می‌تواند تا حدی وظیفه ی جبهه واحد را انجام دهد و لذا در پذیرش افراد دقت لازم به عمل نیامده بود. کنگره به این نکته به‌ویژه توجه نمود تا اینکه هر چه زودتر از آلودگی حزب به افراد بیگانه جلوگیری شود و صفوف حزب از عناصر ناصالح تصفیه شود. در این باره در قطعنامه ی سازمانی چنین می‌خوانیم:

ماده ۱۰ ـ تصفیه حزبی باید هر چه زودتر عملی شود. باید کلیه ی عناصر ناصالحی که در حزب راه یافته‌اند یا ارتجاع به‌منظور معینی وارد کرده، یا ماجراجویانی که از نام حزب قصد سوء استفاده دارند بلافاصله پس از کنگره و بعد از بازرسی دقیق طبق نظامنامه ی تصفیه اخراج شوند.

ماده ۱۲ ـ حزب توده ی ایران از این پس در قبول نفرات تازه دقت بسیار خرج خواهد داد و پیش از عضویت دوره ی آزمایشی مطابق نظامنامه معمول خواهد داشت (منظور نظامنامه ی اصلاح‌شده در کنگره است. نگارنده) و خواهد کوشید که حزب از افراد باانضباط و آگاه تشکیل شود. به همین جهت عده‌ی کم ولی خوب را بر زیاد ولی بد ترجیح خواهد داد و در عوض برای توسعه ی اتحادیه‌های کارگران و دهقانان و کارمندان به‌منظور تشکل توده ی وسیع مردم و به‌منزله ی نخستین آموزشگاه و پرورشگاه سیاسی افراد جدیت خواهد نمود.

ضمن تقدیس از اقدامی که درمورد وحدت جنبش کارگری به‌عمل آمده بود کنگره تکیه ی خاصی روی لزوم کار در ده و تشکیل اتحادیه‌های دهقانی نمود.

به‌منظور برجسته کردن اهمیت انتقاد در حزب کنگره متذکر شد:

"از آنجا که حزب ما حزبی مترقی و آزادیخواه و خواهان تکامل است برای آنکه دچار فساد نشود از انتقاد پروائی ندارد بلکه از آن باک دارد که گرفتار غرور و اشتباه گردد و در تباهی فرو رود. سازمان ما انتقاد را به‌منزله ی سلاح اصلاح همیشه به‌کار خواهد برد ولی در عین حال مواظبت دقیق خواهد کرد که این انتقاد به‌صورت زیان‌بخش نفاق‌انگیزی درنیاید." (ماده ۱۱)

کنگره نظر کمیته ی مرکزی آینده را به لزوم کار هرچه وسیع‌تر بین زنان و متحد ساختن آنان در قبال تحریکات ارتجاعی و نیز کوشش برای متحد ساختن جوانان و روشنفکران و "آشنا کردن آنان به روش صحیح آزادیخواهی" جلب نمود.

در مورد تبلیغات حزب کنگره این نکته را گوشزد نمود که:

"سابقاً غالب تبلیغات ما چنانکه باید و شاید با روحیات عمومی تطبیق نمی‌کرد و در پاره‌ای موارد نتایج غیرمطلوب داد. کمیته ی مرکزی آینده باید برای مبتنی کردن تبلیغات بر اصول صحیح دقت کند و بخصوص بنگاه نشریات توده و کلاس‌های سیاسی و مدرسه‌ی تربیت کادر و مؤسسات ورزشی و دوائر تبلیغاتی دیگر را ایجاد و توسعه دهد و همچنین برای شناساندن حزب به خارج از ایران به‌عنوان یک حزب پیشرو ملی و آزادی‌خواه بکوشد." (ماده ۱۷)

کنگره پس از استماع گزارش مربوط به روش غیرحزبی مدیر روزنامه ی "صورت" رشت و تخلف رحمن‌قلی خلعت‌بری وکیل مجلس و عضو فراکسیون توده که با وجود خودداری فراکسیون توده از شرکت در مراسم تسلیت به‌مناسبت فوت رضاشاه، باز هم در حوزه‌ی انتخابیه خود مجلس سوگواری تشکیل داده بود تصمیم به اخراج آنها از حزب گرفت. روزنامه ی "رهبر" در این باره نوشت که کنگره با این عمل خود "بار دیگر ثابت کرد که تشکیلات ما وابسته به افراد نیست" و اضافه کرد که:

"ما این عمل پرشهامت را که بهترین نشانه ی قدرت حزب ماست به نخستین کنگره ی حزبی تبریک می‌گوئیم." (شماره ی ۳۵۷)

بحث در اطراف گزارش سیاسی

سیاست داخلی ــ نخستین کنگره ی حزب پس از بحث در اطراف گزارش سیاسی و تذکر اینکه: "دستگاه شوم استبداد هنوز پابرجاست" و "خطر دیکتاتوری آزادی ملت ایران را تهدید می‌کند"، جداً لزوم و حیاتی بودن ائتلاف ملی از احزاب و افراد و جرائد آزادیخواه را خاطرنشان ساخت و کمیته ی مرکزی آینده را موظف نمود "در راه ایجاد چنین جبهه‌ای به منتهی درجه بکوشد."

بحث مفصلی در اطراف لزوم یا عدم لزوم شرکت حزب در انتخابات مجلس شورای ملی درگرفت. عده‌ای معتقد بودند تا موقعی که جریان انتخابات به شکل فعلی باقی است و اعزام نمایندگان واقعی مردم به مجلس میسر نیست باید از شرکت در آن خودداری کرد و تنها به افشاء نیرنگ‌های دستگاه حاکمه اکتفا نمود. در پایان بحث، کنگره نظر خود را چنین فرمول‌بندی کرد:

"کنگره شرکت در انتخابات را لازم می‌شمارد ولی باید این شرکت به‌نحوی صورت گیرد که از هیچ جهت به حیثیت حزبی لطمه وارد نیاورد و دقیقاً مطابق اصول و موازین حزبی باشد. در نقاطی که برای حزب زمینه‌ای نیست کنگره اجازه می‌دهد که حزب از آزادیخواهان صالح و معروف به پاکدامنی پشتیبانی کند و البته تشخیص صلاحیت این افراد با کمیته مرکزی است. تبلیغات انتخاباتی باید صورت جدی و صحیحی به خود گیرد و با مطالبات و روحیات توده‌ی مردم به‌مراتب بیش از پیش وفق دهد و از آن حداکثر استفاده برای تنویر افکار عمومی بشود. تهیه زمینه ی انتخاباتی باید مقدم بر همه، بر اساس تقویت اصول تشکیلاتی به‌عمل آید." (ماده ۴)

کنگره نظر خود را در یک‌رشته مسائل مبرم و مورد بحث روز به‌شرح زیر در مواد ۵، ۶ و ۱۹ قطعنامه روشن کرد:

"حزب توده ی ایران باید دقیقاً متوجه باشد و با کلیه ی امتیازات اقتصادی که موجب تزلزل یا تضعیف استقلال و (موجب) بندگی اقتصادی ملت ایران گردد جداً و شدیداً مخالفت ورزد."

"حزب توده ی ایران ملت ایران را لایق آن می‌داند که امور خود را اداره کند و از این لحاظ با هر گونه مستشار خارجی از هر کشور که باشد مخالف است."

"حزب توده ی ایران با هرگونه تمایلات تجزیه‌طلبی که منجر به اختلال تمامیت ایران شود مخالفت صریح و تام دارد و با اینگونه تمایلات که ایجاد نفاق بین ملت ایران بکند و با نغمه‌های شوم ترک و فارس و تحریک اختلاف مذاهب و ایجاد دشمنی بین ملل متنوعه جداً مبارزه خواهد کرد."

سیاست خارجی ــ کنگره پس از تأیید کلی سیاست گذشته حزب از لحاظ مبارزه علیه فاشیسم و حمایت از نبرد آزادیخواهانه ی ملل متفق و پشتیبانی از مطالبات حقه ی ملل کوچک، سیاست آینده ی حزب را در مسائل عمده ی سیاست خارجی چنین تعیین نمود:

روش مودت‌آمیز با کلیه دول متفق در ایام جنگ و دوستی با کلیه دولی که از حقوق ملل کوچک حمایت کنند به هنگام صلح، مشروط بر اینکه این دوستی بر اساس تساوی باشد؛

روابط دوستانه با کلیه ی دول آزادیخواه بر اساس احترام متقابل و شناسائی کامل استقلال سیاسی و اقتصادی و حفظ حرمت آزادی و حق اختیار ملت ایران در تعیین سرنوشت خویش و مبارزه با هرگونه سیاست بنده‌وار که توهین به حیثیت ملت ایران باشد؛

عدم شرکت در هرگونه دسته‌بندی که جنبه ی امپریالیستی دارد و نتیجه ی فعالیت آن استعمار ملت ایران یا ملل دیگر باشد، مبارزه ی جدی با نظائر این دسته‌بندی‌ها، پشتیبانی صمیمانه از کلیه ی جنبش‌های استقلال‌طلبانه و آزادیخواهانه مللل.

درمورد حفظ حقوق مردم ایران به‌عنوان متفق در جنگ علیه آلمان فاشیستی در موارد پنج و شش قطعنامه ی مربوط چنین گفته شده است:

"حزب توده ی ایران معتقد است که ملت ایران در جنگ عالمسوز کنونی با تحمل مصائب بسیار و بذل کوشش بیدریغ سهم شایانی در پیروزی نهائی متفقین دلاور ما دارد و از این لحاظ باید در زمره ی مللی که بر ضد نیروهای اهریمنی فاشیسم پیکار کرده‌اند مرتبه ی ممتاز و مخصوص به‌دست آورد؛

"حزب توده ی ایران عقیده دارد که نمایندگان کشور ما در کنفرانس صلح باید از میان افراد صالح و میهن‌دوست و محیط بر کار و آشنائی به مسائل سیاست و حامی واقعی آزادی و مبری از هر گونه شائبه ی همکاری با قوای ارتجاعی برگزیده شوند."

درباره تفتیش و کنترل

کنگره پس از استماع گزارش تفتیش و کنترل به‌طور کلی فعالیت این کمیسیون را در گذشته رضایت‌بخش ندانست و تصریح نمود که این کمیسیون "نتوانسته است چنانکه باید از عهده ی وظائف خود برآید و باید در آینده با رفع نواقص، کار خود را هرچه جدی‌تر دنبال کند."

سپس وظائفی در زمینه ی مواد زیرین برای کمیسیون آینده تعیین نمود:

تنظیم نظامنامه ی مشروح برای تشویق و مجازات بر اساس پیشنهادهائی که در کنفرانس شده است؛

تهیه ی نظامنامه اصول محاکمات حزبی؛

تدوین نظامنامه ی تصفیه ی حزبی؛

مبارزه ی قطعی با نشر اتهامات در داخل حزب؛

همکاری با کمیته ی مرکزی در ایجاد انظباط در حزب؛

مراقبت و بازرسی در امور مالی؛

رسیدگی به کلیه ی دعاوی معوقه ی حزبی و حکمیت در آن؛

نظارت در اجرای تصمیمات کمیته ی مرکزی . . .

درمورد فعالیت فراکسیون توده در مجلس

کنگره فعالیت چند ماهه ی گذشته فراکسیون را مورد تأیید قرار داد و نقش مهمی را که این فراکسیون در کار دفاع از منافع زحمتکشان، ترویج نظرات حزب و افشاء محافل ارتجاعی و دستگاه حاکمه دارد متذکر شد و لزوم همکاری هرچه بیشتر با نمایندگان مترقی و اجراء برنامه‌ای که حزب در مقابل فراکسیون قرار داده است یک بار دیگر تأکید نمود.

در قطعنامه ی مربوط به امور مالی ـ کنگره نخست "از عموم آزادیخواهان که از کمک به حزب دریغ ننمودند . . . و بخصوص درمورد تقدیمی‌های رفیق فقید مرحوم سلیمان محسن اسکندری که در واپسین دم زندگی فداکاری انجام داد و نام نیک خود را در قلوب آزادیخواهان منقوش ساخت" سپاس‌گذاری کرد.

سپس کمیته ی مرکزی آینده را موظف ساخت در عرض یک ماه به کلیه ی محاسبات کمیسیون مالی سابق رسیدگی دقیق نموده نتیجه را به همه ی اعضاء حزب اعلام نماید. وظایفی نیز در آینده در زمینه ازدیاد منابع مالی، طرز وصول حق عضویت و غیره تعیین نمود.

*****

نکته قابل توجه در کنگره موضعی بود که خلیل ملکی اتخاذ کرد. چنانکه دیدیم حزب در گذشته دارای یک سلسله دشواری‌های ناشیه از سرعت رشد و از اینرو دارای اشتباهاتی بود که در کنگره ضمن بحث آزاد و سالم به آن اشاره شد و نمایندگان سخنانی از زاویه ی انتقاد صریح ایراد کردند.

خلیلی ملکی که تنها در آستانه ی تشکیل کنگره عضویت حزب را پذیرفته بود سعی کرد از این اشتباهات و انتقاداتِ وارد، به‌نفع نقشه‌ی درازمدت خود که برای نمایندگان نامعلوم بود حداکثر استفاده را بنماید. توجه به این موضوع به‌ویژه از نظر اوضاع و احوال موجود سیاسی و کوشش‌هائی که برای مبارزه از موضع چپ‌نمائی با حزب توده ی ایران می‌شود تجربه‌آموز است. درحالی‌که موضع واقعی سیاسی خلیل ملکی (چنانکه بعدها واضح گردید) موضع افراطی راست تا حدّ تسلیم‌طلبی بود، در کنگره به‌منظور جلب جوانان طرفدار اصلاحات و دارای شور انقلابی، حزب را از چپ‌ترین مواضع در معرض حمله قرار داد، شرکت حزب را در انتخابات نادرست و سیاستش را سازشکارانه دانست و حزب را متهم کرد به اینکه از مبارزه ی طبقاتی عدول نموده الخ. وی در کنگره به عضویت کمیسیون تفتیش کل انتخاب گردید و بعدها سیاست تفرقه‌افکنانه خود را تا حدّ انشعاب ادامه داد.

روز ۲۱ مرداد پس از یازده روز کار پرشور و هیجان و انتخاب دستگاه رهبری، کنگره به جلسات خود پایان بخشید. یازده تن از نمایندگان به عضویت کمیته مرکزی و ۹ نفر به عضویت کمیسیون تفتیش کل انتخاب شدند تا آنکه، طبق اساسنامه ی جدید کمیته ی مرکزی از میان اعضاء خود پنج نفر به‌عنوان هیئت سیاسی و از

آن میان سه نفر برای دبیری حزب انتخاب نماید. محل صدارت حزب پس از مرگ سلیمان محسن اسکندری برحسب تصمیم کنگره خالی گذارده شد.

کنگره با صدور اعلامیه زیرین به کار خود خاتمه داد:

"نخستین کنگره حزب توده ی ایران مرکب از ۱۶۴ نفر نمایندگان تهران و شهرستان‌ها در تاریخ ۱۰ مرداد ۱۳۲۳ تشکیل گردید و در کلیه ی مسائل مختلفه راجع به سازمان حزب و سیاست داخلی و خارجی و امور مالی و تفتیش و پارلمانی و مرامنامه و برنامه و آئین‌نامه رسیدگی کامل نمود و پس از مباحثات پر شور و صمیمانه قطعنامه‌های مربوطه را صادر کرد و با انتخاب یازده تن اعضاء کمیته ی مرکزی و نه تن اعضاء کمیسیون تفتیش کل صبح روز ۲۱ ماه مذکور خاتمه یافت.

نمایندگان نخستین کنگره ی حزبی که با ایمان تمام برای تحکیم و تقویت حزب خود گرد آمده بودند تصدیق دارند که حزب توده ی ایران وظائف خطیر و مشکلات فراوان در پیش دارد و بزرگترین وسیله ی غلبه بر موانع و اجرای وظائف ، وحدت کامل عناصر حزبی است.

نمایندگان نخستین کنگره ی حزبی ایمان دارند که حزب توده ی ایران پیوسته پرچمدار مبارزه بر علیه ارتجاع و استعمار خواهد بود و از کمیته ی مرکزی آینده و کلیه ی دستگاه رهبری حزب منتظرند که با جد و جهد و فداکاری تمام در اجراء وظائف دشوار و مقدس خود بکوشند.

نمایندگان نخستین کنگره ی حزبی امروز که جلسات پرشور و باشکوه خود را پس از یازده روز خاتمه می‌دهند حس می‌کنند که به‌مراتب صمیمی‌تر، نزدیکتر، یگانه‌تر و هماهنگ‌تر از روز اول یکدیگر را بدرود می‌گویند و اطمینان دارند که در کنگره ی آینده با احراز پیروزی‌ها و کامیابی‌های درخشان دیگر برای اجراء وظائف تازه‌تری گرد خواهند آمد."

از نخستین کنگره ی حزب تا جنبش آذربایجان

۱) اوضاع عمومی

دوران مورد بحث از نظر تقسیم بندی فعالیت حزب توده‌ی ایران شامل دوره‌ی پس از نخستین کنگره ی حزب تا آغاز جنبش آذربایجان است و از نظر وضع سیاسی و اجتماعی عمومی عبارتست از مرحله‌ی پیشروی‌های اتحاد شوروی پس از پیروزی استالینگراد تا پایان پیروزمندانه‌ی جنگ علیه آلمان هیتلری و سپس علیه ژاپن.

شکست نیروهای آلمان هیتلری زیر دیوارهای استالینگراد ضربه‌ی شکننده‌ای بود که بر ستون فقرات هیولای فاشیسم وارد آمد. با پیشروی‌های بعدی ارتش شوروی در واقع سرنوشت جنگ اعم از آنکه کشورهای دیگر عضو ائتلاف ضدهیتلری دست به اقدامات جدی نظامی بزنند یا نه روشن می‌شد.

این کامیابی‌ها دول ائتلاف ضدهیتلری را بر آن داشت که در کنفرانس مسائل مربوط به چگونگی ادامه‌ی جنگ و اقدامات لازم به‌منظور تسریع پیروزی و مسائل مربوط به دوران پس از جنگ را مورد مطالعه‌ی مشترک قرار دهند.

در تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۴۳ این کنفرانس مرکب از سران سه دولت بزرگ در تهران تشکیل گردید و اعلامیه‌های مشترکی خواه درباره‌ی تشکیل و پایان موفقیت‌آمیز خود کنفرانس و خواه درمورد تضمین استقلال اقتصادی و سیاسی ایران از جانب سه دولت بزرگ انتشار یافت. ولی کامیابی کنفرانس تهران به‌هیچ‌وجه به‌معنای وجود صلح و صفا و یکدلی میان دول ائتلاف ضدهیتلری نبود. نزدیکی پایان جنگ مسائل مورد اختلافی را با حدت روزافزون مطرح می‌ساخت: شناختن دولت مهاجر لهستان (در این مسئله روزولت و چرچیل در مقابل استالین قرار داشتند)؛ تقسیم آلمان پس از جنگ به سرزمین‌های کوچک (پیشنهاد روزولت که با مقاومت استالین قرار داشتند)؛ و بالاخره مهمترین موضوع یعنی چگونگی گشایش جبهه ی دوم که چرچیل مصراً خواستار گشایش این جبهه در بالکان بود (منظور انگلستان از این پیشنهاد از یک‌سو به درازا کشاندن و تضعیف بیشتر بنیه‌ی شوروی و از سوی دیگر برقراری تسلط خود در بالکان بود).

با همه‌ی اینها کنفرانس تهران موفقیتی بود. مهمترین مسئله ـ گشایش جبهه ی دوم ـ به‌نحوی‌که پایان سریع جنگ آنرا می‌طلبید حل گردید.

به‌طور کلی خصائص دوران پس از کنفرانس را می‌توان چنین خلاصه کرد:

ـ تغییر روزافزون تناسب نیروهای وارد در جنگ به نفع کشورهای ائتلاف ضدهیتلری؛

ـ افزایش اعتبار و نفوذ شوروی به‌عنوان عامل اصلی پیروزی نهائی بر فاشیسم؛

ـ آغاز اوج جنبش رهائی‌بخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته از یکسو و تلاش کشورهای امپریالیستی برای فرونشاندن هرگونه جنبش و پی‌ریزی سیاست نو استعماری به‌منظور ادامه‌ی تسلط اقتصادی خود در کشورهائی‌که به آزادی سیاسی نائل آمدند و استثمار ملل از طرق جدید؛

ـ آغاز مرزبندی در داخل ائتلاف ضدهیتلری و عمیق شدن روزافزون شکاف بین جناحین آن: کوشش اتحاد شوروی برای تقویت مبارزه‌ی مردم جهان در راه سوسیالیسم و آزادی ملی و تلاش امپریالیسم آمریکا و انگلیس در راه اختناق و درهم شکستن این مبارزه.

در چنین اوضاع و احوالی وضع سیاسی ایران و مبارزه ی بین نیروهای مترقی و ارتجاع در داخل کشور نیز وارد مرحله جدی‌تر می‌شد و حدتی روزافزون کسب می‌نمود. ارتجاع ایران به خود آمده بود و با کمک کشورهای امپریالیستی درصدد جلوگیری از رشد جنبش تا حد سرکوب آن بود.

در عین حال امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا کوشش داشتند از وضعی که ائتلاف ضدهیتلری به وجود آورده بود همه‌جانبه استفاده کنند، بنابراین با عجله در راه تحکیم مواضع خود و فراهم ساختن زمینه برای تسلط اقتصادی و سیاسی خود پس از جنگ در تلاش بودند .

فعالیت جوشان میسیون مالی آمریکا به ریاست میلسپو، مذاکرات مخفی و سازش‌های دوجانبه و سه‌جانبه بین امپریالیسم آمریکا وانگلیس و دولت ایران درمورد امتیاز استخراج نفت در مناطق وسیع جنوب خاوری، خاور و حتی شمال ایران، ورود مستشاران نظامی آمریکائی برای ارتش و ژاندارمری ـ اقدامات معجلانه‌ای بود که به‌کمک دولت‌های دست‌نشانده می‌بایست انجام گیرد. در مواردی که ممکن بود رقابت به اصل هدف لطمه وارد کند ـ مثلاً در مورد گرفتن امتیاز نفت ـ دو رقیب امپریالیستی سازش را به طرفیت ترجیح می‌دادند تا هرچه زودتر و دور از دردسر لقمه‌ی چرب سهمی خود را بربایند.

تنها نیروی متشکلی که در آن زمان در مقابل این دستبردهای داخلی و خارجی قرار گرفته و مردم ایران را در مبارزه برای بهبود وضع داخلی و جلوگیری از تجاوزهای استعماری زیر پرچم خود گرد می‌آورد حزب توده‌ی ایران بود.

این نکته‌ایست که جملگی حتی خارجیان بر آن بوده‌اند. الول ساتن Elwell-Sutton متخصص انگلیسی مسائل ایران و محقق مسئله‌ی نفت که ما بعداً در موضوع نفت به نوشته‌هایش مراجعه خواهیم کرد در کتاب معروف خود به نام "نفت ایران" احزاب آنروزی را چنین تعریف می‌کند:

"اکثریت این‌ها (این احزلب) سازمان‌های کوچکی بودند فاقد نفوذ زیاد. ولی بین آنها حزب بزرگ متشکلی وجود داشت که در مرحله‌ی نخستین (پس از دوران دیکتاتوری) تشکیل یافته بود و آن حزب توده بود که

استخوان‌بندیش همان عده ۵۳ نفری بودند که آن‌ها را در سال ۱۹۳۷ به اتهام فعالیت کمونیستی به زندان افکندند و پس از استعفای رضاشاه آزاد نمودند."

تحولات جبهات جنگ و پیشرفت‌های ارتش شوروی اثر ژرفی در افکار عمومی مردم ایران گذاشت. نیروهای دمکراتیک و ضدامپریالیستی جان می‌گرفتند و به‌تدریج به حزب توده‌ی ایران تمایل می‌یافتند. این نیروها در دورانی که هنوز جنگ به پایان نرسیده بود عبارت بودند از کارگران، دهقانان، روشنفکران مترقی و قسمتی از پیشه‌وران. بورژوازی ملی و حتی خرده‌بورژوازی شهر در آن موقع فقط نیروهای بالقوه‌ای محسوب می‌شدند که می‌توانستند برای آینده در رزرو نیروهای ضدامپریالیستی قرار گیرند. منافع مادی آنها هنوز در معرض خطر مستقیم از جانب امپریالیسم نبود. آنها در نتیجه ی انحصاری که در اثر وارد نشدن کالاهای خارجی در بازار داخلی به‌دست آورده بودند منافع هنگفتی می‌بردند. طی تمام مدت جنگ این‌ها تنها در کنار مبارزه ی اصلی و در تضاد با مهمترین نیروهای ضدامپریالیستی یعنی طبقه ی کارگر قرار داشتند که برای بالا بردن دستمزد نازل خود ـ سهم ناچیزی از منافع کلان ـ مبارزه می‌کرد.

هشتم ماه مه ۱۹۴۵ جنگ علیه آلمان فاشیستی با پیروزی ائتلاف ضدهیتلری به پایان رسید. نهم ماه مه جلسه فوق‌العاده‌ی مجلس شورای ملی تشکیل گردید و رئیس مجلس نطقی حاوی تبریک به شرکت‌کنندگان در جنگ علیه آلمان ایراد نمود.

دوازدهم ماه مه در تهران نمایش عظیمی از طرف حزب توده‌ای ایران و شورای متحده‌ی مرکزی به افتخار این پیروزی تشکیل گردید که بیش از چهل‌هزار نفر شرکت کردند و منتهی به میتینگ عظیمی شد که جلوی کلوب مرکزی حزب برگزار گردید.

حزب توده‌ی ایران در همان روزی که دولت ایران علیه آلمان فاشیستی اعلان جنگ داد موضع عمیقاً انترناسیونالیستی خود را نسبت به آلمان روشن ساخته و رسماً اظهار نموده بود که:

". . . ما با آلمان فاشیستی و استبدادی مخالف بوده و هستیم و تا روزی هم که هرگونه حکومت استبدادی جهانگشا در این کشور برقرار باشد خط مشی ما تغییر نخواهد کرد. ولی نباید اشتباه نمود. ما با ملت آلمان که فلاسفه، نویسندگان، شعرا، هنرمندان بزرگ . . . پدید آورده کینه‌ی نژادی نداریم و هر وقت این ملت خود را از یوغ فاشیسم نجات داد و حکومتی کاملاً ملی تشکیل داد ما روابط خود را با آلمان دمکرات مانند کشورهای دمکرات دیگر برقرار و تقویت می‌کنیم."[1]

۱) روزنامه‌ی "مردم" شماره ۱۵۷، ۲ دی ۱۳۲۲ (۲۴ دسامبر ۱۹۴۳)

در این روز پیروزی نیز حزب توده‌ی ایران می‌توانست با سربلندی همان مطلب را تکرار کند و اظهار اطمینان کند به اینکه ملت آلمان سرانجام راهی را خواهد رفت که فرزندان بزرگ این ملت پیش پایش گذرانده‌اند.

پایان جنگ به مبارزه بین نیروهای مترقی و دمکراتیک ارتجاع داخلی و خارجی حدّت بیشتری بخشید. حزب توده‌ی ایران که به حکم جبر تاریخ در پیشاپیش جنبش رهائی‌بخش قرار داشت آماج حملات باز هم شدیدتر ارتجاع و امپریالیسم قرار گرفت. ارتجاع به تصور اینکه گویا اتکاء عمده ی حزب توده ی ایران وضع زمان جنگ و وجود نیروهای شوروی در کشور است خود را برای حمله محوکننده‌ای پس از پایان جنگ آماده می‌ساخت.

از اینروست که در آستانه‌ی پایان جنگ و پس از پایان آن همواره دولت‌های مرتجع‌تر و برای سرکوب جنبش مصمم‌تری روی کار می‌آمدند: حکیمی، محسن صدر (صدرالاشراف) معروف به جلّاد باغ شاه.

در تلاش برای اختناق جنبش رهائی‌بخش و سرکوب حزب توده‌ی ایران اگر در بدو امر امپریالیسم آمریکا به امید فریب و جلب قسمتی از نیروهای مترقی دست به حمله‌ی آشکار نمی‌زد امپریالیسم انگلیس که پایگاه‌های موجود خود را در خطر مستقیم و جدی می‌دید رسماً در مقابل حزب توده‌ی ایران قرار گرفت. روزنامه‌های مزدور سفارت انگلیس تبلیغات وسیعی علیه حزب آغاز کردند. مقالات ضدتوده‌ای از جرائد انگلیس ترجمه و به این جرائد برای انتشار ارسال می‌شد.

درمورد یکی از این مقالات، روزنامه‌ی رهبر ارگان مرکزی حزب در شماره ی ۲۲ مرداد ۱۳۲۴ (سوم ژوئیه‌ی ۱۹۴۵) تحت عنوان "حزب توده و سیاست انگلستان" نوشت:

"مقاله‌ی کایفرد بر ضد حزب توده در روزنامه ی "دیلی میل" ظاهراً یک امر عادی است (در این مقاله از جمله گفته شده بود که حزب توده‌ی ایران همان روش نازی‌های آلمان را دارد. نگارنده) . . . اما همینکه اداره‌ی تبلیغات سفارت انگلیس با شتاب هر چه تمامتر این مقاله را ترجمه می‌کند و رسماً روزنامه‌های "بیطرف" و منتسب به سفارت انگلیس می‌فرستد قضیه جنبه‌ی تازه و جدیدتری به خود می‌گیرد. با این عمل اداره‌ی تبلیغات سفارت انگلیس بر همه کس واضح و روشن می‌شود که سفارت انگلستان در تهران مخالف حزب توده است . . ."

در عین اینکه اوضاع و احوال عینی موجود در این دوره از تاریخ معاصر ایران لبه‌ی تیز فعالیت ضدامپریالیستی نیروهای مترقی را متوجه ی امپریالیسم انگلیس می‌نمود حدت مبارزه‌ی حزب توده‌ی ایران علیه امپریالیسم آمریکا (چنانکه خواهیم دید) به‌هیچ وجه کاهش نیافت. صفت مشخصه‌ی نقش حزب توده‌ی ایران در تاریخ معاصر کشور ما همین است که همواره با تمام نیروی خود علیه هر جهان‌گشا و امپریالیستی که در مقام تجاوز نسبت به میهن ما قرار گرفت، بر علیه هرگونه استعمار کشور ایران جانانه مبارزه کرده است.

ارگان مرکزی حزب توده‌ی ایران در آنموقع به‌درستی نتیجه‌گیری کرده است که:

"استعمار در ایران با چنین مبارزه‌ی قوی، هماهنگ و مؤثری روبرو نشده بود. استعمار با دندانی فشرده و چشمانی از خشم خونین به این حزب می‌نگرد و با تمام وسائلی که دارد می‌کوشد تا این نهضت را مختنق سازد . . . استعمارطلبان خود به‌خوبی می‌دانند که تا چه اندازه کوشش ما در عقیم گذاشتن نقشه‌های محیلانه و ماهرانه‌ی آنها مفید و مؤثر بوده است."[1]

حزب توده‌ی ایران در این دوران با تمام نیرو علیه جبهه‌ی متحد امپریالیسم و ارتجاع داخلی نبرد کرد، خودگذشتگی‌ها نمود، قربانی‌ها داد ولی بیش از آنچه تلف نمود کامیابی به‌دست آورد: طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان ایران از این نبردها با تجربه‌تر و برای آینده آماده‌تر و آبدیده‌تر برون آمدند.

۲) فعالیت سازمانی

تشکیل نخستین کنگره نقطه‌ی عطفی در کار سازمانی و تبلیغاتی حزب توده‌ی ایران بود. از این پس کمیته‌ی ایالتی تهران که موقتا کار کمیته‌ی مرکزی را انجام می‌داد می‌توانست به کار اصلی خود که اداره‌ی مهمترین سازمان حزبی ـ سازمان ایالتی تهران ـ بود بپردازد و کمیته‌ی مرکزی منتخب از کنگره وظائف خاص خود را به‌عهده گیرد.

کمیته‌ی مرکزی پس از اجرای انتخابات داخلی شروع به کار کرد.

نخستین گام عبارت بود از اقدام برای بهبود وضع سازمانی حزب و انداختن سازمان‌های عمده‌ی آن ـ که غالباً در مجرای خودبخودی سیر می‌کردند ـ به مسیر صحیح.

بدین منظور کمیته‌ی مرکزی تصمیم گرفت عده‌ای از اعضاء خود را به استان‌های مهم اعزام دارد که موقتاً، تا سر و سامان گرفتن این سازمان‌ها سرپرستی آنها را به‌عهده گیرند. به‌ویژه سازمان‌های ایالتی آذربایجان، مازندران، اصفهان و گرگان مشمول این تصمیم شدند.

در تصمیمات کنگره توجه خاصی به لزوم تحکیم اتحادیه‌های کارگری (شورای متحده‌ی مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران) و تشکیل سازمان‌های توده‌ای و تقویت سازمان‌های موجود بالاخص کار در میان دهقانان شده بود.

کمیته‌ی مرکزی از همان آغاز امر به اجرای جدی تصمیمات کنگره پرداخت.

کارگران ــ چنانکه می‌دانیم حزب توده‌ی ایران از نخستین روز تشکیل، وظیفه‌ی خود را کمک به ایجاد اتحادیه‌های کارگری، تأمین وحدت طبقه ی کارگر، رهبری مبارزه‌ی کارگران در راه بهبود وضع اقتصادی و

---

۱) روزنامه ی "رهبر" ارگان مرکزی حزب توده‌ی ایران شماره ۴۵۸

تأمین آزادی‌های دمکراتیک و انداختن مبارزه‌ی کارگران به مجرای خواست‌های عام سیاسی مردم ایران دانست و گام‌های بزرگی در این زمینه برداشت.

حزب به مشکلات بزرگی که در راه وحدت صنفی طبقه‌ی کارگر در نتیجه‌ی همکاری بین تفرقه‌طلبان، کارفرمایان و ارتجاع به‌وجود آمده بود فائق آمد و قبل از تشکیل نخستین کنگره‌ی خود کامیابی‌های قابل‌توجهی به‌دست آورد. تشکیل شورای متحده‌ی مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران محصول اقدامات مشترک رهبری اتحادیه‌های واقعی و حزب توده‌ی ایران بود.

ارتجاع به‌درستی اهمیت طبقه ی کارگر را در صورت تشکیل و به‌دست آوردن آگاهی سیاسی درک می‌کرد و همواره می‌کوشید تا فعالیت حزب را در این زمینه خنثی کند و رشته‌های محکمی که حزب توده‌ی ایران و طبقه‌ی کارگر را به یکدیگر متصل می‌ساخت بگسلد.

در این زمینه چنانکه خواهیم دید از هیچ اقدامی اعم از تطمیع، فریب، تهدید، تهدید، تشکیل اتحادیه‌های قلابی "کارگران و کارفرمایان" و نظائر آن فروگذار نشد. کلیه‌ی تجاربی که در کشورهای دیگر به‌دست آمده بود برای ایجاد تشتت در میان طبقه‌ی کارگر مورد استفاده قرار گرفت.

ولی رهبری صحیح، شعارهای سنجیده، افشاء به‌موقع دسیسه‌هائی که از چپ و راست بکار برده می‌شد به حزب توده‌ی ایران امکان داد تا به دشواری‌ها غلبه کند، به‌طور روزمره کامیابی‌های نوینی به‌دست آورد و اعتماد طبقه‌ی کارگر را نسبت به خود بیشتر و بیشتر سازد. مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر ایران زیر رهبری حزب توده‌ی ایران صفحه‌ی درخشان مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر خاورمیانه و نزدیک است.

حزب توده‌ی ایران موفق شد طبقه‌ی کارگر را از چندین بار انشعاب و تفرقه بیرون کشد و سرانجام نه تنها در یک سازمان عظیم صنفی متشکل سازد و به مبارزه‌ی پیگیر سیاسی بکشاند، بلکه این سازمان را به‌عنوان یگانه سازمان صنفی طبقه‌ی کارگر ایران به عامه بقبولاند. نقش مهمی در زمینه‌ی آگاه نمودن و تشکل طبقه‌ی کارگر روزنامه ی "ظفر" ارگان شورای متحده ایفاء نمود.

شورای متحده‌ی مرکزی توانست حتی در بنگاه‌های شرکت نفت ایران و انگلیس (نفت جنوب) که بردن نام اتحادبه هم در آنجا جرم محسوب می‌شد سازمان‌های پنهانی تشکیل دهد و به‌تدریج کارگران را برای تشکیل اتحادیه‌ی علنی وسیع آماده سازد.

نخستین گام برای تبدیل مبارزه‌ی مخفی به مبارزه‌ی علنی در این بنگاه‌ها اعتصاب کارگران آبادان بود. روزنامه‌ی "رهبر" در شماره‌ی ۳ تیر ۱۳۲۴ خود تحت عنوان "یک موفقیت بزرگ" در این باره چنین خبر داده است:

"به قرار اطلاع واصله اخیراً اعتصابی با موفقیت کامل از طرف کارگران قسمتی از پالایشگاه آبادان به‌عمل آمده است. توضیح اینکه قریب ۱۵۰ نفر از کارگران متشکل قسمت نامبرده بعد از تقاضای کتبی قبلی، که

بدون ترتیب اثر ماند (۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۴) جمعاً به اعتصاب متوسل شدند. مقامات شرکت به اسرع وقت به اصلاحات تقاضا شده تسلیم شدند. مزد کارگران از ۲۴ ریال به ۳۰ ریال و از ۳۰ ریال به ۳۵ ریال و از ۳۶ ریال به ۳۸ ریال بالا رفت. تأثیر مستقیم این عمل در سایر قسمت‌های پالایشگاه آناً مشهود گشت به‌نحوی‌که در حدود ۵۰۰۰ کارگر در اثر این جنبش ذینفع واقع گشتند."

شتابزدگی شرکت نفت (که از اردیبهشت تا تیرماه توجهی به تقاضای کارگران نکرده بود) برای پذیرش این تقاضا مفهوم بود: فرو نشاندن سریع جرقه‌هائی که ناگهان می‌توانست شعله ایجاد کند. ولی کار از کار گذشته بود ـ اتحادیه‌ی کارگران شرکت نفت دامنه‌اش به همه بنگاه‌های شرکت کشیده شد و حق علنی بودن را به‌دست آورد.

اکنون شورای متحده‌ی مرکزی می‌توانست گام‌هائی در راه ایجاد تماس نزدیک و همکاری در مقیاس بین‌المللی با اتحادیه‌های دیگر کشورها بردارد. لذا نمایندگانی از اتحادیه‌های کارگران شوروی، انگلیس، و فرانسه به ایران دعوت کرد که قبل از همه نمایندگان اتحادیه‌های شوروی این دعوت را اجابت کردند و از اتحادیه‌های مختلف خود نمایندگانی اعزام داشتند. هیئت نمایندگی شوروی مورد استقبال پرشور کارگران ایران قرار گرفت.

پس از اطلاع از تشکیل کنفرانس کارگران ملل متفق در لندن که تصمیم گرفت پی‌ریزی فدراسیون سندیکائی جهانی کنفرانس دیگری در سپتامبر ۱۹۴۵ در پاریس تشکیل دهد شورای متحده به‌عنوان یگانه مرکز سازمان اتحادیه‌های ایران شرکت خود را در این کنفرانس خواستار شد و پاسخی به مضمون زیر از دبیر کمیته‌ی اداری کنفرانس لوئی سایان دریافت داشت[۱]:

"رفقای عزیز ـ تلگراف شما رسید. از درخواست تشکیلات شما برای شرکت در کنفرانس بین‌المللی اتحادیه‌ها که در ماه سپتامبر آینده در پاریس تشکیل خواهد شد مستحضر شدم. طبق تصمیمی که از طرف کمیته‌ی اداری کنفرانس بین‌المللی اتحادیه‌ها اتخاذ شده است تقاضای شما در جلسه‌ی کمیته‌ی نامبرده مطرح و بررسی خواهد شد و بعداً با اظهارنظر خود به کمیته‌ی کنفرانس جهانی که در بیستم سپتامبر تشکیل می شود پیشنهاد خواهد شد . . . برای تشکیلات شما امکان دارد . . . یک یا چند نفر نماینده که به تناسب تعداد اعضاء تشکیلات شما می‌باشد به پاریس اعزام دارید. رفقای عزیز خواهشمندم بهترین احساسات صمیمانه ی سندیکالیستی مرا قبول نمائید."

چنانکه خواهیم دید علیرغم دسیسه‌های ارتجاع و امپریالیسم شورای متحده‌ی مرکزی پس از مبارزه‌ی حادی به‌عنوان یگانه سازمان اتحادیه‌های ایران از جانب نمایندگان سندیکاهای بین‌المللی تأیید و عضو فدراسیون سندیکائی جهانی گردید.

---

۱) روزنامه‌ی "رهبر" ۱۷ تیرماه ۱۳۲۴.

دهقانان ـ در قطعنامه‌های نخستین کنگره‌ی حزب توجه ویژه‌ای به کار در میان دهقانان شده است. نادرست است اگر گفته شود حزب پیش از آن اهمیتی برای کار در روستا، با وجود زمینه‌ی مساعدی که در آنجا وجود داشت، قائل نبود. ولی قبل از ایجاد پایگاه محکم در میان طبقه‌ی کارگر و آمادگی لازم جهت کادر، رفتن به روستا با توجه به وضع خاص آنجا و انواع دشواری‌ها، مشکل و لااقل کم‌ثمر بود ـ به‌ویژه اینکه هنوز رهبری مرکزی نیز وجود نداشت.

اکنون که حزب نخستین مدارج کار سازمانی خود را پیموده بود کار میان دهقانان ابرام پیدا می‌کرد و لذا به حق کنگره‌ی حزب این موضوع را از وظائف مبرم کمیته‌ی مرکزی می‌شمرد.

در اواخر سال ۱۳۲۳ کمیته‌ی مرکزی برای کار در ده و تشکل دهقانان تصمیم به تشکیل اتحادیه‌ی ویژه‌ای گرفت و بدین منظور مرکز جداگانه‌ی جنب کمیته‌ی مرکزی به‌وجود آورد.

خواست‌های برنامه‌ای این اتحادیه، که به اقتضای آنروز و حتی امروز مترقی‌ترین شعارها را دربر می‌گرفت عبارت بود از: بازخرید املاک بزرگ و تقسیم بلاعوض آن میان دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، وضع قوانین برای جلوگیری از تجدید مالکیت بزرگ، وضع قوانین عادلانه‌ای برای تقسیم محصول بین مالک و زارع مادام که تقسیم اراضی هنوز اجراء نشده است، الغاء روابط موجود ارباب ـ رعیتی، تأسیس بانک کشاورزی به منظور کمک به دهقانان بی‌زمین، بهبود وضع روستاها، تأسیس مدارس و مراکز بهداشتی، ساختمان سدها و نیروگاه‌ها، حفر قنوات و چاه‌های آرتزین و غیره.

سازمان دادن مبارزه‌ی مردم روستا علیه مظالم مأموران دولتی، ژاندارم، مالکان و رباخواران و در راه بهبود وضع اجتماعی، الغاء بیگاری، انتخابی بودن کدخدایان و غیره در برنامه‌ی عمل اتحادیه قرار می‌گرفت.

نخستین دشواری‌ها عبارت بود از رفع موانع رسوخ به ده، انتخاب کادرهای مناسب برای کار در ده و تربیت کادرهائی از میان خود دهقانان ـ کادرهائی که بتوانند با درک ویژگی‌های محل و با حوصله‌ی لازم و دور از چپ‌روی‌های زیان‌بخش به امر سازماندهی بپردازند و با مبارزه‌ی متشکل و گرفتن تدریجی امتیازات به نفع دهقانان اعتماد آنها را به اتحادیه به‌دست آورند. و این خود کار دشواری بود. چنانکه وجود زمینه‌ی ظاهراً مساعد و آمادگی دهقانان برای مبارزه برخی از کادرها را دچار سرگیجه می‌کرد و قبل از آنکه دست به کار سازمانی بزنند با دادن شعار نهائی تصرف و تقسیم اراضی، که هنوز پشتوانه‌ای نداشت و شور گذرائی (که به دنبالش یأس بود) ایجاد می‌کرد، کار را دشوارتر و اعتماد دهقانان را متزلزل می‌ساختند.

ولی این انحرافات و چپروی‌ها عامل تعیین‌کننده نبود و کار بین دهقانان در این قطعه از زمان پیشرفت‌هائی کرد به‌طوری‌که پس از یک سال کار، عده دهقانان متشکل در اتحادیه دهقانان از پنجاه‌هزار تجاوز کرد.

اینها نخستین کامیابی‌های حزب در روستا بود. گام‌های اساسی هنگامی برداشته شد که پس از اوج جنبش در آذربایجان نخستین اصلاحات ارضی در آنجا به‌وجود آمد.

جوانان ـ سازمان جوانان توده‌ی ایران پیش از کنگره‌ی اول در تاریخ اول فروردین ۱۳۲۲ تشکیل گردید ولی کار در میان جوانان و روشنفکران خواه به علت انحرافات فکری موجود، خواه از نظر مشکلات عمومی کار با روشنفکران و خواه به علت کم‌کاری که خود تا درجه زیادی از نواقص رشد سریع حزب ناشی می‌شد، هنوز سر و سازمان درستی نداشت.

کمیته‌ی مرکزی پس از کنگره توجه جدی به کار جوانان و دانشجویان را در دستور روز قرار داد و به فعالیت جدی در این زمینه پرداخت.

بدواً روزنامه‌ی هفتگی "مردم برای جوانان" تأسیس شد که در آن مطالب ویژه‌ای به‌منظور آشنا ساختن جوانان به اصول اولیه‌ی مارکسیسم و جلب آنان به مبارزه نشر می‌یافت.

سپس از طرف کمیته‌ی مرکزی برای این سازمان تا موقعی که هنوز خود کنگره‌ای تشکیل نداده‌اند کمیته‌ای تعیین گردید و روزنامه‌ی "رزم" به‌عنوان ارگان سازمان جوانان توده‌ی ایران بیرون آمد.

پیشرفت سازمان جوانان سریع بود و به‌زودی توانست آگاه‌ترین و فعال‌ترین جوانان و دانشجویان را به‌دور خود جمع کند. دومین کنفرانس ایالتی تهران که در مرداد ۱۳۲۴ تشکیل گردید برای کاری که در میان جوانان و دانشجویان تهران انجام شده بود ارزش بزرگی قائل شد و در ماده‌ی دوم قطعنامه‌ی خود نوشت که برای پیشرفت امور سازمان جوانان باید توجه کامل مبذول گردد و از هیچ مساعدتی دریغ نشود.

سرعت رشد سازمان جوانان توده‌ی ایران به‌نحوی بود که در نوامبر ۱۹۴۵ به‌عنوان یکی از مؤسسین فدراسیون بین‌المللی جوانان در کنفرانس لندن شرکت جست.

زنان ـ کار در میان زنان نیز از مسائل مورد توجه نخستین کنگره‌ی حزب بود. حزب توده‌ی ایران مبارزه‌ی عام در راه حقوق زنان را که نیمی از مردم کشور ما را تشکیل می‌دهند از اهمّ مسائل به‌شمار می‌آورد. کمیته‌ی مرکزی علاوه بر جلب زنان پیشگام در حوزه‌های حزب، اقدام به تشکیل سازمان ویژه‌ای به‌نام "تشکیلات زنان" نمود تا به‌وسیله‌ی این سازمان بتوان به‌طور وسیعی بین زنان از همه‌ی طبقات کار توده‌ای انجام داد.

خواست‌های "تشکیلات زنان" عبارت بود از تساوی کامل حقوق زن و مرد، بهبود وضع مادی زنان زحمتکش، دستمزد متساوی در مقابل کار متساوی با مردان، بیمه ی اجتماعی، مبارزه با فحشاء ـ آنچه که اکنون پس از سال‌ها مبارزه و کوس و کرنائی که درباره‌ی "انقلاب شاهانه" زده می‌شود هنوز هم از خم یک کوچه خارج نشده است.

"تشکیلات زنان" دارای رهبری جداگانه و مجله‌ی ارگان مرکزی به‌نام "بیداری ما" بود.

گام برجسته‌ای که در راه تأمین حقوق زنان از طرف حزب توده‌ی ایران برداشته شد تهیه‌ی لایحه‌ی ویژه‌ای درمورد تساوی حقوق زن و مرد بود که فراکسیون توده به مجلس آورد. به اهمیت این اقدام حزب در

آن زمان و در شرایط آنروزی از آنجا می‌توان پی برد که از میان آن عده از وکلائی هم که مدعی آزادیخواهی بودند حتی سه نفر یافت نشد که با امضاء خود در زیر لایحه حدّ نصاب لازم را برای ارجاع لایحه به کمیسیون تکمیل نماید.

ارتش ـــ با اینکه پیش از کنگره‌ی اول عده‌ای از افسران به حزب توده‌ی ایران گرویده بودند کار اساسی در ارتش را کمیته‌ی مرکزی منتخب از کنگره آغاز نمود. در اندک مدتی حزب توانست عده‌ی زیادی از افسران و درجه‌داران را جلب نماید. حوزه‌های ویژه‌ی حزبی در میان کلیه‌ی رشته‌های ارتش تشکیل شد. پی‌ریزی سازمان خاص افسری در این دوران انجام گرفت.

دوازدهم فروردین ۱۳۲۴، روزی که حزب نمایش عظیمی به‌عنوان اعتراض به تعقیب و ترور ارتجاع و حمله به مراکز حزبی یزد و اصفهان تشکیل داده بود، هنگام ورود نمایش‌دهندگان به خیابان اسلامبول هیئت حاکمه و ستاد ارتش برای نخستین بار با سرپیچی افسران از فرمان شلیک به‌سوی نمایش‌دهندگان روبرو شدند. افسر فرمانده گروهان در پاسخ به فرمان فرماندار نظامی اعتراض کرد و گروهان خود را کنار کشید و نمایش‌دهندگان از خیابان اسلامبول و از جلوی کلوب حزب "اداره‌ی ملی" سیدضیاءالدین با کمال نظم و آرامش عبور کردند. در میدان سپه نیز افسران و سربازان مأمور حفظ نظم تفنگ‌ها را کنار گذارده با کف زدن از شعارهای نمایش‌دهندگان استقبال نمودند.

این خود نمونه ی کوچک ولی گویائی از رخنه‌ی نفوذ در ارتش بود.

فراکسیون مجلس ـــ فراکسیون توده در مجلس یگانه فراکسیون متشکل حزبی بود. اعضاء این فراکسیون در دشوارترین شرایط حمله‌ی ارتجاع و توقیف جرائد آزادیخواه صدای حزب توده و مردم ایران را از پشت تریبون مجلس منعکس می‌ساختند و هیچگاه نگذاشتند که این صدا خاموش بماند.

لوایح قانونی حزب که به‌منظور بهبود وضع زحمتکشان توسط این فراکسیون به مجلس آورده می‌شد، با اینکه به مرحله‌ی طرح نمی‌رسید، از سوئی افشاگر موضع ضدملی مجلس و دستگاه حاکمه بود و از سوی دیگر به‌هرحال ارتجاع را وادار می‌ساخت به گذشت‌هائی تن دردهد (مانند قانون کار).

ولی نقش اساسی و عمده‌ی فراکسیون توده مقابله با دسائس و سیاست تجاوزکارانه‌ی امپریالیسم، افشاء نقشه‌های ارتجاع و فساد دستگاه حاکمه بود. در این زمینه فراکسیون توده از هر جهت می‌کوشید تا با نیروهای مترقی داخل مجلس زبان مشترک بیابد و همکاری این نیروها را تأمین نماید و در مواردی موفق می‌شد: مانند مبارزه با حکومت صدر و کوشش برای جلوگیری از تمدید دوره‌ی مجلس.

از آنجا که استفاده‌ی نمایندگان فراکسیون توده از تریبون مجلس همواره با تبعیض و مخالفت از جانب هیئت رئیسه روبرو می‌شد، آنها به هنگام تعویض دولت‌ها که میدان صحبت در مواد برنامه وسیع بود با شب

زنده داری و نیمه شب به مجلس آمدن موفق به نام نویسی می شدند و امکان می یافتند مطالب خود را بیان کنند.

شاهکار فراکسیون توده را که بحث در برنامه‌ی دومین کابینه‌ی حکیمی بود مجله‌ی "مردم برای روشنفکران" چنین تشریح می‌کند:

"نمایندگان اقلیت، و بالاخص وکلای فراکسیون توده با زرنگی و چابکی بی‌سابقه‌ای که در نام‌نویسی به خرج دادند از موقع استفاده نموده به‌تفصیل و باکمال حرارت با نطق‌های آتشین خود وضع فلاکت‌بار کنونی را مورد بحث و انتقاد قرار دادند. بیانات ناطقین مخالف که مهم‌ترین و منطقی‌ترین آنها به‌وسیله ی نمایندگان فراکسیون توده انجام گرفته است، ازلحاظ اهمیت در مقایسه با نطق‌هائی که در موارد دیگر ایراد شده است بی‌نظیر بوده و به‌طور قطع در وضع آینده‌ی کشور تأثیر زیادی خواهد داشت.

ناطقین فراکسیون توده هیچ نکته‌ای را از نظر دور نداشته با دلائل و مدارک کافی اشکالات اقتصادی، سیاسی و کهنگی و فرسودگی دستگاه و سوءنیت زمامداران و فساد هیئت حاکمه و تسلیح عشائر و تقویت ملوک‌الطوایفی و عدم مرکزیت و وضع خراب ارتش و فقر و جهل و بیچارگی عمومی را به‌تفصیل مورد انتقاد شدید قرار داده و مسئولین اوضاع را از پشت تریبون مجلس به‌نام ملت ایران معرفی نمودند . . . در این چند روزه نظر تمام محافل و جمیع احزاب و دستجات و کلیه‌ی طبقات مخصوصاً طبقات زحمتکش متوجه ی مجلس شورای ملی بوده و به تصدیق همه، انتقادات منطقی نمایندگان فراکسیون توده با حسن قبول و شور و شعف فراوانی استقبال شده است."[1]

جبهه‌ی آزادی ــ حزب توده‌ی ایران به‌موازات بسط سازمان‌های حزبی و توده‌ای موضوع همکاری با سایر نیروهای دمکراتیک را پیگیرانه تعقیب می‌نمود. "جبهه‌ی آزادی" که در آستانه‌ی کنگره با ابتکار حزب و مطبوعات حزبی و اتحادیه‌ای تشکیل شده بود در این دوران توسعه‌ی باز هم بیشتری یافت به‌نحوی که در اردیبهشت ۱۳۲۴ از مجموع ۶۰ روزنامه که در سراسر ایران منتشر می شد ۳۷ روزنامه (و بعد باز هم بیشتر) عضو اصلی "جبهه ی آزادی" بود که ۲۰ شماره ی آن در تهران انتشار می‌یافت. این جرائد با جنبش رهائی‌بخش همکاری می‌کردند و سیاست عمومی حزب توده و مطبوعات آن را تقویت می‌نمودند.[2]

دومین کنفرانس ایالتی تهران ــ درست یک سال پس از تشکیل نخستین کنگره‌ی حزب ، سازمان ایالتی تهران دومین کنفرانس خود را تشکیل داد. اگر نخستین کنفرانس در شرائط ناگوار و سخت حکومت نظامی تهران و به‌طور مخفی تشکیل یافته بود، کنفرانس دوم در شرائطی گرد آمد که حزب، با وجود همه‌گونه

۱) مردم برای روشنفکران "شماره ۳۵، ۴ مرداد ۱۳۲۴.

۲) روزنامه‌ی "رهبر" ۱۳۲۴/۲/۷ (۱۹۴۵/۴/۲۷)

فشار و پیگرد ارتجاع، سازمان‌های خود را در سرتاسر کشور بسط داده بود و به‌ویژه در تهران بهترین عناصر مترقی به‌سوی حزب روی آورده بودند ـ حزب توده‌ی ایران اکنون مورد قبول قشرهای وسیع مردم کشور بود.

کنفرانس از تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۲۴ با حضور ۱۹۲ نماینده در کلوب مرکزی حزب تشکیل گردید. در گزارش کمیته‌ی ایالتی گفته شده بود که اکنون پس از چهار سال که از تشکیل حزب می‌گذرد می‌توان "بدون تظاهر گفت که بهترین و مبرزترین کارگران در صفوف مقدم ما جا دارند و پاکترین و دانشمندترین روشنفکران سرنوشت خود را با توده‌های زحمتکش ایران یکی کرده و قوا و استعداد ذیقیمت خود را به اختیار سیر ترقی و موفقیت حزب گذاشته‌اند."[۱]

کنفرانس در محیط انتقاد و بحث سالم رگزار گردید. در قطعنامه‌ی کنفرانس ضمناً گفته می‌شد:

"دومین کنفرانس ایالتی تهران با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی کنونی و اظهارات و پیشنهادات عده‌ای از نمایندگان کنفرانس نکات زیر را تصویب می‌نماید:

سازمان ایالتی تهران برای دفاع مشروع و عادلانه در برابر حملات آزادیکش ارتجاع به‌منظور تعطیل مشروطیت و سلب حقوق ملی باید کلیه‌ی مساعی خود را به‌کار برد تا تشکیلات حزبی را عملاً و نظراً آماده و از هر حیث مجهز نماید . . .

کنفرانس ایالتی تهران توجه کمیته‌ی مرکزی را به نظر فوق جلب نموده و امیدوار است که تاکتیک عمومی حزب با آن توافق داده شود."

کنفرانس بعدازظهر ۲۹ مرداد پایان یافت.

طی دوران مورد بحث در همه‌ی سازمان‌های ایالتی آذربایجان، گیلان، مازندران شرقی و غربی، گرگان، اصفهان، کرمانشاه و نیز در سازمان‌های مستقل شهرستان‌ها و سازمان‌های ولایتی تابعه‌ی استان‌ها کنفرانس‌های حزبی تشکیل و کمیته‌های مربوطه انتخاب گردید و درنتیجه به سازمان‌ها سر و صورت لازم داده شد. حزب توده‌ی ایران بدل به حزب واقعاً توده‌ای شد و عمیقاً از اعتماد قشرهای وسیع زحمتکشان شهر و ده، روشنفکران و افسران برخوردار بود.

علاوه بر آن حزب در این مدت به‌وسیله‌ی مطبوعات و ارگان‌های خود به مبارزه‌ی حادّ ایدئولوژیک به‌منظور نشر و رسوخ ایده‌های مارکسیسم ـ لنینیسم دست زد. در مجله‌ی هفتگی "مردم برای روشنفکران" مسائل علمی و مبانی مارکسیسم تشریح می‌شد، دوره‌ی مجله‌ی "دنیا" که مقدمات اصول مارکسیسم به موقع خود در آن انتشار یافته بود تجدید چاپ شد، نشریات و رساله‌هائی مربوط به اصول سازمانی، تشریح مرام حزب و غیره در چاپخانه‌ی ویژه‌ی حزب به‌طبع رسید.

---

۱) روزنامه‌ی "رهبر"، ۱۳۲۴/۵/۳۰.

وقتی مجموع انتشارات آن زمان را از نظر می‌گذرانیم می‌بینیم که نشر افکار مارکسیستی ـ لنینیستی منحصراً توسط حزب توده‌ی ایران و یا اعضاء این حزب انجام گرفته است و تنها حزب توده‌ی ایران است که افکار جوانان و روشنفکران کشور را در این مسیر انداخته است.

بدین‌طریق پس از گذشت کمتر از یک‌سال از نخستین کنگره‌ی خود، حزب توده‌ی ایران بدل به مرکز نیرومندی شد که در مقام رهبری مردم زحمتکش ایران قرار گرفت. روزنامه‌ی "رهبر" در گزارش یکساله‌ی خود در تاریخ ۱۳۲۴/۲/۷ (۱۹۵۴/۴/۲۷) تحت عنوان "وزش نسیم آزادی" ازجمله می‌نویسد:

"در سازمان‌های این حزب بیش از ۲۰۰هزار کارگران، روشنفکران، پیشه‌وران و دهقانان برجسته شرکت دارند. عده‌ای که در نمایش‌ها شرکت می‌کنند در تهران به ۴۰هزار و در تبریز به ۵۰هزار نفر بالغ می‌شود."

۳) مبارزه‌ی حزب علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی

مبارزه در راه دمکراسی علیه ارتجاع داخلی در کشورهای وابسته نظیر ایران از مبارزه در راه استقلال و آزادی ملی علیه امپریالیسم جدا نیست.

این نکته به‌ویژه در دوران مورد بحث صدق می‌کند. اوج جنبش خواه ارتجاع داخلی و خواه امپریالیسم را سخت نگران ساخته بود و امکان آن می‌رفت که نقشه‌های آنها را عقیم بگذارد. کوشش امپریالیست‌ها این بود که هر چه زودتر راه بهره‌کشی‌های آینده‌ی خود را در ایران هموار سازند. به‌ویژه آنکه بزعم آنها اتحاد شوروی که هنوز به‌سختی درگیر جنگ بود و می‌بایست خواهان حفظ مناسبات حسنه با مؤتلفین خود باشد ممکن بود در مواردی سیاست چشم‌پوشی پیش گیرد.

امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس با آنکه در زمینه‌سازی برای پیشبرد سیاست خویش در رقابت دائمی و پشت پرده‌ای بودند تا آنجا که امکان داشت منافع مشترکی برای خود تأمین کنند، همصدا و هماهنگ عمل می‌کردند.

پس از آنکه مجلس در نیمه‌ی بهمن‌ماه ۱۳۲۴ رسمیت یافت و کابینه‌ی سهیلی استعفا داد بین دو امپریالیسم و متوالیان وابسته‌ی مجلس بر سر کابینه‌ی جدید سازش شد و دولت ساعد که در حقیقت محصول این سازش بود بر سر کار آمد. شکی نبود که این محصول برای مردم ایران محصولی زیان‌آور است.

موضع مساعد برای حزب توده‌ی ایران کاملاً روشن بود و لذا خواه به هنگام تشکیل نخستین کابینه‌ی وی و خواه پس از ترمیمی که کمتر از یک ماه پس از تشکیل کابینه‌ی اول انجام گرفت با مخالفت شدید حزب توده‌ی ایران مواجه شد و در هر دو مورد فراکسیون توده در مجلس به کابینه‌ی وی رأی عدم اعتماد داد.[۱]

۱) رجوع شود به صورت جلسات مجلس شورای ملی ـ بحث در اطراف برنامه‌ی دولت ساعد.

درحقیقت همچنان که حدس زده می‌شد ساعد از همان ماه‌های اولیه‌ی زمامداریش به انجام مأموریت اصلی خود پرداخت.

نفت ـــ مهمترین مسئله‌ای که موجب روی کار آمدن و هم رفتن ساعد شد موضوع امتیاز نفت بود. از آنجا که در این مورد هنوز از یک سو روشنی کمتری در اذهان وجود دارد و از سوی دیگر به‌ویژه مخالفان حزب توده‌ی ایران کوشش دارند موضع واقع‌بینانه و میهن‌پرستانه‌ی این حزب را دگرگون جلوه دهند لازم است در این باره اندکی مبسوط‌تر صحبت شود.[1]

در اکتبر ۱۹۴۳ نمایندگانی از جانب گروه نفتی "رویال دچ شل" محرمانه برای مذاکره در موضوع گرفتن امتیازاتی در نواحی جدید به ایران آمدند که در واقع باید گفت همان نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس (نفت جنوب) بودند.

بدیهی است با وجود میلسپو و رخنه‌ای که مستشاران آمریکائی در نقاط حساس داشتند موضوع نمی‌توانست محرمانه بماند و لذا چندی بعد در فوریه‌ی ۱۹۴۴ شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا ـ "استاندارد اویل نیوجرسی"، "استاندارد واکوئوم اویل کمپانی"، "ساکونی واکوئوم" و "سینکلر" نیز نمایندگانی از جانب خود به همین منظور اعزام داشتند. چنانکه می‌بینیم مذاکرات اولیه در کابینه‌ی سهیلی به هنگام وزارت امور خارجه‌ی ساعد آغاز شده بود و در واقع کابینه‌ی ساعد ادامه‌دهنده کاری بود که خود از همان آغاز مستقیماً در مذاکره‌اش شرکت داشته و ابراز خوش‌خدمتی نموده است.

از آنجا که رقابت دو امپریالیسم می‌توانست به منافع هر دوی آنها لطمه وارد کند راه سازش بین آن‌ها پیش کشیده شد. در ماه آوریل ۱۹۴۴ در کنفرانس نفت در واشنگتن که مسئله‌ی استخراج نفت ایران نیز مطرح گردید سازشی بین آمریکا و انگلیس به‌وجود آمد دائر بر اینکه هیچ‌یک از دو کشور به فشار دیپلماتیک برای گرفتن امتیاز نفت متوسل نخواهند شد . . . و معلوم بود که موضوع مربوط به مذاکرات تهرانست.[2]

اکنون دیگر مذاکره مناطق وسیعی را در بر می‌گرفت که شامل جنوب خاوری، خاور و حتی قسمتی از شمال می‌شد ـ یعنی ناحیه‌ی امتیازات سابق تزاری که دولت شوروی آن‌ها را لغو نموده بود.

بدیهی است که پس از این سازش، دولت ایران نیز در موضعی کاملاً آزاد و دور از قید قرار گرفت و مذاکرات با موافقت دولت ایران وارد مرحله‌ی جدی شد. از طرف دولت دو نفر متخصص نفت ـ هربرت هوور (پسر رئیس‌جمهور سابق آمریکا) و آ . آ . کرتیس ـ به حساب دولت ایران از آمریکا به ایران دعوت شدند و نیز

---

۱) نگارنده با وجودی که خود در جریان وقایع بوده است از نظر عینیت بیشتر در قضاوت کوشش نموده است در مسائل مشخص به‌ویژه موضع‌گیری حزب از منابع مختلف و خارجی به‌ویژه از ترجمه‌ی روسی کتاب معروف **Persian Oil,** A Study Power Politics, London 1952 تألیف الول ساتن L.P.Elwell-Sutton محقق انگلیسی که هیچ‌گونه تمایل و سمپاتی نسبت به حزب توده ایران نداشته است و سابقاً هم به آن اشاره شد استفاده کند که برای اختصار الول ساتن نوشته خواهد شد.

۲) الول ساتن، صفحه‌ی ۱۴۱.

کمیسیون مختلطی برای مطالعه‌ی پیشنهادات واصله مرکب از رکس ویویان (عضو میسیون میلسپو) از جانب آمریکا و انتظام، پیرنیا، نخعی از جانب ایران تشکیل گردید.

هنگامی که موضوع مذاکرات در جرائد رسوخ نمود و به‌تدریج پرده از روی کار برداشته شد دولت شوروی، برخلاف انتظار آمریکا و انگلیس، تصمیم به اعزام کمیسیونی برای دادن پیشنهادات درباره‌ی استخراج نفت گرفت و دولت ایران را در تاریخ ششم سپتامبر ۱۹۴۴ (۱۵ شهریور ۱۳۲۳) از تصمیم خود مطلع نمود. این کمیسیون به ریاست کافتارادزه معاون وزارت امور خارجه‌ی شوروی پس از جلب موافقت دولت سهیلی در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۲۳ (دهم سپتامبر ۱۹۴۴) وارد تهران شد.

کابینه‌ی سهیلی که غافلگیر شده و هنوز تکلیفش از جانب آمریکا و انگلیس معلوم نشده بود مدتی کمیسیون اعزامی دولت شوروی را در حال انتظار، ولی با ابراز نظر مساعد، نگاه داشت تا آنکه در تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۴۴ کافتارادزه رئیس کمیسیون اعزامی شوروی در مصاحبه‌ی مطبوعاتی پیشنهادات دولت شوروی را علنی کرد ـ پیشنهاداتی که خواه از لحاظ سهمیه‌ی ایران و خواه از نظر شرائط استخراج، سیاست نفتی آن زمان انحصارات آمریکا و انگلیس را در هم می‌ریخت و می‌توانست در صورت عملی شدن سرآغازی برای دعوی تجدیدنظر از جانب کشورهای دیگر نفتی بشود (ضمناً شرایط پیشنهادی آمریکا و انگلیس هیچ‌گاه اعلام نگردید).

طرح شرایط شوروی شکل دیگری به کار داد. ساعد در تاریخ ۱۶ اکتبر اعلام نمود که دولت تصمیم گرفته است به‌طور کلی به هیچیک از متقاضیان امتیاز ندهد و این تصمیم گویا در دوم سپتامبر یعنی قبل از ورود کمیسیون شوروی گرفته شده است.

عدم صحت این مطلب آشکار بود، زیرا در چنین صورتی دولت به‌آسانی می‌توانست هنگام اطلاع دولت شوروی درمورد اعزام کمیسیون این موضوع را اعلام دارد.[1]

همصدا با اعلامیه‌ی دولت ایران سفراء آمریکا و انگلیس هم اطلاع دادند که دول متبوعه‌ی آنها با این تصمیم دولت موافقند و هیچ گونه ادعائی ندارند. آن قسمت از متولیان مجلس هم که وظیفه‌دار دفاع از منافع انحصارات نفتی بودند اکنون می‌توانستند نفس راحتی بکشند و در لباس میهن‌دوستی جلوه‌گری کنند.

موضع حزب توده ی ایران ـ حزب توده‌ی ایران زمانی موضع گرفت که پرده‌ها بالا رفته بود ولی دولت هنوز حاضر نبود سکوت را بشکند. حزب در مطبوعات خود مصراً از دولت می‌خواست که در این باره توضیحاتی بدهد. نماینده‌ی فراکسیون توده روز نوزدهم مرداد ۱۳۲۲ (دهم اوت ۱۹۴۳) هنگامی‌که نخست‌وزیر به مجلس آمده بود موضوع را مطرح ساخت.

---

۱) همین سؤال را یکی از مخبرین جرائد در تاریخ ۱۹ اکتبر در کنفرانس مطبوعاتی به ساعد داد و پاسخ ساعد این بود که در آنموقع تذکر این نکته فراموش شده بود ـ پاسخی که موجب خنده‌ی حضار گردید.

بدواً مطلب را از زبان ساتن بیان کنیم. وی می‌نویسد:

"دهم اوت در مجلس وکیل حزب توده از نخست‌وزیر خواست که گزارش این مذاکرات به مجلس داده شود و اضافه کرد که دولت باید بی‌طرف باشد و اگر برای خود مشاورینی انتخاب می‌کند این‌ها از کسان آنهائی‌که امتیاز می‌خواهند نباشند. او گفت ما اصولاً علیه هرگونه امتیاز به خارج هستیم.[1] (تکیه روی کلمات همه‌جا از نگارنده است).

برای روشنی بیشتر عین نطق را نقل می‌کنیم:[2]

"از چندی به اینطرف همه‌ی آقایان مطلع هستند که در جرائد خارجی و داخلی مفصلاً راجع به نفت شرق مطالبی خوانده‌ایم که آقای دکتر میلسپو برای همین کار دو مستشار از آمریکا استخدام کرده‌اند و می‌خواهند راجع به نفت با آقایان مستشاران مشورت کنند و یک جریان دوم هم دیده می‌شود و آن مجالسی است که جناب آقای نخست‌وزیر در این هفته‌های اخیر ترتیب دادند و از یک عده از آقایان جلساتی تشکیل می‌دهند و مشورت‌هائی به همان منظور که در روزنامه‌ها نوشته می‌شود می‌کنند و این جلسات هم گویا مربوط به نفت است و امیدوارم که این دو جریان یک جریان باشد و بنده خواستم عرض کنم که بنده با رفقایم با دادن امتیازات به دولت‌های خارجی به‌طور کلی مخالفیم. همانطور که ملت ایران توانست راه‌آهن را خودش احداث کند بنده یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه‌ی داخلی ما می‌توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم و شاید بتوانیم به موضوع بدبختی مردم این مملکت بهبودی بدهیم. اگر فرض کنیم که این مورد استثنائی است من تعجب از عجله در این قضیه می‌کنم که چرا ما در یک چنین موقع بحرانی که تمام دنیا در آتش می‌سوزد در این امر اینقدر تسریع می‌کنیم و به‌عقیده‌ی بنده به هیچ وجه صلاح نیست و مقتضی نیست در چنین موقعی ما با عجله یک اقدامی بکنیم که شاید قرن‌ها در آتیه تأسف بخوریم. بنابراین از جناب آقای نخست‌وزیر خواهش می‌کنم آنقدری که اطلاع دارند توضیح بدهند."

از این موضع‌گیری رسمی حزب توده‌ی ایران چند نکته استنتاج می‌شود که می‌تواند پایه‌ی قضاوت درباره‌ی اقدامات بعدی حزب نیز باشد:

۱) حزب توده‌ی ایران با دادن هرگونه امتیازی مخالف بوده است.

۲) حزب توده‌ی ایران معتقد است که مردم ایران خود قادرند منابع ثروت خود را در دست بگیرند ولی حزب اضافه می‌کرد درصورتی‌که دولت این مورد را استثنائی می‌داند و تصمیم قطعی به دادن امتیاز دارد نباید چنین تعجیلی در کار داشته باشد که بدون مطالعه‌ی لازم و درنظر گرفتن مصالح مردم و مملکت عمل کند.

---

۱) الول ساتن، صفحه‌ی ۱۴۱ و ۱۴۲.

۲) مشروح مذاکرات مجلس ۱۹ مرداد ۱۳۲۲

۳) حزب توده‌ی ایران معتقد بود در چنین صورت استثنائی، مطالعه‌ی دقیق، هر کسی را بـه مـصالح کـشور علاقه دارد به این نتیجه خواهد رساند که شرایط شوروی را ارجح بداند، زیرا اولاً دولت شـوروی نمـی‌توانـد (و به‌حق هم نمی‌تواند) موافق باشد که در مناطق مرزی وی انحصارات امپریالیستی پایگاه‌هائی داشته باشند؛ ثانیـاً این عمل را ماده‌ی ۱۳ قرارداد فوریه‌ی ۱۹۲۱ منع کرده است. در این ماده حکومت شوروی الغـاء امتیازنامـه‌ی نوبل را مشروط به این کرده است که استخراج نفت در این مناطق به هیچ دولت ثالثی داده نشود و این قرارداد در جهت تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی ایران بوده است و باید از هر جهت رعایت گردد.

حزب توده‌ی ایران یقین داشت که انحصارهای امپریالیستی به این زودی زیر بار قبول شرایطی نظیر آنچـه که شوروی مطرح کرده است نخواهند رفت و ترجیح می‌دهند ادعائی نداشته باشند تا موقع مناسب‌تری برسد ـ چنانکه همینطور هم شد.

در این زمینه نتیجه‌گیری الول ساتن نیز شایان توجه است. وی می‌نویسد:

"اگر فرض ما درباره‌ی اینکه منظور روس‌ها این بوده است که کمپانی‌هـای آمریکـا و انگلـیس بـه شـمال ایران راه نیابند درست بوده است . . . در آنصورت باید چنین نتیجه گرفت که به منظور خـود نائـل آمدنـد و باید فقط تعجب کرد از اینکه محافل رسمی انگلیس این حادثه را شکست روس‌ها می‌دانند . . . "[۱]

مایکل برکس روزنامه‌نگار انگلیسی در کتاب خود "نفت و سیاست خـارجی"[۲] پـس از ذکـر اینکـه شـرایط عادلانه‌ی پیشنهادی شوروی تا آنروز سابقه نداشته است می‌نویسد:

"سفیر آمریکا در ایران ژرژ آلن در ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۷ اظهار داشت کـه آمریکـا از تـصمیم دولـت ایـران در صورت ردّ پیشنهاد شوروی پشتبانی کامل خواهد کرد و وزیر خارجه‌ی آمریکا مارشـال در نامـه‌ای کـه بـه سفیر ایران در واشنگتن (حسین علاء) نوشت ذکر کرد که اگر امتناع دولت ایران از واگذاری امتیاز نفت بـه روسیه عواقب نامطلوبی ببار آورد دولت آمریکا از ایران حمایت خواهد کرد."

بدیهی است این همه کوشش دول امپریالیستی برای رد پیشنهادهای شوروی حتی بـه قیمـت صـرف‌نظـر کردن از امتیاز برای خویش بهترین نمونه‌ی آنست که اگر دولت ایران لازم مـی‌دیـد امتیـازی داده شـود و یـا شرکت مختلطی تشکیل گردد پیشنهادات شوروی از نظر منافع مردم ایران ارجحیت داشت.

مورد دیگری که به موضع حزب توده‌ی ایران و مطالب فوق در آن اشاره شده است نامـه‌ایـست کـه دکتـر مصدق درباره‌ی لایحه‌ی منع مذاکرات نفت که به مجلس برد برای ماکسیموف سفیر شوروی نوشته اسـت. در این نامه چنین می‌خوانیم:[۳]

---

۱) الول ساتون، صفحه‌ی ۱۴۵.

2) Michael Brooks: "Oil and Foreign Poliy, 1949 London

۳) از کتاب "سیاست موازنه‌ی منفی" از حسین کی استوان، جلد اول، صفحات ۲۴۶-۲۴۷.

"در جلسه ۱۹ مرداد ماه ۱۳۲۳ که به‌طور ناگهانی دولت برای سؤال بعضی از نمایندگان راجع به مذاکرات امتیاز نفت با شرکت‌های آمریکائی به مجلس آمد یکی از اعضاء فراکسیون توده چنین اظهار نمود:

"بنده و رفقایم با دادن امتیازات به دولت‌های خارجی به‌طور کلی مخالفیم. همانطور که ملت ایران توانست راه‌آهن خود را احداث کند یقین دارم که با کمک مردم و سرمایه‌ی داخلی ما می‌توانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج نمائیم."

چون این بیان مطابق فکر من بود لازم دانستم در این باب مطالعات عمیق کنم و از روی مدارک نظریات خود را مستدلاً در مجلس بیان نمایم. بنابراین مشغول تهیه‌ی لایحه‌ای شدم برای اینکه هر وقت پیشنهاد امتیاز شرکت‌های آمریکائی در مجلس مطرح شود از آن استفاده نمایم. خوشبختانه ورود جناب آقای کافتارادزه به تهران سبب شد که داوطلبان آمریکائی از پیشنهاد خود صرف‌نظر کنند و فرصتی به‌دست نیامد که نظریات خود را در موضوع معادن نفت ایران در مقام مخالف با شرکت‌های آمریکائی بیان نمایم . . . و چون معتقدم که اتحاد شوروی حق بزرگی بر ما دارد و ما را از مخاطره‌ی حیاتی نجات داده است میل نداشتم ترتیبی پیش آید که از امتیاز شوروی در مجلس عنوانی بشود و اینجانب از نظر مخالفت نظریاتی اظهار نمایم. این بود که برای جلوگیری از چنین حادثه‌ای در جلسه‌ی هفتم آبان ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی نطق خود را ایراد نمودم و برای اینکه راهی برای مذاکره باز شود طرحی اتخاذ و خاطرنشان نمودم که مخازن نفتی ما بدون اینکه امتیازی داده شود مورد استفاده‌ی صنایع شوروی واقع گردد . . . "

سپس گفته می‌شود:

"جناب آقای سفیر ـ امیدوارم که نفرمائید من به مقام و موفقیت دولت شما علاقمندم. علاقه‌ی من به موفقیت دولت شما از نظر مصالح ایران است و چنانکه در مجلس علناً اظهار داشتم گذشته‌ی شما ثابت کرده است که هر وقت دولت شوروی از صحنه‌ی سیاست ایران غائب شده است روزگار ایران تباه شده است . . . "

لایحه‌ی دکتر مصدق که مضمون این نامه است در تاریخ ۷ آبان ۱۳۲۳ (۲ دسامبر ۱۹۲۴) به مجلس تقدیم شد. این لایحه هرگونه مذاکره‌ای را درباره‌ی امتیاز نفت منع می‌کرد با قید آنکه مجازات مرتکب از ۳ تا ۸ سال حبس مجرد و محرومیت ابد از خدمات دولتی خواهد بود و فقط می‌توان درباره‌ی فروش نفت وارد مذاکره شد.

فراکسیون توده با دو فوریت و تصویب فی‌المجلس لایحه بدون آنکه بحثی درباره‌ی آن شده باشد مخالفت کرد و معتقد بود که لایحه باید مورد مطالعه قرار گیرد، زیرا خود نیز نظریاتی داشت، به‌ویژه آنکه اکنون برای این لایحه عجله‌ای وجود نداشت. وقتی این نظر قبول نشد، فراکسیون توده به لایحه‌ی رحیمیان که بلافاصله در جلسه‌ی بعد مطرح گردید و در آن الغاء امتیاز نفت جنوب مطرح شده بود رأی داد. اعضاء فراکسیون توده تنها رأی‌دهنگان به این لایحه بودند.

پس از مدتی در تاریخ ۲۴ آبان ۱۳۲۳ (۱۹ دسامبر ۱۹۴۴) دکتر مصدق عدم موافقت خود را با لایحه‌ی رحیمیان چنین توضیح داد که مجلس نمی‌تواند بدون مطالعه و تحقیق لازم به الغاء قراردادهای مصوب که جنبه‌ی بین‌المللی دارند رأی دهد.

محافل ارتجاعی کوشیدند موضع روشن حزب توده‌ی ایران را تحریف کنند و در این زمینه سیّدضیاء و دار و دسته‌اش که برای رسیدن به هدف خود هر روز موضعی نو می‌گرفتند به‌ویژه کوشا بودند.

روزنامه‌ی "رهبر" شماره‌ی ۴۶۳، ۲۲ دی ۱۳۲۳ در افشاء این عمل سیّدضیاءالدین نوشت:

". . . سیّد ضیائی که در مصاحبه‌ی فلسطین و مقالات اولیه‌ی خود آنهمه دم از دوستی با شوروی می‌زد و خود را "شاگرد مکتب انقلاب اکتبر" می‌خواست معرفی کند و چنین تظاهر می‌نمود که هیجان او نتیجه‌ی مشاهده‌ی هیجان پیشوایان انقلابی شوروی است، ـ همین سیّدضیاء امروز که حوادث نقاب از چهره‌اش افکنده است با بی‌پروائی خاصی . . . به بهتان زدن آغاز کرده . . . سیدضیائی که بارها به رفقای نماینده‌ی ما در مجلس پیشنهاد همکاری کرد و چندین بار تکرار نمود که من حاضرم با شرکت شما کابینه تشکیل بدهم و حتی گفت "اگر حکومت شوروی با من مخالفت نکند من در موقع زمامداری نفت را هم به آن‌ها خواهم داد" . . . امروز دهان را به کلماتی باز می‌کند که بسیار برای سر بی‌مغز او بزرگ است . . . اینها نشانه‌ی یأس و اطمینان او به شکست است . . ."

سیاست دورویانه‌ی دولت ساعد و تسلیم وی درمقابل امپریالیست‌ها به‌حساب زیر پا گذاردن منافع ملت ایران موجب خشم محافل مترقی و دمکراتیک گردید.

در نمایش بزرگی که هفتم نوامبر ۱۹۴۴ به مناسبت سالگرد انقلاب کبیر اکتبر از طرف حزب توده‌ی ایران و شورای متحده‌ی مرکزی با شرکت ۴۰ هزار نفر در تهران تشکیل گردید از جمله‌ی شعارهای اصلی برکناری ساعد و اخراج میلسپو از ایران بود. نمایش‌دهندگان در معرض حمله‌ی پلیس قرار گرفتند. ولی دامنه‌ی این کارزار آنقدر وسعت داشت که جلوگیری از آن می‌توانست عواقب وخیمی بار آورد. جمعاً در تهران و استان‌ها و شهرستان‌ها از آنجمله در شهرهای جنوبی کشور، در حدود نیم میلیون نفر در نمایشات اعتراضیه علیه دولت ساعد شرکت نمودند.

درنتیجه‌ی این کارزار کابینه‌ی ساعد جای خود را به کابینه‌ی بیات داد.

اکنون یکی از خواست‌های اساسی دیگر این کارزار یعنی موضوع اخراج میلسپو و مستشاران آمریکائی مطرح بود.

میلسپو و مستشاران آمریکائی ــ چنانکه قبلاً گفته شد دولت قوام که در اثر پافشاری آمریکائی‌ها در مرداد سال ۱۳۲۱ سر کار آمد، در آبان همان سال قانون استخدام مستشاران آمریکائی به‌ریاست دکتر میلسپو را از مجلس گذراند. دومین کابینه‌ی سهیلی هم به‌عنوان رشوه به‌سیاست آمریکائی‌ها در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲ از

مجلس سیزدهم اختیارات فوق‌العاده برای میلسپو گرفت که طبق آن تنظیم بودجه‌ی کشور، نظارت در مخارج، پرداخت‌ها و تعهدات مالی دولت، نظارت در امور اداری و استخدام و غیره همه در دست شخص دکتر میلسپو قرار می‌گرفت.

آمریکائی‌ها دکتر میلسپو را از چند نظر برای ریاست میسیون مالی خود در ایران مناسب می‌دیدند:

اولاً ـ از نظر قبضه نمودن ایران و به‌ویژه تصاحب منابع نفتی این کشور دکتر میلسپو به‌عنوان متخصص که مدتی طولانی در این زمینه مطالعه کرده و با مسائل مربوط به نفت سر و کار داشته است یکی از مناسب‌ترین اشخاص به‌شمار می‌آمد.

ثانیاً ـ دکتر میلسپو در سال‌های ۱۹۲۲–۱۹۲۵ به همین عنوان در ایران کار کرده و آشنائی کامل به وضع ایران داشت و مهمتر آنکه تا حدی در محافل ناسیونالیست صاحب نفوذ معنوی نیز شده بود.

ولی این‌بار نقش مخرب میسیون مالی آمریکا در نتیجه‌ی شتابی که در این زمینه به‌کار می‌رفت زودتر خود را نمایان ساخت (کسر بودجه که در سال ۱۹۴۳ به ۸ میلیون دلار رسید، پیشنهاد وام از آمریکا و غیره). توضیح مطلب برای نیروهای مترقی آسانتر بود. در این زمینه نیز حزب توده‌ی ایران فعالیت پرثمری انجام داد. حزب توده‌ی ایران در میتینگ‌ها، انتشارات ویژه و مطبوعات خود و نیز از راه تجهیز کلیه‌ی جرائد "جبهه‌ی آزادی" همواره این موضوع را برای توده‌ی مردم روشن می‌ساخت که اختیارات تفویض‌شده به دکتر میلسپو موجب ورشکستگی اقتصاد کشور و خلاف منافع مردم ایران و مخالف قانون اساسی است و لذا هرچه زودتر نه‌تنها باید موضوع اختیارات ۱۳ اردیبهشت لغو شود، بلکه قانون آبان ۱۳۲۱ درباره‌ی استخدام میسیون مالی آمریکا نیز باید لغو گردد.

بالاخره مجلس در تاریخ ۱۹ دی ۱۳۲۳ (۹ ژانویه‌ی ۱۹۴۵) اختیارات دکتر میلسپو را که تا شش‌ماه پس از جنگ اعتبار داشت لغو کرد و فراکسیون توده با وجود اینکه به حکومت بیات موقع سرکار آمدن رأی نداده بود در این موقع که بیات از موضوع لغو اختیارات دکتر میلسپو پشتیبانی کرد و احتمال می‌رفت مورد اعتماد مجلس قرار نگیرد از نظر اصولی به وی رأی اعتماد داد.

اکنون دیگر افکار عمومی با این موضوع تا آن حد موافق بود که اغلب مخالفین این لایحه نیز جرئت مخالفت علنی نداشتند و جز ۶ نفر که رأی مخالف دادند الباقی (۲۰ نفر) به رأی ممتنع قناعت نمودند.

حزب توده‌ی ایران که سیاستش مبارزه برای ریشه‌کن نمودن نفوذ امپریالیسم و از آنجمله طرد میسیون‌های خارجی بود مبارزه‌ی خود را برای طرد میلسپو متوقف نساخت.

فردای همان‌روز روزنامه‌ی "رهبر" ارگان مرکزی حزب نوشت که ما عمل مجلس را در این مورد لازم می‌دانستیم، ولی آن‌را کافی نمی‌دانیم و خواستار اخراج میلسپو و کلیه‌ی مستشاران هستیم. این آغاز کارزار نوینی در این زمینه بود.

ولی از آنجا که برای دکتر میلسپو ماندن بدون اختیارات ثمربخش نبود کار بدون پافشاری جدی پایان یافت و میسیون مالی آمریکا ایران را ترک گفت.

یکی از شیوه‌های مؤثر مبارزه‌ی حزب توده‌ی ایران علیه امپریالیسم و ارتجاع افشاء مستدل فعالیت‌های پشت پرده‌ی آنها ـ تطمیع و تهدیدها، دخالت‌های غیرمجاز امپریالیسم در امور داخلی کشور، فساد و نوکرمنشی دستگاه حاکمه و غیره بود. شبکه‌ی وسیع سازمانی حزب، خواه در ارتش و خواه در ادارات دولتی، امکان می‌داد که این افشاگری از روی مدارک غیرقابل تکذیب انجام گیرد.

برای اینکه بدون مدرک سخن نگفته باشیم به دو مورد اشاره می‌کنیم:

میلسپو برای تأمین اکثریت در مجلس همواره با انواع رشوه‌ها متولیان مؤثر مجلس را اجیر خود می‌ساخت. از جمله مدارکی که در این زمینه حزب به‌دست آورد و در مجلس ارائه گردید دستور میلسپو برای فروش ۵۰۰هزار متر پارچه از کارخانه‌ی بهشهر به رشیدیان ـ همه‌کاره‌ی سیّدضیاء بود که بدون مجوز به قیمت کارخانه فروخته شده و در بازار سیاه به چندین برابر قیمت به فروش رسیده بود تا آنکه درآمد آن در اختیار سیّدضیاء گذارده شود.

سند دیگر گزارش رسمی کاملاً محرمانه‌ی فرماندار شاه‌آباد غرب درباره‌ی دخلت مستقیم مأموران انگلیس در کارهای استانداری و فرمانداری‌ها بود. در این سند فرماندار شاه‌آباد غرب به‌تصور اینکه رازی بر وزارت کشور آشکار می‌کند می‌نویسد:

". . . دستگاه اداری دولتی غرب تحت نفوذ و اداره ی کنسولگری و مأمورین سیاسی انگلیس می‌باشد . . . استاندار منطقه جز اراده‌ی مأمور انگلیس ـ کلنل پیت کوچکترین تصمیمی از خود ندارد. انتخاب بخشداران و سرپرست‌ها به‌هیچ وجه با موافقت فرمانداری نیست . . . این اشخاص مستقیماً با کنسولخانه‌ی انگلیس و مستشار سیاسی خارجی طرف مکاتبه و مراجعه واقع شده‌اند . . . "

متن کامل این سند در مقاله‌ی زیر عنوان "بر علیه هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید" در شماره‌ی ۵۷۴–۲۴/۳/۱۴ روزنامه‌ی "رهبر" منتشر شده است.

اغراق نخواهد بود اگر بگوئیم کمتر سخنرانی در مجلس از جانب وکلای حزب توده‌ی ایران می‌شد که اسنادی از این قبیل ارائه نگردد.

۴) حزب توده‌ی ایران در معرض یورش ارتجاع

فعالیت همه‌جانبه‌ی حزب توده‌ی ایران در راه دمکراسی و آزادی و استقلال علیه دسائس ارتجاع به‌ویژه مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیر و روزمرّه‌ی آن ضد نقشه‌های امپریالیست های انگلیس و آمریکا که تا حدود مؤثری اجرای این نقشه‌ها را عقیم می ساخت از هر سو حمله‌ی ارتجاع و امپریالیسم را متوجه این حزب ساخت.

از اواخر سال ۱۳۲۳ (اوایل ۱۹۴۵) یورش دامنه‌دار قبلاً آماده شده‌ای در تمام صفحات کشور علیه حزب توده‌ی ایران آغاز شد. در همه جا حزب توده‌ی ایران با دستجات ساخته‌شده‌ی امپریالیسم انگلیس به‌نام حزب، مرکب از عناصر مشکوک روبرو بود که می کوشیدند با ایجاد محیط تشنج و رعب و ترور اشخاص ، حزب را از فعالیت بازدارند. حمله به مراکز کارگری، ضرب و شتم فعالین، آتش زدن کلوب‌های حزب و اتحادیه، سوء قصد نسبت به رهبران حزب و اتحادیه‌های کارگری کار روزمره‌ی این احزاب را تشکیل می‌داد که در رأس آن‌ها حزب "وطن" به رهبری سیّدضیاء قرار داشت.

در مازندران اعضاء حزب "وطن" که غالباً از عده‌ای چاقوکش و جنایتکاران باسابقه تشکیل یافته بود به‌کمک دستجات مسلح‌شده از طرف ملاکان مرتجع و ستاد ارتش از مراکز کارگری در شاهی، نوشهر و چالوس سلب امنیت کرده و همواره موجب تصادم و زد و خورد بودند. در زد و خورد شدیدی که در ۲۰ دسامبر ۱۹۴۴ در شاهی رخ داد عده‌ای از کارگران کشته و عده‌ی زیادی زخمی شدند و حمله‌کنندگان به جنگل پناه بردند.

در نواحی دیگر شمال، در تبریز، سراب، مراغه، اردبیل، زنجان، سمنان، دامغان اعضاء حزب به‌طور مداوم از طرف قلدرهای محلی در معرض سوءقصد قرار می‌گرفتند و مخالفان حزب به بهانه‌ی حفاظت خود از ستاد ارتش که سرلشگر ارفع در رأس آن قرار داشت اسلحه گرفته و آنرا علیه اعضاء حزب توده ایران به‌کار می‌انداختند. مثلاً در زنجان محمود ذوالفقاری فئودال بزرگ این شهرستان به‌جای چهل قبضه تفنگ که برخلاف قانون دولت برای وی تصویب کرده بود به بیش از چهارهزار تفنگ و حتی مسلسل مجهز شده بود.

در این باره مجله‌ی هفتگی "مردم برای روشنفکران" نوشته است:

"اقدامات و عملیات مرتجعانه‌ای که به‌دست دشمنان ایران در سراسر کشور انجام می‌گیرد فقط و فقط به‌منظور خفه نمودن نهضت‌های آزادی‌خواهانه‌ایست که از چندی به اینطرف در کشور ما به ظهور پیوسته است . . .

دشمنان ایران از جنب و جوش آزادی‌خواهان ایران هراسانند، زیرا آزادی ایران مقدمه ی آزاد شدن ملل شرق نزدیک و شرق میانه از زیر یوغ استعمار و استعمار خارجی است."[۱]

بیش از همه امپریالیسم و ارتجاع از رسوخ حزب توده‌ی ایران به جنوب کشور هراسان بودند. حزب توده‌ی ایران در برخی از مراکز کارگری این نواحی و مهمتر از همه در اصفهان پایگاه‌های مهمی به‌دست آورده بود. در نواحی جنوب: یزد و کرمان و به‌ویژه (به‌طور غیرعلنی) در بنگاه‌های شرکت نفت فعالیت حزب و شورای متحده‌ی مرکزی وسعت می‌یافت.

۱) "مردم برای روشنفکران" شماره‌ی ۳۶، ۱۱ خرداد ۱۳۲۴- اول ژوئن ۱۹۴۵.

در آنموقع در نه کارخانه‌ی ریسندگی و بافندگی اصفهان بیش از ۱۵هزار و در صنایع دستی (فرش، پارچه، پرده و غیره) در حدود بیست هزار کارگر به کار اشتغال داشت که اگر کارگران پیشه‌ور را نیز اضافه کنیم عده‌ی کارگران اصفهان به ۵۰هزار می‌رسید. روزنامه‌ی "رهبر" اهمیت استراتژیک اصفهان را از نظر جنبش آزادی‌بخش چنین توصیف می‌کند:

"اصفهان به‌منزله‌ی پیشرفتگی بزرگ و محکمی است که در دژ ارتجاع، در جائیکه ارتجاع به‌وسیله‌ی اتحادیه‌ی عشایر سنگربندی کرده است . . . قرار دارد. موضوع اصفهان برای ارتجاع یک موضوع حیاتی است."[1]

امپریالیسم انگلیس برای اینکه بتوان درمقابل پیشرفت نهضت به‌سوی جنوب سدّ محکمی ایجاد نمود از اواخر سال ۱۳۲۳ دست بکار تشکیل اتحادیه‌های عشائر و تسلیح آنها گردید تا درصورت لزوم از نیروی آنها نیز استفاده نماید. در اواخر دی ۱۳۲۳ روزنامه‌ی "سروش" چاپ شیراز درباره‌ی خطر جنوب چنین هشدار داد:

"از چندی پیش در فارس نقشه‌های خطرناکی بازی می‌شود. دید و بازدیدهای سیاسی صورت می‌گیرد. آنتریگ‌ها و تحریکات خارجی به‌عمل می‌آید. اتحادیه‌های ارتجاعی پدیدار می‌گردد. دست ارتجاعیون، آنان که سال‌ها با هم دشمنی خانوادگی داشتند در دست هم گذاشته می‌شود . . . از آنطرف در بنادر جنوب تفنگ پیاده می شود. این تفنگ‌ها همه نو و شفاف است. فشنگ آنها مارک ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ دارد . . . از همه بدتر پدید آمدن اشخاص مشکوک در میدان سیاست فارس است. صبح که بیدار می شویم سر و کله خان بلوچ را در خیابان شیراز می بینیم. بلوچیستان کجا اینجا کجا!! می‌گویند خان بلوچ برای خرید اراضی به شیراز آمده ولی فوراً معلوم می‌شود برای زیارت خان شیراز و گرفتن تعالیم لازمه و مهر و امضای اتحادیه‌ی مخصوص قدم‌رنجه فرموده‌اند."

اجرای نقشه‌ی یورش به سازمان‌های حزب توده و شورای متحده در جنوب از سازمان نوزاد یزد شروع شد که به کمک سازمان اصفهان به‌وجود آمده بود. در مورد تدارکی که در زمینه‌ی کوشش برای سرکوب حزب در جنوب و حمله به سازمان یزد به‌عمل آمده بود مجله‌ی "مردم برای روشنفکران" در شماره‌ی ۳۵ خود نوشت:

"از چندی به اینطرف جنوب ایران دستخوش حملات پردامنه‌ی ارتجاعی قرار گرفته است . . . مسافرت‌ها و ملاقات‌های مرموزی پی در پی . . . انجام می‌گیرد، پنهانی و آشکار اسلحه و مهمات بین ایلات جنوب پخش می‌شود، صارم‌الدوله عامل قرارداد ۱۹۱۹ نیروی چریک تهیه می‌بیند، مرتضی قلی صمصام کوس لمن‌الملکی می کشد . . .

فئودال، سرمایه‌دار، عمال دولت، همگی با هم دست اتحاد و اتفاق داده برعلیه آزادی و اجتماعات آزادی‌خواه قیام کرده‌اند.

---

۱) روزنامه‌ی "رهبر"، ۱۷ بهمن ۱۳۲۳.

در شهر یزد مأمورین دولت در روز روشن بیرق سه‌رنگ ایران را پائین آورده و یک‌دسته اوباش و اراذل را وادار به آتش زدن کلوب حزب توده نموده و هرگونه امنیت را از افراد آزادی‌خواه سلب نموده‌اند . . . "

روزنامه "رهبر" در مقاله‌ی "لندن از یزد خبر می‌دهد" از قول روزنامه‌ی "رینولدنیوز" روشنی بیشتری روی حادثه‌ی یزد می‌افکند و می‌نویسد:

"روزنامه‌ی "رینولد نیوز" چاپ لندن در هفته‌ی گذشته خبری منتشر کرده دائر بر اینکه در شهر یزد بلوائی برپا شده است، بدین معنی که کارگران ایرانی از کار دست کشیده و مطالبه ی اشخاصی را می نمایند که بر علیه کارگران فعالیت می‌کنند و سپس روزنامه ی مزبور اظهار عقیده می‌کند که شرکت‌های نفت انگلیس و ایران به مقامات شهربانی و شهرداری یزد کمک می‌کنند و باز روزنامه‌ی مذکور می‌نویسد: "اخبار دیگری حاکیست که اسلحه‌ی زیادی بین عشائر بختیاری که خود را آماده‌ی حمله به اصفهان می‌نمایند تقسیم شده است زیرا این عشائر می‌خواهند مرکز حزب توده (کمونیست)، مرکز اتحادیه‌ی کارگران را در این شهر از بین ببرند" . . . " ("رهبر" ۳۰ اسفند ۱۳۲۳)

اطلاع "رینولد نیوز" موثق بود. برای اصفهان نقشه‌ی مفصل‌تری تنظیم شده بود. بدواً برای نخستین بار در ایران (با استفاده از تجارب غرب) با تطمیع عده‌ای از کارگران اتحادیه‌ای به‌نام "اتحادیه کارگران و کارفرمایان" تشکیل گردید. روزنامه‌ی "رهبر" در این باره تحت عنوان "تاکتیک جدید ارتجاع" نوشت که شعار کنونی ارتجاع "برکندن و سوزاندن آثار آزادی در جنوب است و اضافه کرد که کارفرمایان کارخانه‌های اصفهان تاکنون متجاوز از یک میلیون تومان برای انحلال اتحادیه خرج کرده‌اند، عده‌ای مزدور گرد آورده آنها را برای جان کارگران با چاقو و قمه و حتی اسلحه‌ی گرم مسلح ساخته‌اند."

اتحادیه‌ی نوساخته از همان روز تشکیل به تحریک صاحبان کارخانه‌ها، با چشم‌پوشی و حتی ترغیب مأموران دولت و باتکاء نیروی بختیاری که پشت دروازه‌ی شهر آماده‌ی سرریز شدن بود مقدمه‌ی کار خود را با پرووکاسیون‌های پی در پی آغاز کرد و در آغاز فروردین ۱۳۲۴ دست به اجرای نقشه‌ی خود زد. روزنامه‌ی "رهبر" مورخ ۸ فروردین خبر تلگرافی واصله از سازمان حزبی اصفهان را چنین نقل می‌کند:

"پس از تهدید و تعرضات شدید که از چند روز قبل شروع شده بود در اثر چشم‌پوشی مأمورین دولتی اصفهان، امروز صبح عده‌ی رجاله‌های اتحادیه‌ی جدید طبق دستور مدیران کارخانه‌جات . . . با تبانی قبلی شهربانی و استانداری جمع و از مقابل حزب توده عبور و شروع به سنگ‌اندازی به محل حزب و اتحادیه کردند.

کوچکترین ممانعتی از جانب مأمورین لشگری به‌عمل نیامد. درنتیجه رجاله‌ها وارد حزب و اتحادیه شده کلیه‌ی اثاثیه و صندوق دو محل سرقت، در و پنجره را آتش زدند، خراب نمودند. در نتیجه‌ی این حمله عده‌ای از کارگران و رهبران حزب و شورای متحده مجروح شدند و هیچ‌یک از ضاربین دستگیر نشدند. رهبری حزب و

شورای متحده از نقشه‌ی ارتجاع آگاه بود و می‌دانست که در همان‌موقع شهر اصفهان در محاصره‌ی نیروهـای بختیاری است.

سازمان‌های حزبی و اتحادیه‌های اصفهان که از آن تاریخ در خفا فعالیـت مـی‌کردنـد تنهـا پـس از نبـردی طولانی و جلب همدردی و مساعدت مادی و معنوی همه کارگران کشور توانستند باز سازمان‌های خود را علنی سازند و این بار با تجربه‌ی بیشتری به مبارزه‌ی خود ادامه دهند.

طی تمام مدت تابستان ۱۳۲۴ مراکز حزب در سرتاسر کشور به‌ویژه در جنوب در معرض حمله قرار داشت و برای اعضاء حزب امنیتی وجود نداشت. ارتجاع و امپریالیسم در جنوب به تنظیم نقشه‌های خود برای جلـوگیری از بسط جنبش ادامه می‌دادند و چنانکه بعدها کاملاً آشکار گردید دربار محمدرضاشاه که کوشش داشت خـود را در سایه نگاه دارد در تمام این اقدامات نقش درجه ی یک را بازی می‌کرد.

در اوائل تیر ۱۳۲۴ در چهارمحال اصفهان در کنفرانسی با حضور منی پنـی Many Pany دبیـر سـفارت انگلیس، کنسول انگلیس در اصفهان و صمصام ایلخان بختیاری تـشکیل گردیـد کـه یکـی از موضـوعات آن تنظیم نقشه برای ازبین بردن حزب توده در شیراز طبق نمونه ی یزد و اصفهان بود. در تاریخ ۲۱ تیر کنفرانس چهارمحال در ترکیب وسیع‌تری با شرکت گلد کنسول انگلیس در اصفهان، صارم‌الدوله، مرتضی قلی صمـصام، عده‌ای از سران ایلات فارس و نماینده‌ای از جانب قوام‌الملک شیرازی تـشکیل یافـت کـه در آن نیـز موضـوع جلوگیری از بسط نهضت و به‌ویژه رخنه‌ی حزب توده‌ی ایران در جنوب کشور و تحکـیم "رشـته‌هـای الفـت و اتحاد سران عشائر" مطرح بوده است.

در مرداد حمله به سازمان‌های فارس آغاز شد. ۱۸ مرداد عده‌ای تفنگچی از ایل باصری در محل کارخانه‌ی مرودشت مجتمع و به‌طرف کلوب حزب توده ی ایران حمله می‌نمایند و بلافاصله عده‌ای اثاثیه‌ی کلـوب را بـه یغما می برند و کلوب را آتش می‌زنند.[۱]

در نامه‌ای از شیراز نوشته شده بود که:

". . . تمام ارتجاع وطنی و بین‌المللی علیه تشکیلات حزب توده‌ی شیراز تجهیز شده است . . . نفاق داخلی عجالتاً کنار گذاشته شده است و به‌وسیله‌ی ماده‌ی چسبنده‌ای به نام "لیره" به یکدیگر چسبیده‌اند . . . سـر و صدای ما مخصوصاً مبارزه‌ی ضداستعماری ما ترس چندین ساله‌ی مردم را ریخته و کلیه‌ی جوانان پرشور و روشنفکر را در اطراف ما جمع نموده است . . . "[۲]

در مبارزه با حزب توده‌ی ایران و به‌طـور کلـی بـرای خـاموش کـردن نـدای آزادی و جنـبش دمکراتیـک همکاری منظم و نزدیک بین همه‌ی نیروهای ارتجاعی و امپریالیسم برقرار بـود و بـا نقـشه‌ی مـشترک عمـل

۱) روزنامه‌ی "رهبر"، ۲۴ مرداد ۱۳۲۴.

۲) روزنامه‌ی "رهبر"، شماره ۵۲۷.

می‌کردند. اسناد جسته گریخته‌ای که در اخبار جرائد آن زمان به آن برمی‌خوریم نمونه‌های روشنی از این همکاری‌ها و توطئه‌ها به‌دست می‌دهد:

روزنامه‌ی "نبرد" در تاریخ ۱۵ تیر ۱۳۲۴ خبر داد که سیّدضیاءالدین با ژنرال پاچت انگلیسی در آبعلی با حضور آقای فتح‌اله فرود ملاقات محرمانه‌ای داشته است؛

روزنامه‌ی "رهبر" در شماره‌ی ۹۴۲ اطلاع داد که دو شب قبل اتوموبیل آقای خادم آزاد از تهران به‌سوی اصفهان حرکت کرد و در کهریزک سیّدضیاء که قبلاً با اتوموبیل دیگری به آنجا آمده بود سوار آن شده به طرف اصفهان عزیمت نمودند. در همان خبر ذکر شده است که از کهریزک شخص سومی با آنها بوده است و گفته می‌شود این شخص کلنل انگلیسی است که در منزل خادم آزاد زندگی می‌کند و مطابق اطلاع مطلعین مشاور سیاسی سیّدضیاء است.

باز "رهبر" در شماره ی ۱۳۲۴/۱/۲۳ از منبع موثقی اطلاع می‌دهد که "سرلشگر رزم‌آرا" در منزل سپهبد احمدی با مشارالیه ملاقان نموده هم قسم شدند که نسبت به یکدیگر وفادار بمانند. آقای سرهنگ علوی مقدم آجودان اعلیحضرت هم وسیله‌ی ملاقات این دو نفر را سه روز پیش با آقای سیّدضیاءالدین طباطبائی فراهم آورده و ملاقات در اطاق آئینه‌ی کلوب ایران به‌عمل آمده است. در این ملاقات سرتیپ هدایت، دکتر طاهری (یکی از متولیان مجلس ـ نگارنده) و سید محمدباقر حجازی نیز شرکت داشته‌اند."

و نیز در همان روزنامه به‌تاریخ ۱۳۲۴/۹/۲۸ تحت عنوان "اجر زحمات" می‌خوانیم:

"یکی از کنسول‌های بیگانه به‌اتفاق آقای فریدون‌خان صمصام به‌وسیله‌ی اتوموبیل جیپ عازم شهرکرد شده و در آنجا آقای کنسول (منظور کنسول انگلیس است ـ نگارنده) به پاس خدماتی که خان بختیاری در تسلیح و اتحاد عشائر نموده و دستورات کنسولگری را به نحو احسن انجام داده معظم‌له و دو نفر از فرزندانشان را از طرف امپراطوری به‌ترتیب پائین مورد مراحم مخصوص قرار داد:

به آقای مرتضی قلی‌خان یک کاپ مرصع، به آقای جهانشاه‌خان یک سینی نفیس، به آقای امیربهمن‌خان یک قوطی سیگار جواهرنشان . . . "

باز هم یک گزارش رسمی از بندر پهلوی برای ریاست کل شهربانی که در آن نوشته شده است:

"ریاست کل شهربانی کشور محترماً به‌عرض عالی می‌رساند . . . برای سوزانیدن (خوانده نشد) کلوب توده و اتحادیه نقشه‌ی ماهرانه‌ای ترسیم شده است که در موقع مقتضی عملی خواهد شد. برای ربودن اوراق توده و اتحادیه در موقع مقتضی اقداماتی خواهد شد. به‌طور خفیه تبلیغات مؤثری به افراد روشنفکر شده است و تا حال چندین هزار نفر از کلوب توده استعفا داده‌اند. پیشرفت حزب توده چندان نیست و برای مانع پیشرفت آن به‌طور خفیه بنا به دستور جنابعالی تاکنون اقداماتی شده است.

کپیه‌ی این نامه به آقای سیّدضیاءالدین طباطبائی تقدیم شده است. با تقدیم احترامات محمود اکبری سلطانی

این مشت‌ها نمونه‌ی خروارها همکاری‌ایست که میان عمال امپریالیسم و ارتجاع علیه حزب توده‌ی ایران انجام می‌شد و حزب توده‌ی ایران همواره بر روی پای خود ایستاد و از مبارزه باز نماند. ارتجاع و عمال خائن امپریالیسم بارها به ترور افراد و رهبران حزب متوسل شدند: کتک زدن وکلای حزب، انداختن بمب به منازل و کلوب حزب و غیره.

روزنامه‌ی "رهبر" به تاریخ ۲۵ تیر ۱۳۲۴ (۱۹۴۵/۷/۱۶) چنین اطلاع داد:

"دیشب در حدود ۸ بعدازظهر در کافه‌ی کلوب مرکزی حزب توده‌ی ایران مقداری مواد منفجره ناگهان مشتعل می شود. فوراً اعضاء حزب که در کافه حضور داشتند متوجه شده قبل از آنکه زیانی وارد آید آتش را خاموش می‌نمایند."

در همین موقع در منازل برخی از وکلاء حزب نیز نارنجک‌هائی پرتاب و انفجارهائی به‌وجود آورده بودند. در همان شماره چنین می‌خوانیم:

"عمال ارتجاع که اخیراً عصبانیت شدیدی در اثر شکست‌های متوالی دامنگیرشان شده است دوای درد خود را توسل به اقدامات تروریستی و خرابکاری تشخیص داده به این قبیل عملیات آنارشیستی دست می‌زنند. اینها غافل از آنند که با این قبیل مانورهای احمقانه نه تنها کوچکترین خللی در نیرومندی حزب پرافتخار ما وارد نمی‌آید بلکه خود را بیش از پیش مفتضح کرده و به اضطرار ناشی از شکست خود اعتراف می نمایند."

ارعاب و ترور تنها حربه‌ی ارتجاع و امپریالیسم نبود. مقابله‌ی ایدئولوژیک از طریق مطبوعات اجیر، دادن شعارهای چپ و حتی دست زدن به تشکیل "حزب کمونیست" و کوشش برای جدا کردن نیروهائی که گرایش به چپ داشتند به بهانه‌ی اینکه حزب توده حزب واقعی طبقه‌ی کارگر نیست، و غیره از اقداماتی است که به آن دست زده می‌شود.

حزب توده‌ی ایران در معرض کوهی از اتهامات قرار گرفت، ولی لکه‌ای بر دامنش ننشست. سیاست روشن حزب در دفاع از زحمتکشان، سیاست عاری از نوسان آن در دفاع از آزادی و استقلال کشور موجبات رشد روزافزون آنرا فراهم می‌ساخت.

از آنجا که احزاب ارتجاعی موجود و به‌ویژه حزب "وطن" سیّدضیاء موفقیتی در مبارزه علیه حزب توده‌ی ایران به‌دست نیاورده بودند سیّدضیاءالدین با کمک مادی دستگاه حاکمه و به‌ویژه امپریالیسم انگلیس دست به تشکیل حزب نوینی زد. در نظر گرفته شده بود که حزب جدیدالتأسیس "اراده‌ی ملی" برنامه‌ی خود را از مواد ارتجاعی برنامه‌ی حزب "وطن" پاک کند و خود را حزبی دمکراتیک معرفی نماید و بکوشد تا همه‌ی نیروهای ارتجاعی را در یک حزب مقتدر گرد آورد ـ کاری که چنانکه در آینده خواهیم دید انجام نشد و "دبیر کل"

حزب آقای سیّدضیاءالدین که در سرلوحه‌ی مرامنامه‌ی حزب ، خود ازجمله رجالی معرفی کرد که هر چه اراده کند خدا نیز اراده خواهد کرد[1] مجبور شد مفتضحانه بازی را به دیگری تحویل دهد.

در جریان زمامداری حکیمی که پس از بیات سر کار آمد تحریکات علیه حزب توده‌ی ایران آنی تخفیف نیافت. در تمام شهرستان‌های شمالی دستجات مسلح علیه حزب تشکیل شده بود. بیش از دویست نفر در اصفهان بازداشت شدند، در جنوب مسترگلد کنسول انگلیس در اصفهان و مستر ترات دبیر سفارت انگلیس با خوانین مرتجع به توطئه‌چینی ادامه می‌دادند.

با اینحال ارتجاع کابینه‌ی حکیمی را برای اجرای مقاصد خود ضعیف تشخیص داد. در تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۲۴ (۳ ژوئن ۱۹۴۵) حکیمی رفت و در ۲۱ همان ماه مجلس در نتیجه‌ی ائتلاف همه‌ی فراکسیون‌های مرتجع به محسن صدر (صدرالاشراف) رأی تمایل داد.

محسن صدر خدمتگزار شناخته شده‌ی ارتجاع و مستنطق بازداشت‌شدگان صدر مشروطیت بود که به‌دست دژخیمان محمدعلی‌شاه جان سپردند.

صدر به‌عنوان دژخیم باغشاه معروف بود و اکنون نقش تازه‌ای به‌عهده می‌گرفت. آزادیخواهان ایران، مخالفین دیکتاتوری و به‌ویژه حزب توده‌ی ایران نمی‌توانستند زیر بار چنین حکومتی بروند.

روزنامه‌ی "رهبر" پس از شرح جنایات صدر نوشت:

". . . محسن صدر کسی است که داوطلبانه بنا به پیشنهاد محمدعلی میرزا پادشاه جابر خیانتکار حاضر شد شرع و قانون را به خدمت ظلم و استبداد گذارد و فداکارترین فرزندان این آب و خاک را به نام مقدس اسلام به دست دژخیمان باغشاه بسپارد . . ."[2]

"جبهه‌ی آزادی" اعلام خطر کرد و همه‌ی ایرانیان را دعوت نمود علیه جلادان آزادی و دوستاق‌بانان باغشاه برخیزند و مشروطیت را نجات دهند. در قطعنامه‌ی "جبهه‌ی آزادی" گفته می‌شد:

"شورای عالی جبهه‌ی آزادی به‌نام ۴۴ روزنامه‌ی عضو جبهه و سازمان‌های وابسته به تمام وطن‌پرست و آزادیخواه و طرفداران حکومت ملی اعلام می‌دارد که با تشکیل کابینه از طرف صدرالاشراف دژخیم باغشاه و دوستاق‌بان جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین و عامل استبداد محمدعلی‌شاه مخلوع بزرگترین دسیسه بر علیه آزادی و حق حاکمیت ملت ایران در شرف اجراست . . ."

در مجلس فراکسیون حزب توده‌ی ایران باتفاق ۱۶ نفر اعضاء فراکسیون آزادی، ۱۲ نفر طرفداران دکتر مصدق و ۱۸ نفر از فراکسیون ملی و منفردین تصمیم به ابستروکسیون جلسات مجلس گرفتند تا مانع معرفی کابینه‌ی صدر گردند.

---

۱) این عبارت در سرلوحه‌ی مرامنامه‌ی حزب "اراده‌ی ملی" نوشته شده بود: "ان لله رجالا اذا ارادو اراد" یعنی "خداوند رجالی دارد که هرچه آنها اراده کنند خدا هم اراده می‌کند."

۲) روزنامه‌ی "رهبر" شماره ۵۷۸ ت ۱۳۲۴/۳/۱۸.

ابستروکسیون کابینه ی صدر مهم‌ترین حادثه‌ی دوره‌ی چهاردهم مجلس شورای ملی است. اهمیت آن به ویژه برای نیروهای مترقی بود که ثمربخشی همکاری و زیانمندی تفرقه را بیازمایند. طی چهل و پنج روز مجلس جلسه‌ی خود را برای معرفی کابینه‌ی صدر تشکیل نداد، زیرا در اثر ابستروکسیون حد نصاب لازم به‌دست نمی‌آمد. با بکار بردن فریب و نیرنگ بود که کابینه معرفی شد. بنا به تقاضای صدر تحریم‌کنندگان جلسات مجلس سوای فراکسیون توده که به توطئه پی برده و به دیگران نیز هشدار لازم را داده بود حاضر شدند در جلسه‌ای که صدر تعهد نموده بود برای استعفای دولت حاضر خواهد شد حضور یابند. ولی صدر به‌جای استعفا از موقعیت استفاده نمود و دولت خود را معرفی کرد.

در اعلامیه‌ی فراکسیون توده در این مورد گفته می شود:

"... اگرچه ما اصولاً مقاومت منفی را برای پیشبرد هدف‌های سیاسی کافی نمی‌دانیم ... لیکن از لحاظ همکاری با سایر نمایندگان و جلوگیری از تفرقه ... تصمیم ابستروکسیون از طرف فراکسیون توده اتخاذ گردید.

ابستروکسیون ۴۵ روزه، حکومت صدر را چنان دچار بحران نمود که برای جلوگیری از سقوط خویش به انواع وسائل تشبث کرد و حتی از هیچ‌گونه پیشنهاد سازش مضایقه ننمود لیکن پافشاری و استقامت ما اقدامات وی را در این زمینه با عدم موفقیت مواجه ساخت و ناگزیر به‌وسیله‌ی نمایندگان اکثریت دست به خدعه و نیرنگ زد تا آنجا که با وعده‌ی استعفای خویش و قول متولیان اکثریت، موفق به تشکیل جلسه و معرفی کابینه‌ی سراپا ارتجاعی خویش گردید.

نمایندگان توده چون به طرز تفکر این سیاست بافان تربیت‌یافته‌ی پلیس رضاخانی آشنائی داشتند ... همچنان از حضور در جلسات امتناع نمودند. حوادثی که بعداً واقع گردید صحت تشخیص ما را ثابت نمود و تجدید ابستروکسیون بهترین دلیل این مدعاست ..."

بدیهی است که تجدید ابستروکسیون درحالی‌که کابینه از وضع غیرقانونی خود بیرون آمده بود نمی‌توانست تأثیر سابق را داشته باشد و حکومت صدر تا مدتی توانست دوام آورد و با تعویض تمام استانداران و فرمانداران و گماردن طرفداران سیّدضیاء و وکلای اکثریت فشار را به نیروهای آزادی‌خواه مضاعف نمود، تا آنکه به‌تدریج همه‌ی جرائد حزب توده‌ی ایران و جبهه‌ی آزادی توقیف و مراکز حزب توده‌ی ایران حتی کلوب مرکزی تهران تحت اشغال نیروی نظامی درآمد و در حقیقت حزب در حالت نیمه‌علنی فعالیت می‌نمود و تنها نمایندگان مجلس بودند که با استفاده از مصونیت پارلمانی هنوز به فعالیت علنی ادامه می‌دادند.

در ارتش نیز سرلشکر ارفع همکار نزدیک صدر به تعقیب افسران آزادی‌خواه و هر کسی که تصور می‌رفت به حزب توده تمایلی داشته باشد آغاز نمود. حزب "نهضت ملی" که به‌دست سرلشگر ارفع و رهبری مستقیم

سرهنگ منوچهری (سپهبد آریانای کنونی) در ارتش تشکیل گردید، دامی بود برای افسران جوان که هر کس از عضویت آن سر می‌پیچید در معرض تعقیب و در لیست تبعیدی‌های جنوب قرار می‌گرفت.

عکس‌العمل فشار به افسران جوان قیام افسران خراسان بود. اول شب ۲۴ مرداد ۱۳۲۴ بیست نفر که سوای چند نفر سرباز بقیه از افسران پادگان خراسان بودند تحت فرماندهی سرگرد اسکندانی با مقدار مهمات کافی به‌وسیله ی اتوموبیل‌های ارتش از مشهد خارج شده در مراوه تپه پادگان ارتش را خلع سلاح کردند و به طرف ترکمن‌صحرا روی آوردند که در آنجا پایگاهی برای خود به‌وجود آورند.

از آنجا که مجلس به‌واسطه اوبستروکسیون نمی‌توانست تشکیل جلسه بدهد عده‌ای از نمایندگان اکثریت بنا به تقاضای صدر تشکیل جلسه‌ی خصوصی دادند و صدر پس از شکوه از عدم تشکیل جلسات علنی به واقعه‌ی خراسان اشاره کرد و گفت هر دستوری نمایندگان بدهند آنرا متابعت خواهم کرد.

درجه‌ی اضطراب دولت را از این واقعه و ترس از عواقب آنرا می‌توان از توضیح رسمی که وزیر جنگ وقت، روز ۲۸ مرداد ۱۳۲۴ در جلسه‌ی خصوصی مجلس داد به‌خوبی حس کرد. این توضیح که در کلیه‌ی جرائد آنروزی منتشر شد به قرار زیر بود:

"درباره‌ی واقعه‌ی پریشب یک تلگرافی از مشهد رسید که عده‌ای از افسران که تعداد آنها در حدود ۲۰ نفر بوده است و عبارت از . . . سرگرد اسکندانی و ۱۵ نفر افسر جزء دیگر می‌باشد در نیمه شب دو کامیون دولتی را تصرف کرده و دو دستگاه بی‌سیم و مقداری اسلحه در حدود صد قبضه تفنگ و تعدادی فشنگ برداشته از سمت بجنورد حرکت کرده‌اند و حدس زده می‌شود که به ترکمن‌صحرا می روند. الساعه نیز به‌وسیله‌ی تلفن به من اطلاع دادند که این عده در مراوه تپه خودشان را بازرس معرفی کرده و اسلحه‌ی یک اسواران را که حدود ۱۰۰ نفر بوده‌اند نیز گرفته‌اند. به‌علاوه افسران این اسواران به این عده ملحق شده‌اند ولی افراد اسواران به سمت بجنورد حرکت کرده‌اند. به‌طوری‌که اطلاع پیدا کرده‌ایم در ترکمن‌صحرا دو هزار ترکمن مسلح هستند که این افسران قصد دارند به آنها ملحق شوند."

اعلامیه‌ای به امضاء سرگرد اسکندانی در آنموقع در جرائد تهران درج گردید و مطالبی در این باره نوشته شد که ما برای روشن شدن مطلب قسمتی از مقاله‌ی روزنامه‌ی رهبر شماره ی ۶۳۷ به‌تاریخ ۱۳۲۴/۶/۱ را که به آن تخصیص یافته است در اینجا نقل می‌کنیم:

"ارفع کوشش بسیار کرد که افسران را به حزب قلابی نهضت ملی خود بکشاند. لیکن مشت محکم افسران جوان دعوت او را دهان شکست . . . برای اینکه از شرّ اینگونه افسران که با خیانت و دزدی و فساد در ارتش دشمنی می‌کردند خلاص شود از مدتی پیش دستور داده بود صورتی از این قبیل افسران تهیه کنند تا برای آنها پاپوش بدوزند . . . ارفع تصمیم گرفت افسران پاکدامن و آزادی‌خواه را تبعید کند. تبعیدگاه نیز معین بود: جنوب، تبعیدگاه ملت ایران، تبعیدگاه آزادی‌خواهان و وطن‌پرستان، آنجا که تحت حمایت

سرنیزه‌ی جهانجویان و استعمارطلبان می‌توان جوانان غیور و شرافتمند میهن را محکوم به انـزوا، خفقـان و فراموشی کرد و در صورت لزوم به دست دژخیم سپرد . . . از چند هفته پیش مأمورین ارفـع دسـت بـه‌کـار توقیف و تبعید آنها به‌طور تحت‌الحفظ به نواحی جنوب‌زده بودند . . . عکس‌العمـل منطقـی ایـن اوضـاع در خراسان پدید آمد . . . "

در قیام خراسان افرادی از سربازان نیز شرکت کردند. عده‌ای از افسران تهران در صحرای ترکمن بـه آنهـا پیوستند.

درباره‌ی انگیزه‌ی این افسران که در نظریات خود راه حزب توده‌ی ایران را انتخاب کرده بودند سـخنانی را که خود سرگرد اسکندانی در جلسه‌ی محاکمه‌ی سروان فخرائی و افسران پادگان مراوه تپه ایراد کرده است در اینجا می‌آوریم. توضیح اینکه پس از خلع سلاح اسواران مراه تپه، قیام‌کنندگان افسران این واحد را بـا خـود بـه صحرای ترکمن آوردند. گرچه این افسران رضایت داده بودند که به قیام‌کنندگان می‌پیوندنـد ولـی از آنجـا کـه سوابق و نیات آنها کاملاً روشن نبود پس از تشکیل دادگاه و رسیدگی به وضـع آنـان آنهـا را مـرخص کردنـد. سرگرد اسکندانی پس از پایان محاکمه‌ی سروان فخرائی فرمانده ی اسواران در این دادگـاه اظهـارات مفـصلی کرده بود که برخی از قسمت‌های آنرا از روی یادداشت یک افسر حاضر در دادگان برای نخستین بار به منظـور ثبت در تاریخ منتشر می‌کنیم. سرگرد اسکندانی خطاب به سروان فخرائی ازجمله می‌گوید:

"شما روزی که در دانشکده‌ی افسری فارغ‌التحصیل می‌شدید سوگند یاد کردید که تمام عمر حـافظ منـافع ملت باشید . . . آیا ببینیم تا حال به این سوگند عمل کرده‌ایـد . . . در ایـن کـشور ۸۰٪ مـردم را دهقانـان تشکیل می‌دهند، مالک آنها را غارت می‌کند، پس از غارت مالک ژانـدارم بـه عنـوان تحقیقـات بـه محـل رهسپار می‌شود و در مقابل "حق‌القدم" و "حق‌الزحمه" آخرین بشقاب را از کلبه‌ی محقر دهقان می‌بـرد . . . ۸۱٪ بودجه‌ی کشور به‌وسیله‌ی مالیات‌های غیرمستقیم از زارعین و کارگران گرفته می‌شود و بـه مـصرف اسلحه می‌رسد تا اینکه بتوان همین مردم را در قید اسارت نگاه داشت . . . مگـر مـا و شـما در دانـشکده‌ی افسری اولین بند آئین‌نامه‌ی پادگانی را نخوانده‌ایم که قشون حافظ امنیت ملت از دشمنان خـارجی و دزدان داخلی است؟ ما که جزء قشون هستیم علاوه براینکه با میلیونرهای آمریکائی و انگلیسی که دشمنان مـردم ما هستند مبارزه نمی‌کنیم بلکه با عمال آنها که هیئت حاکمه به‌نام مستشار آورده است همکاری می‌نمائیم. کی و کجا ملت را از دزدان و غارتگران حفظ کرده‌ایم؟ ما خود برای ملت از هرگونـه دزدی دزدتـر و از هـر غارتگری غارتگر هستیم.

ملت ما کاخ‌نشینان نیستند. توده‌های زجرکشیده هستند، توده‌های غارت‌شده هستند. حال ببینیم در اثر ایـن خیانت‌ها از اموال غارت‌شده از ملت به ما چه می‌دهند؟ به قول خود شما افسران و گروهبانان اسواران شما سـه ماه حقوق نگرفته بودند، پول علیق را حواله نمی‌کردند و شفاهاً می‌گفتند اسب‌ها را در مـزارع زارعـین بچرانیـد

یعنی یک بار دیگر دست به غارت آنان بزنید. شما بیش از من از این مطالب اطلاع دارید. کاری که ما شروع کرده‌ایم برای مبارزه با این خیانت‌هاست و اگر امثال شما به ما کمک کنند ما موفق خواهیم شد . . . "

این افسران به علت بی‌احتیاطی غافلگیر گشتند، عده‌ای از آنان (ازجمله سرگرد اسکندانی) کشته و برخی دستگیر شدند و بازماندگان توانستند در صحرای ترکمن پناهگاهی برای خود بیابند (در اطلاعیه‌ی ارتش گفته شد که ۷ نفر کشته و دو نفر زخمی شده‌اند). حزب توده‌ی ایران، که این افسران از نظر افکار خود راه این حزب را برگزیده بودند، توانست افسران بازداشت‌شده را از زندان‌ها فرار دهد و همه‌ی بازماندگان این قیام را پس از آغاز جنبش آذربایجان برای کمک به آنجا بفرستد.

پس از این قیام، ارفع در کار خود تعجیل نمود و عده‌ی زیادی از افسران جوان را به جنوب تبعید کرد و در کرمان بدون هیچ‌گونه مدرک و محاکمه‌ای زندانی نمود.

روزنامه‌ی "رهبر" در مقاله‌ی تحت عنوان "منشاء وقایع خراسان کجاست" نوشت:

". . . افسرانی که در حزب نهضت ملی شرکت نمی‌کنند و یا در دزدی‌ها و جنایات اغلب افسران ارشد دوره‌ی دیکتاتوری همکاری نمی‌نمایند محکوم به اخراج یا تبعید بنام انتقال می‌باشند. چنین روشی بدون شبهه در ارتش تزلزل و وحشت ایجاد می‌کند و طبق اظهار خود ستاد ارتش که چند نفر از افسران مشهد هم باید به کرمان منتقل می‌شدند ناچار منجر به حوادث ناگوار می‌شود . . . "[1]

وقایع خراسان به‌دست ارتجاع بهانه‌ی جدیدی داد تا فشار خود را تشدید سازد. در تاریخ اول شهریور ۱۳۲۴ در تهران حکومت نظامی اعلام گردید. چهارم شهریور جلوی کلوب مرکزی حزب توده چندین مسلسل گذارده شد و رفت و آمد به آنجا قدغن گردید. پنجم شهریور مراکز حزب و اتحادیه به یغما رفت و روزنامه‌ی "ظفر" ارگان شورای متحده توقیف گردید.

حمله‌ی نوینی در سراسر کشور آغاز شد.

شدیدتر از همه فشار در آذربایجان و به‌ویژه تبریز بود. به هیچیک از صدها تلگراف که از نواحی مختلف آذربایجان دائر به ستم مأموران دولتی و مجازات آنها به مرکز مخابره گردید پاسخی داده نشد. بالاخره در تاریخ ۲۱ مرداد ۱۳۲۴ (۱۹۴۵/۸/۱۲) در تلگراف حضوری که رئیس مجلس، علاء وزیر دربار، مستشارالدوله، دکتر مصدق، وکلای فراکسیون توده و وکلای آذربایجان احضار شده بودند، نمایندگان آذربایجان مطالبی به‌شرح زیر مخابره نمودند:

"فجایعی که اخیراً در آذربایجان روی می‌دهد از روی یک نقشه‌ی ارتجاعی است و به‌منظور کشتن و خفه کردن آزادی اجرا می‌شود. آزادی‌خواهان قادرند که در هر موقع مرتجعین خونخوار را به زانو درآورند . . . ولی پیش از چنین اقدامی مردم حساب خود را با مأمورینی باید پاک کنند که مؤظفند جان و مال و آزادی و

۱) روزنامه‌ی "رهبر"، ۱۳۲۴/۵/۳۱.

حقوق مردم را حفظ نمایند و نمی‌نمایند . . . پانصد نفر دهقان با پرونده‌سازی امنیه در زندان . . . بلاتکلیفند . . . شهربانی و آقای سرتیپ درخشانی این روزهای تاریک حبس را برای آنان کافی ندانسته توطئه ی قتل عامی را در زندان فراهم آورده‌اند و به بهانه‌ی اینکه زندانیان در صدد فرارند در داخل زندان محبوسین را به مسلسل بسته ۷ نفر را مقتول و ۱۱ نفر را بنابر احصائیه‌ی خود شهربانی مجروح کرده‌اند . . . "

سپس در تلگراف، آماری از اعضاء حزب که در دهات مختلف به دست ملاکان و مأموران کشته شده‌اند ذکر شده و تقاضای مجازات مرتکبین شده است.

در پاسخ این تلگراف که رئیس مجلس و وزیر دربار هم در حین مخابره حضور داشته‌اند صدرالاشراف در جلسه خصوصی مجلس اظهار نمود:

"بنده خدمت آقایان عرض می‌کنم که نه به این تلگراف و نه به صد یک از این تلگراف‌ها اهمیت نمی‌دهم."[1]

روزنامه‌ی "رهبر" سرمقاله‌ی شماره ی ۶۳۱ خود را به‌شرح جنایات و روش نخست‌وزیر غیرقانونی و مأموران وی اختصاص داد که عنوان آن این بود: "پس از فریاد ملت مشت ملت".

این مشت در آذربایجان گره شد ـ در آذربایجانی که بارها در پیشاپیش جنبش رهائی‌بخش مردم ایران قرار گرفته بود و خود زیر بار فشار مضاعف بدبختی‌های همه‌ی مردم ایران به‌علاوه‌ی تبعیض ملی قرار داشت.

۱) روزنامه‌ی "رهبر" شماره ۶۳۰ – ۱۳۲۴/۵/۲۳ (۱۹۴۵/۸/۱۴).

حزب توده ی ایران پس از ناکامی جنبش آذربایجان و کردستان

۱) مبارزه درون حزبی

ناکامی جنبش در آذربایجان و کردستان حزب توده ی ایران را در شرائط ناگواری قرار داد. حزب، با وجود آزادی رسمی، در معرض حملات همه‌جانبه ی ارتجاع قرار گرفت و عملاً در حالت نیمه‌علنی به‌سر می‌برد. رهبری حزب موقتاً مجبور به فعالیت پنهانی شد. در چنین شرائط نامساعدی بحث شدیدی نیز در داخل حزب درگرفت. ناکامی جنبش مسائل بسیاری را ازقبیل چگونگی سیاست گذشته ی حزب، روش حزب نسبت به جنبش آذربایجان و کردستان، صحت و سقم این روش و غیره مطرح می‌ساخت. از جمله مطالبی که در درجه‌ی اول توجه کادرهای حزبی را به خود جلب کرد عدم پیدایش رهبری مشترک در "جبهه‌ی مؤتلف احزاب آزادی‌خواه" بود.

وضع موجود زمینه‌ی مساعدی برای استفاده‌ی آنهائی که در صدد تصرف دستگاه رهبری و منحرف ساختن حزب از مشی اصولی آن بودند، فراهم نمود.

تغییراتی که به مناسبت اوج بی‌سابقه‌ی جنبش در ترکیب حزب به‌وجود آمده بود فعالیت این عناصر را آسان‌تر می‌ساخت. حزب توده ی ایران در اندک مدتی (طی پنج سال) کامیابی‌های فراوانی به‌دست آورده، از گروه کوچکی به نیرومندترین حزب کشور بدل شده بود. توده‌های وسیعی از زحمتکشان در صفوف حزب گرد آمده بودند. رشد حزب طی دو سال اخیر ـ پس از پیروزی متفقین و آغاز جنبش انقلابی در آذربایجان و کردستان که نوید پیروزی‌های باز هم بیشتری را می‌داد ـ به‌ویژه سریع بود. در جریان این وقایع عده‌ی زیادی از روشنفکران و عناصر خرده‌بورژوازی به حزب روی آوردند ـ از آنجمله بسیاری از عناصر متزلزل و یا فرصت‌طلب و استفاده‌جو که امید به پیروزی نزدیک آنها را به‌سوی حزب جلب می‌کرد.

شکست جنبش دمکراتیک در عین اینکه برای کادرهای علاقمند حزبی یک رشته مسائل اصولی را مطرح می‌ساخت، جنب و جوش ناسالمی هم بین افراد اتفاقی و گذرا به‌وجود آورد و میدانی برای فعالیت مخالفین درونی حزب گشود. اینان که مدت‌ها پیش به رهبری خلیل ملکی خود را برای مبارزه‌ی درون حزبی آماده می‌ساختند اینک حمله‌ی آشکار علیه رهبری حزب را که از اشتباهاتی هم مصون نبود، آغاز کردند.

اکنون برای کادرهای علاقمند حزبی به‌منظور سر و سامان دادن به وضع حزب از طرفی و برای مخالفین رهبری به‌منظور استفاده از موقعیت از سوی دیگر موضوع دعوت کنگره‌ی دوم حزب مطرح شده بود. برای

رهبری نیز در شرائط موجود ادامه‌ی فعالیت ثمربخش دشوار بود و بنابراین دعوت کنگره‌ی حزب در دستور روز قرار می‌گرفت.

بدین‌طریق بنا به تصویب خود کمیته ی مرکزی شورائی به‌نام شورای حزب مرکب از اعضاء کمیته‌ی مرکزی، کمیسیون تفتیش مرکزی، سه نماینده از کمیته‌ی ایالتی تهران و دو نماینده از کمیسیون تفتیش ایالتی تهران تشکیل گردید و هیئت اجرائیه‌ی موقتی از میان خود انتخاب نمود.

هیئت اجرائیه‌ی موقت که وظیفه‌دار اداره‌ی امور حزب و تدارک کنگره‌ی دوم شد، عبارت بود از ۷ نفر به‌شرح زیر: سه نفر از اعضاء کمیته‌ی تفتیش مرکزی و یک‌نفر از کمیته‌ی ایالتی تهران. بعداً خود هیئت اجرائیه ی موقت دو نفر را به‌عنوان عضو اصلی و دو نفر را به عنوان نامزد به ترکیب خود اضافه نمود.

انتخاب هیئت اجرائیه ی موقت نقطه‌ی عطفی در تاریخ حزب توده ی ایران بود. انتخاب این هیئت، ولو به‌طور موقت، تشنجی که بدنه‌ی حزب را پس از ناکامی جنبش در آذربایجان و کردستان فرا گرفته بود فرو نشاند و این هیئت توانست بلافاصله دست به اقدامات مبرم سازمانی بزند.

۱۵ دی‌ماه ۱۳۲۵ یعنی تنها ۲۵ روز پس از عقب‌نشینی جنبش آذربایجان و کردستان هیئت اجرائیه ی موقت روزنامه‌ی "مردم" را به‌جای "رهبر" به‌عنوان ارگان مرکزی حزب منتشر ساخت. به ترمیم زخم‌های وارده از حادثه‌ی شکست پرداخت.

گو اینکه فعالیت سازمانی هیئت اجرائیه ی موقت از همان روزهای نخستین با اطمینان خاطر آغاز گردید ولی در فعالیت سیاسی آن هنوز عدم اعتماد به خود و تزلزل احساس می‌شد. نمونه‌ی آن نخستین اسناد هیئت اجرائیه‌ی موقت است که تحت فشار عناصر اپورتونیست و تسلیم‌طلب از خارج و تأثیر سخنگوی این عناصر ـ خلیل ملکی ـ در داخل انتشار یافت.

این اسناد عبارتند از: اعلامیه هیئت اجرائیه ی موقت حزب توده ی ایران خطاب به رفقای حزبی و "بیانیه هیئت اجرائیه ی موقت حزب توده ی ایران" (روزنامه ی "مردم"، شماره ی ۱)

سند اول به‌طور عمده حاوی مسائل سازمانی است. در این سند پس از اطلاع اینکه:

"برحسب تصمیم متخذه از طرف کمیته‌ی سابق حزب توده ی ایران هیئت اجرائیه ی موقتی برای اجرای اصلاحات لازم با اختیارات کامل انتخاب شده است."

ازجمله گفته می شود که هیئت اجرائیه ی موقت:

"بورکراسی غلط سابق را از بین برده دستگاه ساده و متمرکزی برقرار خواهد کرد"

هیئت اجرائیه ی موقت،

"برخلاف گذشته فقط به کیفیّت اعضاء حزب توجه خواهد کرد نه به کمیّت، لذا کمیسیونی از پنج نفر انتخاب نموده است که حزب را از کلیه عناصر فرصت‌طلب پاک کند."

در پایان اعلامیه خطاب به رفقای حزبی گفته می شود:

"هیئت اجرائیه در موقعی مسئولیت را پذیرفته است که اوضاع از هر لحاظ پیچیده و مبهم است. ما نمی‌دانیم تا چه حدّ کار ما از لحاظ سیاست کشور و اوضاع داخلی موفقیت‌آمیز خواهد بود، ولی مطمئناً مساعی خود را بدون دریغ مبذول خواهیم داشت."

در این اعلامیه به خط مشی سیاسی حزب نیز اشاره شده است. ولی آنچه شایان توجه است سند سیاسی ـ یعنی بیانیه ی هیئت اجرائیه است که نموداری از وضع خاص زمان خود و جهتی است که ممکن بود رهبری موقت حزب تحت تأثیر عوامل موجود بدان سوق داده شود. ذکر نکاتی از این سند به‌منظور برخورد عینی به صفحات گذشته ی تاریخ حزب ضروری است.

در این سند بدواً به‌درستی به جنبه‌های مثبت حزب در گذشته اشاره شده و گفته شده است که حزب توده ی ایران،

"برای بیداری مردم ایران کوشش خارق‌العاده کرده و نخستین حزب بزرگی است که در شهر و ده رخنه نموده و جامعه‌ی ایرانی را تکان داده است . . . حتی به دهقانان دوردست ایران معنی سیاست و لزوم دخالت در آنرا فهمانده است . . . به متشکل کردن توده‌ی عظیم موفق گردیده است . . . در اثر مبارزه، حزب توده ی ایران طبقات کارگر و دهقان را که تا پیش از این مبارزه، در صحنه‌ی سیاست اثری نداشته وارد میدان عمل تاریخ کرده (به‌نحوی که) حتی مخالفین این طبقات نیز طرفداری از آنها را وسیله‌ی عوامفریبی قرار دادند."

ولی منظور عمده ی هیئت اجرائیه از نشر این سند ذکر گذرای جنبه‌های مثبت گذشته‌ی حزب نبوده بلکه تجزیه و تحلیل روش گذشته و اعتراف به اشتباهات پیشین حزب بوده است. شکی نیست که حزب خواه در سیاست سازمانی و خواه در مناسبات خود با طبقات غیرپرلتری اشتباهاتی مرتکب شده بود. در بسیاری از موارد چپروی‌های سازمان‌های جداگانه‌ی حزب موجب جدائی از سایر نیروهای مترقی شده و مانع اتحاد عمل می‌گردید. گرچه سهم حزب توده ی ایران در اشتباهاتی که موجب ناکامی جنبش آذربایجان و کردستان شد نسبتاً ناچیز بود، ولی در این زمینه نیز روش حزب دور از اشتباه نبوده است. ذکر این اشتباهات می‌توانست کمک مؤثری به روشن شدن خط مشی آینده ی حزب بکند و بر اعتماد طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان کشور به حزب توده ی ایران به‌مثابه ی یگانه نماینده‌ی منافع این طبقات بیفزاید.

متأسفانه این نکات در بیانیه ی هیئت اجرائیه روشنی کامل نیافته بود. درعوض قسمتی از بیانیه را مطالب مغایر با موضوع حزب طبقه ی کارگر تشکیل می‌داد.

برای حزب توده ی ایران دفاع از منافع طبقه‌ی کارگر به‌مثابه ی حزب این طبقه عملی طبیعی بود و حزب در عین داشتن سیاست همکاری با سایر طبقات مترقی و ضدامپریالیستی آنی از این وظیفه‌ی خود عدول نکرد

و این خود عامل اصلی پیشرفت سریع و بی‌سابقه‌ی حزب در میان طبقات زحمتکش شد. در بیانیه درست همین موضوع مورد انتقاد قرار گرفته و گفته شده است که:

"در حقیقت حزب ما با آنکه علناً حامی و طرفدار دمکراسی بود در عمل روشی نشان داد که اعتماد مردم را به آزادی‌خواهی خود متزلزل ساخت و به‌جای آنکه حمایت از آزادی را در سرلوحه‌ی خود قرار دهد به یک مبارزه‌ی طبقاتی وسیع و غیرلازمی متوجه شد و درنتیجه طبقات آسوده و مرفه اجتماع را متوحش ساخته آن‌ها را به جانب مرتجعین متوجه گردانید."

حزب توده ایران که در انتخابات دوره ی چهاردهم شرکت جست و از طریق فراکسیون خود به بهترین وجهی از تریبون مجلس برای افشاء دستگاه حاکمه و روشن نمودن اذهان مردم کشور استفاده کرد هیچ‌گاه راه پارلمانی را برای رسیدن به هدف‌های اجتماعی و حتی هدف‌های نزدیک اجتماعی خود مطلق نکرده بود و حال آنکه در این بیانیه کوشش شده بود تکیه‌ی اساسی روز مبارزات پارلمانی گذارده شود و گفته می‌شد که:

"ما میل داریم از راه مبارزات پارلمانی مانند کلیه‌ی ملل دمکرات جهان افکار صحیح خود را پیش ببریم"

نکته‌ی جالب توجه و آموزنده اینکه هیئت اجرائیه ی موقت از جانب عناصری در جهت تنظیم این بیانیه تحت فشار قرار گرفته بود (در داخل خلیل ملکی و در خارج یاران وی) که قبلاً حزب را از موضع افراطی چپ در معرض حمله قرار داده بودند به‌نحوی که نماینده‌ی افکار آنها ـ خلیل ملکی ـ در کنگره‌ی اول حزب را متهم به عدول از مبارزه‌ی طبقاتی و راه دادن عناصر غیر پرولتری به درون حزب و نیز تعقیب راه پارلمانی به جای بایکوت پارلمان می‌کرد. و نیز جالب است که طرح بیانیه هم توسط خلیل ملکی تهیه شده بود.

در بیانیه موضع انترناسیونالیستی حزب و طرفداری از جنبش آذربایجان و کردستان نیز در معرض انتقاد قرار گرفته و روش حزب در این مسئله "جانب‌داری متعصبانه" نامیده شده بود.

به مبارزه ی ضدامپریالیستی در بیانیه کم بها داده شده بود. چنین برمی‌آمد که شعار: "استقلال، آزادی و ترقی" جانشین شعار اصلی "علیه هر گونه استعمار کشور ایران مبارزه کنیم" قرار گرفته است.

صدور اعلامیه و بیانیه شور و شعفی میان عناصر اپورتونیست و تجدیدنظرطلب برپا نمود. آنها این واقعه را گامی به‌سوی پیروزی خود دانستند. مخالفان داخلی که تصور غلطی از نیروی حزب داشتند و هر که را که از موضع سالم، رهبری گذشته را مورد انتقاد قرار می‌داد از هواخواهان و متحدین خود می‌شمردند چنین می‌پنداشتند که می‌توان باز هم بیشتر هیئت اجرائیه ی موقت را زیر فشار قرار داد و از مشی اصولی منحرف ساخت.

ولی هیئت اجرائیه ی موقت با اتکاء به نیروهای آگاه و انقلابی حزب، که نخستین اسناد هیئت اجرائیه ی موقت تکان بیدارکننده‌ای به آنها وارد کرده بود، به‌زودی راه صحیح خود را بازیافت.

سرمقاله‌ی شماره‌ی پنج روزنامه "مردم" پاسخ دندان‌شکنی بود که به مخربین و تسلیم‌طلبان داده شد. در این مقاله تحت عنوان "مبارزه‌ی شدیدتر و منطق‌تر" با صراحت اعلام شده بود که تغییری در هدف حزب، در تمایلات و خواسته‌های اجتماعی آن حاصل نشده است، حزب مبارزه‌ی همه‌جانبه‌ی خود را مانند سابق ادامه خواهد داد و کوچکترین عقب‌نشینی از مرام مصوبه‌ی نخستین کنگره انجام نخواهد گرفت.

درواقع هم مطالب "بیانیه" روی کاغذ ماند. اندک انحرافی در خط مشی اصولی حزب حادث نشد. گام‌های حزب علیه ارتجاع و امپریالیسم روز به روز مطمئن‌تر و محکم‌تر می‌شد. بدیهی است که این روش با خواست‌های عناصر اپورتونیست سازگار نبود. لذا بحران داخلی پس از آرامش اولیه‌ی مجدداً حدّت یافت تا آنجا که بالاخره کار به انشعاب انجامید.

دوران پس از سکون موقت تا انشعاب سرشار از مبارزه‌ی شدید و دردناک درون حزبی است:

ـ مبارزه با برخی کارشکنی‌ها و خرابکاری‌ها از جانب افرادی که امید خود را از دست داده و یا با مأموریت ویژه‌ای وارد حزب شده بودند: اقدامات اینان به‌صورت انفرادی به شکل نشر اوراق و نوشته‌های گوناگون، کوشش برای ایجاد شکاف در داخل رهبری حزب ازطریق تحریف وقایع و در مقابل هم قرار دادن اعضاء رهبری و غیره انجام می‌شد که یکی از نمونه‌های بارز آن نشریه‌ی "حقایق گفتنی" به قلم فیروز شهاب‌پور مسئول سابق سازمان حزبی کرمانشاه است؛

ـ افشاء و طرد این افراد که بدون دشواری ویژه‌ای انجام گرفت به استحکام صفوف حزب افزود؛

ـ مبارزه با برخی انحرافات ایدئولوژیک موجود نزد عده‌ای از افراد با حسن نیت که سراسیمگی از شکست ناگهانی موجب تشدید آن شده بود از طریق یک رشته اقدامات اغنائی و ایضاحی مؤثر؛

ـ مبارزه با فعالیت فراکسیونی و انشعاب‌گرایانه‌ی خلیل ملکی و یارانش که فصل مهم مبارزه‌ی درون‌حزبی را تشکیل می‌داد و برای مدتی کار خلاق و ثمربخش حزب را فلج ساخته بود. این فعالیت از نخستین کنگره‌ی حزب از طرف خلیل ملکی آغاز شده و نظر عده‌ای از جوانان و روشنفکران را با شعار عوام‌فریبانه‌ی "اصلاح وضع داخلی حزب" به‌سوی خود جلب کرده بود. پس از وقایع آذربایجان و تشکیل هیئت اجرائیه ی موقت، این فعالیت شدت و به تدریج تشکل یافت. این عده بعداً به نام "اصلاح‌طلبان" به کار منظم گروهی مبادرت ورزیدند.

نخستین گام فراکسیونی که در واقع سنگ بنای اپوزیسیون داخل حزب را گذارد انتشار جزوه‌ی "چه باید کرد" دکتر اپریم بود. دکتر اپریم از تحصیل‌کرده‌های انگلستان بود که در اثر فعالیت در سازمان حزبی بانک ملی ایران وارد حزب شد و از همان آغاز به‌سوی خلیل ملکی و یاران وی گرایش یافت. جزوه‌ی "چه باید کرئ" پیش از شکست جنبش تهیه شده ولی رهبری حزب مانع از انتشار آن شده بود. پس از وقایع آذربایجان دکتر اپریم انتشار جزوه‌ی خود را بلامانع دیده و این جزوه به مثابه ی پلاتفرم تئوریک اپوزیسیون انتشار یافت.

جزوه‌ی "چه باید کرد" حاوی "تئوری"ای است که به‌منظور رسمیت دادن فراکسیون در داخل حزب یافته شده است، فراکسیونی که باید به نام "آوانگارد" رهبری واقعی حزب را به‌عهده بگیرد.

"تئوری" دکتر اپریم عبارت است از لزوم تشکیل یک حزب در داخل یک جبهه و یک "آوانگارد" (پیشقراول) در داخل یک حزب وسیع. به‌طور مشخص از آنجا که حزب توده ی ایران به هنگام نوشته شدن این جزوه بدل به یک جنبش توده‌ای وسیعی شده بود این "آوانگارد" می‌بایستی به‌صورت یک فراکسیون متشکل در داخل حزب به‌وجود آمده رهبری حزب را به‌عهده گیرد. دکتر اپریم در صفحات ۳۲-۳۴ جزوه‌ی خود می‌نویسد:

"چیزی که مهم است متشکل شدن عناصر مترقی و مبارز است به قسمی که آنها را (یعنی اعضاء حزب را . ک .) برای فعالیت و عمل آماده نمایند. هدف این رساله تشکیل همین پیش‌قراول است. این سازمان جدید را می‌توان به چندین طریق تشکیل داد:

۱- جبهه‌ی مردم به اسم جبهه‌ی مترقی یا دمکرات که شامل اعضاء حالیه‌ی حزب توده‌ی ایران و سایر عناصر مترقی قابل شرکت در جبهه باشد. در این صورت پیشقراول می‌تواند مانند یک حزب در داخل این جبهه فعالیت بپردازد.

۲- گروه معینی به‌نام "پیشقراول حزبی" می‌توان در داخل خود حزب به وجود آورد که با تبعیت کامل از حزب دارای سازمان مستقلی برای خود باشد.

سپس درباره‌ی مشخصات این "آوانگارد" در صفحات ۳۵-۳۶ رساله‌ی مورد بحث چنین می‌خوانیم:

"مهمترین مسئله‌ی کشور ما و فوری‌ترین عملی که باید انجام شود ایجاد این اقلیت قابل اعتماد، باهوش، تربیت‌شده و باانضباط است که دارای تشکیلات متمرکز و قوی باشد. به‌وسیله‌ی آن همه کاری می‌توان انجام داد و بدون آن هیچ کار قابل اهمیت از پیش نخواهد رفت. بار سنگینی تمام فعالیت‌های دست چپ به دوش این اقلیت خواهد افتاد، بنای حزب بر روی آن پی خواهد گرفت و آن خون حیات‌بخش بدن حزب خواهد بود . . . این پیشقراول طبق نقشه‌ی خود با ایمان راسخ به پیروزی نهائی مرام خود به پیش می رود تا به هدف خود برد."

درباره‌ی شرایط انتخاب و ایجاد این "پیشقراول" و چگونگی "تبعیت" آن از حزب تشریحی در رساله نشده است. ولی این توضیحات به‌طور مفصل در پلاتفرم دسته‌جمعی "آوارنگاردیست"ها و یا "اصلاح‌طلبان" که تحت عنوان "حزب توده‌ی ایران سر دو راه" با نام مستعار "آلاتور" (برحسب حروف اول تنظیم‌کنندگان آن و به قلم جلال آل احمد) منتشر گردید،داده شده است.

نویسندگان "آلاتور" (یعنی همان "اصلاح‌طلبان" به رهبری خلیل ملکی) که قبلاً از نظر تاکتیکی کوشش داشتند ظاهراً از دکتر اپریم فاصله بگیرند، در این جزوه‌ی خود مطالب "مهم" تازه‌ای جز همان تشکیل

"آوانگارد" دکتر اپریم نیافتند که پیشنهاد کنند و لذا شرط اول اصلاح حزب را همان تشکیل "اقلیت متشکل" قرار دادند و تصدیق کردند که:

"این عقیده را قبل از ما دکتر اپریم در همان کتابچه‌ی "چه باید کرد" خود تشریح کرده و طرفدار ایجاد همین "آوانگارد" در داخل حزب است. چون شرایطی که امروزه نهضت ما در داخل آن باید پایه‌های جدید خود را بریزد جز این تقاضا نمی‌کند این است که ما هم عقیده‌ی ایشان را تأیید می‌کنیم." (آلاتور، صفحه‌ی ۲۳)

جزوه‌ی "حزب توده‌ی ایران سر دو راه" (آلاتور) چکیده‌ایست از نظریات اپوزیسیون مشکل داخل حزبی تحت رهبری خلیل ملکی. در این جزوه نظریات رویزیونیستی و تجدیدنظرطلبانه‌ی این عده و راهی که در مقابل حزب توده ی ایران گذاشته می شد، با وضوح کامل تشریح شده است.

به زعم "الاتور" جامعه از نظر حزب سیاسی به چهار گروه تقسیم می شود:

۱) حزبی‌ها ۲) طرفداران (سمپاتیزان‌ها) ۳) بیطرف‌ها ۴) مخالفین (الاتور صفحه ۲۰)

کلمه‌ای هم درباره‌ی جنبه‌ی طبقاتی جامعه و احزاب سیاسی، درباره‌ی ویژگی‌های حزب پرولتری، درباره‌ی متفقین دائمی و موقتی آن، درباره‌ی شرایطی که در آن، این یا آن قشر جامعه در کشور معینی می‌تواند در مرحله‌ای از مراحل به هواداری و یا مخالفت با این حزب درآید دیده نمی‌شود.

و اما خود حزب را "آلاتور" چنین تعریف می‌کند:

"حزب عبارت از اجتماع یک عده اشخاص هم‌عقیده و هم‌مسلک است که برای نیل به هدف و مرام مشترک سیاسی خود دور هم جمع می‌شوند و فعالیت می‌کنند." (آلاتور ص ۱۹)

و برای اینکه شک و شبهه‌ای در این کار منکر جنبه‌ی طبقاتی حزب است باقی نماند اضافه می‌کند:

"این تعریف خیلی کلی‌تر و دامنه‌دارتر از تعریف متداول و معمولیست که در محافل آزادیخواه از حزب می‌کنند بدین‌طریق که "حزب اجتماع پیشروترین و مبارزترین افراد یک طبقه‌ی اجتماعی است که برای نیل به هدف طبقاتی خود مبارزه می‌کند"." (همانجا)

برای ورود به حزب هم "آلاتور" تنها دو شرط را کافی می‌داند: صلاحیت شخصی (یعنی درستکار بودن) و صلاحیت اجتماعی.

"آوانگاردیست‌ها" ظاهراً ادعا می‌کردند که با تشکیل فراکسیون مخفی در داخل حزب مخالفند، گو اینکه آنرا مفید می‌دانند. علت این مخالفت هم به اعتراف خود آنها این است که:

"فراکسیون بالاخره مخفی نخواهد ماند و کارش فلج می‌شود و علاوه بر آن دائره فعالیت فراکسیون بسیار محدود خواهد بود زیرا کلیه‌ی کارهای آن لازم است مخفی و سری باشد، درصورتی که ما علتی برای

محدود نمودن این دایره‌ی فعالیت نمی‌بینیم. آنچه‌را که می‌توان علنی و رسم انجام داد چرا باید مخفی و محدود کرد؟" (آلاتور، صفحه‌ی ۷۳)

اینها زمینه‌چینی برای رسمیت دادن به فعالیت اپوزیسیون در داخل حزب بود. فراکسیونیست‌ها به‌تدریج فعالیت خود را علنی ساختند. اکنون دیگر اشخاصی که در رأس مخالفین قرار داشتند آن اعضاء علاقمند به حزب نبودند که ناکامی جنبش آنها را موقتاً گمراه ساخته بود، بلکه منحرفینی بودند که می‌خواستند به هر قیمتی شده است حزب را از جاده‌ی اصولی خود منحرف سازند.

رفته رفته گروه‌های مختلف اپوزیسیون ـ "آوانگارد "ها، انواع "اصلاح طلبان" و انشعاب‌گران به اضافه‌ی عمال دشمن که به داخل حزب راه یافته بودند به هم نزدیک شده و جبهه‌ی واحدی در مقابل رهبری حزب تشکیل دادند. خطری جدی حزب را تهدید می کرد و رهبری حزب در مقابل وظیفه‌ی مبرم افشاء سیمای واقعی آنان قرار گرفته بود.

بدین منظور هیئت اجرائیه ی موقت تصمیم گرفت هفته‌ای یک بار جلسات وسیعی به‌عنوان "جلسات بحث و انتقاد " تشکیل دهد. در این جلسات که کادرهای حزبی و اعضاء حزب داوطلبانه حضور می‌یافتند مخالفین مجاز بودند آزادانه و به‌طور صریح نظریات خود را بیان کنند و از جانب سخنگویان رهبری پاسخ بشنوند. در این جلسات در مسائل مورد اختلاف وسیعاً بحث می‌شد و حاضران امکان داشتند خود در صحت و سقم نظریات دو طرف قضاوت کنند.

علاوه بر آن از طرف هیئت اجرائیه ی موقت و اعضاء آن دست به نشر جزوات و رسالاتی زده شده که در آن مواضع نادرست و ضدحزبی مخالفان مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفت. ازجمله نشریه‌ی ویژه‌ی دبیرخانه‌ی هیئت اجرائیه ی موقت که در اواسط سال ۱۳۲۶ تحت عنوان "تحلیلی از اوضاع حزب" نشر یافت. درباره‌ی هدف این نشریه در مقدمه‌ی آن گفته شده است:

"هیئت اجرائیه ی موقت حزب توده‌ی ایران، در این موقع که در اثر بروز تشتت فکری و اختلاف نظر درباره‌ی برخی از مسائل حزبی و تشکیلاتی، تشنجی در سازمان حزبی پدید شده است، لازم دانسته تحلیل خود را از اوضاع حزب مدون ساخته در دسترس همه‌ی رفقا قرار دهد . . . هیئت اجرائیه ی امیدوار است که مطالعه‌ی این رساله روی هم رفته تفکر همه‌ی رفقای حزب را در مسیر واحدی بیفکند و یا لااقل به یکدیگر نزدیک کند و به مقدار زیادی از تشتت فکری که اگر بدین شکل ادامه یابد . . . نتائج آن برای حزب، وخیم خواهد بود خاتمه دهد و به وحدت ایدئولوژی در حزب کمک برساند."[۱]

این جزوه پس از تحلیل مختصر شرایطی که در آن حزب توده ی ایران تشکیل شد و بحث مختصری درباره‌ی ناکامی جنبش آذربایجان که علت واقعی اوضاع درهم و برهم حزب گردیده است، و اینکه در این

۱) "تحلیلی از اوضاع حزب"، صفحه‌ی ۳.

حالت افراد کم‌سابقه یک حزب جوان نمی‌توانند با خونسردی، با منطق علمی و درست قضاوت کنند و تحت تأثیر خشم خود، یأس و یا بی‌اطلاعی خود نسبت به ماهیت واقعی جریان واقع نشوند، انتقاد کنندگان را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

۱- آنهائی که انتقاد از گذشته را به‌معنای انتقاد از خود می‌دانند معتقدند که باید با درک اشتباهات گذشته و تحلیل نواقص کنون برای آینده نقشه‌ی عمل پی‌ریزی کرد ـ در این مسئله همه‌ی اعضاء با شعور و با ایمان حزب با یکدیگر هم‌داستانند و هیئت اجرائیه ی نیز با این شیوه‌ی انتقاد موافق است؛

۲- آنهائی که درباره‌ی گذشته و وضع فعلی "تزهای" معینی دارند و بعضی از آنها نظریات خود را کم و بیش در دو کتاب "چه باید کرد" و"حزب توده ی ایران سر دو راه " منتشر ساخته اند . باید گفت که آنها عده‌ای از روشنفکران حزبی هستند که در این اواخر برای تبلیغ قضاوت‌های خود و احراز موقعیت مشخصی در حزب فعالیت می‌کنند.[۱]

رساله‌ی هیئت اجرائیه ی موقت به‌درستی پیدایش انتقادکنندگان را نتیجه‌ی دو عامل اجتماعی می‌داند:

۱- عامل حزبی که افراد را به درک صحیح اشتباهات و اصلاح آنها وامی‌دارد؛

۲- عامل غیرحزبی که انتقاد را وسیله‌ی خودنمائی و ارتقاء قرار می‌دهد ـ نکته‌ای که مربوط به گروه به‌اصطلاح "اصلاح‌طلب" یعنی فراکسیون خلیل ملکی بوده است.

هیئت اجرائیه ی موقت در این سند نظریات نادرست "آوانگاردیست‌ها" و "اصلاح‌طلبان"، برخورد غیرعلمی آنها به پدیده‌ی اجتماعی، نادیده گرفتن جنبش جهانی دمکراتیک، شیوه‌ی خرابکارانه‌ی انتقاد آنها را عمیقاً تجزیه و تحلیل نموده و نتایجی را که از این طرز عمل عاید حزب خواهد شد نشان داده است.

در عین حال در سند هیئت اجرائیه ی موقت طرز دیگر تفکر هم که در حزب به‌وجود آمده و ناشی از یک نوع دگماتیسم و تحجر بود، پراتیسیسم را جانشین مطلق تئوری می‌کرد و جائی برای انتقاد از خود باقی نمی‌گذارد، مورد انتقاد قرار گرفته بود.

انتشار نخستین بیانیه‌ی هیئت اجرائیه ی موقت و جنبه‌ی اپورتونیستی آن نیز در این سند از انتقاد مصون نمانده و گفته شده است:

"هیئت اجرائیه تصریح می‌کند که نخستین اعلامیه‌ی او، با اینکه با نیت درستی برای کم کردن حدّت محیط نوشته شده بود متضمن نقاط ضعفی است. هیئت اجرائیه از شناختن خطای خود در این مورد احتراز ندارد و با آنکه بروز این خطا در شرایط امروز اجتماع و حزب، از کسانی که در حمایت مبارزه‌ی خود با نظیر آن وضع روبرو نشده بودند، بسیار غریب نیست، بخصوص آنرا متذکر می‌شود. هیئت اجرائیه خیلی زود متوجه این امر شد و در اعلامیه‌ی بعدی خود روش مبارزه‌جویانه‌ی خویش را نشان داد و مسلم ساخت که

۱) رجوع شود به همانجا صفحه‌ی ۱۱.

اعلامیه‌ی نخستین به هیچ وجه مقدمه‌ی یک تغییر روش به سمت راست نیست، بلکه حادثه‌ایست که اثری در آینده‌ی خود باقی نگذاشته است."

در پایان رساله‌ی "تحلیل از اوضاع حزب" موضوع دیگری نیز مطرح شده است که گرچه ارتباطی به مبارزه‌ی داخل‌حزبی نداشت، ولی در با درنظر گرفتن حدت این مبارزه می‌توانست کسب اهمیت کند و آن موضوع به‌اصطلاح "محافل" (کروژوک) مارکسیستی بود.

از مدتی پیش برخی از مخالفان حزب و عده‌ای پرووکاتور با استفاده از این واقعیت که حزب توده ایران به اقتضاء زمان نام دیگری جز حزب کمونیست روی خود گذارد، است می‌کوشیدند برای تلاشی حزب حملات خود را از "چپ" به‌عنوان "کمونیست و مارکسیست" وارد کنند تا شاید از این راه عده‌ای از کارگران و اعضاء مؤمن حزب را از آن روگردان سازند (کاری که امروزه به مقیاس وسیعی تحت عنوان "مارکسیست – لنینیست‌های واقعی" و عناوین دیگر از جانب چپ‌نماها و کمونیست‌های کاذب انجام می‌شود).

از جمله‌ی این اقدامات تشکیل به‌اصطلاح "محافل مخفی مارکسیستی" بود که پیش از جنبش آذربایجان بدان اقدام شده و جزواتی نیز از طرف تشکیل‌دهندگان آن زیر نام: درس‌های مارکسیستی انتشار می یافت. "مخفی" بودن این محافل تنها عنوان بود. درواقع آنها مخفی نبوده و از جانب پلیس شناخته شده بودند و مورد پشتیبانی دستگاه حاکمه نیز قرار داشتند. زیرا صرفنظر از ارتباط برخی از گردانندگان آنها با دستگاه‌های جاسوسی خارجی و داخلی، خود عمل آنها ـ حمله از "چپ" ـ از نظر عینی کار دشمنان جنبش را آسان می‌نمود. کوشش این کمونیست‌های کاذب که بعداً به نام "کروژوکیست" معروف شدند رخنه به داخل حزب و استفاده از احساسات انقلابی کارگران بود. با تلقین این فکر که گویا حزب توده ی ایران دارای رویه‌ی "اعتدالی" است و نمی‌تواند در پیشاپیش جنبش انقلابی ایران قرار گیرد سعی داشته‌اند تا آنجا که ممکن است افرادی را از حزب جدا سازند. آنها به گرد خود محیط اسرارآمیزی به‌وجود آورده بودند تا آنجا که برای جلب افراد حتی چنین وانمود می‌کردند که گویا برخی از رهبران حزب هم با آنان هم‌داستانند و عضو مخفی حزب کمونیست هستند که درون حزب توده به‌عنوان فراکسیون فعالیت می‌کند.

به‌هنگام شدت بحران درونی حزب "کروژوکیست"ها شرایط را برای خود مساعدتر یافته و بر فعالیت خود افزودند. لذا حزب مجبور شد در مقابل آنان نیز علناً موضع‌گیری کند.

در افشاء این جریان ازجمله در روزنامه‌ی "مردم" (شماره‌ی ۱۰۰ مورخه‌ی ۲۶/۳/۱۴) می‌خوانیم:

". . . در ایام جنگ اخیر که تمایل بسیار شدیدی بین جوانان پرشور ایرانی و بخصوص کارگران راجع به مطالعات کتب مارکسیستی پیدا شده بود عده‌ای که در رأس آنها یک جاسوس امپریالیسم قرار داشت دست به یک توطئه‌ی خائنانه‌ای زدند که به‌زودی دچار شکست شد. آنها یک "حزب کمونیست" تشکیل دادند. در "کروژوک"های آنها صحبت از این قرار بود که "حزب توده خیانت می‌کند، حزب توده به راست

می‌رود، حزب توده مبارزه‌ی طبقاتی را به‌طور کامل انجام نمی‌دهد، باید یک حزب کمونیست تشکیل بدهیم و انقلاب کنیم . . . " و دسته‌ی دیگری به‌نام "سوسیالیست کمونیست (!)" عرض اندام نمود . . . سردسته‌ی آن امروز در روزنامه‌ی دولتی نویسنده‌ی مقالاتی به‌ضرر آزادی می‌باشد . . .

"اما جریانی که هنوز هم ادامه دارد "کروژوک‌های مارکسیستی" است که از مدت‌ها قبل شروع به "توسعه" کرده و اکنون هم مأمورینش دنبال عده‌ای از جوانان حزبی و اتحادیه‌ای را گرفتند و می‌خواهند تزهای به‌ظاهر "چپ" و در باطن راست و انحرافی خود را به این‌ها تحمیل کنند . . . مبارزه‌ی ایدئولوژیک منظم و جدی بر ضد این دسته‌ی کوچک حتمی است . . . "

در شماره‌ی بعدی "مردم" در سرمقاله‌ی زیر عنوان "کروژوک‌های مارکسیستی یا لانه‌ی پرووکاسیون" هویت گرداننده‌ی آن "کروژک"ها ـ "نورو"(سید باقر امامی) ـ را که خودش را عضو فرقه‌ی کمونیست معرفی می‌کرد به‌عنوان یک پرووکاتور فاش شده است.

در سند هیئت اجرائیه ی موقت درباره‌ی "کروژک‌های مارکسیستی" گفته می‌شود که ارتباط بین این جریان با عناصر فاسد و مرتبط با مقامات امپریالیستی آشکار است. افراد این "کروژک"ها برخی عامل و برخی فریب‌خوردگان یک دستگاه پرووکاسیون در خارج از حزبند که ماهیت پلیسی و امپریالیستی آن در این اواخر روشن شده و به ثبوت رسیده است (رجوع شود به "تحلیلی از اوضاع حزب" ص ۳۲ به بعد).

انتشار سند تحلیلی هیئت اجرائیه ی موقت و نشریه‌های خاص دیگری ازقبیل جزوه‌ی "در راه یک" انحراف"، جزوه‌ی "درباره‌ی برخی انحرافات و شیوه‌های خطا"، و نوشته‌های سیستماتیک مطبوعات حزبی برای اعضاء حزب روشن‌کننده بود. ولی تأثیر ویژه را جلسات بحث وانتقاد بخشید.

بحث که براساس دمکراسی وسیع در داخل حزب انجام شد مرز موجود بین سیاست و روش رهبری حزب و طریق پیشنهادی منحرفین را آشکارا نشان داد و برای قاطبه‌ی اعضاء حزب شکی در تسلیم‌طلبی و اپورتونیسم فراکسیون "اصلاح‌طلب" تحت رهبری خلیل ملکی باقی نگذارد، این فعالیت بحث و انتقادی ابتکار ثمربخش و ارزنده‌ای بود که در مبارزه با دشمنان حزب طبقه‌ی کارگر به‌کار برده شد. این کارزار تبلیغاتی نقشه‌های انشعابگران را در هم ریخت و چنانکه در فصل مربوط به انشعاب خواهیم دیدی آنان نتوانستند کوچکترین موفقیتی به‌دست آورند.

ولی قبل از شرح این موضوع لازم است تحلیل مختصری از وضع سیاسی کشور، انتخابات دوره‌ی پانزدهم و موضع حزب توده ی ایران به‌عمل آید.

۲) انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس و اوضاع سیاسی ایران در آستانه و جریان این انتخابات

روی کار آمدن دولت قوام مصادف بود با پایان دوره‌ی مجلس چهاردهم. کوشش نمایندگان مجلس چهاردهم برای تمدید دوره‌ی مجلس چنانکه دیدیم در نتیجه‌ی مخالفت پی‌گیر حزب توده‌ی ایران و سایر نیروهای دمکراتیک بی‌نتیجه ماند. شروع به انتخاب نمایندگان دوره‌ی ۱۵ اکنون جزء وظایف اولیه‌ی دولت قوام قرار داشت. ولی وجود یک اپوزیسیون نیرومند عبارت از احزاب شناخته‌شده‌ای مانند حزب توده‌ی ایران، فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، حزب دمکرات کردستان و سایر احزاب جبهه‌ی مؤتلف مانع آن بود که قوام بتواند اکثریت شکننده‌ای به‌نفع خود به مجلس بیاورد. به همین نظر بود که سیاست طفره و مذاکره با احزاب اپوزیسیون را در پیش گرفته بود.

در نتیجه‌ی شکست جنبش دمکراتیک غیر از حزب توده ی ایران نیروی دیگری از اپوزیسیون آنهم در شرائط نیمه لگال باقی نمانده بود. بدیهی است که در چنین شرایطی امکان شرکت حزب در انتخابات دوره‌ی ۱۵ منتفی بود. درمورد شرایطی که شرکت حزب را در انتخابات ناممکن می‌ساخت در پیام هیئت اجرائیه‌ی موقت مندرجه در شماره‌ی ۶ روزنامه‌ی "مردم" به تاریخ ۲۰ دی ۱۳۲۵ چنین گفته می‌شود:

". . . روزنامه‌های مخالف ما می‌خواهند چنین جلوه بدهند که گویا حزب توده‌ی ایران در اثر "ورشکستگی" از عهده‌ی شرکت در انتخابات برنمی‌آید . . . و به‌جای اعتراف به شکست خود عذری تراشیده و از نبودن آزادی و فشار شکایت می‌کند.

. . . از چهار ماه پیش تا امروز دولت و حزب دولتی دست به اجرای نقشه‌ی وسیعی بر ضد حزب توده ی ایران زده‌اند. کارگران منتسب به حزب را در آستانه‌ی زمستان بیرحمانه از کار اخراج کرده‌اند. دهقانان طرفدار حزب ما را تحت شکنجه‌ی ژاندارم گذاشتند. کارمندان عضو حزب ما را با توسل به بهانه ی "مقتضیات اداری" از شغل خود محروم و یا به نقاط دوردست منتقل ساخته‌اند (مثال کلوب رشت).

. . . بعضی جراید از بیانیه‌ی هیئت اجرائیه سوء استفاده کرده چنین جلوه می‌دهند که گویا حزب تهمت‌های آنان را قبول کرده است . . .

ما باکی نداریم از اینکه بگوئیم در کار ما نقصی وجود داشته است ولی در عین حال افتخارات بزرگی داریم که به آن همیشه خواهیم بالید. ما بزرگترین نهضت زحمتکشان این کشور را به‌وجود آورده‌ایم و امروز مانند همیشه طرفداری از طبقات کارگر و دهقان و کلیه‌ی کسانی را که با کار خود زندگی می‌کنند مانند سنت مقدسی ادامه خواهیم داد."

در آستانه ی انتخابات و در جریان آن هرگونه امکان سازمانی از حزب توده ی ایران سلب شده بود. در این شرائط قوام درصدد بود که انتخابات را برق‌آسا انجام داده، اکثریت تام مجلس را برای خود تأمین نماید. ولی

این کار دشوارتر از آن بود که تصور می‌رفت. انتخابات دوره‌ی ۱۵ بدل به عرصه‌ی مبارزه‌ی دو امپریالیسم شد، زیرا در مقابل نخستین مجلس دوران پس از جنگ ـ مجلس دوره‌ی پانزدهم ـ حل یک رشته مسائلی قرار داشت که می‌توانست موقعیت این یا آن امپریالیسم را تحکیم بخشد.

نقشه‌ی امپریالیسم آمریکا این بود که به‌دست دولت قوام ـ طرفدار بی‌چون و چرای خود ـ و حزب دولتی دمکرات ایران و اتحادیه‌های قلابی انتخابات را به‌نفع خود پایان داده و امپریالیسم انگلیس را از مواضع خود عقب براند.

کوشش‌های قوام برای به‌دست گرفتن کامل مجلس نگرانی شدیدی برای امپریالیسم انگلیس فراهم ساخته بود. امپریالیسم انگلیس نمی‌توانست به آسانی مواضع سنتی و سیادت خود را در صنایع نفت ایران از دست بدهد. همه‌ی اهرم‌ها و شبکه‌ی وسیع عمال وابسته به سیاست انگلیس به حرکت درآمد. جبهه‌ی واحدی از گروه‌بندی‌های نظیر "حزب مردم" (به رهبری سید محمد صادق طباطبائی رئیس سابق مجلس ۱۴)، حزب "نهضت ملی" (تحت رهبری سرلشگر ارفع عامل شناخته شده ی انگلیس)، "حزب ملت"، "حزب استقلال"، "حزب کشور" و غیره تشکیل شد و بیانیه‌ای به امضاء "احزاب متحد" صادر کردند و به دسائس دولت قوام و حزب دولتی وی در انتخابات اعتراض نمودند.

لذا در ردیف افشاءآت حزب توده ی ایران و دیگر عناصر مترقی که عبارت بود از طرفداران دکتر مصدق و اتحادیه‌ی دانشجویان مترقی که روز ۹ دی دست به اعتصاب عمومی زدند، اپوزیسیون بالا نیز به وجود آمد. نمایندگان این اپوزیسیون به همراه برخی از عناصر اپوزیسیون مترقی در دربار بست اختیار کرده و خواهان اقدام برای تأمین آزادی انتخابات شدند.

برای روشن شدن بهتر وضع سیاسی آن زمان و چگومگی مبارزه‌ی انتخاباتی دوره‌ی ۱۵ برخی از نوشته‌های مطبوعات دمکراتیک و مخالفان دیگر دولت را شاهد می‌آوریم. روزنامه‌ی "مردم" ارگان مرکزی حزب توده ی ایران در سرمقاله‌ی مورخه‌ی ۲۶ دی ۱۳۲۵ در این مورد چنین می‌نویسد:

". . . امروز علاوه بر آن قدرتی که در سال ۱۲۹۹ زمام ایران را به‌دست گرفت قدرت جدیدی نظیر او در صحنه‌ی سیاست ما عرض اندام می‌کند . . . آمریکا از چند سال اخیر که در نتیجه‌ی تحولات جنگ گذارش به ایران افتاد . . . سعی کرده است ابتکار سیاست و اقتصاد را از دست بریتانیا بگیرد . . . از اوایل امسال مخصوصاً با ورود نماینده‌ی جدید آمریکا به ایران مرحله‌ی تازه‌ای در ابراز علاقه‌ی آمریکائی‌ها به کشور ما احساس شد . . . صمیمیت با دولت "بیطرف" آمریکا همه جا مورد تبلیغ قرار می‌گرفت، سفیر کبیر آن کشور به روزنامه‌نگاران "جبهه‌ی ملی مطبوعات" در هتل دربند درس آزادی مطبوعات می‌داد. در جریان اخیر و ختم جریانات آذربایجان نیز دست رفقای آمریکائی خوانده می‌شد تا جائی‌که کار از مذاکره و اطمینان به اظهار رسمی و علنی کشید. در جریان این مدت دسته‌ای که در دوره ی چهاردهم و قبل از آن

روی کار بودند و تمایل سیاسی شان به‌سوی دیگر بود سکوت و آرامش را که آثار عدم رضایت گاهگاهی از آن خوانده می‌شد مراعات می‌نمودند . . .
چیزی که از ظاهر شدن اختلاف بین این دو دسته جلوگیری می‌کرد همان وجود "مخاطراتی" بود که آنها را تهدید می کرد و به مجردی که با پیش آمدن قضایای اخیر "خطر" برطرف شد ریشه‌های تضاد که مخفی فعالیت می‌نمود آشکار و علنی شد.
آن عده که با توجه به خطر از انتهای دوره‌ی ۱۴ راضی شده بودند دسته‌ی دیگری از طبقه‌ی حاکمه روی کار آیند اکنون که آن دسته رل خود را انجام دادند، سعی دارند قدرت از دست رفته را باز یابند و مواضعی را که سابقاً از روی احبار یا مصلحت از دست داده بودند پس بگیرند."

موضع اپوزیسیون طرفدار سیاست انگلیس را صریح‌تر از همه، روزنامه‌ی "ایران نو" منتسب به سیدضیاءالدین و حزب اراده‌ی ملی در نخستین شماره‌ی خود پس از خروج از توقیف ده ماهه از طرف قوام روشن می‌سازد. این روزنامه در نامه‌ی سرگشاده‌ای که به آقای آلن سفیر کبیر آمریکا نگاشته است چنین می‌نویسد:
"دولت کنونی باتکاء سیاست دوستانه ی خارجی و تقویت عمل سلف جنابعالی روی کار آمد و مجلس ایران نه از نظر عقیده به مسئول دولت بلکه از نظر اقتصادی سیاسی و اینکه مسئله‌ی آذربایجان در سر سیاست جهان . . . تمام شود . . . تمکین کرد. ولی اینک که ملت ایران می‌تواند بدون مصلحت خارجی در حق دولت قضاوت کند، در این قضاوت ملت ایران دولت حاضر را مظهر افکار و تمایلات خود نمی‌داند."
ایران نو ادامه می‌دهد:
"نویسنده خود را ناگزیر از افشاء این مطلب می‌دانم که اولاً موقعیت فعلی که افکار ملت ایران معتقد است از حمایت بیطرفانه ی جنابعالی بهره‌مند بوده در اوضاع و احوال کنونی معارضه با احساسات عمومی ملت ایران داشته و ناچار چنین احساساتی مخلّ روابط دوستانه‌ی ملت ایران و ملل متحده‌ی آمریکا خواهد بود."
روزنامه‌ی "ایران نو" به اظهارات آقای آلن در هتل دربند در اوایل سال راجع به اینکه مخالفت با آزادی جرائد "شیطنت محض" است اشاره نموده و می‌نویسد:
"ملت ایران امروز از آنجناب می‌پرسد آیا شیطنت محض نیست در یک کشور دمکراسی آن هم موقع انتخابات حزب مخلوق دولت به اتکاء قدرت دولت خود را مظهر منحصر افکار عمومی دانسته از تمام وسائل دولتی منحصراً استفاده‌ی تبلیغاتی کرده و از تمام اجتماعات و احزاب دیگر سلب آزادی و حتی نطق و تبلیغ نماید . . . چنانچه اظهارات سابق جنابعالی در هتل دربند از لحاظ علاقه به اجرای اصول منشور ملل

متفق بوده است برای چه در این موقع که اصول مقدس منشور با کمال بی‌پروائی از طرف دولت و حزب دولتی پایمال می‌شود به سکوت برگزار می‌شود؟!

رادیو لندن نیز علناً و به‌طور وسیعی از عدم آزادی انتخابات در ایران سخن می‌گفت. ولی توجه خاص امپریالیسم انگلیس متوجه حزب دمکرات قوام که بمثابه ی یک حزب دولتی قطعاً اکثریت را برای کاندیدهای خود تأمین می‌کرد و امکان استفاده از این حزب و جلب وکلای منتخب به‌سوی خود بود.

همانطور که انتظار می رفت حزب دمکرات در نتیجه برگذار کردن یک انتخابات قلابی در مجلس حائز اکثریت تام شد. ولی مطلب بر سر این بود که آیا وکلای منتخب خواهند توانست در مجلس فراکسیون محکمی تشکیل دهند که مطیع سیاست قوام باشد یا اینکه این فراکسیون پس از چندی به اجزاء اولیه‌ی خود تقسیم خواهد شد. روزنامه‌ی مردم در شماره ی ۵۴ به این موضوع پاسخ روشن داد. حزب دمکرات قوام هنگامی تشکیل شد که ارتجاع می‌کوشید همه‌ی نیروی خود را در یکجا گرد آورد و عناصر مختلفی از جریانات سیاسی گوناگون، خواه به‌منظور اصلی مبارزه با جنبش دمکراتیک و خواه به‌منظور به‌دست آوردن مقاماتی در دستگاه دولتی و یا راه یافتن به مجلس، به این حزب روی آوردند و در جریان بعدی تجزیه و جدا کردن آنها کار مشکلی نبود. امپریالیسم انگلیس به‌آسانی موفق به وارد کردن شکاف در این فراکسیون شد. به‌تدریج عده‌ای از منتخبین قوام به اقلیتی که با اعمال نفوذ انگلیس‌ها انتخاب شده بود پیوستند. به‌منظور ارضاء امپریالیسم انگلیس قوام در تاریخ ۱۳۲۶/۳/۳۱ (۱۹۴۷/۴/۲۲) کابینه‌ی خود را ترمیم کرد و با اعتمادی که به شخص خود داشت اکثریت کابینه را از اشخاصی تشکیل داد که به‌قول روزنامه‌ی "قیام ایران" در لیست سفید امپریالیسم انگلیس جا داشتند.

ولی این ترمیم نمی‌توانست هیچیک از دو امپریالیسم را راضی کند و بالاخره قوام مجبور شد در تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۲۶ پس از نطق مفصلی که در آن وکلای عهدشکن مورد حمله‌ی وی قرار گرفتند از کار کناره‌گیری کند.

طی حکومت ۲۲ ماهه‌ی قوام امپریالیسم آمریکا توانست مواضع محکمی در میدان سیاست داخلی ایران به‌دست آورد. امپریالیسم انگلیس با وجود نفوذ نقش خود اکنون در مبارزه با امپریالیسم آمریکا در حقیقت در مقام تدافعی قرار داشت. تنها هدف امپریالیسم انگلیس در شرایط پس از جنگ، نه به‌دست آوردن مواضع نوین، بلکه حفظ مواضع موجود خود بود.

به‌طوریکه پی از برکناری حکومت قوام معلوم شد در ۶ اکتبر ۱۹۴۷ بدون اجازه و اطلاع مجلس قراردادی به امضاء جم وزیر جنگ و جرج آلن سفیر آمریکا به امضاء رسیده بود که بعدها به قرارداد جم ـ آلن معروف شد. این قرارداد درحقیقت ارتش ایران را در اختیار مستشاران آمریکائی قرار می‌داد. قرارداد نه تنها به حق حاکمیت ایران لطمه وارد می ساخت بلکه ایران را بدل به پایگاه نظامی علیه همسایه‌ی شمالی ایران ـ اتحاد شوروی ـ

می‌نمود. روزنامه‌ی "مردم" درباره ی این قرارداد در شماره‌ی ۲۳۵ مورخه ۴ دی ۱۳۲۶ (۱۹۴۷/۱۲/۲۶) خود چنین نوشت:

"در دوران اخیر اخبار حیرت‌آوری درباره‌ی انعقاد یک قرارداد نظامی بین دولتین آمریکا و ایران از رادیوها و خبرگزاری‌های مختلف جهان منتشر گردیده و ملت ایران را از بی‌پروائی و قانون‌شکنی زمامداران خود غرق تعجب ساخته است. این اخبار حاکی است که آقای قوام نخست‌وزیر سابق . . . روز ۶ اکتبر (دوشنبه‌ی ۱۳ مهر) گذشته بدون اجازه‌ی مجلس ایران (در آن موقع مجلس مفتوح بود . ک .) قرارداد نظامی خطرناک و اسارت‌آوری را با آقای جرج آلن سفیر آمریکا امضاء نموده‌اند. این قرارداد یک هیئت نظامی افسران آمریکائی را با شرایط سنگین و کمرشکن در امور نظامی ایران دخالت می‌دهد. این هیئت نظامی چنانکه خبرگزاری‌ها خبر می‌دهند موظف است ارتش ایران را "ارشاد" کند و اداره‌ی امور نیروی ایران را تنظیم نماید و در مسائل مربوط به "عملیات نظامی" و "دفاع از ایران" . . . به ارتش ایران اندرز بدهد و آنرا رهبری نماید.

در این قرارداد تصریح شده است که دولت ایران تمام اسرار و اطلاعاتی را که برای اجراء مأموریتی که افسران آمریکائی به‌عهده دارند لازم است در اختیار این هیئت خواهد گذاشت و این امر با اجازه‌ی وزیر جنگ ایران صورت خواهد گرفت. و نیز قرارداد برای مستشاران نظامی آمریکا حق انحصاری در امر ارتش ایران را می شناسد و قید می‌کند که دولت ایران جز با اجازه‌ی دولت آمریکا حق ندارد مستشارانی از دول دیگر استخدام کند."

اطلاع از عقد قرارداد موجب هیجان بزرگی شد. دولت و ستاد ارتش نخست تکذیب کردند. ولی حقیقت به‌زودی آشکار شد. اطلاعی که از طرف بخش مطبوعات سفارت شوروی در باره‌ی وجود این قرارداد انتشار یافت به روشن شدن موضوع کمک کرد. در این اطلاعیه گفته شده بود که چون محافل رسمی ایران می‌کوشند موضوع امضاء چنین قراردادی را منکر شوند شعبه‌ی مطبوعات سفارت شوروی به‌اطلاع می‌رساند که این قرارداد از طرف ایران توسط آقای محمود جم و از طرف ایالات متحده‌ی آمریکا توسط آقای جرج آلن امضاء شده و به دبیرخانه‌ی سازمان ملل متحد برای ثبت داده شده است.

به‌زودی وجود قرارداد پنهانی دیگری نیز فاش شد که ژاندارمری ایران را در اختیار افسران آمریکا می‌گذارد. متن این قرارداد در روزنامه‌ی "قیام ایران" (شماره ی ۹ اسفند ماه سال ۱۳۲۶) به طبع رسید و برای اولین بار افکار عمومی از وجود این قرارداد اسارت‌آور آگاه شد.

به‌موازات قراردادهای نظامی که ارتش و ژاندارمری ایران را در کنترل آمریکا قرار می‌داد اقداماتی هم برای تحمیل وام‌های اسارت‌آور و فروش اسلحه‌ی آمریکائی به ایران انجام می‌گرفت و در این معامله اسلحه‌های از نظر مادی و معنوی فرسوده‌ی آمریکائی در مقابل وام به ایران فروخته می شد. مقدمه‌ی نخستین وامی که

بدین‌منظور می‌بایست به ایران واگذار شود در زمان حکومت قوام تهیه و در کابینه‌ی بعدی حکیمی از تصویب مجلس گذشت (به‌مبلغ ۱۰ میلیون دلار).

بدین طریق آمریکا به‌تدریج مواضع کلیدی را در خاورمیانه و از آنجمله در ایران به‌دست می‌آورد. دخالت آمریکا در امور این منطقه اکنون دیگر بدون پرده‌پوشی انجام می شد. دخالت امپریالیسم آمریکا در امور ایران به‌ویژه طی ۲۱ ماه اقامت جرج آلن سفیر کبیر آمریکا که قسمت اعظم آن مصادف با کابینه‌ی قوام بود کاملاً بی‌پرده انجام می‌شد. در این زمینه روزنامه‌ی "مردم" در شماره ی ۲۴۷ مورخه ۲۰ دی ۱۳۲۶ (۱۹۴۷/۱/۱۱) به‌مناسبت پایان مأموریت جرج آلن می نویسد:

"دیروز اعلام گردید که آقای ژرژ آلن سفیر کبیر آمریکا در تهران به سمت وزارت خارجه‌ی آمریکا انتخاب شده و چند هفته‌ی دیگر از ایران خواهد رفت . . . آقای آلن از اوائل اردیبهشت ۱۳۲۵ یعنی قریب بیست و یک ماه سمت سفارت کبیر آمریکا را در ایران داشته‌اند. در دوره‌ی سفیرکبیری آقای آلن فعالیت سیاسی آمریکا در ایران به‌نحو حیرت‌انگیزی آغاز شده و ادامه پیدا کرد. در این دوره بود که دیپلماسی انگلستان در ایران موقتاً عقب رفته و ابتکار عملیات در کشور ما کاملاً به دست سیاست آمریکا افتاد. می‌توان گفت که در ظرف این ۲۱ ماه دولت ایران در همه ی عملیات مهم و حتی جزئی خود به‌دستور مستقیم سیاست آمریکا کار می‌کرد.

. . . با دیکته ی این سیاست بود که حزب دمکرات ایران برای تضعیف جنبش‌های آزادی‌خواهانه به کمک سرنیزه و زور تأسیس شد. سیاست آمریکا بود که جریانات فجیع جنوب ایران را به‌نام نهضت فارس راه انداخت. این سیاست بود که ایلات را در همه جا تحریک کرد، به آنها اسلحه داد، روز تولد لیدرهای آنان را در سفارت خود جشن گرفت. الهام آقای آلن و سیاست آمریکا بود که دولت سابق را در سرکوبی بی‌رحمانه‌ی آزادی‌خواهان تا این اندازه بی‌پروا و جسور ساخت. این سیاست بود که ژاندارمری و ارتش ایران را به‌وسیله‌ی مستشاران خود قبضه کرده بود. سیاست آمریکا در انتخابات دوره‌ی ۱۵ مجلس نقش مهمی داشت. کاندیدهای حزب دمکرات ایران اغلب با پشتیبانی این سیاست از صندوق آراء بیرون می‌آمدند. سیاست آمریکا بود که کلیه‌ی مظاهر حیات اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران را به دست گرفته بود و همه‌ی آنرا به میل خود می‌گردانید.

در دوره‌ی اخیر "قرضه"ی دویست و پنجاه میلیون دلار از بانک بین‌المللی، مسئله‌ی قرضه‌ی جنگی ۲۵ میلیون دلار برای خرید اسلحه، مسئله‌ی تمدید استخدام مستشاران نظامی آمریکا هر یک ماجرائی است که دست آقای جرج آلن در تمام آنها آشکار بوده است.

. . . هنگام مطرح شدن مسئله‌ی موافقت‌نامه‌ی ایران و شوروی سیاست آمریکا به دست آقای آلن تشویق و فشار را برای ردّ موافقت‌نامه به حدّ اعلا رسانید . . . "

چنین است منظره‌ی رقابت‌های امپریالیستی که موجب سقوط حکومت قوام گردید.

۳) اوج نوین در فعالیت حزب توده ی ایران

حملات همه‌جانبه‌ی ارتجاع پس از ناکامی جنبش و بحران داخلی، لطمه‌ی فراوانی به حزب تـوده‌ی ایـران وارد نمود. ولی رهبری حزب در اندک مدتی توانست خود را از بحران خارج کند و دست به بهبود سازمان‌هـای حزبی بزند.

حملات و پیگردهای همه‌جانبه به‌خودی خود تـصفیه‌ای در صـفوف حـزب انجـام داد. بـسیاری از عناصـر متزلزل و فرصت‌طلب حزب را ترک گفتند. با اینحال رهبری حزب تصمیم گرفت خود نیز دسـت بـه تـصفیه‌ی حزب از وجود عناصری که از نظر اخلاق و روش خود شایستگی عضویت حزب را نداشتند بزند.

گرچه این تصفیه به‌نحوی که باید انجام نگرفت ولی تا همان اندازه که اجراء شد کمک بسزائی بود به بـالا بردن انضباط حزبی.

از بهمن ماه ۱۳۲۵ رهبری حزب به انتشار "نشریه ی هفتگی" آغـاز نمـود کـه در آن مـسائل مربـوط بـه زندگی داخلی حزب و مسائل نظری اقتصادی و سیاسی که می بایست در سـازمان‌هـای اولیـه‌ی حزبـی مـورد مذاکره قرار گیرد مطرح گردید، کلاس‌های حزبی از نو شروع به کار کردند، در همه جا سازمان‌های حزبی احیاء می‌گردید.

روابط بین‌المللی حزب و اتحادیه‌های کارگری نیز مجدداً برقرار می‌گردید، نکته‌ای که به‌نوبه‌ی خـود بـرای رشد و تحکیم حزب تأثیر مثبت داشت. در بهمن ماه ۱۳۲۵ سازمان جوانان حزب از طرف فدراسیون بین‌المللـی جوانان برای شرکت در جشنواره‌ی جهانی دعوت شد. در فروردین ۱۳۲۶ از نمایندگان سـازمان جوانـان حـزب برای شرکت در جلسه‌ی مشورتی سازمان جوانان کشورهای آسیائی به هندوستان (بمبئی) دعوت به عمل آمـد. در دوره‌ی اجلاسیه‌ی ۲۰–۲۵ سپتامبر ۱۹۴۷ کمیته‌ی اجرائیه‌ی فدراسیون بین‌المللی زنان سازمان زنان حـزب توده ی ایران را به عضویت پذیرفت.

از اوائل بهار ۱۳۲۶ حزب به تهیه‌ی مقدمات دعوت کنفرانس ایالتی تهـران آغـاز نمـود. ایـن کنفـرانس در تیرماه (از ۱۵ تا ۳۱) و با شرکت فعال نمایندگان و در محیط بحث آزاد و خلاق برگزار گردید.

ارگان مرکزی حزب در شماره ی ۱۳۱ مورخه ۱۳۲۶/۴/۲۲ در این باره نوشت:

"سومین کنفرانس ایالتی تهران پس از یکسال و دو ماه که از تاریخ دومین کنفرانس ایالتی مـی‌گذشـت بـا حضور نمایندگان حوزه‌های حزبی تهران روز پنج‌شنبه‌ی یازدهم تیرماه در سـالن کلـوب مرکـزی گـشایش یافت و روز شنبه‌ی بیستم تیر پس از انجام وظائف سنگین خـود طـی جلـسات ممتـد و پرحـرارت خاتمـه پذیرفت. در شرایط کنونی تشکیل این کنفرانس، مطالبی که در جلسات آن مطرح گردیـد و نتـایجی کـه از

آن مباحث پرشور گرفته شد، تأثیری که در روح اعضاء خود باقی گذاشت، همه و همه دارای اهمیت شایانی است. با آنکه شرکت کنندگان در نقادی و اظهار نظر صریح و قطعی راسخ بودند هنگامی‌که کنفرانس پایان پذیرفت چیزی جز صمیمیت مطلق در میان اعضاء حس نمی‌شد. فشار دشمن این صمیمیت واقعی را به‌وجود آورده است. رشد اعضاء در این کنفرانس شگفت‌انگیز بود . . . هیچ چیز سرسری نگذشت، هیچ چیز به تعارف برگذار نشد . . .

نکته‌ی اساسی در تمام بحث‌ها پند گرفتن از گذشته و پی افکندن کار آینده بر اساس درست و خردمندانه بود. کنفرانس شدیداً کسانی را که در گذشته از اصول مرام و نظام حزبی تخطی کرده و خودسرانه اعمال خطائی کرده بودند تقبیح کرد . . . و عزم خود را برای جلوگیری از هرگونه خطاکاری و خودسری نشان داد . . .

صندلی‌ها را چه کسانی آشغال کرده بودند؟ کارگران، دهقانان و روشنفکران بیکارشده، زندان‌کشیده، دربدر و آواره‌شده، گرسنگانی که چشمشان به‌درستی می‌دید و مغزشان به‌درستی درک می‌کرد . . .

کنفرانس به ملت ایران پیام فرستاد که مواظب و بیدار باشد، به نیروی خود اطمینان کند، چیزی جز قدرت ملی را در خور اعتماد نشمرد، رسوائی دشمنان رنگارنگ را ببیند و عدم قابلیت و انحطاط آنها را درک کند، مطمئن باشد که حزب توده ایران و مبارزین آن حتی یک آنی از راه حق خود که راه اوست . . . منحرف نخواهند شد. کنفرانس به ملت ایران پیام فرستاد که به اغواء جهانخواران از راه به‌در نرود و در دام امپریالیسم نیفتد، بکوشد تا در حفظ صلح، در تأمین عدالت بین‌المللی نقش مؤثری بازی کند، به فرزندان ناخلف وطن مهلت ندهد تا آنها تاریخ و حیثیت ما، رفاه و آزادی مردم ما، صلح و امنیت خطّه‌ی ما را به بهای ناچیز بفروشند و دست متعدی امپریالیسم را در کشور گشاد کنند."

"تردیدی نیست که در سومین کنفرانس ایالتی تهران حزب ما گام بزرگی در راه تکمیل خود، رفع نواقص خود، تجدید سازمان و عناصر اداره کننده‌ی خود برداشت . . . "

فعالیت سازمان جوانان حزب نیز دوش به دوش حزب بسط می‌یافت و این سازمان در شهریور ۱۳۲۶ کنفرانس نوبتی سازمان ایالتی تهران خود را برگزار نمود. در گزارش کمیته‌ی مرکزی سازمان گفته می‌شد که با وجود ضربه‌ی سختی که به سازمان وارد شد سازمان نه تنها توانست مجدداً صفوف خود را جمع کند بلکه اکنون به تعداد اعضاء سازمان نیز ۲۰٪ افزوده شده است. ترکیب اجتماعی سازمان به‌هنگام افتتاح کنفرانس عبارت بود از: دانشجویان طبقات مختلف ۴۰/۷٪، کارگران ۳۸/۷٪ پیشه‌وران ۱۷/۱٪، متفرقه ۴/۵٪.

در قطعنامه‌ی کنفرانس تکیه‌ی خاص روی لزوم تربیت جوانان، مبارزه با هرگونه دسته‌بندی و بالا بردن انضباط در صفوف سازمان شده بود (رجوع شود به شماره‌های ۱۸۱ و ۱۸۲ روزنامه‌ی "مردم").

بدین‌طریق حزب به‌تدریج ضربه‌ی وارده را ترمیم می‌کرد. مخالفان حزب نیز به این موضوع توجه داشتند. مثلاً موسوی‌زاده که یکی از رهبران حزب دموکرات ایران و وزیر دادگستری کابینه‌ی قوام بود،هنگامی که در روزنامه‌ی "راستگو" (مورخه ۱۳۲۶/۳/۳۰ – ۱۹۴۷/۶/۲۱) از لزوم جلوگیری از تلاشی حزب دموکرات ایران صحبت می‌کند متذکر می‌گردد که:

"حزب توده‌ی ایران تا به حال چندین بار کتک خورده است و بارها در حزب را بسته‌اند، مبارزین آن را گرفته و زندانی کرده‌اند، عده ای را بر علیه آن شورانده‌اند و قوای مسلح ارتش را هم برای وارد آوردن فشار جلوی درهای آن گذاشته‌اند. ولی این حزب باز هم توانست موجودیت خود را کماکان محفوظ بدارد."

حزب توده‌ی ایران با اصلاح اشتباهات، جمع‌آوری نیروها و تحکیم سازمانهای خویش، خودرا برای ادامه‌ی مبارزه علیه ارتجاع داخلی و امپریالیسم آماده می‌ساخت.

پس از در هم شکستن جنبش آذربایجان فشار و ترور در آذربایجان به مقیاس غیرقابل تصوری بسط یافت. هزاران نفر به عنوان شرکت در جنبش دمکراتیک تیرباران و یا زندانی شده و یا نفی بلد می‌گردیدند. حد ومرزی برای رشوه و ارتشاء وجود نداشت. اتهام‌زنی به منظور استفاده از متهمین وسیعاً رواج یافته بود.

حزب توده‌ی ایران برای دفاع از حقوق مردم آذربایجان به پا برخاست. مطبوعات حزب به افشاء پیگیر اقدامات جنایتکارانه‌ی مأموران دولت پرداختند. روزنامه‌ی "مردم" در شماره‌ی ۶۶ به تاریخ هفتم تیر ۱۹۴۶ وضع زندانهای آذربایجان را چنین تشریح می‌کرد:

"وضع زندانهای آذربایجان بسیار رقت‌آور است. صدها کارگر و زارع و روشنفکر بلاتکلیف در میان شپش‌ها غوطه می‌خوردند زنان آنها، فرزندان آنها ... متواری و یا در کوچه‌ها به تکدّی مشغولند. برای ملاقات هر زندانی پنجاه ریال رشوه لازم است. اما همه کس استطاعت پرداخت این مبلغ را ندارد.

طبق اطلاع روزنامه‌ی "مردم " (۱۳۲۶/۴/۱۲ـ۱۹۴۷/۶/۴) در آذربایجان بنا بر آمار رسمی۷۶۰ نفر اعدام شده بودند. کمیسیون محرمانه‌ی ویژه‌ای برای تبعید عناصر "ناصالح" به نقاط دور دست جنوب تشکیل شده بود. مطبوعات حزبی این توطئه را بر ملا ساختند. در روزنامه‌ی مردم شماره‌ی۶۸ـ۲۰ فروردین ۱۳۲۶ زیر عنوان "یک بخشنامه‌ی محرمانه از دفتر نخست‌وزیری" راجع به "مهاجرین شمال" با ذکر شماره و تاریخ بخشنامه گفته می‌شد:

"شماره‌ی این بخشنامه‌ی محرمانه به وزارتخانه‌ها ۱۶۵۶۷س۴۸۸۵۳ به تاریخ ۱۳۲۵/۱۲/۲۹ می‌باشد. ما قبلاً خبر دادیم که شورای شهرستان تبریز تصویب کرده بود که عده‌ای را به نام مهاجر به شهرستانهای جنوبی ایران تبعید کنند. اکنون خبر مکمل به ما رسیده است مبنی بر این که طبق تصمیم متخذه‌ی کمیسیون منعقد در دفتر نخست‌وزیری در ۲۱ اسفند ۱۳۲۵ عده‌ای از مهاجرین شمالی به شهرستان‌های یزد، گلپایگان وکرمان اعزام می‌شوند."

به ویژه سر مقاله‌ی"مردم" شماره‌ی۱۹۳ مورخه ۶ مهر ۱۳۲۶ـ ۱۹۴۷/۹/۲۹ تحت عنوان "کاروان اسیران" انعکاس وسیعی یافت. در این شماره پرده از روی خبر مسافرت فرماندار نظامی تهران به خرم‌آباد به منظور "جا به جا کردن" " مهاجرین آذربایجان" که بنا به اطلاعیه‌ی فرماندار نظامی عده‌ی آنها بالغ به ۷۰۰ نفر بوده است برداشته می‌شود. روزنامه‌ی "مردم" می‌نویسد:

"هفته‌ی گذشته روزنامه‌های تهران خبر دادند که آقای سرتیپ مظفری فرماندار نظامی تهران مسافرت فوق‌العاده‌ای به خرم‌آباد نموده‌اند و منظور از این مسافرت ترتیب دادن وسائل زندگی و اسکان عده‌ای از مردم آذربایجان است که آنها را به‌عنوان "مهاجر" از محل سکونت خود کوچ داده‌اند و به اردوهائی که از طرف ارتش برایشان فراهم گردیده است اعزام داشته‌اند . . . ضمن مصاحبه سرتیپ مظفری گفت که در اردوگاه‌های مزبور اکنون قریب ۷۰۰ نفر از مهاجرین بیکار که شامل زن و مرد می‌باشند سکونت دارند . . . اکنون در شمال و غرب آذربایجان باز هم مشغول جمع‌آوری مهاجرین هستند و مرکز تجمع آنها، عجالتاً زنجان است که پس از آن آنها را نیز به اردوگاه‌های خرم‌آباد انتقال دهند.

اخبار موثقی که ما شنیده‌ایم حاکی است که عده‌ی این افراد . . . تاکنون ۱۷هزار نفر است. بین آنها عده‌ی کثیری زنان و دختران هستند . . . حتی در ایستگاه‌ها نسبت به بعضی از آنها قصد تجاوز شده است.

. . . روزنامه‌ی اطلاعات می‌نویسد که اینها اشخاص بی‌بضاعتی هستند که قادر به تأمین خود نمی‌باشند و حال آنکه سپهبد شاه‌بختی ضمن مصاحبه با مخبر جوانمردان گفت ـ اینها کسانی هستند که در آذربایجان امنیت عمومی را دچار اختلال نموده و روابط ایران را با همسایه‌ی شمالی ما اتحاد شوروی تیره ساخته‌اند."

به‌مناسبت این سرمقاله روزنامه‌ی "مردم" توقیف شد.

به فعالیت حزب در مقابله با اقدامات امپریالیسم به‌ویژه امپریالیسم آمریکا نیز روز به روز افزوده می‌شد. کارزار وسیع تبلیغاتی حزب علیه دخالت‌های جرج آلن سفیر آمریکا، علیه وام‌های اسارت‌آور آمریکا به ایران، علیه انعقاد قراردادهای نظامی، علیه نقشه‌ی ۷ساله‌ی تحمیل‌شده از طرف آمریکا و غیره برای نیروهای ضدامپریالیستی ماهیت تجهیزکننده داشت.

تحکیم هرچه بیشتر صفوف و بهبود وضع داخلی حزب امکان مبارزه با ارتجاع را سهل‌تر می‌ساخت. و به همین دلیل ارتجاع و امپریالیسم توجه زیادی به انفجار حزب از داخل داشتند و امیدواری آنها به اپوزیسیون داخل حزب بود.

این اپوزیسیون که از نظر ایدئولوژیک اکنون دیگر شکست خورده بود هنوز مواضعی را در دست داشت: اکثریت کمیته‌ی ایالتی تهران و برخی از مواضع کلیدی دیگر. اپوزیسیون و در رأس آن خلیل ملکی تصمیم گرفتند تا موقعی که این مواضع از دست نرفته است دست به انشعاب بزنند تا بتوانند نیروی هرچه بیشتری را به خود ببرند.

۴) انشعاب در حزب توده ی ایران

انشعاب یکی از مهم‌ترین رویدادهای زندگی حزب توده ی ایران است. این انشعاب مبانی سازمانی، وحدت و یکپارچگی حزب را که در شرایط حمله‌ی همه‌جانبه‌ی ارتجاع برای حزب جنبه‌ی حیاتی داشت زیر ضربه قرار می‌داد.

پرچمدار انشعاب خلیل ملکی بود. در بدو امر خلیل ملکی به‌عنوان خیرخواه حزب، شخصی که مایل است از راه انتقاد به حزب کمک کند به فعالیت خود در حزب آغاز نمود. وی در گذشته جزء ۵۳ نفر کمونیست بود که به‌همراه دکتر ارانی محاکمه شدند. پس از خروج از زندان و تشکیل حزب توده ی ایران وی خود را کنار نگاه داشت و تنها در آستانه‌ی نخستین کنگره وارد حزب شد. ولی بنا به سابقه‌ای که داشت در همان کنگره به عضویت کمیسیون تفتیش انتخاب گردید. از راه انتقاد برخی نارسائی‌ها که زائیده‌ی رشد سریع حزب بود وی توانست عده‌ای از اعضاء جوان حزب را که مایل به رفع نواقص بودند به‌سوی خود جلب کند. بنا به چنین سابقه‌ای بود که وی پس از شکست ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به عضویت هیئت اجرائیه‌ی موقت درآمد.

پس از ورود به رهبری حزب، خلیل ملکی به کار متحد ساختن گروه‌های مختلف اپوزیسیون از قبیل "آوانگاردیست‌ها"، به‌اصطلاح "اصلاح‌طلبان"، "سازمان تصفیه ی حزب توده ی ایران" (؟) و غیره می‌شود. با تشکیل اپوزیسیون واحد انشعابگران می‌کوشند از سردرگمی موجود برای به‌دست آوردن مواضع کلیدی در داخل حزب استفاده کنند. بودن خلیل ملکی در هیئت اجرائیه‌ی موقت و وجود فراکسیون به این کار کمک می‌کند.

نخستین "پیروزی" خود را انشعابگران در سومین کنفرانس ایالتی تهران به‌دست می‌آورند. این کنفرانس در محیط دمکراسی وسیع درون حزبی برگزار شد و بسیاری از عیوب گذشته مورد انتقاد قرار گرفت. با استفاده از این وضع و با داشتن یک فراکسیون متشکل مخفی انشعابگران موفق شدند اکثریت کمیته‌ی ایالتی جدید را به‌دست آورند و ۱۷ نفر از طرفداران خود را به‌عنوان نماینده برای کنگره‌ی دوم حزب بگذرانند.

این "موفقیت" به انشعابگران پر و بال داد و به امید اینکه در کنگره‌ی حزب نیز خواهند توانست به همین طریق اکثریت لازم را به‌دست آورند بلافاصله پس از کنفرانس ایالتی تهران هیئت اجرائیه را برای تشکیل کنگره‌ی دوم تحت فشار قرار دادند.

جریان کنفرانس ایالتی تهران برای هیئت اجرائیه‌ی موقت هشدارباشی بود. روشن شد که نرمش هیئت اجرائیه‌ی موقت و کوشش رهبری برای تخفیف مبارزه‌ی درون حزبی از جانب اپوزیسیون به نحو دیگری تعبیر شده است و آنرا به حساب ضعف رهبری گذارده‌اند. اکنون می‌بایستی نه تنها از نظر ایده‌ای بلکه از نظر سازمانی نیز این اپوزیسیون در هم شکسته شود.

آنچه از نظر ایده‌ای شکست اپوزیسیون را تأمین نمود انتشار جزوات توضیحی، نشریه‌ی هفتگی و به‌ویژه جلسات بحث و انتقادی بود که از طرف هیئت اجرائیه‌ی موقت تشکیل داده شد و قبلاً به آن اشاره شده است. در این جلسات به یکان یکان اعضاء حزب که داوطلبانه در آن شرکت می‌جستند سیمای اپوزیسیون، ضدحزبی بودن این جریان و اینکه این جریان به منافع چه کسانی خدمت می‌کند نشان داده می‌شد و جلسات بحث و انتقاد نتیجه‌ی مثبت خود را بخشید.

اکنون موقع تعرض به مواضع سازمانی اپوزیسیون فرا رسیده بود. طبق اطلاع هیئت اجرائیه‌ی موقت، اپوزیسیون در داخل حزب دست به فعالیت نهانی زده بود. در پائیز ۱۳۲۶ کمیسیونی مرکب از سه نفر اعضاء هیئت اجرائیه‌ی موقت برای رسیدگی به فعالیت فراکسیونی اپوزیسیون تعیین گردید. در همان بدو امر دلائل محکمی از فعالیت زیرزمینی "اصلاح‌طلبان" به‌دست آمد. اپوزیسیون در صدد برآمد به هر نحوی که هست مانع کار کمیسیون بشود. بنا به تصمیم اپوزیسیون خلیل ملکی در جلسه‌ی وسیع کمیسیون تفتیش ایالتی با استفاده از اکثریتی که اپوزیسیون به‌دست آورده بود با ذکر مطالبی علیه عده‌ای از اعضاء هیئت اجرائیه‌ی موقت کوشید در هیئت اجرائیه تفرقه ایجاد کند و اظهار داشت که تنها هنگامی به فعالیت خود در هیئت اجرائیه‌ی موقت ادامه خواهد داد که کمیسیونی مرکب از افراد مورد قبول وی هر مطلبی که خواهد گفت رسیدگی نماید. تقاضای وی مورد قبول واقع شد. کوشش وی در کمیسیون متشکله برای اثبات "رویه‌ی غیرحزبی" برخی از اعضاء هیئت اجرائیه ی موقت بی‌نتیجه ماند.

تشدید موفقیت‌آمیز مبارزه علیه انشعاب و روش محکم هیئت اجرائیه‌ی موقت انشعابیون را وادار به تسریع عمل خود نمود. خلیل ملکی پس از بیرون رفتن از هیئت اجرائیه‌ی موقت علناً در جلسات بحث و انتقاد وارد عمل شد تا شاید بتواند با اتوریته‌ی خود تأثیر مثبتی به نفع انشعابیون بنماید. ولی بحث و انتقاد چند ماهه اکنون دیگر اثر خود را بخشیده بود. ضدحزبی بودن نظریات اپوزیسیون برای شرکت‌کنندگان در این جلسات روشن بود و هیچ اتوریته‌ای نمی‌توانست اثر داشته باشد.

اپوزیسیون پس از آنکه آخرین امکان خود را از دست رفته دید تلاش خود را در جهت تشکیل هر چه زودتر کنگره‌ی حزب تشدید نمود تا شاید به‌نحوی بتواند اکثریت کمیته‌ی مرکزی آینده تشکیل داد همه‌ی نمایندگان (باستثناء دو نفر) رأی به تأخیر دعوت کنگره دادند.

با از دست رفتن این امکان و دیدن اینکه زمان به نفع آنها کار نمی‌کند انشعابیون به آخرین تصمیم خود دست زدند. روز یکشنبه‌ی ۱۳۲۶/۱۰/۱۳ (۱۹۸۴/۱/۴) نخستین اعلامیه‌ی انشعابیون دائر به انشعاب از حزب انتشار یافت.

اعلامیه دارای امضاء خلیل ملکی عضو هیئت اجرائیه‌ی موقت و یازده نفر از اعضاء کمیته‌ی ایالتی تهران،هیئت تحریریه‌ی ارگان مرکزی حزب و نمایندگان کنگره بود که هریک از آنها، به‌منظور تأثیر بیشتر، سِمَت‌های حزبی را نیز زیر آن ذکر کرده بودند.

در همان‌روز اعلامیه‌ی دیگری و پس از دو روز جزوه‌ی ۵۹ صفحه‌ای تحت عنوان "دو روش در راه یک هدف" منتشر شد. در این جزوه کوشش به‌عمل آمده بود که موضع سیاسی انشعاب روشن شود.

در آغاز این جزوه، حزب توده ی ایران عوام‌فریبانه به‌عنوان حزبی توصیف شده است که:

"تجسم مترقی‌ترین نهضت اجتماعی تاریخ ایران بوده است و به همین مناسبت امید زحمتکشان ایران به‌شمار می‌رود و درضمن افتخارات و پیروزمندی‌های بزرگ خود نواقص و جنبه‌های منفی نیز داشته است."

این جزوه پاسخی است به جزوه‌ی "تحلیلی از اوضاع حزب" که تحت عنوان "نخستین نشریه‌ی دبیرخانه‌ی هیئت اجرائیه‌ی موقت حزب توده ی ایران" منتشر شد و متضمن تحلیل عینی و منطقی وضع حزب و انتقاد از نظریات نادرستی است که در آن وجود داشته.

در جزوه‌ی "دو روش برای یک هدف" رهبری حزب به سه دسته تقسیم شده است:

اپورتونیست‌های راست که مایل به سازش با محافل راست هستند،

اپورتونیست‌های چپ که تمام مواضع کلیدی حزب را در دست دارند،

طرفداران اصلاحات که مایلند حزب بدل به حزبی "جدی و پیشرو" گردد.

علاوه بر آن از جمله‌ی اصلاح‌طلبان گروهی نیز یه‌عنوان "تلفیقیون" ذکر شده است که در انتقاد نسبت به گذشته‌ی حزب پیگیر نیستند.

منظور از "تلفیقیون" آنهائی بودند که در عین انتقاد از نواقص گذشته از مواضع خلیل ملکی نه تنها دوری جستند بلکه پس از روشن این مواضع با شدت با آن مبارزه نمودند و حال آنکه خلیل ملکی به پشتیبانی آنها که دارای نفوذ قابل ملاحظه‌ای میان روشنفکران بودند امیدوار بود.

مهمترین عامل تسریع انشعاب از طرف اپوزیسیون تصمیم کمیته‌ی مرکزی به تأخیر دعوت کنگره بود. هیئت اجرائیه ی موقت معتقد بود که وقتی می‌توان کنگره را دعوت نمود که در نتیجه‌ی بحث درون‌حزبی موضع هر دو طرف برای اعضاء حزب کاملاً روشن شده باشد.

فردای انشعاب اعلامیه ی هیئت اجرائیه‌ی موقت در این باره انتشار یافت. زیرا اعلامیه را همه‌ی اعضاء هیئت اجرائیه ی موقت سوای خلیل ملکی امضاء کرده بودند که خود علامت وحدت در داخل رهبری بود.

همانروز (دوشنبه‌ی ۱۳۲۶/۱۰/۱۴) جلسه‌ای از فعالین تشکیل یافت که در آن هیئت اجرائیه‌ی موقت درباره‌ی انشعاب گزارش داد. در این گزارش موضوع انشعاب و تاریخچه‌ی آن و عواملی که موجب آن شده به‌تفصیل تشریح شده و از جمله گفته شده بود:

"هیئت اجرائیه طبق نامه‌ی رسمی یک ماه پیش از این اشخاص و رفقای دیگر منتخب . . . کنفرانس ایالتی تهران خواهش کرد که تزها و نظریات خود را بنویسند و نقشه‌های اصلاحی خود را به‌طور مشخص بگویند. آنها کوچکترین پاسخی به این نامه‌ی هیئت اجرائیه ندادند.

. . . آنها انشعاب می‌کنند و حزب را می‌خواهند تجزیه کنند چرا؟ چه موقع در یک حزب باید انشعاب رخ دهد. آنموقع که حزب از طریق اصولی خود منحرف شده و در جاده‌ی اپورتونیسم افتاده، آنموقع که اختلاف نظرهای اصولی در حزب پدید آمده است و هیچ‌گونه امیدی به اصلاح آن نیست. آیا در حزب چنین وضعی حکمفرماست؟ . . . ریشه‌های این انشعاب از خیلی پیش به‌وسیله‌ی این آقایان فراهم شده بود. جلسات مخفی مرتب، حملات دسته‌جمعی از روی نقشه و انتشار شعارهای یکنواخت مقدمات این انشعاب بود. هدف این بود که با پخش انواع اخبار دروغ و عوامفریبی‌ها حتی‌المقدور توده‌ی بیشتری را همراه بکشند. هدف این بود که حزب ما را دچار تفرقه جدی سازند. ولی عمل آنها سِقط شد و حزب ما استحکام خود را در مقابل این تبلیغات نشان داد و مبلغین را شناخت و امروز باعث فخر ماست که عده‌ی انشعاب‌کنندگان انگشت‌شمارند."

هیئت اجرائیه‌ی موقت این نکته را نیز درنظر گرفت که ممکن است برخی از اعضاء حزب پس از درک اینکه از طرف انشعابیون گمراه شده‌اند خواسته باشند اشتباه خود را ترمیم کنند. لذا برای این افراد مهلت پنج روزه برای برگشت به حزب قائل شد.

در واقع هم عده‌ای از اعضاء حزب از انشعابیون رو گرداندند، ولی انشعاب هنوز ریشه‌کن نشده بود. هیئت اجرائیه‌ی موقت در سیزدهمین جلسه‌ی مورخه‌ی ۱۳۲۶/۱۰/۲۳ خود تصمیم گرفت موضوع ماهیت انشعاب را به اعضاء حزب مشخص‌تر در میان بگذارد. روزنامه‌ی مردم در شماره ی ۲۵۰ مورخ ۱۳۲۶/۱۰/۲۳ خود موضوع را چنین تشریح می‌کند:

"برطبق اطلاع مسلم و قضاوت بدون تردید هیئت اجرائیه عمل انشعاب نتیجه‌ی توطئه‌ی ممتدی است که در عرض یکسال اخیر در حزب وجود داشته، با انتشار کتاب "چه باید کرد" آغاز شده و با انتشار کتاب "حزب توده ی ایران سر دو راه" به مرحله‌ی جدّی‌تر و عملی‌تر خود وارد گردیده و با انشعاب خاتمه یافته است. این عمل به کارگردانی خلیل ملکی و اعضاء کمیسیون مخفی "آوانگاردیست" انجام گرفته، هدف آن منفجر کردن حزب از داخل و ایجاد یک سازمان عوامفریبی باصطلاح "سوسیالیست و مترقی" است ...

این انشعاب مربوط به فعالیت مخفی و مرموز امپریالیسم در داخل حزب ما بود که با کلیه‌ی وسائل مستقیم خود ماهرانه عمل کرده ، از کلیه ی انحرافات فکری و خودپسندی ها و تنگ نظری ها استفاده کرده است. بنابراین عمل انشعاب عملی است خائنانه و به قصد خیانت انجام گرفته است و افـرادی کـه در ایـن عمـل شرکت داشته‌اند بعضی دانسته و بعضی ندانسته به سازمان حزی خود و راه و روش آن خیانت کرده‌اند."

در تحلیل هیئت اجرائیه نیز به موضوع فعالیت نهائی امپریالیسم که کوشیده اسـت از هرگونـه انحرافـی، از تمایلات شخصی، خودخواهی‌ها، جاه‌طلبی‌ها و کوته‌بینی‌ها افراد به‌منظور تلاشی حزب از داخـل اسـتفاده کنـد، اشاره شده و عمل آنهائی که عالماً به این کار تن درداده‌اند به‌عنوان خیانت ارزیابی شـده و اخـراج آنهـائی کـه بیانیه‌ی انشعاب را امضاء نموده و ابراز پشیمانی نکرده‌اند اعلام گشته است (خلیل ملکی بدون برگشت).

انشعابیون در جزوه‌ی خود کوشیده بودند بین خود و جزوه‌ی "چه باید کرد" دکتر اپـریم مرزبنـدی نماینـد. این دوروئی را روزنامه‌ی "مردم افشاء می‌کند و نامه‌ای را که چند روز پیش از انشعاب دکتـر اپـریم بـه هیئـت اجرائیه‌ی موقت نوشته بوده است شاهد می‌آورد که در آن دکتر اپریم "یگانـه راه خـروج از تـشنج را بـه‌دسـت آوردن اعتماد اصلاح‌طلبان نسبت به سیاست داخلی حزب" دانسته است و می‌نویسد که چه خوب می‌بود که هر چه زودتر چند تن از این رفقا به هیئت اجرائیه‌ی موقت برگماشته شوند.

روزنامه‌ی "مردم" با استدلال ثابت می‌کند که انشعاب از مدتی پیش آماده می شده اسـت. مـثلاً از جملـه جزوه‌ای که نه تنها از نظر نگارش بلکه از نظر فنی کمتر از ده روز نمی‌توانست آماده شود پس از دو روز انتشار یافته بود.

عکس‌العملی که توده‌های حزبی درمورد انشعاب از خود نشان دادند بهترین علامت سطح بـالای آگـاهی و رشد آنها بود. انشعاب تأثیر هشدارکننده‌ای بخشید. حتی موضع‌گیری سازمان‌هائی نظیر دانـشگاه تهـران نـشان داد که تا چه اندازه حساب انشعابیون که هر انتقادکننده‌ای را به حساب رزرو خود می‌گذارده غلـط بـوده اسـت. مشاهده‌ی سیمای بدون پرده‌ی انشعابیون موجب وحدت بیشتر اعضاء حزب شد. در همـان نخـستین روزهـای انشعاب هیئت اجرائیه‌ی موقت به‌منظور آگاهی از تمایلات اعـضاء حـزب در سـازمان حزبـی تهـران اقـدام بـه رفراندم نمود. در این رفراندم ۹۸٪ اعضاء حزب به رهبری ابراز اعتماد کردند. نمایندگان سومین کنفرانس ایالتی تهران نیز انشعاب را محکوم کردند و افراد جدیدی را به جای افراد سابق که اعتماد آنها را برآورده نکرده بودنـد انتخاب کردند. انشعاب از طرف سازمان‌های توده‌ای ازقبیل شـورای متحـده‌ی مرکـزی اتحادیـه‌ی کـارگران و زحمتکشان ایران، سازمان جوانان، سازمان زنان و دیگر سازمان‌های توده‌ای و مطبوعات دمکراتیک نیز محکوم گردید.

چنین عکس‌العمل هماهنگی از طرف بدنه‌ی حزب و نیروهای دمکراتیک برای انشعابیون که مـی‌کوشـیدند سیمای خود را پنهان کنند غیرمنتظر بود. اکنون تنها یک راه باقی مانده بود: خروج از معرکه به‌نحوی که بتوان

در ظاهر آبروئی برای خود حفظ کرد. دوم بهمن ۱۳۲۶ (۱۹۴۸/۱/۲۳) اعلامیه‌ی جدیدی مبنی بر انصراف از تشکیل "جمعیت سوسیالیست توده ایران" تحت عنوان "اعلامیه درباره‌ی انتشارات بی‌پایه‌ی چند روز اخیر" انتشار یافت که در آن گفته شده بود:

"عده‌ی معدودی از رهبران حزب توده که زمینه‌ی بی‌اندازه مساعدی برای پیشرفت جمعیت سوسیالیست توده پیش‌بینی می‌نمودند از روی لجاجت و عناد ناشی از خودخواهی و ایراد تهمت و افترا می‌خواستند ما را وادار به مبارزه با حزب و یا رهبران حزب (؟!) نمایند. به دلایلی که در اعلامیه ذکر شده و برای اجتناب از مبارزه که موجب تضعیف نهضت می شود مطابق پیشنهاد آقای خلیل ملکی و تصویب آن از طرف فعالین از تشکیل "جمعیت سوسیالیست توده ایران" انصراف حاصل شد. ما تمام آزادیخواهان و کسانی را که به ما پیوستند و یا در شرف پیوستن بودند (!) دعوت می‌نمائیم که دور حزب توده‌ی ایران حلقه زنند و از هر نوع تشتت و اختلاف صرف‌نظر و جلوگیری نموده و مبارزه‌ی پرافتخار حزب را کاملتر از گذشته ادامه دهند."

این اعلامیه به‌عنوان "فوق‌العاده‌ی قیام شرق" در تاریخ دوم بهمن ۱۳۲۶ نشر یافت.

ذیل اعلامیه به امضاء سی و چند نفر رسیده و تذکر داده شده بود که اعلامیه از طرف ۱۰۵ نفر از کادرها خوانده و امضاء شده است.

انتشار این اعلامیه اعتراف اپوزیسیون به شکست در مبارزه‌ی سرسختی بود که طی یک سال نظر حزب و نیروهای دمکراتیک را به‌سوی خود جلب کرده بود. اینکه تا چه اندازه انشعابیون در اظهارات اخیر خود هم صدیق بودند از فعالیت بعدی آنها پیداست. اگر در آغاز امر انشعابیون ظاهراً تنها خواهان تجدیدنظر در سیاست سازمانی حزب بودند و درباره‌ی تجدیدنظر در مواضع تئوریک حزب احتیاط را مراعات می‌کردند، بعدها نشان داده شد که پلاتفرم اساسی آنها تجدید نظر در مواضع تئوریک حزب بوده است.

مطالعه‌ی دقیق فعالیت اپوزیسیون در دوران‌های مختلف از کنگره‌ی اول حزب و نطق پرشور "انقلابی" خلیل ملکی گرفته تا سیاست تسلیم‌طلبانه ی پس از وقایع آذربایجان بهترین نمونه‌ی یک سیاست رویزیونیستی است.

در جزوه‌ای که در بحبوحه‌ی مبارزه با اپوزیسیون از طرف رهبری حزب تحت عنوان "راه حزب توده ی ایران" انتشار یافت نمونه‌های برجسته‌ای از سیاست اپورتونیستی اپوزیسیون و همرنگ شدن با جریان آورده شده است. در این جزوه نشان داده می شود که چگونه به هنگام اوج جنبش، شرکت حزب در حکومت قوام از طرف دکتر اپریم و هوادارانش به‌عنوان "دوران برجسته‌ی نوینی در فعالیت حزب" ارزیابی شده و چگونه پس از ناکامی جنبش همین عمل حزب مورد نکوهش قرار می‌گیرد، چه توصیفی از رهبران حزب در آن موقع می شد و چه لجن‌مالی‌ای اکنون می‌شود.[۱]

۱) این مطلب اشاره است به مقالاتی که جلال آل احمد در مجله‌ی تئوریک حزب "مردم" درباره‌ی بیوگرافی رهبران حزبی نوشته است.

حزب توده ی ایران به‌موقع صفوف خود را از این جریان پاک کرد و پس از محو عواقب انشعاب بـا اعتمـاد به صحّت راه خود به‌سوی تشکیل کنگره‌ی دوم حزب گام برداشت.

از دومین کنگره‌ی حزب توده‌ی ایران تا پایان فعالیت علنی

ساعت روز یکشنبه‌ی پنجم اردیبهشت ۱۳۲۷ (۲۵ آوریل ۱۹۴۸) در سالون کلوب مرکزی دومین کنگره‌ی حزب توده ی ایران افتتاح گردید. در کنگره ۱۱۸ نماینده با رأی قطعی ـ ۵۰ نفر کمتر از عده‌ی نمایندگان نخستین کنگره ی حزب ـ حضور داشتند. درست است که در نتیجه‌ی شکست جنبش آذربایجان و کردستان و بحران داخلی حزب و کناره‌گیری عده‌ای از افراد متزلزل و موقع‌شناس از عده‌ی اعضاء حزب کاسته شده بود ولی علت عمده‌ی کاهش نمایندگان کنگره را باید نبودن نمایندگان آذربایجان که در نخستین کنگره یک‌چهارم عده را تشکیل می‌دادند، دانست، زیرا پس از الحاق سازمان ایالتی حزب به فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، حزب توده ی ایران خود در این استان دارای سازمانی نبود.

کنگره‌ی حزب توسط مسن‌ترین نماینده‌ی کنگره افتتاح گردید. پس از آنچه که گذشت طبیعی است که کنگره‌ی حزب توده ی ایران نمی‌توانست در مرکز توجه دوست و دشمن قرار نگیرد. از نظر سازمانی حزب بحران ژرفی را گذرانده بود و لذا این سؤال برای ناظرین پیش می‌آمد که آیا حزب خواهد توانست خود را از عواقب این بحران برهاند؟ از نظر سیاسی حزب می‌بایستی به یک سلسله مسائلی که زندگی خود در مقابل آن قرار داده بود پاسخ دهد. مدت سه سال و هفت ماه فاصله‌ی بین نخستین و دومین کنگره ی حزب، سرشار از حوادث مهم سیاسی بود و می‌بایست موضعی که حزب را در این حوادث اتخاذ کرده بود ارزیابی شده و بر اساس این ارزیابی فعالیت گذشته، روش آینده ی حزب طرح‌ریزی شود. مسائل زیر در دستور کنگره قرار داشت:

۱) گزارش عمومی هیئت اجرائیه حاوی اوضاع بین‌المللی و داخلی ایران، وضع عمومی حزب، چگونگی فعالیت فراکسیون حزبی دوره‌ی چهاردهم مجلس، روش حزب نسبت به جنبش دمکراتیک آذربایجان، شرکت حزب در کابینه‌ی قوام و فعالیت هیئت اجرائیه ی موقت.

۲) تغییر اساسنامه‌ی حزب.

۳) گزارش ویژه درباره‌ی انشعاب در حزب.

۴) تصویب قطعنامه‌ها.

در این قطعنامه‌ها کلیه‌ی مسائل مورد ابتلاء حزب بررسی شده و تکلیف وظایف آینده‌ی حزب را روشن می ساخت.

قطعنامه‌ی مربوط به فعالیت گذشته‌ی حزب دارای اهمیت خاصی است. در این قطعنامه فعالیت گذشته‌ی حزب مورد تأیید ولی همراه با برخی انتقادات است. در ارزیابی از فعالیت گذشته‌ی حزب به مبارزه‌ی حزب علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی توجه خاص شده است.

قطعنامه، سیاست دولت‌ها را که علیرغم منافع واقعی ایران همواره متوجه ی حفظ منافع امپریالیسم و تیره کردن روابط با کشورهای صلح‌دوست و آزادی‌خواه بوده است محکوم می سازد.

قطعنامه برای مبارزه‌ی پیگیرانه و بدون تزلزل فراکسیون حزب توده ی ایران و کوشش‌های این فراکسیون در راه توحید نیروهای دمکراتیک در داخل مجلس علیه دولت‌های ارتجاعی ارزش بزرگی قائل شده است. در قطعنامه گفته شده است که فراکسیون حزب در مجلس وظایفی را که به‌عهده‌اش گذاشته شده بود، با سربلندی انجام داد و از تریبون مجلس برای آگاهی و بیداری مردم ایران به‌نحو شایسته‌ای استفاده کرد.

درمورد جنبش آذربایجان در قطعنامه یکبار دیگر تأکید شده است که این جنبش جنبشی ملی متکی به کارگران، دهقانان، پیشه‌وران بوده و پشتیبانی حزب از خواست‌های مردم آذربایجان و اعتراض به اقدامات غیرقانونی دولت در آذرماه ۱۳۲۵ به‌جا و به‌مورد بوده است.

کنگره در قطعنامه‌ی خود تاکتیک حزب را در مورد شرکت در حکومت قوام تاکتیک صحیح و به‌مورد دانسته و متذکر شده است که این شرکت به‌منظور بسط نفوذ حزب بوده و نتایج مفید داشته است و با اینکه کار وزراء حزب خالی از نواقص نبوده است آنها به وظایف محوله وفادار مانده‌اند.

درمورد ائتلاف با سایر احزاب در قطعنامه گفته شده است که این تاکتیک به‌طور کلی درست بوده گو اینکه سیر سریع وقایع مانع از آن شده است که بتوان نتیجه‌ی مثبت و لازم از آن گرفت. به‌کار بردن این سیاست را از طرف حزب دور از اپورتونیسم و سازشکاری دانست و در آینده هم بایستی حزب در مبارزه خود از ائتلاف با همه‌ی نیروهای ضدامپریالیستی و ضددیکتاتوری استفاده کند مشروط بر اینکه همواره نقشه‌ی از پیش آماده و مشخصی داشته باشد.

قطعنامه مبارزه‌ی خستگی‌ناپذیری را که حزب پس از شکست برای بسط و تحکیم سازمان‌های خود انجام داده است مثبت ارزیابی کرده و تصمیمی را که درباره‌ی تشکیل هیئت اجرائیه‌ی موقت گرفته شده است، ولو با موارد اساسنامه هم تطبیق نداشته، درست دانسته است.

به موازات جنبه‌های مثبت کار گذشته، کنگره جنبه‌های منفی آنرا نیز نادیده نگذاشته و مورد انتقاد قرار داده است. این جنبه‌های منفی عبارتند از ضعف کار سازمانی، فقدان نقشه‌ی مشخص در کار و سستی انضباط. رشد سریع حزب با امکانات رهبری آن تطبیق نمی‌نمود و این خود باعث پیدایش جریان خودبه‌خودی در کار بوده است.

درمورد همکاری با قوام، با اینکه سیاست حزب درست بوده است، رهبری حزب در اعتماد به وی زیاده‌روی کرده و هشیاری لازم را بدین‌معنی که می‌بایستی به هنگام اوج خود را آماده‌ی بحران ممکن بنماید به‌خرج نداده است.

کنگره متذکر می شود با آنکه اکثر اشتباهات گذشته نتیجه‌ی فقدان تجربه‌ی لازم و جوانی حزب بوده است ذکر آن لازم است زیرا رهبری حزب نباید از انتقاد و ذکر اشتباهات خود بهراسد و نباید به آسوده‌خاطری راه بدهد.

در قطعنامه‌ی مربوط به انشعاب، ارزیابی هیئت اجرائیه‌ی موقت از انشعاب تأیید شده و انشعاب به‌عنوان خیانت تلقی می‌شود و کلیه ی اقدامات سازمانی هیئت اجرائیه ی موقت در مورد انشعابیون مورد تأیید قرار گرفته است.

کنگره قطعنامه‌ای هم درباره‌ی "کروژوکیست‌ها" تصویب نمود که در آن "کروژوکیست‌ها" را یک عده پرووکاتور و دشمنان طبقه‌ی کارگر معرفی می‌کند.

در کنگره اساسنامه‌ی جدید تصویب شد که طبق آن کمیته‌ی مرکزی حزب پلنوم‌هائی خواهد داشت که در آن اعضاء و اعضاء مشاور کمیته‌ی مرکزی شرکت خواهند داشت (رأی اعضاء مشاور مشورتی است). جلسات پلنوم طبق اساسنامه‌ی جدید می بایستی هر سه ماه یکبار تشکیل شود. پلنوم از میان خود هیئت اجرائیه، دبیر کل و دو نفر دبیر (دبیر سیاسی و تشکیلاتی) انتخاب می‌کند. کمیسیون تفیش از داخل پلنوم انتخاب می‌شود.

کنگره‌ی کمیته‌ی مرکزی مرکب از ۱۹ نفر انتخاب کرد.

کار کنگره در محیط وحدت کامل انجام شد و در پایان قطعنامه‌ی نهائی به تصویب رسید.

با در هم شکستن انشعاب و گذراندن موفقیت‌آمیز کنگره‌ی خود، حزب توده ی ایران امکان یافت با وحدت کامل صفوف خود به مرحله‌ی نوینی از مبارزه‌ی خود در راه آزادی خلق‌های ایران از ستم ارتجاع داخلی و امپریالیسم قدم بگذارد.

پس از کنگره‌ی دوم، حزب توانست سه ماه دیگر در شرایط علنی فعالیت نماید. طی این مدت کار نرمال حزبی جانشین محیط تشنج و بحث‌های داخلی شد. بلافاصله پس از کنگره، نخستین پلنوم کمیته‌ی مرکزی دعوت شد و در این پلنوم هیئت اجرائیه‌ی دائمی مرکب از ۱۱ نفر انتخاب گردید که رهبری سازمانی و سیاسی حزب را بین دو پلنوم به‌عهده گرفت.

اعاده‌ی وضع عادی به حزب امکان داد تا فعالیت ایدئولوژیک و به‌ویژه فعالیت خود را در صحنه‌ی سیاسی کشور بیش از پیش توسعه بخشد. اکنون حزب توده‌ی ایران در سرتاسر کشور یگانه حزبی بود که با سیاست خلقی و میهنی خود عرض وجود می‌کرد. حزب با مسئولیتی که در مقابل مردم احساس می‌نمود با پیروی از برنامه‌ی عمومی خود از هیچ امکانی برای به‌دست آوردن حداقل مطالبات خود فروگذار نمی‌کرد و همواره

دولت‌های وقت را در مقابل پیشنهادات خلاق خود قرار می‌داد. از آنجمله است پیشنهادات حزب توده ی ایران به دولت هژیر.

در تابستان ۱۳۲۷ (۱۹۴۸) دولت هژیر جانشین کابینه‌ی حکیمی شد. سیمای هژیر برای حزب روشن بود. با اینحال چون برنامه ی دولت جدید حاوی مواعید بسیاری در جبهه ی بهبود وضع مردم و اصلاح سیاست داخلی و خارجی دولت بود حزب توده ی ایران روش خود را نسبت به دولت موکول به پذیرش یک رشته پیشنهادات حداقلی کرد که از چهارچوب برنامه‌ی عرضه‌شده خارج نبود تا خود سنگ محکی برای نشان دادن صداقت دولت باشد و از این راه بتوان سیاست عوام‌فریبانه‌ی دولت جدید را افشاء کرد.

پیشنهادهای ۱۲ ماده‌ای حزب عبارت بود از خواست‌های اولیه در راه دمکراسی کردن واقعی اوضاع کشور: لغو حکومت نظامی که برخلاف نص صریح قانون اساسی برقرار شده بود، آزادی افرادی که طی دو سال اخیر برخلاف قانون بازداشت شده بودند، تصویب آنچنان قانون کاری که جوابگوی احتیاجات مبرم کارگران باشد، آزادی فعالیت اتحادیه‌ای و عدم مداخله‌ی دولت در کار اتحادیه‌های کارگری، اقدام برای حل مسئله‌ی بیکاری، عملی کردن تصویب‌نامه‌ی حکومت قوام درمورد ۱۵٪ تقلیل سهم مالک و تنظیم روابط ارباب و رعیت، حفظ صنایع داخلی از رقابت خارجی از طریق وضع تعرفه‌های لازم گمرکی و غیره.

ولی هدف دولت و محافل ارتجاعی و به‌ویژه دربار که پس از وقایع آذربایجان روزبه‌روز نقش مسلط‌تری را بازی می‌کرد، برقراری مجدد دیکتاتوری با پشتیبانی امپریالیسم بود. بدیهی است در این شرایط پیشنهادهای حزب تنها می‌توانست نقش افشاگرانه و تجهیزکننده داشته باشد.

اواسط تابستان ۱۳۲۷ (۱۹۴۸) شاه به انگلستان سفر کرد. منظور از این سفر ظاهراً غیررسمی حصول اعتماد از پشتیبانی امپریالیسم از شاه و اقدامات ضددمکراتیک وی بود. مذاکرات شاه در انگلستان مهمترین مسائل مربوط به سیاست داخلی و خارجی کشور را در بر می‌گرفت. روزنامه‌ی "تریبون دوناسیون" در این باره نوشته بود:

"شاه ایران دو روز در اعماق قصر بوکینگهام به‌سر می‌برد. کسی او را در این دو روز ندید. کسی ندانست که پس آن دیوارهای ضخیم چه می‌گذرد. تنها چیزی که دیده شد فراوانی ماشین‌هائی بود که به آنجا رفت و آمد داشت." (از روزنامه‌ی "مردم" شماره‌ی مخصوص ۴۳).

روزنامه‌ی کیهان نیز در صفحات خود این موضوع را که شرایط مساعدی برای تحکیم و تقویت موقعیت شاه به‌وجود آمده و در مسافرت غیر رسمی خود، شاه از انگلستان خواهد خواست که به تحکیم موقعیت وی کمک کند منعکس ساخت (کیهان، سوم مرداد ۱۳۲۷ ـ ۲۵ ژوئیه‌ی ۱۹۴۸).

در واقع هم سیاست تسلط شاه و برگشت به‌سوی دیکتاتوری هر روز خود را بیش از پیش نشان می‌داد. ارتجاع ایران که نتوانست بدون سروصدا حزب توده ی ایران را از داخل منفجر سازد دست به تهیه‌ی پرووکاسیون‌های آشکار زد. روزنامه‌ی "مردم" در سرمقاله‌ی ۲۵ فروردین ۱۳۲۷ خود چنین نوشت:

"هیئت اجرائیه ی حزب توده ایران، در این موقع که توطئه تازه‌ای برای برچیدن ته بساط آزادی عملی می‌شود، لازم می‌داند شما را از حقایقی آگاه سازد و نکاتی را تذکر دهد. چنانکه بر همه کس معلوم است در دو هفته‌ی اخیر بر طبق زمینه‌سازی‌های پیشین، در سراسر کشور اقداماتی برای مختنق کردن بانگ آزادیخواهی ملت صورت گرفته است و در مازندران و گیلان و اصفهان به حبس و تبعید عده‌ای دست زده شده . . . اخبار گوناگونی حکایت از این می‌کند که این عملیات مقدمه‌ی عملیات وسیع‌تری است که برای ریشه‌کن کردن نهال آزادی در ایران انجام خواهد گرفت. در واقع از چند ماه پیش کمیسیون‌های متعدد برای تهیه‌ی وسایل تبعید دسته جمعی عده‌ای از هموطنان ما که هیئت حاکمه آنها را باصطلاح خود "مشکوک" تلقی می‌کند تشکیل شده بود و نیز چنانکه شایع است، با شرکت عده‌ای از عمال بیگانه مجامع دیگری به‌منظور تهیه‌ی صورت اشخاص "ناراحت" (!) به‌وجود آمد و در این مجامع اسامی شرافتمندترین و باارزش‌ترین فرزندان میهن ما درنظر گرفته شده است تا برای توقیف و تبعید آنها اقدام شود. صحت این اخبار متواتر را خبرگزاری‌های بیگانه نیز مکتوم نداشته‌اند و بنا به اطلاع جراید تهران از هم اکنون خبرگزاری‌های آمریکائی و رادیوهای انگلیسی برخاستن موج سهمگینی از عملیات اختناق‌آور هیئت حاکمه را خبر داده‌اند. می‌توان سکوت دستگاه حاکمه را در مقابل این اخبار متواتر دلیل مؤیده‌ی دیگری دانست و بدین ترتیب و با مقدماتی که عملاً آغاز شده تردیدی در این نیست که هیئت حاکمه برضد امنیت بهترین عناصر جامعه‌ی ایرانی و برای مستقر ساختن حکومت فعال مایشائی خود دسیسه می‌کند و در صدد اقداماتی است . . . ملت ایران باید بداند که توطئه بر ضد حزب توده ی ایران و آزادیخواهان پیشرو این سرزمین مقدمه‌ای برای تکمیل اختناق عمومی است. این توطئه فقط برضد مجاهدین حزب ما چیده نشده بلکه هدف آن وسیع و عمومی است. هدف آن برقراری حکومت مطلق‌العنانی و سلب هرگونه استقلال و شخصیت از افراد ملت است.

ملت ایران در عرض این سال‌ها تا اندازه‌ای طعم شیرین آزادی را چشیده و ازطرفی کابوس استبداد را هم در خاطر دارد می‌تواند به نهایت خطر پی ببرد. کسانی که ندای ما را خاموش می‌کنند می‌خواهند به‌این وسیله به تمام شرافتمندان این سرزمین که خواهان آزادی هستند به تمام ایرانیانی که نمی‌خواهند تن به بندگی بسپارند اخطار نمایند اطاعت کنید والا با شما نیز همین معامله را می‌کنیم . . . ما بدین‌وسیله به آن عده از نمایندگان مجلس، ارباب مطبوعات، رجال اجتماعی و هموطنانی که مایلند حق آزادی بیان برای

آنها محفوظ بماند و زنجیر غلامی بر گردن آنها گذاشته نشود اعلام می‌کنیم که در این "هدف مشترک" تمام عناصر شرافتمند با افراد حزب توده ی ایران هم‌آواز باشند . . ."

و نیز روزنامه‌ی "مردم" در سرمقاله‌ی ۲ شهریور ۱۳۲۷ خود در این باره چنین نوشته است:

"ما از سرنوشت خویش نمی‌ترسیم. دیکتاتورمنشان از سرنوشت خویش بیاندیشند . . . سیل اسلحه‌ی آمریکا سرازیر شده است و خاصیت این اسلحه این است که گلوله های آنها فقط برای کله‌ی روزنامه‌نویس‌ها و سینه‌ی دکتر زاهدی‌ها و پهلوی ذوالخیرها از لوله خارج می‌شود. ما که قدم در راه مبارزه گذاشته‌ایم از زندگی گذشته‌ایم و آزمایش نشان داد که اگر با دهان توپ و تفنگ هم با ما صحبت کنند دهان ما را نخواهند بست. اما آن کسانی که جان خویش را بیشتر از تمام جهان دوست دارند و میلیون‌ها از افراد بشر را برای تأمین عشرت خویش در آتش فقر و تنگدستی می‌سوزند خوبست از سرنوشت دیگران پند بگیرند."

در شماره‌های بعدی، روزنامه‌ی "مردم" و سپس روزنامه‌ی "بشر" (زیرا "مردم" چندین بار توقیف شد) تهیه‌ی یک سلسله اقدامات تروریستی علیه رهبران حزب و پروکاسیون‌هائی را علیه حزب افشاء نمودند.

حزب توده ی ایران همواره توطئه‌های محافل درباری و دولت را علیه آزادی و دمکراسی افشاء می‌نمود. به ابتکار حزب توده ی ایران در تابستان ۱۳۲۷ "جبهه‌ی مطبوعات ضددیکتاتوری" تشکیل شد. گو اینکه عمر این جبهه طولانی نبود ولی از آنجا که توانست مدیران یک رشته از جرائد مختلف‌المسلک را دور خود جمع کند نماینده‌ی رشد مقاومت در مقابل لجام‌گسیختگی ارتجاع بود. همین نکته موجب نگرانی محافل ارتجاعی و امپریالیستی بود. توجه اصلی ارتجاع معطوف به حزب توده ی ایران بود. محافل ارتجاعی درصدد بهانه‌ای برای وارد نمودن ضربه‌ی قطعی به حزب توده ی ایران بودند. و این بهانه را سوءقصد به شاه در روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ (۴ فوریه‌ی ۱۹۴۹) در دانشگاه به‌دست داد. شاه اندک جراحتی برداشت. فخرآرائی ـ سوءقصدکننده در جا به قتل رسید. سوءقصد به شاه به نقطه‌ی عزیمت حمله‌ی عمومی نیروهای ارتجاعی و امپریالیسم علیه حزب توده ی ایران و پایان دادن به فعالیت علنی آن شد.

مبارزه‌ی حزب توده ی ایران علیه امپریالیسم و ارتجاع در شرایط غیرعلنی

۱) محاکمه‌ی حزب توده‌ی ایران

ارتجاع ایران طی هفت و اندی سال عمر حزب توده‌ی ایران همواره از هیچ اقدامی برای خنثی کردن فعالیت آن خودداری نکرد. ولی این اقدامات در هر مرحله‌ای در حدود میسر بود. در اوائل تشکیل حزب به پروکاسیون‌های جداگانه اکتفا می‌شد. دلیل آن هم ضعف و سردرگمی ارتجاع پس از سقوط رضاشاه بود. علاوه بر آن فعالیت ضدامپریالیستی حزب در دوران جنگ به‌طور عمده متوجه امپریالیسم آلمان ـ آلمان هیتلری یعنی در جبهه‌ی مبارزه‌ی متفقین بود که دولت ایران هم پس از اعلان جنگ به آلمان فاشیستی در آن زمره قرار داشت. این نکته تقویت ارتجاع ایران را از طرف امپریالیسم آمریکا و انگلیس محدود می‌نمود.

با اینحال چنانکه دیدیم حتی در دوران جنگ و به‌ویژه در اواخر آن حملات ارتجاع به‌تدریج جنبه‌ی همگانی به خود گرفت و بدواً از جانب امپریالیسم انگلیس و سپس در آستانه‌ی حمله‌ی به آذربایجان از جانب هر دو امپریالیسم (انگلیس و آمریکا) پشتیبانی می‌شد.

پس از درهم شکستن جنبش آذربایجان و کردستان تصمیم ارتجاع بدواً بر این قرار گرفت که با شیوه‌های فاشیستی بدون تشبث به غیرقانونی نمودن و حفظ ظواهر دمکراسی فعالیت حزب را فلج سازد. ولی چنانکه دیدیم در این زمینه موفقیتی به‌دست نیامد. حزب مجدداً جان گرفته، نفوذ آن رو به تزاید می‌رفت و حزب بدل به نیروی نگران‌کننده‌ای برای ارتجاع می‌شد. این نکته‌ایست که دکتر اقبال وزیر فرهنگ وقت هم دو ماه پس از سوءقصد به شاه در مجلس به‌روشنی به آن اعتراف کرد.

بنابراین ارتجاع با استفاده از سوءقصد نسبت به شاه کوشید با تمام امکانات آنروزی خود حزب توده ی ایران را زیر ضربه قرار دهد.

روز سوءقصد به شاه مصادف با روز یادبود شهداء بود که حزب توده ی ایران همه‌ساله در روز شهادت دکتر ارانی برگزار می‌نمود. منتها برای استفاده از تعطیل در آن سال به‌جای ۱۴ بهمن میتینگ سنتی به روز ۱۵ بهمن منتقل شده بود. سوءقصد به شاه در ساعت ۱۵ روز ۱۵ بهمن به‌وقوع پیوست و لذا رهبری حزب و قسمت اعظم فعالین آن که نیمه‌ی دوم روز را در میتینگ یادبود به‌سر می بردند تنها پس از مراجعت از ابن‌بابویه به شهر از موضوع باخبر شدند و فرصتی برای اقدامات احتیاطی نداشتند و اینگونه اقدامات را هم

ضروری نمی‌دانستند، زیرا حزب دخالتی در این امر نداشت. لذا پلیس موفق شد قسمت اعظم فعالین و نه نفر از ۱۹ نفر اعضاء کمیته‌ی مرکزی را در یک موقع بازداشت نماید.

برای اینکه بتوان تا حدی به این اقدام جنبه‌ی "قانونی" داد دولت تصویبنامه‌ای دائر به غیرقانونی شناختن حزب توده صادر نمود و این موضوع را به‌اطلاع مجلس رساند بدون اینکه به‌تصویب مجلس برسد و جنبه‌ی قانونی به خود گیرد.

مادام که همه‌ی این سروصداها مربوط به سوءقصد به شاه بود طبیعی است که تعقیب و محاکمه هم می‌بایست متوجه کسانی باشد که مستقیماً در این عمل شرکت داشته‌اند. ولی محاکمه‌ی همکاران سوءقصدکننده و آنهائی که وی را از حیث اسلحه تأمین کرده بودند جنبه‌ی فرعی به خود گرفت. به‌عنوان متهمین درجه‌ی اول رهبران و اعضاء حزب تحت تعقیب قرار گرفتند و محاکمه‌ی آنها طبق ماده‌ی دیگری از قانون ـ مطابق قانون ضدکمونیستی ۱۰ خرداد ۱۳۱۰ آغاز گردید. به‌موازات آغاز محاکمه‌ی اعضاء حزب توده‌ی ایران قانونی از مجلس دائر به توقیف اموال احزابی که مشمول قانون ضدکمونیستی شده‌اند گذرانده شد تا تصرف اموال حزب توده ی ایران جنبه‌ی "قانونی" به خود بگیرد.

فردای روز سوءقصد در تهران و سپس در ولایات حکومت نظامی اعلام شد، تفتیش منازل مظنونین به عضویت در حزب توده‌ی ایران و تعقیب آنان در سراسر کشور آغاز شد. چندین صدنفر از فعالین و اعضاء حزب در همان روزهای اول بازداشت شدند. علاوه بر آن افراد دارای افکار مترقی نیز از ادارات دولتی اخراج می‌شدند.

برای اینکه عمل غیرقانونی محاکمه‌ی حزب بدون سروصدا اجراء شود محاکمه‌ی منتسبین به حزب توده‌ی ایران به دادگاه‌های نظامی محول گردید. از آنجا که هیچ‌گونه مدرکی در مورد شرکت حزب در سوءقصد نسبت به شاه وجود نداشت این محاکم مجبور بودند به فعالیت گذشته‌ی حزب رسیدگی کنند و حال آنکه حزب طی تمام مدت فعالیت خود قانونی و لگال بود، در مجلس وکیل و در دولت وزیر داشت و از جمله‌ی متهمین یکی از وزراء حزب بود که می‌بایستی طبق قانون ویژه‌ی محاکمه‌ی وزراء سابق محاکمه شود.

متهمین و وکلای آنان این قانون‌شکنی‌ها را متذکر شدند و در مقابل این اعتراضات دادستان مجبور بود به بهانه‌های مضحکی از قبیل اینکه دادگاه به کارهائی رسیدگی می‌کند که متهم قبل از اشتغال به وزارت مرتکب شده و آنچه که مربوط به دوران شرکت در حکومت است به‌خودی خود معلوم است و غیره متشبث شود.

به‌مناسبت کثرت عده‌ی متهمین دادگاه‌های متعددی برای رسیدگی به کار متهمین تشکیل گردید که هریک شماره‌ی خاصی داشت. در روزنامه‌ی نیمه‌رسمی اطلاعات ستون ویژه‌ای به اطلاع از جریان دادگاه‌ها اختصاص داده شد. در شهرستان‌ها نیز دادگاه‌های نظامی مشغول کار شدند. متهمین نیز گروه‌بندی شده بودند: گروه رهبران، گروه‌های متعدد فعالین، نویسندگان مقالات در مطبوعات حزبی، پخش‌کنندگان اعلامیه‌ها و

غیره. با استفاده از موقع با روزنامه‌نگاران و رجالی هم که هیچ‌گونه دخالتی در کار حزب توده ی ایران نداشته و مخالفت‌هائی با دربار و دولت کرده بودند نیز تصفیه‌حساب می شد.

افرادی که پلیس به بازداشت آنها موفق نشده بود توسط مطبوعات احضار می‌شدند تا در صورت عدم حضور بتوان آنها را غیاباً محاکمه نمود، چنانکه عده‌ای به این ترتیب محاکمه و محکوم شدند.

تعقیب و محاکمات وسیع سرتاسری کشور آزمایشی بود برای حزب جوان توده ی ایران، برای اعضاء آن ـ آبدیدگی آنان و ایمان آنان به راهی که انتخاب کرده بودند. حزب از این آزمایش سربلند بیرون آمد. در همه‌جا نیمکت متهمین بدل به تریبون محاکمه‌ی هیئت حاکمه شد. در جزوه‌ی تحت‌عنوان "یک محاکمه‌ی تاریخی" که یکسال پس از این محاکمات نشر یافت در این باره چنین می‌خوانیم:

"در واقعه‌ی ۱۵ بهمن هیئت حاکمه از خاطره‌ی سبعیت بی‌پروائی که در تشکیل محاکم غیرقانونی و کشتار بیدریغ مردم آذربایجان نشان داده بود برای مرعوب ساختن مردم استفاده می‌نمود: چرخ آدم‌کشی به‌کار افتاد، شکار مردم شروع شد، از کارخانه، از مزرعه، از مدرسه، از پشت میز اداره، از بالای تریبون دانشگاه، از کنار اطفال بیگانه، مبارزان حزب ما را مورد تعقیب قرار دادند و زندان‌ها را از آنان پر کردند. در طهران، مشهد، اصفهان، کرمانشاه، رشت، شیراز، مازندران، خوزستان، محاکم نظامی متعدد برپا شد و صدها نفر از مبارزان حزب ما در چنین محیط وحشت‌زائی بر نیمکت اتهام نشستند ولی در همه جا، چه در طهران و چه در شهرستانها آنها بر رژیم ترور غلبه کردند و در هر جائی که کمترین راهی یافتند از فرصت استفاده نموده حقانیت حزب توده ی ایران را با صدای بلند اعلام داشتند.

کسانی که برای برانداختن نفوذ امپریالیسم از میهن خود مردانه کوشیده بودند، مردانی که برای صیانت ثمرات انقلاب ایران از دستبرد قدرت طلبان و تکامل دادن مشروطیت مبارزه کرده بودند به اتهام "ضدیت با سلطنت مشروطه" به پای میز محاکمه کشانده شدند. این بار جرم آنها فقط داشتن یک عقیده‌ی مترقی بود. بالاتر از این آنها گنهکار بودند که برای بیداری ملت کوشیده‌اند، مستوجب عقوبت بودند که مبارزه‌ی ملتی را برای کسب حقوق مغصوبه‌اش برانگیخته‌اند، شایسته حبس و شکنجه بودند که با استعمارطلبان،با خداوندان نفت درافتاده و پرده از چهره‌ی کریه طبقه‌ی حاکمه برگرفته‌اند.

مبارزان حزب توده‌ی ایران، پیکار کنندگان راه ملت، در محاکمی که زیر نظر پلیس و ارتش اداره می‌شد و سرنیزه به جای قانون بر آنها حکومت می کرد، مردانه و سرفراز – با پیشانی گشاده و صدای رسا به دفاع از حقیقت پردختند. از تهدید نترسیدند و از تطمیع تردیدی به دلشان راه نیافت. آنها که به حقانیت راه خود ایمان داشتند، بارها دشمن را وادار کردند که به عجز خود اعتراف کند و شهامت وقدرت روحی آنها را بستاید.

این ثمره‌ی کوچکی نبود، این نتیجه‌ی هفت سال مبارزه بود. این ثمره نشان می‌داد که حزب توده ی ایران موفق به تربیت انسانهای نوینی شده است که با انسانهای عادی محیط ما تفاوت اساسی دارند. انسانهای نوینی که ضعف، جبن و محافظه‌کاری نمی‌شناسند ـ انسان‌هائی که زندگی را برای مبارزه می‌خواهند و به زندگی ننگین و آلوده تن در نمی‌دهند. دشمنی که آنها را محاکمه می‌کرد بسیار ترسو و زبون بود و با وجود سرنیزه‌هائی که محافظتش می‌کردند وحشت و اضطراب داشت ـ نمونه‌هائی از این وحشت و اضطراب در محاکم نظامی مشاهده شد."

از جمله اتهامات دادستان این بود که گویا اعضاء حزب با مقامات خارجی در ارتباط بوده‌اند، اتهام متداول نسبت به همه‌ی کمونیست‌های سراسر جهان.

رضا ملکی وکیل مدافع متهمین پس از ردّ این اتهام اظهار داشت:

"شما با یک عده اشخاص ایده‌آل که به‌منظور خدمت به مملکت با ترویج مرام خود می‌خواستند به بدبختی‌ها خاتمه دهند و مملکت را به‌سوی آزادی و دمکراسی سوق دهند سر و کار دارید . . . دادستان اصرار دارد وجود رابطه‌ای را بین حزب توده ی ایران و بیگانگان اثبات کند. چرا آقای دادستان اصرار دارد یک امر غیرواقعی را که فوق‌العاده از لحاظ سیاست ایران مهم است به این کیفیت واقع وانمود کند؟"

آن نمایندگان بورژوازی که چنین موضعی داشتند در آنموقع تصور نمی‌کردند موقعی خواهد رسید که به مناسبت تغییر اوضاع سیاسی مجبور خواهند شد موضع خود را صد و هشتاد درجه عوض کنند و بدین طریق سیمای دیگر خود را نمایان سازند.

با آنکه رسماً اعلان شده بود که محاکمه‌ی اعضاء حزب در دادگاه‌های علنی اجرا خواهد شد دادگاه‌ها درواقع دربسته بودند و تنها برخی از مدیران جرائد ارتجاعی و عمال پلیس و رکن دوم ستاد ارتش به دادگاه‌ها راه داشتند. علاوه بر آن کوشش به‌عمل آمد تا شاید هر چه سریعتر جریان محاکمات به‌ویژه محاکمه‌ی گروه رهبران پایان داده شود. ولی کارزار وسیعی که در اطراف این محاکمه، خواه در داخل و خواه در خارج کشور، برپا گردید این کوشش ارتجاع را خنثی نمود. متهمین با مراجعه به سازمان ملل متفق غیرقانونی بودن این محاکمات را اعلام داشتند. سازمان‌های دمکرات جهانی ـ اتحادیه‌ی بین‌المللی حقوقدانان دمکرات، سازمان‌های جهانی دانش‌جویان، زنان، جوانان به این جریان اعتراض کردند. اتحادیه‌ی بین‌المللی حقوقدانان دمکرات خواهان متوقف ساختن محاکمه‌ی گروه رهبران و پذیرفتن نماینده‌ی این اتحادیه شد.

بدیهی است چنین عقب‌نشینی‌هائی برای ارتجاع نامیسر بود. ولی اجرای نقشه‌ی گذراندن برق‌آسای محاکمه نیز ناممکن شد.[1]

---

۱) دستنویس رفیق کامبخش در اینجا قطع می‌شود. وی امکان نیافت بند مربوط به دادرسی اعضاء حزب را تکمیل نماید. همانطور که در پیش سخن این کتاب گفته شده، ما خواهیم کوشید دنباله‌ی این مبحث را که در دانشنامه‌ی دکتری رفیق فقید منعکس است ترجمه و به‌موقع خود منتشر کنیم.

۱

مبارزه حزب توده ایران علیه امپریالیسم و ارتجاع در شرایط غیرعلنی

(بهمن ۱۳۲۷ – مرداد ۱۳۳۲)

۱– خصلت جنبش آزادیبخش ملی در ایران و آرایش نیروهای اجتماعی در آستانه ی سال ۱۳۲۷

خصلت جنبش‌های آزادیبخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته پس از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر تغییر کرد. لنین می‌گوید اکنون دیگر:

"انقلاب اجتماعی فقط و به‌طور عمده مبارزه پرولتاریای انقلابی هر کشوری علیه بورژوازی کشور خود نبوده، بلکه مبارزه ی تمام کشورهای مستعمره و وابسته تحت اسارت امپریالیسم، علیه امپریالیسم جهانی خواهد بود."[۱]

اگر در گذشته، تا فرا رسیدن دوران انقلاب جهانی، جنبش آزادی‌بخش ملی کشورهای مستعمره و وابسته بخشی از جنبش دمکراتیک عام را تشکیل می‌داد، پس از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و فرا رسیدن دوران انقلاب جهانی این جنبش بخشی از انقلاب جهانی را به‌وجود می‌آورد.

چنین است خصلت عمومی جنبش‌ها و انقلاب‌های آزادی‌بخش ملی دوران معاصر در کشورهای مستعمره و وابسته، و از جمله در ایران. تعریفی که در چهارمین پلنوم (وسیع) کمیته مرکزی حزب توده ی ایران (۵ تا ۲۶ تیرماه ۱۳۳۶) از مرحله ی انقلاب ایران به‌عمل آمده، بر همین حکم استوار بود. در اسناد این پلنوم گفته می‌شود:

"انقلاب ایران در مرحله بورژوا ـ دمکراتیک طراز نوین یعنی در مرحله ی انقلاب ضدامپریالیستی و ضدفئودالی است و در دوران کنونی لبه ی تیز آن متوجه ی امپریالیسم است."[۲]

اگرچه انقلاب‌های بورژوا ـ دمکراتیک معاصر در کشورهای مستعمره و وابسته انقلاب‌های طراز نوین بوده و بخشی از انقلاب جهانی سوسیالیستی پرولتری را تشکیل می‌دهند، از اینجا نباید چنین نتیجه گرفت که این

---

۱) آثار لنین، چاپ چهارم، جلد ۳۰، صفحه ی ۱۳۸.

۲) اسناد چهارمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ی ایران (۵ تا ۲۶ تیرماه ۱۳۳۶)

انقلاب‌ها همه یکسان بوده و تفاوتی با هم ندارند. جنبش‌های انقلابی در این کشورها متناسب با ویژگی‌ها و برحسب درجه ی رشد اقتصادی، چگونگی وضع سیاسی و تناسب نیروهای طبقاتی از مراحل گذار معینی عبور می‌کنند.

چگونگی رشد و تکامل طبقات در کشورهای مستعمره و وابسته و نقش این طبقات در جنبش، با رشد و تکامل طبقات و نقش آنها در کشورهای متروپل تفاوت بسیار دارد. مثلاً در کشورهای عمده ی سرمایه‌داری ابتدا بورژوازی صنعتی و سپس پرولتاریای صنعتی پدید می‌آید و رشد پرولتاریای ملی هماهنگ با رشد سرمایه‌داری داخلی انجام می‌گیرد. ولی این منظره را نمی‌توان همیشه در کشورهای مستعمره و وابسته نیز مشاهده نمود. چون صدور سرمایه خارجی به کشورهای مستعمره و وابسته و پیدایش مؤسسات سرمایه‌داری غیرملی در آنها پیش از پدید آمدن صنایع ملی انجام می‌گیرد، پرولتاریا نیز در این کشورها می‌تواند مستقل از بورژوازی ملی به‌وجود آید و به سطح معینی از رشد آگاهی سیاسی دست یابد و در راه احراز رهبری در جنبش آزادی‌بخش به مبارزه برخیزد.

ایران یکی از این کشورهاست. پرولتاریای صنعتی ایران پیش از پیدایش بورژوازی صنعتی به‌وجود آمد. البته در ایران نیز انباشتی که در عرصه ی بازرگانی و یا صنایع دستی و پیشه‌وری به‌وجود می‌آید، شرایط مقدماتی را برای پیدایش صنایع ملی فراهم می‌آورد. ولی سرمایه ی خارجی به‌وسیله ی سیاست دمپینگ در قیمت‌ها، مؤسسات ملی را دچار ورشکستگی کامل می‌کرد. چنانکه اولین صنایع قندسازی و کبریت‌سازی و شیشه‌سازی و غیره در ایران دچار چنین سرنوشتی شدند. به این ترتیب تمام کوشش‌هائی که برای سرمایه‌گذاری در صنایع ملی ایران به‌عمل می‌آمد، با ناکامی روبرو می‌گردید. فقط در اثر امکاناتی که پس از انقلاب سوسیالیستی اکتبر روسیه پدید آمد، کشور ما توانست خود را از ضربات رقابت خارجی تا حدودی محفوظ دارد. ولی از آنجا که قشر فوقانی مالکان و کمپرادورها در صنعتی شدن کشور ذینفع نبودند، از این امکانات نیز به‌نحوی شایسته استفاده نشد.

بدینسان صنایع ماشینی در ایران به‌طور عمده در سال‌های ۳۰ قرن کنونی امکان رشد به‌دست آورد. صنایع ملی ایران در سال‌های ۲۰ فقط به کارگاه‌های کوچک سرمایه‌داری نظیر قالیبافی، ابریشم‌بافی، چرمسازی و غیره محدود می شد. نخستین کارخانه ی نساجی ایران در اواخر سال‌های ۲۰ در اصفهان به‌وجود آمد. این کارخانه سیصد کارگر داشت و کارخانه ی "وطن" نامیده می‌شد. ساختمان راه‌آهن سراسری ایران نیز در همین زمان شروع شد. ساختمان و بهره‌برداری از صنایع ماشینی ایران در سال‌های ۳۰ آغاز گردید.

شرکت نفت ایران و انگلیس نیز در این زمان به مؤسسه‌ای دارای اهمیت جهانی تبدیل شده بود و در آن تعداد کثیری کارگر اشتغال داشتند. این کارگران علاوه بر مبارزات اقتصادی به مبارزات سیاسی نیز جلب شده بودند. مثلاً در سال ۱۳۰۸ کارگران شرکت نفت ایران و انگلیس اعتصاب کردند. دولت نیروهای نظامی ایران و

انگلیس را علیه آنان به‌کار برد. کارگران در این اعتصاب علاوه بر مطالبات اقتصادی، مطالبات سیاسی یعنی اجازه ایجاد اتحادیه‌های علنی، قانونی کردن جشن اول ماه مه و غیره را نیز مطرح کردند.

بنابراین هسته ی اساسی پرولتاریای صنعتی ایران به‌طور عمده بر پایه ی سرمایه خارجی به‌وجود آمد. در عین حال رشد صنایع ملی نیز از دو راه انجام می‌گرفت: صنایع دولتی و صنایع خصوصی. فقط بخش کوچکی از مؤسسات صنعتی به‌وسیله ی بخش خصوصی ایجاد شده بود. بسیاری از مؤسسات نظیر راه‌آهن، صنایع نظامی (اسلحه‌سازی و شیمیائی و غیره)، کارخانه‌های قند و سیمان و غیره به‌وسیله ی دولت احداث شده بود. قسمت قابل‌ملاحظه‌ای از معادن نیز به دولت تعلق داشت. پس از برکناری رضاشاه از سلطنت، مؤسساتی که در تملک او بودند، به مالکیت دولت درآمدند.

بدین‌ترتیب رشد صنایع ایران از سه راه انجام گرفت:

۱) از راه سرمایه‌گذاری خارجی؛

۲) از راه سرمایه‌گذاری دولتی؛

۳) از راه سرمایه‌گذاری خصوصی.

در عین حال در حدود ۲/۳ کارگران صنعتی ایران در مؤسسات دولتی و خارجی متمرکز شده بودند. عدم تناسب میان سهم سرمایه‌های خصوصی در صنایع ملی از یکسو و رشد کمی و کیفی پرولتاریا از سوی دیگر، از همین‌جا ناشی می‌شد.

عده ی پرولتاریای ایران پس از جنگ دوم در حدود ۷۰۰–۷۵۰هزار نفر بود. از این عده بیش از ۱۰۰هزار نفر در مؤسسات صنعتی دولتی و خصوصی، در حدود ۱۰۰هزار نفر در شرکت نفت ایران و انگلیس و تقریباً ۳۰هزار نفر در راه‌آهن، به کار اشتغال داشتند. اگر تناسب نسبی کارگران را در یک سلسله از مؤسسات قالیبافی (تعداد کل کارگران شاغل در کارگاه‌های قالیبافی ۱۳۰ تا ۱۴۰هزار نفر بود) و نیز در کارهای ساختمانی درنظر بگیریم، در اینصورت می‌توان گفت که تقریباً نیمی از مجموع پرولتاریای ایران در رشته‌های صنعتی فوق‌الذکر تمرکز یافته و بقیه در کارگاه‌های کوچک پیشه‌وری پراکنده بودند.

با درنظر گرفتن این گفته لنین که اهمیت پرولتاریا بینهایت بیش از سهمی است که در جمعیت کشور دارد، روشن می شود که این عده پرولتاریا، برای کشوری با جمعیت کم (که در حدود ۲۰ میلیون نفر در آن زمان) و تراکم بسیار قلیل (که در آبادترین نواحی از ۳۰ نفر در کیلومتر مربع تجاوز نمی‌کرد و در برخی مناطق فقط به ۱ نفر بالغ می شد) و خصلت زراعتی اقتصاد آن (۸۰٪ اهالی در روستاها به‌سر می‌بردند) حائز اهمیت فراوان بود.

به‌علاوه، پرولتاریای ایران، همراه با خصائص اساسی مشترک برای تمام کارگران، دارای خصائص ممیزه ی دیگری است که نقش آنرا در زندگی اجتماعی کشور بالاتر می‌برد. بدین معنا که پرولتاریای ایران از تمرکز

شدید در نواحی معین کشور برخوردار بود: مانند مؤسسات نفتی در جنوب، صنایع نساجی در اصفهان، مؤسسات تولیدی تهران و مازندران و غیره.

پرولتاریای ایران دارای سنن انقلابی غنی است که از دوران پیدایش نطفه‌های این طبقه به هنگام انقلاب مشروطیت ریشه می‌گیرد. این سنن که به‌وسیله ی کارگران مهاجری که در مکتب سوسیال‌دمکراسی روسیه پرورش یافته بودند، به‌وجود آمد، در جریان مبارزات بعدی که تحت رهبری حزب کمونیست ایران انجام می‌گرفت، غنی‌تر شد و سرانجام با تجارب گرانبهای دوران مبارزه‌ای که در سال‌های پرحوادث پس از ۱۳۲۰ تحت رهبری حزب توده ی ایران انجام گرفت، به غنای آن افزوده شد.

طبقه ی کارگر ایران دارای متحد وفاداری چون دهقانان ایران است. دهقانان ارتش اصلی جنبش آزادیبخش ملی را تشکیل می‌دهند. این جنبش بدون این ارتش نمی‌تواند چنانکه باید گسترش یابد و به پیروزی نائل آید. ولی دهقانان ایران فقط متحدین بالقوه‌ای را که قبول رهبری طبقه ی کارگر به‌سود آنان است، تشکیل نمی‌دهند. رشته‌های دیگری نیز دهقانان را با طبقه ی کارگر پیوند می‌دهد. طبقه ی کارگر ایران به‌طور کلی هنوز جوان است. عده ی کثیری از کارگران را کسانی تشکیل می‌دهند که تازه از روستاها مهاجرت کرده‌اند و هنوز با روستا رابطه ی نزدیک دارند. آنان ستم فئودال‌ها و مالکان را از یاد نبرده‌اند. کارگران رابطه ی میان مبارزه ی خود و مبارزه ی دهقانان را به‌طور غریزی احساس می‌کنند و این امر کار اتحاد آنان را آسان می‌کند.

دهقانان در ایران کثیرالعده‌ترین بخش جامعه را تشکیل می‌دهند و در عین حال ستمکش‌ترین طبقات هستند. کافی است به ارقام رسمی خود دولت توجه کنیم تا به وضع نومیدانه‌ی دهقانان ایران پی ببریم.

در نتیجه بررسیهائی که دولت در مناطق نسبتاً غنی کشاورزی در تهران و دماوند انجام داد، معلوم شد که در این نواحی ۶۰٪ دهقانان فاقد زمین هستند و از ۴۰ درصد به اصطلاح دهقانان مالک ۲۵٪ کمتر از یک هکتار، ۱۰٪ بین ۲ تا ۳ هکتار زمین دارند و فقط ۵٪ دهقانان کم وبیش مرفه هستند. باید خاطر نشان کنیم که در شیوه ی عقب‌مانده کشاورزی ایران،دهقانی که مالک یک هکتار زمین است دارای وضع زندگی بسیار فقیرانه‌ایست که با وضع زندگی دهقان بی زمین چندان تفاوتی ندارد. در برخی مناطق ۹۰٪دهقانان فاقد زمین بودند و حال آن که مالکان که فقط ۲٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند،۷۰٪ زمینهای مزروعی را در اختیار داشتند که اگر اراضی اوقاف را نیز به ان اضافه کنیم، این رقم به ۸۰ درصد بالغ می‌گردد.

دهقانان ایران به وحشیانه‌ترین نحو استثمار می‌شدند. با آکه دهقان ایرانی ظاهراً آزاد به نظر می‌رسید، عملاً وابسته‌ی زمین بود و از وام‌های اسارت‌آور مالکان خلاصی نداشت. در ایران مناطقی وجود داشت که دهقانان در صورت ترک روستای خود ناگزیر بودند اموال غیر منقول خود را به مالک واگذار کنند. دهقانان رعیت که از زمین اربابی بهره‌برداری می‌کردند، می‌بایست بخش عظیمی از محصول خود را که در برخی نواحی به۴/۵ بالغ

می‌شد، به مالک بدهند. علاوه بر این دهقانان می‌بایست انواع هدایا و سیورسات و عوارض بپردازند و بیگاری کنند. به این ترتیب آخرین عصاره ی کار و تمام وقت آزاد روستائیان را که به نحوی می توانست صرف بهبودی زندگی آنان گردد، از دهقانان باز می‌ستاندند.

دهقانان صاحب زمین و حتی قشر نسبتاً مرفه آنان نیز بار ستم مالکان و فئود الها را بر دوش داشتند. بدین جهت دهقانان ایران در تأمین حقوق حیاتی خود و به خاطر زمین و علیه ستم مالکان فئودال و غارت ماموران دولتی و ژاندارم بارها به مبارزه برخاسته‌اند. ربع اول قرن بیستم سرشار از مبارزات دهقانان به صورت امتناع از پرداخت بهره‌ی مالکانه وسرپیچی از فرمان و انجام بیگاری و غیره بوده است. این مبارزات گاه به صورت تعرض علیه مالکان و تصرف محصولات اربابی و این قبیل اقدامات بروز می‌کرد. این جنبش در سالهای جنگ جهانی دوم و پس از آن در نواحی شمال و جنوب کشور شکل مبارزات مسلحانه به خود می‌گرفت. فعالیتهای سیاسی وسازمانی حزب توده ی ایران در زمان جنگ و پس از آن، انجام اصلاحات ارضی در زمان حکومت ملی در آذربایجان و نیز عقب‌نشینی‌هائی که دولت در نتیجه ی مبارزات نیروهای مترقی ناگزیر به آن تن در می‌داد،برای بالا رفتن سطح آگاهی سیاسی توده ی دهقانی ایران دارای اهمیت بزرگ بود.

خرده بورژوازی شهر یعنی پیشه‌وران، روشنفکران(به طور عمده دانشجویان وکارمندان جزء دولت)، کسبه وغیره یکی دیگر از نیروهای محرکه ی انقلاب ایران بوده و اکنون نیز این نقش خود را به میزان زیاد حفظ کرده است. پیشه‌وران وکسبه نیروی عظیمی را در ایران تشکیل می دهند. زیرا اولاً آنان نخستین قشرهائی هستند که در معرض رقابت خارجی قرار میگیرند و بیش از سایر قشرها ضربات امپریالیسم را بر خود احساس میکنند؛ ثانیاً، این قشرها در شرایط ایران معمولاً زیاد پراکنده نیستند. در ایران پیشه‌وران وکسبه در بازار متمرکز هستند و این امر به آنها امکان می‌دهد که به اقدامات مشترک متوسل شوند. در گذشته بسته شدن بازار تمام زندگی شهری را فلج می‌کرد و همیشه یک حادثه ی بسیار مهم تلقی می‌شد. لذا دولت می‌بایست اقدامات بازار را به نحوی جدی در نظر بگیرد.

اینگونه اعتصاب (بسته شدن بازار) می‌توانست به تغییر حکام و سایر مأمورین دولتی منجر گردد. انقلاب مشروطیت ایران با اعتصاب در بازارها آغاز گردید.

روشنفکران نقش بزرگی در ایران دارند. کارمندان و دانشجویان را می‌توان در شمار روشنفکران آورد. دانشجویان تأثیر بزرگی در حیات سیاسی کشور دارند. دانشجویان تهران در زمان خود سهم جدی در مبارزه علیه قرارداد اسارت‌آور ۱۹۱۹ داشتند. در سال‌های سیاه ارتجاع رضا شاه، اعتصاب دانشجویان که به رهبری حزب کمونیست ایران انجام گرفت، نمودار آگاهی این بخش روشنفکران بود.

روشنفکران ایران جز قشر کوچکی به بخش کم درآمد ایران تعلق دارند. روحیات ضدامپریالیستی در میان روشنفکران، نه فقط معلول وضع مادی آنان است، بلکه از بیداری معنوی آنان نیز سرچشمه می‌گیرد. موانعی

که امپریالیسم در راه رشد فرهنگ ملی کشورهائی نظیر ایران به‌وجود می‌آورد، روحیه ی انقلابی میان روشنفکران را تقویت می‌کند. آگاهی ملی میان روشنفکران نیرومند است و این امر در فعالیت آنان تأثیر می‌بخشد و این فعالیت را در جهت ضدامپریالیستی سوق می‌دهد.

افسران ایران (افسران جزء و متوسط) را نیز به‌طور کلی باید در زمره ی این روشنفکران دانست. توهین و تحقیری که روشنفکران در نتیجه ی رسوخ امپریالیست‌ها به ایران احساس می‌کنند، به‌خصوص بر روشنفکران نظامی تأثیر شدید باقی می‌گذاشت. آنان می‌بایست تحقیر به‌اصطلاح کارشناسان و مستشاران خارجی را تحمل کنند. پس از کشف سازمان افسری در سال ۱۳۳۳ معلوم شد که تقریباً ۱/۱۰ افسران جزء و متوسط ارتش ایران به حزب توده ی ایران گرویده بودند. این واقعیت نشان می‌دهد که این قشر از ارتش تا چه حد به جنبش آزادیبخش ملی گرایش دارد.

بخشی از بورژوازی ملی به‌مثابه ی متحد موقت در مرحله ی معینی از مبارزه جزء نیروهای محرکه ی انقلاب است. بورژوازی کشورهای متروپل در نتیجه ی وضع مسلط خود در اقتصاد و سیاست، به نیروی ارتجاعی تبدیل شده است. ولی بورژوازی به‌طور اعم از آنجمله بورژوازی کشورهای مستعمره و وابسته در نتیجه ی تنوع فعالیت اقتصادی خود، برحسب آنکه سرمایه ی آن در چه رشته‌ای به‌کار افتاده است، دارای گرایش‌های سیاسی مختلف است.

بخشی از بورژوازی (کمپرادورها) با سرمایه ی خارجی ارتباط مستقیم و پیوند اقتصادی دارد و بمثابه ی عامل مستقیم آن عمل می‌کند. این بخش بورژوازی همراه با فئودال‌ها و مالکان بزرگ تکیه‌گاه امپریالیسم در داخل کشور هستند.

بخشی از بورژوازی که سرمایه ی خود را در رشته‌های تولید داخلی و یا بازرگانی داخلی به‌کار انداخته است، زیر ضربات رقابت خارجی قرار دارد و به این جهت دارای تمایلات ضدامپریالیستی است. این بخش بورژوازی از رقابت کمپرادورهای بزرگ نیز زیان می‌بیند و این امر میان آنها تضاد به‌وجود می‌آورد. این بخش بورژوازی در جستجوی بازار داخلی بوده و در گسترش بازار داخلی از راه افزایش قدرت خرید دهقانان که در معرض غارت فئودال‌ها و مالکان بزرگ هستند، ذینفع است. از اینجا است که میان منافع آنان و فئودال‌ها تضاد پدید می‌آید. این قشر بورژوازی که بورژوازی ملی نامیده می‌شود، درنتیجه ی عوامل ذکرشده، برای تحکیم مواضع اقتصادی و سیاسی خود در مبارزه ی ضد امپریالیستی ذینفع است.

بورژوازی ملی در کشورهائی نظیر ایران معمولاً سرمایه ی متوسط و کوچک در اختیار دارد. این بخصوص در مورد بورژوازی صنعتی صادق است. بورژوازی بزرگ صنعتی به‌صورت خالص خود معمولاً در این قبیل کشورها وجود ندارد. علت این است که سرمایه‌گذاری در صنایع کشور را رقابت خارجی در معرض خطر قرار می‌دهد. به این جهت در صورتی‌که سرمایه ی صاحب کارخانه افزایش یابد، قسمتی از این سرمایه را در

رشته‌های دیگر به کار می‌اندازد و بدین‌سان در عین حال به مالک و یا کمپرادور مبدل می‌شود. گاه نیز کمپرادورها و مالکان قسمتی از سرمایه ی خود را در صنایع به‌کار می‌اندازند. در این موارد اگر هم کمپرادورها و مالکان سرمایه ی بزرگی را در صنایع به کار اندازند باز هم این سرمایه قسمتی و در عین حال معمولاً قسمت کوچکی از سرمایه ی آنان خواهد بود، زیرا آنان نیز از ترس رقابت انحصارهای خارجی نمی‌خواهند سرمایه ی بزرگی را به خطر اندازند. منافع این قبیل سرمایه‌داران که در آنِ واحد به دو طبقه تعلق دارند معمولاً با منافع ضدامپریالیستی بورژوازی ملی کمتر تطبیق می‌کند، زیرا برای آنان قسمتی از سرمایه‌شان که کمتر در معرض خطر است و در عین حال بخش بیشتر سرمایه ی آنان را تشکیل می‌دهد، ارزش بیشتر دارد.

بدین‌سان فقط بورژوازی متوسط و کوچک یعنی بورژوازی ملی دارای منافع ضدامپریالیستی بوده و جناح چپ آن یعنی جناحی که قدرت مالی کمتر دارد، از قاطعیت بیشتری برخوردار است.

بورژوازی تجاری ایران در اواخر قرن ۱۹ به مبارزه ی ضدامپریالیستی وارد شد و معمولاً خرده‌بورژوازی شهر را نیز به دنبال خود می‌برد. این بورژوازی در انقلاب مشروطیت ایران و در جنبش انقلابی‌ای که پس از انقلاب کبیر اکتبر کشور را فرا گرفت نقش برجسته‌ای داشت. این نقش انقلابی را بعدها بورژوازی صنعتی که از صفوف بورژوازی تجاری برخاست، به میراث برد.

بورژوازی ملی ایران دارای خصائص ممیزه ی دیگر نیز هست بدین‌قرار: اولاً، کوشش دائم برای به‌دست آوردن حاکمیت بلامنازع، زیرا انقلاب ایران که ناتمام باقی ماند، تمام قدرت حاکمه را به بورژوازی ملی نسپرد و آنرا فقط به شریک کوچکی در اداره ی کشور مبدل کرد. بورژوازی ملی هم در مجلس و هم در دولت به‌صورت زائده‌ای در کنار مالکان فئودال و بورژوازی بزرگ کمپرادور باقی ماند. بورژوازی ملی در کوشش خود با مقاومت امپریالیسم نیز که نمی‌خواست نمایندگان طبقه ی دودل را جانشین متحدین مطمئن‌تری سازد، روبرو بود. به‌علاوه منافع بورژوازی ملی نمی‌توانست با منافع مورد نظر امپریالیست‌ها در کشور تطابق لازم داشته باشد. ثانیاً، هنوز هم بخش قابل توجهی از خرده بورژوازی شهر، یعنی پیشه‌وران و کسبه (به‌اصطلاح بازار) به دنبال بورژوازی ملی می‌رود. کسبه و پیشه‌وران هنوز نتوانسته‌اند در سیمای بورژوازی ملی دشمن بالقوه ی خود را که در جریان رشد خود سرمایه‌های کوچکتر را خواهد بلعید، بازشناسد. تمام این خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی آشکارا زیر ضربات سرمایه ی خارجی هستند و این امر چنین تصوری پدید می‌آورد که آنان دارای منافع کاملاً مشترک هستند.

تمام این عوامل بورژوازی ملی ایران را رادیکال‌تر و نیرومندتر از وزن مخصوص آن در جامعه می‌سازد.

هنگامی‌که از بورژوازی ملی به‌مثابه ی متحد موقت جنبش آزادیبخش سخن می‌گوئیم، در عین حال نباید خصلت دوگانه ی آنرا نیز که در تمام جنبش‌های انقلابی پیوسته بروز کرده است، از نظر دور داریم.

عواملی که ذکر شد خصلت ضدامپریالیستی و ضدفئودال بورژوازی ملی را تعیین می‌کنند و آن‌را بـه مبـارزه علیه نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی سوق می‌دهند. ولی بورژوازی ملی دارای خصائص دیگری نیـز هـست که جنبه ی سازشکارانه و متزلزل آن را نشان می‌دهد. اولاً، خصائص عامی که ذاتی‌تمامی بورژوازی است یعنی ترس از سرنوشت مالکیت خود و عطش سودجوئی، ثانیاً، خصائصی که از مشخصات بورژوازی ملی است یعنی ضعف آن دربرابر سرمایه ی خارجی، وجود پیوندهای معین با فئودالیسم و امپریالیسم، ترس از نضج جنبش کـه می‌تواند به مالکیت و سیطره ی بورژوازی ملی لطمه زند و قدرت حاکمه را به پرولتاریا منتقل سازد.

چنین بود شـرح مختـصری دربـاره ی نیروهـای محرکـه جنـبش آزادیـبخش ملـی در ایـران. ولـی بـرای سمت‌گیری درست در حوادث و تجزیه و تحلیل صحیح آنها، دانـستن خـصوصیات ایـن نیروهـا کـافی نیـست. آگاهی بر چگونگی آرایش این نیروها در هریک از لحظات مبارزه دارای اهمیت زیادی است، زیرا آرایش نیروها برحسب مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی می‌تواند دستخوش تغییرات قابل‌ملاحظه گردد. مثلاً در آرایـش نیروهای اجتماعی ایران در سال‌های جنگ و پس از آن تغییراتی حاصل شد، بدین معنا که تمایلات این یـا آن قشر و حتی طبقات اجتماعی دستخوش تحول گردید و مقام آنها در جنبش آزادی‌بخش ملی تغییر نمود. وضـع اقتصادی کشور و روابط اقتصادی خارجی آن منشاء این تغییرات بود.

مثلاً، در زمان جنگ، تولید داخلی کشور افزایش یافت. جنگ برای مدتی صدور سـرمایه را بـه کـشورهای مستعمره و وابسته متوقف ساخت. صدور کالا نیز به این کشورها، ازجمله به ایران، قطع شد. کشور می‌بایست با کالاهای تولید داخلی حوائج خود را برطرف سازد. در عین حال صنایع کشور به‌ویـژه صـنایع نظـامی و نـساجی سفارش‌های فراوان برای تولید کالاهای مورد نیاز متفقین دریافت می‌کرد. حوائج بازار داخلی نیز افزایش یافت. عده زیادی از دهقانان روستاها را ترک گفتند و در مؤسساتن حمل و نقل متفقین و سایر مؤسـساتی کـه بـرای متفقین و یا بازار داخلی کار می‌کردند، به مزدوری پرداختند. ایـن دهقانـان مـصرف‌کننـدگان جدیـد کالاهـای صنعتی را تشکیل می‌دادند. بدینسان تقریباً بدون آنکه ظرفیت مؤسسات افزایش یابد، تقاضا بالا رفت. این امـر باعث شد که بورژوازی برای تصرف بازار داخلی فعالتر عمل کند. صنایع پیشه‌وری نیز رونق و توسعه یافت.

ولی حتی بهره‌برداری کامل از تمام ظرفیـت صـنایع ماشـینی و دسـتی نمـی‌توانـست جوابگـوی تقاضـای روزافزون بازار باشد. این امر باعث افزایش شدید قیمت کالاهای صنعتی و بالنتیجه میزان تمول صاحبان صنایع گردید. برای روشنی بیشتر جدول تغییرات شاخص قیمت‌ها را از سال ۱۳۱۴ تا سال ۱۳۲۸ می‌آوریم.[1]

1) Bulletin de la Bank Mellitran. Octobre 1953,N.139

سال	شاخص کل	خوراک	کرایه ی منزل	سوخت و روشنائی	لباس	متفرقه
۱۳۱۴	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۳۱۵	۱۲۱	۱۲۰	۱۲۰	۱۲۲	۱۲۱	۱۳۱
۱۳۱۶	۱۳۳	۱۲۸	۱۴۷	۱۲۶	۱۳۰	۱۶۸
۱۳۱۸	۱۶۲	۱۵۲	۱۹۴	۱۳۸	۱۶۸	۲۱۲
۱۳۱۹	۲۴۳	۲۵۲	۲۱۸	۱۸۵	۲۵۵	۲۷۱
۱۳۲۰	۴۷۶	۵۲۲	۳۶۰	۳۴۴	۵۰۰	۴۴۹
۱۳۲۱	۱۰۰۳	۱۰۸۱	۷۲۴	۷۶۹	۱۱۱۲	۹۲۴
۱۳۲۲	۱۰۳۰	۱۰۲۹	۹۷۲	۶۵۳	۱۲۹۵	۹۸۹
۱۳۲۳	۸۸۲	۷۶۸	۱۱۱۱	۵۸۴	۹۱۶	۹۵۰
۱۳۲۴	۷۸۰	۷۷۹	۱۰۳۴	۵۰۰	۷۵۱	۸۳۱
۱۳۲۵	۸۳۲	۸۱۸	۱۱۶۲	۴۹۱	۸۲۶	۸۹۱
۱۳۲۶	۹۲۵	۹۴۰	۱۳۲۸	۴۹۲	۸۱۹	۱۰۲۶
۱۳۲۷	۹۴۶	۹۵۸	۱۵۴۴	۴۸۵	۷۲۱	۱۰۸۳
۱۳۲۹	۷۸۴	۷۴۲	۱۵۷۲	۳۶۸	۵۹۱	۸۶۰

این جدول نه فقط تغییرات قیمت‌ها بلکه خصوصیات آنرا نیز به‌خوبی نشان می‌دهد. تا پایان جنگ قیمت‌ها پیوسته افزایش می‌یابد. قیمت کالاهای صنعتی مانند لباس تقریباً ۱۳ بار بالا می‌رود. پیشه‌وران و کسبه‌ایکه از این راه به درآمدشان افزوده می‌شد، انگیزه‌ای برای مبارزه علیه امپریالیسم و کمپرادورها نداشتند، زیرا موقتاً فشار اقتصادی آنان را حس نمی‌کردند. سرمایه‌داران به حساب غارت زحمتکشان سودهای هنگفت به‌دست می‌آوردند و موجبات انزجار و تنفر آنان را فراهم می‌آورند. آنان نمی‌خواستند حتی سهم کوچکی از این سودها را برای افزایش دستمزد ناچیز کارگران به کار برند. کارگران ناگزیر بودند از راه مبارزه پیگیر سرمایه‌داران را به افزایش جزئی دستمزد خود وا دارند. این امر تضاد میان سرمایه و کار را در درجه ی اول قرار می‌داد. در این شرایط ایجاد جبهه ی واحد مبارزه علیه امپریالیسم که بورژوازی ملی باید یکی از شرکت‌کنندگان در این جبهه باشد، کاری بود بسی دشوار. به این ترتیب بخشی از نیروهای محرکه ی جنبش ضدامپریالیستی و ضدفئودالی نه فقط از این جنبش حذف می شد، بلکه تا حدود معینی در نقطه ی مقابل این نیروها قرار می‌گرفت.

پس از جنگ با منظره ی دیگری روبرو می‌شویم. چنانکه ارقام جدول نشان می‌دهد قیمت کالاهای صنعتی پس از جنگ دائماً کاهش می‌یابد و در سال ۱۳۲۸ به رقمی برابر ۵۰٪ قیمت سال ۱۳۲۲ می‌رسد. ازطرفی تنزل بهای کالاهای خوراکی کندتر انجام می‌گیرد. کرایه ی خانه که یکی از اقلام اساسی بودجه ی زحمتکشان را تشکیل می‌دهد، بدون وقفه افزایش می‌یابد. بنابراین حتی در صورت بلاتغییر ماندن سایر شرایط

همین افزایش کرایه ی خانه به‌تنهائی می‌توانست قدرت خرید زحمتکشان را پائین آورد و بازار داخلی را محدود سازد. در عین حال، بازار داخلی به‌طور کلی از انحصار سرمایه‌داران ملی خارج می‌گردید. زیرا هجوم کالاهای خارجی آغاز شده بود. تشکیل بازار سوسیالیستی و نیز رشد صنایع در برخی کشورهای مستعمره و وابسته بازار سرمایه‌داری را به میزان زیاد محدود کرده بود و به این جهت کشورهای عمده ی سرمایه‌داری برای صدور کالا به کشورهای نظیر ایران توجه خاصی داشتند. کافیست گفته شود که مطابق آمار رسمی، صادرات ایالات متحده آمریکا به ایران در سال ۱۳۲۵ بیش از ۹ برابر صادرات آن در زمان جنگ بود. به آنچه گفته شد باید مسئله ی بیکاری را نیز بیفزائیم. درنتیجه ی کاهش امور ساختمانی و حمل و نقل متفقین بیکاری بلافاصله سراسر کشور را فراگرفت. بدین ترتیب سال‌های پس از جنگ حاکی بر رکود اقتصادی کشور، رسوخ اقتصادی امپریالیسم (به‌ویژه امپریالیسم آمریکا)، بیکاری، فقر و گرسنگی بود.

کاملاً روشن است که تغییرات پس از جنگ ناگهانی انجام نگرفت. به این جهت زمان این تغییرات را نه سال‌های اول پس از جنگ، بلکه اواخر سال ۱۳۲۶ و اوایل ۱۳۲۷ باید دانست.

وضع کشور در این سال‌ها اضطراب‌آور بود. سرمایه‌های ملی انباشت شده عرصه‌ای برای فعالیت نداشت. لذا می‌بایست جریان رنج‌آور انتقال سرمایه‌ها انجام گیرد. برای کالاهای داخلی بازار فروش وجود نداشت. انبارها انباشته شده بودند. مؤسسات یا بسته شدند و یا با ظرفیت کامل کار نمی‌کردند. کشور از کالاهای خارجی پر شده بود. مهاجران روستائی کار به دست نمی‌آوردند. حتی حرفه‌ای مانند درشکه‌رانی که هزاران نفر از قبل آن امرار معاش می کردند، درنتیجه ی ورود تاکسی‌های سبک و ارزان آمریکائی در تنگنا قرار گرفته بود.

مکی، نماینده ی مجلس در سخنرانی خود ضمن تشریح وضع تهدیدآمیز حاکم بر کشور چنین گفت: اقتصاد کشور کشتی بی‌سکانی را به خاطر می‌آورد که معلوم نیست چه کسی آنرا هدایت می‌کند و به کجا می‌راند. درنتیجه ی این هرج و مرج صادرات ما اکنون به ۱۰ میلیون لیره و واردات ما به ۴۰ میلیون‌لیره رسیده است.[۱]

روزنامه‌های ایران در آن زمان پر از اخباری بود که درباره ی بحران صنایع، گرسنگی، بیکاری، فقر روزافزون و فلاکت مردم نشر می‌یافت. مثلاً روزنامه ی "داد" بیانات فروهر، مدیر سابق بانک صنعتی ایران را منتشر ساخت که در آن گفته می‌شد که بحران تمام رشته‌های صنایع را تهدید می‌کند و تا تیرماه ۱۳۲۸ کارخانه‌های اصفهان، کارخانه ی بزرگ "خورشید" در کرمان و کارخانه ی "بوستان" در تبریز تعطیل شده‌اند. طبق اطلاع روزنامه ی "باختر امروز" در فروردین سال ۱۳۲۸ کارخانه ی بلورسازی نیکپور تعطیل شد و درنتیجه آن تقریباً ۲۰۰۰ کارگر کار خود را از دست دادند. این روزنامه در سرمقاله ی خود نوشت: در سراسر آذربایجان گرسنگی حکمفرماست و در استان‌های گندم‌خیز خراسان و سیستان مردم با علف سد جوع می‌کنند.

۱) گزارش مذاکرات مجلس، جلسه ی ۵ تیرماه ۱۳۲۸.

در بسیاری از نواحی کشور مردم گرسنه دست به تظاهرات می‌زنند، کارگران اعتصاب می‌کردند و بهبود شرایط کار و زندگی خود را طلب می‌نمودند. روزنامه ی "کیهان" از عصیان قطعی‌زدگان مراغه خبر داد که برای آرام کردن آن از تبریز نیروهای نظامی و ژاندارم اعزام گردید. [1] از سایر شهرهای آذربایجان و گرگان و مازندران و قزوین و قم و بوشهر و غیره نیز اخباری درباره این قبیل تظاهرات انتشار می‌یافت.

چنین بود وضع کشور در آستانه ی سال ۱۳۲۷. کاملاً روشن است که در چنین اوضاع و احوال آن نیروهائی هم که در سال‌های جنگ به علت منافع اقتصادی خود از معرکه برکنار بودند، وارد میدان مبارزات سیاسی می‌شوند. بورژوازی ملی و بخصوص خرده‌بورژوازی شهر نه فقط از منافع خود محروم شده بودند، بلکه با ورشکستگی روبرو بودند. حمایت از صنایع کشور در برابر رقابت خارجی نه فقط به شعار بورژوازی، به شعار پرولتاریا نیز که در نتیجه ی تعطیل کارخانه‌ها به کوچه‌ها ریخته می‌شد، تبدیل گردید.

حال دیگر موضع‌گیری طبقات بیشتر روشن می‌شد. تضاد داخلی میان زحمتکشان و بورژوازی ملی در نتیجه ی شدید تضاد آنها با امپریالیسم که دشمن عمده ی خارجی بود و نیز تشدید تضاد با مالکان بزرگ و کمپرادورها که نیروی عمده و تکیه‌گاه اصلی ارتجاع داخلی بودند، تخفیف می‌یافت. طبقه ی کارگر بیش از پیش فعالتر می‌شد. ارتش بیکاران به صفوف مبارزه ی کارگران می‌پیوستند.

آمادگی دهقانان نیز که ثمرات مبارزه را چشیده بودند برای نبرد بیشتر می‌شد.

بدینسان برای جنبش آزادی‌بخش ملی در مبارزه علیه دشمنان داخلی و خارجی امکانات وسیعی پدید آمده بود. کامیابی های کشورهای سوسیالیستی تأثیر امیدزا و الهام‌بخش داشت. پیروزی‌های نیروهای انقلابی چین نیز تأثیر بسیج‌کننده باقی می گذاشت. درنتیجه ی تمام این عوامل کشش به‌سوی نیروهای ترقی‌خواه و به‌طور عمده حزب توده ی ایران افزایش می‌یافت، آنچیزی‌که به‌خصوص ارتجاع را نگران می‌ساخت.

نارضائی مردم نه فقط به‌صورت گرایش به‌سوی جنبش یا اقدامات خودبه‌خودی و عصیان متظاهر می‌شد، بلکه به‌صورت تلاش‌های نومیدانه ترور انفرادی نیز بروز می‌کرد. در سال‌های پس از جنگ تا زمان سر کار آمدن دولت مصدق که نماینده ی نیروهای اپوزیسیون بورژوازی ملی بود، اقدامات تروریستی فراوانی انجام گرفت که در نتیجه ی آن عده‌ای از رجال سیاسی به قتل رسیدند. اکثر این تروریست‌ها از میان خرده‌بورژوازی برخاسته و کسانی بودند که امید خود را به پیروزی مبارزه ی متشکل از دست داده بودند.

سوء قصد علیه شاه در بهمن ۱۳۲۷ یکی از این اقدامات تروریستی بود که ارتجاع برای سرکوب مبارزه ی متشکلی که در آن شرایط می‌توانست توده‌های وسیع مردم را برای احقاق حقوق خود به حرکت درآورد از آن استفاده نمود.

---

۱) روزنامه ی "کیهان"، ۲ تیر ۱۳۲۸.

۲– جریان محاکمه ی حزب توده ی ایران

ارتجاع طی هفت و اندی سال عمر حزب توده ی ایران همواره از هیچ اقدام برای خنثی کردن فعالیت آن خودداری نکرده بود. شیوه ی عمل ارتجاع همیشه یکسان نبود. در اوائل به توطئه و تحریکات جداگانه اکتفا می‌شد و کار به تعرض همه‌جانبه نمی‌کشید. فعالیت حزب در دوران جنگ به‌طور عمده علیه تبلیغات فاشیستی متوجه بود. این تبلیغات با استفاده از شرایط تاریخی جنگ جهانی اول در میان برخی قشرها ریشه دوانده بود.

در اواخر جنگ با تشدید ارتجاع و بسط تحریکات امپریالیستی مبارزه حزب به ناگزیر خصلت تعرضی آشکارتری علیه ارتجاع و امپریالیسم به خود می‌گرفت، شیوه‌های مبارزه نیز به‌اقتضای مشی عمومی حزب تغییر یافت. پس از سرکوب جنبش آذربایجان و کردستان تکیه ی دولت بیشتر به شیوه‌های ارعاب فاشیستی و انفجار حزب از داخل متوجه بود. ولی چنانکه دیدیم دولت در این کار موفق نشد و نفوذ و اعتبار حزب افزایش یافت .حزب اکنون به نیروئی مبدل شده بود که ارتجاع را سخت به وحشت می‌انداخت. دکتر اقبال وزیر فرهنگ وقت دو ماه پس از سوء قصد علیه شاه در پاسخ دکتر بقائی در مجلس چنین اعتراف نمود:

"پس از وقایع آذربایجان اعضاء حزب توده شکست سختی خوردند. آنان به خانه‌های خود رفتند تا وضع را بررسی کنند. بعد سیاست خود را تغییر دادند و توجه خود را به روشنفکران معطوف داشتند و به وزارت فرهنگ رسوخ کردند. پس از مدتی تمام مدارس از دبستان گرفته تا دانشگاه زیر نفوذ آنان قرار گرفت و توده‌ای‌ها جوانان بی‌تجربه را از راه به در بردند. کار حزب توده ی ایران به جائی کشیده بود که از جیب و کیف محصلین به‌جای جزوه ی درس، برنامه ی حزب و مطبوعات ممنوعه بیرون می‌آمد."[۱]

به این جهت شگفت‌آور نیست که ارتجاع با استفاده از سوء قصد علیه شاه تصمیم گرفت که با تمام قوا به حزب توده ی ایران حمله کند و در عین حال به تعرض خود علیه نیروهای ترقی‌خواه جنبه‌ی "قانونی" بدهد.

سوء قصد در روزی انجام گرفت که حزب مراسم یادبود شهداء راه آزادی را برگزار می‌نمود. این مراسم که همه‌ساله در روز ۱۴ بهمن برگزار می‌شد، به علت تعطیل عمومی در ۱۵ بهمن برگزار شد. در تهران و شهرستان‌ها میتینگ‌هائی تشکیل شد. این میتینگ در تهران طبق معمول در نیمه ی دوم روز بر مزار دکتر ارانی مبارز مشهور راه آزادی طبقه ی کارگر ایران که در زندان به هلاکت رسیده بود، در امامزاده عبداله برگزار گردید. سوءقصد به شاه در ساعت ۱۵ به‌وقوع پیوست. به این جهت رهبری حزب و قسمت اعظم فعالین آن که نیمه ی دوم روز را در امامزاده عبدالله به‌سر برده بودند، فقط پس از بازگشت به شهر از وقوع این حادثه باخبر شدند و فرصتی برای اقدامات احتیاطی نداشتند و اینگونه اقدامات را هم ضروری نمی‌دانستند، زیرا حزب دخالتی در این حادثه نداشت. لذا در نتیجه یورش ناگهانی پلیس قسمت اعظم فعالین و ۹ نفر از ۱۹ نفر عضو کمیته مرکزی حزب بازداشت شدند.

---

۱) روزنامه ی "اطلاعات"، شماره ی ۶۹۱۷، اردیبهشت ۱۳۲۸.

دولت برای اینکه به اقدام خود علیه حزب توده ی ایران به‌نحوی جنبه ی "قانونی" بدهد، تصویب‌نامه‌ای دائر به غیرقانونی شناختن حزب توده صادر کرد و این موضوع را به اطلاع مجلس رساند، بدون آنکه حتی جنبه ی تشریفاتی امر را برای صورت قانونی دادن به عمل خود رعایت نماید.

مادام که همه این سروصداها مربوط به سوءقصد به شاه بود، طبیعی است که تعقیب و محاکمه هم می‌بایست متوجه ی کسانی باشد که مستقیماً در این عمل شرکت داشته‌اند. ولی محاکمه همکاران سوءقصدکننده و آنهائی که وی را از حیث اسلحه تأمین کرده بودند، جنبه ی فرعی به خود گرفت و کار با محاکمه ی رهبران و اعضاء حزب توده ایران آغاز گردید. به‌علاوه رهبران و اعضاء حزب به موجب مواد قانون دیگری (طبق قانون ضدکمونیستی ۱۰ خرداد ۱۳۱۰) به اتهام "ضدیت با سلطنت مشروطه" و داشتن "مرام اشتراکی" محاکمه شدند. و این کاملاً قابل درک بود، زیرا برای ارتجاع مهم این بود که با استفاده از فرصت، پیگیرترین مبارزان راه آزادی ملی را سرکوب کند. ارتجاع به تجربه دریافته بود که فقط کمونیست‌ها می‌توانند چنین مبارزانی باشند.

درباره ی مصادره اموال حزب و سازمان‌هائی که مشمول قانون ضدکمونیستی می‌شدند، ماده ی واحده‌ای نیز به تصویب مجلس رسانده شد. در مقدمه ی این قانون گفته می‌شود که هدف این قانون تعیین تکلیف اموال حزب ممنوعه ی توده و سایر احزاب و سازمان‌های مشابهی است که به نحوی از انحاء مشمول مواد ۱ و ۲ و ۳ قانون خرداد ماه ۱۳۱۰ می‌شوند و طبق اصل ۲۱ متمم قانون اساسی[۱] به‌وسیله ی دولت منحله اعلام می‌گردند و یا باید تعطیل شوند. وجوهی که از فروش این اموال به‌دست می‌آید و یا خود اموال مصادره شده برای تأمین هزینه ی آموزش ابتدائی رایگان مورد استفاده قرار خواهد گرفت.[۲] ممنوع کردن فعالیت حزب توده ی ایران با پیگرد وحشیانه ی اعضاء آن و تمام کسانی که به عضویت در این حزب مظنون بودند، همراه گردید. ابتدا در تهران (یک روز پس از سوء قصد) و سپس در شهرستان‌ها حکومت نظامی اعلام شد. جستجو و بازداشت در سراسر کشور آغاز گردید. روزنامه "داد" در ۱۱ اسفند ۱۳۲۷ خبر بازداشت در حدود ۲۳۰ نفر از اعضاء رهبری و فعالین حزب توده را انتشار داد. این روزنامه نوشت که همراه با تعقیب رهبران حزب که اکثراً شهرت و محبوبیت فراوان دارند، اخراج افراد دارای افکار مترقی از مدارس و مقامات فرهنگی انجام می‌گیرد.

در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها تعقیب و بازداشت دسته‌جمعی انجام می‌گرفت. در سراسر کشور دادگاه‌های نظامی تشکیل شد که به‌طور عمده به محاکمه رهبران و فعالین حزب توده ی ایران می‌پرداختند. دربار برای تشکیل دادگاه‌های نظامی برای خود انگیزه‌ای داشت: تحمیل رای به دادگاه‌های عادی، با بودن قضاتی که حاضر نبودند زیر بار تحمیل بروند، کار دشواری بود، تشریفات دادرسی در دادگاه‌های عادی می‌توانست مانع اجرای

۱) در این اصل متمم قانون اساسی ازجمله گفته می‌شود: "انجمن‌ها و اجتماعاتی که مولد فتنه ی دینی و دنیوی و مخل نظم نباشند، در تمام مملکت آزاد است".

۲) رونامه ی "اطلاعات"، شماره ی ۶۹۳۵، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۲۸.

نقشه ی دولت گردد، زیرا طبق قانون برای محاکمات سیاسی حضور هیئت منصفه ضرور بود. به‌علاوه نقض قوانین چنان آشکار بود که فقط از طریق دادگاه‌های گوش به فرمان نظامی می‌بایست انجام گیرد و این دادگاه‌ها فقط می‌توانستند به جرائمی رسیدگی کنند که در زمان حکومت نظامی انجام گرفته است. ولی در اینجا رسیدگی به آن اموری به دادگاه‌های نظامی ارجاع می‌گردید که پیش از اعلام حکومت نظامی به‌وقوع پیوسته بودند. از آنجا که هیچ‌گونه مدرکی درمورد شرکت حزب در سوءقصد نسبت به شاه وجود نداشت، این محاکم مجبور بودند به فعالیت گذشته ی حزب رسیدگی کنند و حال آنکه حزب طی تمام مدت فعالیت خود قانونی و علنی بود، در مجلس وکیل و در دولت وزیر داشت.

متهمین و وکلای آنان هنگام اعتراض به صلاحیت دادگاه تمام این قانون‌شکنی‌ها را متذکر شدند و در مقابل این اعتراضات دادستان مجبور بود به بهانه‌های مضحکی متوسل شود. چنانکه دادستان در پاسخ به اعتراض یک از وکلای مدافع درباره ی چگونگی رسیدگی به پرونده وزیر سابق اعلام داشت که دادگاه به کارهائی رسیدگی می‌کند که متهم قبل از اشتغال به وزارت و یا پس از آن مرتکب شده و "آن قسمت که وزیر بوده‌اند، به‌جای خود بماند".[1]

به علت کثرت عده ی متهمین دادگاه های متعددی برای رسیدگی به کار متهمین تشکیل گردید که هریک شماره ی خاصی داشت. روزنامه‌های تهران، به‌خصوص روزنامه ی نیمه‌رسمی "اطلاعات" برای انتشار جریان دادگاه ستون‌های معینی اختصاص داده بودند. اخبار واصله از شهرستان‌ها نیز درباره ی موج پیگرد و بازداشت‌ها در روزنامه‌ها منتشر می شد.

متهمین به گروه‌های مختلف تقسیم شده بودند: گروه رهبران، گروه‌های متعدد فعالین، نویسندگان مقالات در مطبوعات حزبی، پخش کنندگان اعلامیه‌ها و غیره. با استفاده از موقع با رزنامه‌نگاران و رجالی هم که هیچ‌گونه دخالتی در کار حزب توده ی ایران نداشته و مخالفت‌هائی با دربار و دولت کرده بودند نیز تصفیه حساب می‌شد.

افرادی که پلیس به بازداشت آنها موفق نشده بود توسط مطبوعات احضار می‌شدند تا در صورت عدم حضور بتوان آنها را غیاباً محاکمه نمود. چنانکه عده‌ای به این ترتیب محاکمه و محکوم شدند.

محاکمات و اقدامات وسیعی که در سراسر کشور علیه حزب توده ی ایران انجام می‌گرفت، آزمایش جدی برای این حزب جوان بود. در اینجا می‌بایست درجه ی آبدیدگی حزب و وفاداری اعضاء آن به آرمان‌هائی که در راه آنها مبارزه می‌کردند، به ثبوت رسد. حزب و اعضاء آن از این آزمایش سربلند بیرون آمدند. تقریباً در همه جا نیمکت متهمین به تریبون محاکمه هیئت حاکمه مبدل شد. در جزوه ی "یک دادگاه تاریخی" که یکسال پس از این محاکمات از طرف حزب توده ی ایران نشر یافت، در این باره چنین می‌خوانیم:

---

۱) جزوه "یک دادگاه تاریخی"، از نشریات حزب توده ی ایران، ۱۳۲۸، صفحه ی ۱۰.

"در تهران، مشهد، اصفهان، کرمانشاه، رشت، شیراز، مازندران، خوزستان محاکم نظامی متعدد برپا شد و صدها نفر از مبارزان حزب ما در چنین محیط وحشت‌زائی بر نیمکت اتهام نشستند، ولی در همه جا، چه در تهران و چه در شهرستان‌ها، آنها به رژیم ترور غلبه کردند و در هر جا که کمترین راهی یافتند از فرصت استفاده نموده حقانیت حزب توده ی ایران را با صدای بلند اعلام داشتند."[1]

میان تمام محاکمات، محاکمه ی به‌اصطلاح گروه اول سران حزب توده ی ایران مقام خاصی داشت. این محاکمه که از ۱۲ اسفند ۱۳۲۷ آغاز شد، حادثه ی سیاسی بسیار مهمی بود. این گروه متهمین نه فقط عده‌ای از رهبران را در بر می‌گرفت، بلکه از لحاظ ترکیب خود نیز جالب توجه بود. در این دادگاه در کنار سرگل روشنفکران ایران (دانشمندان و استادان دانشگاه تهران) کارگران نشسته بودند که خود جنبش آنان را به مقام رهبری حزب ارتقاء داده بود. این محاکمه از این لحاظ نیز قابل توجه بود که دفاع از متهمین را ۲۰ تن از برجسته‌ترین وکلای مدافع تهران و از جمله سه نفر از نمایندگان مجلس (قبادیان، شریعت‌زاده و رحمانیان) داوطلبانه به‌عهده گرفته بودند. عده‌ای از این وکلا در جریان حوادث آتی به‌مثابه ی ایدئولوگ‌های بخش مترقی بورژوازی ملی شهرت به‌دست آوردند و به نمایندگی مجلس انتخاب شدند. این وکلا نه فقط دفاع از رهبران حزب توده ی ایران را داوطلبانه به‌عهده گرفتند، بلکه از تهدیدهای پلیسی نیز نهراسیده و آنرا در دادگاه افشاء کردند.

چنانکه دکتر شایگان، یکی از وکلای مدافع در این باره گفت:

"بعضی‌ها به من می‌گویند بهتر است کنار بروی، بعضی هم استدلال می‌کنند که چون کاری از پیش نمی‌رود، ممکن است دفاع ما نتیجه ی خوشی نداشته باشد، باید کناره‌گیری کرد. کسی که این استدلال را بپذیرد شاید از نظر شخصی خیالش درست باشد، ولی از نظر اجتماعی به مملکت خیانت کرده است."[2]

شهیدزاده، وکیل مدافع دیگر اظهار داشت:

"در روزهای اولی که ادعانامه تنظیم شده بود و هنوز این شدت و وحشت نبود . . . یکی از آقایان خارج من‌باب نصیحت پدرانه به من گفت که این کار خوب نیست، به صلاح تو نیست، ممکن است این مدافعه برای تو و همقطارهایت اسباب زحمت شود، این شرط حزم و احتیاط و دوراندیشی نیست. من به او گفتم ما متوجه جمیع این شرایط هستیم ولی مطلب این است که ما وظیفه‌ای داریم."[3]

اینها نکات کاملاً مهمی هستند که تجزیه و تحلیل ما را در بخش قبلی درباره ی روحیات و تمایلات روشنفکران و بورژوازی ملی که در این زمان آماده مبارزه بودند، به ثبوت می‌رساند. بخش رادیکال بورژوازی

---

۱) جزوه "یک دادگاه تاریخی"، از نشریات حزب توده ی ایران، ۱۳۲۸، صفحه‌ی ۴.

۲) همانجا، صفحه ی ۱۳.

۳) جزوه ی "یک دادگاه تاریخی"، از نشریات حزب توده ی ایران، ۱۳۲۸، صفحه ی۱۶.

ملی ایران در جستجوی نیروی مقتدر و متشکلی که بتوان به آن تکیه نمود، در مراحل اولیه توجه خود را به حزب توده ی ایران معطوف داشته بود. باید خاطرنشان سازیم که بورژوازی ملی و به‌خصوص جناح رادیکال آن زمانی‌که به مبارزه در راه منافع خود روی می‌آورد و این مبارزه پیروزی سهل و آسانی را وعده نمی‌دهد، هنوز ناپیگیری وی در همکاری با جنبش انقلابی آشکار نیست. در چنین شرایطی برای بورژوازی ملی می‌تواند چنین تصوری پدید آید که با حزب طبقه ی کارگر صمیمانه همکاری کند و حتی ممکن است پیروزی‌های این حزب را مورد تحسین قرار دهد. تحسین و تمجیدی که برخی از وکلای مدافع از فعالیت حزب و رهبری آن به‌عمل می‌آورند از همین‌جا ناشی می‌شد. مثلاً قبادیان، یکی از وکلای مدافع خطاب به متهمین گفت:

"من واقعاً به شما تبریک می‌گویم که واقعاً آنچه گفته‌اید، عمل کرده‌اید. من یک نفر ایرانی، می‌بینم کسی که هر چه گفت، عمل کرد، شما بودید."[1]

نهاوندی، وکیل دیگر اظهار داشت:

"من برای این مردان که شعارشان در زندگی به‌سوی فتح یا مرگ است، استرحام نمی‌کنم، زیرا گناهی مرتکب نشده‌اند. اینها نمی‌ترسند، از مرگ و زندان هم بیمی ندارند. بالاخره هم مملکت باید به دست اینها اصلاح شود، همینطور هم خواهد شد."[2]

از جمله اتهامات دادستان این بود که گویا اعضاء حزب با مقامات خارجی در ارتباط بوده‌اند ـ اتهام متداول نسبت به همه کمونیست‌های سراسر جهان. رضا ملکی، وکیل مدافع متهمین پس از ردّ این اتهام گفت:

"شما با یک عده اشخاص ایده‌آل که به‌منظور خدمت به مملکت با ترویج مرام خود می‌خواستند به بدبختی‌ها خاتمه دهند و مملکت را به‌سوی آزادی و دمکراسی سوق دهند، سر و کار دارید . . . چگونه می‌توان چنین اتهاماتی را به کسانی وارد کرد که زندگی خود را فدای میهن خویش می‌کنند و خون خود را در این راه می‌ریزند."[3]

آن نمایندگان بورژوازی ملی که چنین سخن می‌گفتند، شاید پیش‌بینی نمی‌کردند که در زمان اوج جنبش مجبور خواهند شد موضع خود را تغییر دهند.

دولت می‌کوشید محاکمه را در پشت درهای بسته انجام دهد. با آنکه رسماً اعلام شده بود که محاکمه اعضاء حزب در دادگاه‌های علنی اجرا خواهد شد، دادگاه‌ها در واقع دربسته بودند و تنها برخی از مدیران جرائد ارتجاعی و عمال پلیس و رکن دوم ستاد ارتش به دادگاه‌ها راه داشتند. به‌علاوه مقامات دولتی می‌کوشیدند سر

---

۱) همانجا، صفحه ی ۲۲.

۲) همانجا، صفحه ی ۲۳.

۳) همانجا، صفحه ی ۱۵.

و ته محاکمات را هر چه زودتر به هم آورند و به متهمین امکان ندهند تا با پرونده کاملاً آشنا شوند و از خود دفاع نمایند.

ولی این نقشه بر هم خورد و درباره ی این محاکمات کارزار وسیعی به‌عمل آمد. نامه‌هائی به مجلس ارسال گردید، متهمین به سازمان ملل متحد مراجعه کرده اعلام داشتند که بازداشت آنان به‌معنای نقض اعلامیه حقوق بشر است. سازمان‌های دمکراتیک جهان نظیر اتحادیه بین‌المللی حقوقدانان دمکرات، فدراسیون‌های جهانی دانشجویان، جوانان و زنان و غیره به اعتراض برخاستند. اتحادیه ی بین‌المللی حقوقدانان دمکرات در نامه ی مفصل خود خواهان متوقف ساختن جریان محاکمه تا ورود نمایندگان این سازمان شد.

بدیهی است ارتجاع نمی‌توانست به چنین عقب‌نشینی‌هائی تن دردهد. ولی نقشه ی آن برای محاکمه ی برق‌آسا در پشت درهای بسته نیز تحقق نیافت. متهمین موفق شدند برای دفاع از خود و آگاه ساختن توده‌های وسیع کشور فرصت لازم به‌دست آورند. ضعف نسبی ارتجاع نیز به این امر کمک کرد. ارتجاع علیرغم مساعی خود برای پایان دادن به موجودیت حزب، هنوز خود را به حد کافی نیرومند نمی‌دید تا سیمای خود را کاملاً آشکار سازد و به شیوه‌های ددمنشانه و فاشیستی کنونی متوسل شود. علاوه بر تمام اینها ارتجاع هنوز برای مبارزه با احزاب انقلابی تجربه کافی نداشت و دچار این خیال واهی بود که متهمین در برابر خطری که آنان را تهدید می‌کند از خود ضعف نشان خواهند داد و از مواضع اصولی خود عدول خواهند کرد و بدینسان حزب از لحاظ معنوی خلع سلاح خواهد شد.

ولی، چنین وضعی پیش نیامد. متهمین، به‌خصوص اعضاء رهبری حزب، به آن مسئولیت تاریخی که به‌عهده داشتند، واقف بودند. حزب تا آن زمان از تمام آزمایش‌ها سربلند بیرون آمده و نشان داده بود که درصورتی‌که زمام حکومت را به‌دست گیرد چه چیزی عاید مردم خواهد ساخت. مردم هنوز سخنان نمایندگان حزب توده ی ایران را در مجلس و فعالیت نمایندگان آنرا در دولت به خاطر داشتند. در اینجا آزمایش دیگری در پیش بود: رفتار رهبران حزب دربرابر خطر چگونه خواهد بود، آیا آنان به منافع خلق وفادار خواهند ماند؟ پاسخ مثبت یا منفی به این سؤال برای سرنوشت حزب و سرنوشت تمام نهضت اهمیت قاطع داشت. این پاسخ مثبت بود. متهمین اعلام کردند که از دفاع شخصی صرف‌نظر خواهند کرد و ۵ تن از اعضاء کمیته ی مرکزی به دفاع از مواضع عمومی حزب خواهند پرداخت.

به این ترتیب مبارزه در راه مواضع اصولی حزب و منافع مردم به داخل دیوارهای دادگاه کشانده شد. در سراسر کشور نسبت به جریان دادگاه توجه و علاقه ی خاصی مبذول می شد. این دادگاه نخستین دادگاه در نوع خود بود. دادگاه مشهور ۵۳ نفر که در زمان سلطنت رضاشاه جریان یافت، در پشت درهای بسته انجام گرفته بود. در آن زمان فقط ادعانامه ی دادستان در معرض افکار عمومی گذاشته شد. در سال ۱۳۲۶ نیز خسرو روزبه، سروان سابق ارتش (بعدها عضو کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران) را به‌خاطر عقاید مترقی و مبارزه

او علیه شیوه‌های استبدادی در ارتش محاکمه نمودند. در آن زمان دفاع جسورانه روزبه توجه تمام محافل ترقی‌خواه کشور را به‌سوی خود جلب کرده بود، ولی این محاکمه در آن زمان بمثابه ی یک محاکمه انفرادی تلقی می شد و در عین حال رابطه ی این محاکمه با حزب توده ی ایران برای عده زیادی هنوز روشن نبود.

ولی اکنون رهبران حزب بر نیمکت متهمین نشسته بودند. به این جهت مطالبی که درباره ی این دادگاه به‌تفصیل یا اختصار در مطبوعات منعکس می‌شد، توجه عامه را به خود جلب می‌کرد. اهمیت این دادگاه نیز در همین بود که از طریق آن نظریات حزب توده ی ایران می‌توانست در دسترس توده ی مردم قرار گیرد.

تعقیب حزب توده ی ایران و به‌طور کلی جنبش دمکراتیک که پس از جنگ آغاز شد و به تدریج دامنه ی وسیع به خود گرفت، هدف معین داشت و آن عبارت بود از محدود کردن تدریجی آزادی‌های دمکراتیک و احیاء رژیم استبدادی شبیه به رژیمی که طی تقریبای ۲۰ سال بر کشور حاکم بود. ولی این کار در شرایط آزادی‌های موجود، ولو کاملاً نیم‌بند، در شرایط قدرتی که جنبش توده‌ای به‌دست می‌آورد و در شرایط تشکلی که حزب توده ی ایران به این جنبش می‌داد کاری دشوار بود. در عین حال در مقابل امپریالیسم و ارتجاع داخلی مسائلی قرار گرفته بود که می‌بایست به سود مشترک آنان حل شود.

اعمال قهر صرف و غیرقانونی اعلام کردن حزب توده ی ایران نمی‌توانست حل قطعی مسئله را برای ارتجاع تأمین کند. لذا فعالیت ایدئولوژیک و آماده کردن افکار عمومی ضرورت داشت. به این جهت اهرم‌های تبلیغاتی دولت به کار افتاد. ابتدا به‌نحوی محتاطانه و سپس با وضوح بیشتر درباره ی محاسن رژیم بیست‌ساله ی رضاشاه، سیاست به‌اصطلاح ملی و ضدامپریالیستی و اقدامات او در عرصه ی سیاست خارجی، لغو رژیم کاپیتولاسیون، تجدید نظر در قرارداد امتیاز انگلستان و تدابیر او در داخل کشور نظیر احداث راه‌آهن سراسری و غیره تبلیغات وسیع انجام می‌گرفت.

این تبلیغات در عین حال با تحریف واقعیت‌های اتحاد شوروی و در موراد معین، به‌ویژه در مسئله ی جنبش آذربایجان با کارزار ضدشوروی همراه بود. این قبیل اقدامات از آن جهت نیز برای ارتجاع لازم بود که حصاری در عرض ۲۰ سال با کوشش تمام میان خلق‌های ایران و اتحاد شوروی کشیده شده بود، در حال فروریختن بود و مردم ایران بیش از پیش به ماهیت انقلابی اتحاد شوروی پی می‌بردند.

وظیفه ی محافل اجتماعی ترقی‌خواه و در درجه ی اول حزب توده ی ایران بود که این تبلیغات را افشاء کنند و سیمای واقعی سلطنت بیست‌ساله ی رضاشاه و ماهیت ارتجاعی و وابستگی آنرا به امپریالیسم نشان دهد. می‌بایست نشان داده شود که الغاء رژیم کاپیتولاسیون در کشور تنها در نتیجه ی سیاست خارجی روسیه ی شوروی امکان‌پذیر بود و رژیم رضاشاه نه فقط مبتکر این الغاء نیست، بلکه برعکس از تمام امکاناتی که سیاست خارجی صلح‌جویانه اتحاد شوروی برای اولین بار در مناسبات خارجی خود با کشورها اعم از بزرگ و

کوچک، قوی و ضعیف، بر مبانی تساوی حقوق به‌وجود آورد، استفاده ننمود و بسیاری از تدابیر داخلی و خارجی رژیم رضاشاه، که ظاهراً خصلت ملی داشت، عملاً به نفع امپریالیسم انجام می‌گرفت.

دکتر کیانوری، عضو هیئت اجرائیه ی کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران در لایحه ی دفاعی وسیع خود تمام جزئیات رژیم استبدادی بیست‌ساله رضاشاه را افشاء کرد و نقش امپریالیسم را در استقرار دیکتاتوری و تبدیل ایران به پایگاه تجاوز علیه اتحاد شوروی نشان داد. کیانوری قرارداد اسارت‌آور سال ۱۹۱۹ ایران و انگلستان را با قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی که برای ایران در رهائی از اسارت امپریالیستی آزادی عمل کامل و امکان واقعی به‌وجود می‌آورد، مقایسه نمود.[۱]

کیانوری سیاست امپریالیسم انگلستان را که پس از ناکامی در انعقاد قرارداد سال ۱۹۲۱ به مانور دیگری دست برد و سیاست خود را از ابتدا به‌وسیله ی عامل خود سیدضیاءالدین و سپس از راه سر کار آوردن رژیم استبدادی رضاشاه اجرا می‌کرد، به‌تفصیل تجزیه و تحلیل نمود. او ماهیت اقداماتی نظیر تجدید نظر در قرارداد با شرکت نفت ایران و انگلیس (۱۳۱۲) و جنبه ی استراتژیک راه‌آهن سراسری ایران را که به‌منظور رفع حوائج اقتصادی و نظامی انگلستان احداث شده بود، آشکار ساخت و گفت:

"اجرای این کارها یعنی تأمین تمایلات اقتصادی و سیاسی امپریالیسم انگلستان در ایران ایجاب می‌نمود یک حکومت دیکتاتوری بر روی کار آید و کلیه موانعی که در سر راه اجرای تمایلات سیاسی انگلستان در ایران وجود داشت به‌وسیله ی این حکومت برطرف شود. . . . بزرگترین این موانع همان احساسات ملی و افکار مترقی و آزادی‌خواهانه‌ای بود که در میهن‌پرستان ایران وجود داشت . . . این افکار و احساسات ملی به‌خصوص بر اثر پیدایش کشور شوروی و موفقیت حکومت ضداستعماری آن کشور و نفوذ معنوی بزرگی که این حکومت به‌دست آورده بود، روز به روز قوی‌تر می‌شد."[۲]

کیانوری همچنین از جنبش آذربایجان به دفاع پرداخت و درباره ی خصلت خلقی آن به‌تفصیل سخن گفت. او خاطرنشان ساخت که دو سال است مردم شاهد تلاش‌هائی هستند که از طرف ارتجاع برای بازگشت به وضع گذشته انجام می‌گیرد، فقط با این تفاوت که شرایط کنونی کشور تحقق فوری این کار را میسر نمی‌سازد. کیانوری سپس گفت:

"ملت ایران . . . یک تحول عظیم در پیش دارد. این تحول عظیم به‌زودی خواهد رسید و هر قدر دستگاه حاکمه ی ما بر لیره ی انگلیس و سرنیزه و تانک آمریکائی تکیه کند و از آنها مدد بگیرد در جریان رسیدن این تحول عظیم تغییر محسوسی رخ نخواهد داد."[۳]

---

۱) جزوه ی "یک دادگاه تاریخی"، از نشریات حزب توده ی ایران، ۱۳۲۸، صفحه ی ۶۲.

۲) جزوه ی "یک دادگاه تاریخی"، از نشریات حزب توده ی ایران، ۱۳۲۸، صفحه ی ۶۵.

۳) همانجا، صفحه ی ۸۱.

پس از برکناری رضاشاه، جنبش سندیکائی در ایران در مدتی نسبتاً کوتاه بـه نیـروی بزرگـی تبـدیل شـد. جریان‌های مترقی کارگری که در سازمان واحدی به رهبری شورای متحده ی مرکزی گرد آمده بودنـد، تقریبـاً تمام طبقه ی کارگر ایران را در صفوف خود متحد کرده بودند. این نیروئی بود که ارتجـاع اجبـاراً مـی بایـست به‌نحوی جدی به‌حساب آورد. به‌خصوص نهضت متشکل کارگران شرکت نفت موجبات نـاراحتی خیـال هیئـت حاکمه را فراهم می‌کرد. اعتصاب‌های سیاسی عمومی سال‌های اخیر، سطح عـالی آگـاهی سیاسـی کـارگران و پایداری آنان را نه فقط در مبارزه در راه تأمین حقوق اقتصادی، بلکه در تأمین حقوق سیاسی نیز نشان می‌داد.

اگر دولت توانسته بود علیه حزب توده ی ایران، به‌مثابه ی یک حزب سیاسی، اتهامات دروغین، ولی به هر حال سیاسی وارد سازد،درمورد اتحادیه‌ها کار دشوارتر بود. علنی و قانونی بودن اتحادیه‌هـا بـه‌وسـیله ی قـانون کاری که خود دولت تنظیم کرده و به‌موقع اجرا گذارده بود، به‌رسمیت شناخته شده بود. دولت می‌بایست بـرای غیرقانونی اعلام کردن اتحادیه‌های صنفی مترقی راه حل‌هائی پیدا کند و سرانجام چنین راهی را "پیدا" کـرد. دولت، شورای متحده ی مرکزی را شعبه‌ای از حزب توده و یا به‌قول دادستان "قوه ی مجریـه" حـزب اعـلام کرد و بر این اساس شورای متحده ی مرکزی را نیـز مـشمول قـانون ضدکمونیـستی سـاخت. رهبـران حـزب می‌بایست این شعبده‌بازی را نیز افشاء کنند و نقش اتحادیه‌ها و اهمیت آن را برای طبقه ی کارگر نشان دهند.

دکتر جودت، عضو هیئت اجرائیه ی کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران، این وظیفه را در دادگاه به‌عهـده گرفت. او گفت:

"آقای دادستان . . . قصد داشته‌اند که به پیروی از نظریات محافل امپریالیستی که همیشه سـعی کـرده‌انـد اتحادیه‌های کارگری را یکی از شعب و شاخه‌های احزاب مترقی قلمداد نمایند، شورای متحـده ی مرکـزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران یکی از شعب حزب توده ی ایران جلوه‌گر سازند."[1]

ولی خود زندگی نادرستی این ادعا را نشان می‌دهد.دکتر جودت در ردّ این ادعا تاریخ پیدایش اتحادیه‌هاد را در ایران و مبارزه آنها را در راه منافع حیاتی طبقه ی کارگر به اختصار بیان داشت و گفت که حزب توده ی ایران از اتحادیه‌ها حمایت کرده و می‌کند. ولی این البته بدان معنـا نیـست کـه اتحادیـه‌هـا شـعبه‌ای از حـزب طبقه‌ی کارگر را تشکیل می‌دهند.

دکتر جودت سپس به مسئله‌ی اعتصاب عمومی کارگران صنعت نفت در تابستان سال ۱۳۲۵ کـه دادسـتان در ادعانامه ی خود آنرا به مثابه ی خیانت به منافع مردم ایران ارزیابی کرده بود، پرداخت و گفت:

"آقای دادستان در این قسمت مانند یک مدافع شتاب‌زده ی شرکت نفت انگلیس جلوه‌گـری نمـوده، بـرای حفظ منافع آن شمشیر به روی کارگران و زحمتکشان ایران آخته و خـط نقـض بـر روی بزرگتـرین ثـروت ارضی ایران عزیز کشیده‌اند. بسیار جای تأسـف اسـت کـه هیئـت حاکمـه‌ی مـا بـه آن درجـه از تـدنی و

۱) همانجا، صفحه ی ۸۹-۹۰.

استعمارپرستی رسیده است که در محکمه ی عالی نظامی دادستان جرات دفاع از بزرگترین عامل استعمار ایران را پیدا می‌کند."[1]

در مبارزه ی ضد امپریالیستی روزافزون خلقهای ایران مسئله ی شرکت نفت ایران و انگلیس اهمیت مبرم کسب کرده بود. افشاء این مؤسسه ی امپریالیستی و پرده‌دری از سیاست دولت که می‌خواست با هیاهوئی که به راه انداخته بود، فعالیت شرکت نفت را قانونی جلوه دهد، مسئله‌ای بود که اهمیت جدی داشت. به این جهت این مسئله جزو مسائلی بود که متهمین تشریح آن را در دادگاه ضرور می‌دانستند. خود دادستان با ذکر مسئله ی اعتصاب کارگران شرکت نفت در ادعانامه ی خود، راه را برای این کار باز کرده بود. دکتر جودت با استفاده از این موقعیت نقش استعماری شرکت نفت را تجزیه و تحلیل کرده وضع فقیرانه‌ی کارگران را در مؤسسات این شرکت نشان داد و چنین نتیجه گرفت که تمام این کمدی محاکماتی از آن جهت برای امپریالیسم لازم است تا شرط اسارت‌آور تازه‌تری به سود شرکت نفت و سایر مؤسسات امپریالیستی به مردم ایران تحمیل کند.

به طوری که گفته شد، رهبران و فعالین حزب توده ی ایران مطابق قانون ضد کمونیستی سال ۱۳۱۰ محاکمه می‌شدند و دولت موفق نشد که ادعای خود را درباره‌ی شرکت آنان در سوءقصد به ثبوت رساند. ولی با این همه دولت از این اتهام صرف‌نظر نکرده بود. به این جهت در مدافعات می‌بایست این مسئله نیز روشن گردد. در این جا این مهم نبود که عدم شرکت حزب توده در این ترور بر پایه ی واقعیات اثبات شود، بلکه مهم نشان دادن این واقعیت بود که حزب مارکسیستی طبقه ی کارگر نمی‌تواند مبارزه ی خود را بر ترور مبتنی سازد و ترور با تئوری و لذا پراتیک حزب کارگری متکی بر جهان‌بینی مارکسیستی مغایرت دارد. شخصیت‌ها تاریخ را به وجود نمی‌آورند و سازنده آن نیستند. به این جهت حذف این یا آن فرد نمی‌تواند مسیر تاریخ را تغییر دهد. برعکس، توسل به ترور در موارد بسیار می‌تواند به تشدید پیگردها و فتنه‌سازیها منجر شود و آب به آسیاب دشمنان خلق بریزد. تشریح مواضع حزب در این مورد، نه برای دادگاه،بلکه برای افکار عمومی حائز اهمیت فراوان بود. این مسئله نیز ردّ اتهامات وارده به حزب در مورد سوءقصد محتوی دفاعیات عبدالحسین نوشین، عضو کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران را تشکیل می‌داد.

دیگر متهمین نیز که از دفاع شخصی صرف‌نظر کرده بودند، در دادگاه شجاعت کامل از خود نشان دادند. صمد حکیمی، لکوموتیوران سالخورده و عضو کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران گفت:

" الان که اینجا در حضور شما آقایان ایستاده‌ام آشکارا صدای بچه‌های خود را می‌شنوم.همه فریاد می‌کنند و می‌گویند: پدرجان برای خاطر ما از هیچکس ترحم قبول نکن،ما از تو یک تقاضا داریم و آن این که از دادگاه صدای ما را به گوش ملت ایران برسانی."[2]

---

۱) جزوه ی "یک دادگاه تاریخی" ،از نشریات حزب توده ی ایران، ۱۳۲۸، صفحه ی ۹۱.

۲) جزوه ی"یک دادگاه تاریخی"، از نشریت حزب توده ی ایران، ۱۳۲۸، صفحه ی۱۱۶

رفتار متهمین و دفاع آنان در دادگاه تاثیر خوبی را باقی گذاشت. با آنکه ستاد کل دستور شدیدترین مجازات‌ها را برای متهمین صادر کرده بود، سرهنگ بزرگ امید، یکی از قضات دادگاه، از امضای حکم محکومیت متهمین امتناع ورزیده و نظر خاص خود را نوشته بود که در آن گفته می‌شد، پس از استماع دفاعیات وکلای مدافع و آخرین دفاع متهمین، اتهامات دادستان را به‌علت فقدان دلیل وارد ندانسته و متهمین را تبرئه می‌کند.

با این‌همه رأی دادگاه شدید بود دو نفر از متهمین هریک به ۱۰ سال، دو نفر به ۷ سال، سه نفر به ۵ سال و بقیه به سه سال و کمتر از آن به زندان انفرادی محکوم شدند.

محاکمه ی سایر گروه‌های متهمین نیز به‌همین نحو انجام گرفت. دادستان نظامی تهران اعلام کرد که ۱۹ تن از اعضاء کمیته ی مرکزی و فعالین حزبی که طبق احضاریه خود را معرفی نکرده‌اند، غیاباً محاکمه خواهند شد. این تهدید بر روی کاغذ باقی نماند. چند روز بعد رأی غیابی دادگاه اعلام گردید. مطابق آن ۸ نفر از اعضاء کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران و اعضاء شورای متحده ی مرکزی که دستگیر نشده بودند، به اعدام و بقیه به ۱۰ سال یا کمتر محکوم شده بودند[۱].

ولی ارتجاع در محاسبه ی خود دچار اشتباه بود. از محاکمه ی حزب توده ی ایران نتایج مورد انتظار به‌دست نیامد. برعکس، این دادگاه به‌وسیله‌ای برای آگاه کردن توده ی مردم به مسائل حاد مبارزه مبدل شد و وفاداری عمیق متهمین را به آرمان‌های خلق نشان داد. این محاکمه به بالا رفتن اعتبار و نفوذ حزب و گرایش بیشتر تمام عناصر ترقی‌خواه به‌سوی آن کمک کرد، امری که بعدها به‌نحوی بارز برای ارتجاع نمودار گردید.

۳– اقدامات ضددمکراتیک و ضدخلقی ارتجاع

همزمان با پیگردها و محاکمات علیه حزب توده ی ایران یک سلسله اقدامات ضددمکراتیک و ضدخلقی دیگر نیز انجام می‌گرفت.

حوادثی که موجب کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت شد، برخی آزادی‌های پیش‌بینی‌شده در قانون اساسی را، که سال‌ها از مردم سلب شده بود، به آنان بازگردانده بود. ولی هنوز قشرهای فوقانی فئودال و کمپرادور حکومت را در دست داشتند، فقط با این تفاوت که آزادی‌های نیم‌بندی که مردم به‌دست آورده بودند، به این قشرها برای اقدامات ضدخلقی میدان نمی‌داد.

جنبش وسیع اجتماعی و سیاسی در کشور نشان داد که حتی در شرایط آزادی‌های ناقص نیز این جنبش می‌تواند تا حد خطرناکی برای طبقات حاکمه گسترش یابد. به این جهت طبقات حاکمه همزمان با نقشه های سرکوب قهرآمیز جنبش و احیاء دیکتاتوری خود، از طریق قوانین محدود کننده و تجدید نظر در برخی مواد

۱) روزنامه ی "اطلاعات"، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸.

مهم قانون اساسی به محدود کردن آزادی‌های پیش‌بینی شده در قانون اساسی نیز پرداختند. این که تا آن زمان فقط مجلس شورا منشاء قانون‌گذاری بود برای طبقات حاکمه برخی ناراحتی‌ها فراهم می‌کرد و پیوسته موجب اضطراب آنان می‌شد. مثلاً ارتجاع نقشی را که فراکسیون حزب توده ی ایران در مجلس داشت پیوسته به‌خاطر داشت. البته با تقلب در انتخابات که همیشه به آن عمل می شد از تکرار این" ناراحتی‌ها" می‌شد جلوگیری کرد، ولی این‌گونه تقلب‌ها نمی‌توانست تضمین جدی برای ارتجاع به‌وجود آورد. به‌علاوه ارتجاع ممکن نبود که بتواند از نفوذ سایر گروه‌های اپوزیسیون از میان بوژوازی ملی و غیره به مجلس جلوگیری به‌عمل آورد.

تجربه‌ی سال‌های اخیر نشان داده بود که وجود حتی گروه‌های کوچک اپوزیسیون در مجلس می‌توانست در امر قانونگذاری به سود طبقات حاکمه و یا ثبات دولت‌هائی که به سر کار می‌آوردند، مانع جدی به‌وجود آورد.

عدم ثبات در مجلس تقریباً به یک پدیده‌ی دائمی در سال‌های اخیر بدل شده بود. این امر نتیجه‌ی نفوذ نمایندگان سایر طبقات به مجلس بود. آنها نمی‌توانستند در حل تمام مسائل عامل گوش به فرمان هیئت حاکمه باشند. برای نمونه می‌توان ترکیب مجلس دوره‌ی پازدهم را مثال آورد. در این دوره ترکیب نمایندگان چنین بود:

مالکان بزرگ	۶۲ نفر
صاحبان مؤسسه ی صنعتی	۱۰نفر
بازرگانان بزرگ	۱۰ نفر
وزراء و صاحبان مقامات عالی‌رتبه ی سابق	۲۲نفر
وکلای دادگستری، روزنامه‌نگران و سایر نمایندگان متنفذ روشنفکران	۲۸نفر[۱]

تردیدی نیست که طبقات حاکمه در این مجلس دارای اکثریت قاطع بودند. ولی باید در نظر داشت که در موراد بسیار چنین پیش می‌آمد که منافع گروه‌های مختلف نظیر صاحبان صنایع، بازرگانان و یا روشنفکران خورده‌بورژوائی با هم تطبیق می‌کردند. اینگونه گروه‌های اپوزیسیون (ولو ناپایدار) در شرایط مجلس ایران می‌توانند اقدامات دولت را فلج کنند. علاوه بر این، درآمیختن منافع اقتصادی برخی گروه‌ها، به‌خصوص اگر تعلق یک فرد را در آن واحد به دو طبقه در نظر بگیریم (مالک سرمایه‌دار و یا برعکس و غیره) به تجدید گروه‌بندی‌ها منجر می شد.

۱) روزنامه‌ی "رزم"، شماره‌ی ۳، سال ۱۳۲۷.

اگر عده ی اعضاء هریک از فراکسیون‌های همان مجلس پانزدهم را درنظر بگیریم، این عدم تعادل در منافع سیاسی را به وضوح بیشتر خواهیم دید:

فراکسیون "دمکرات ایران"	۲۶ نفر
فراکسیون "دمکرات"	۲۰ نفر
فراکسیون "اتحاد ملی"	۲۴ نفر
فراکسیون "ملی"	۱۱ نفر
فراکسیون "اتفاق"	۸ نفر
نمایندگان منفرد	۴۳ نفر

البته، فراکسیون‌ها در مجلس ایران کاملاً بر مبانی حزبی به‌وجود نمی‌آمدند. غالباً فراکسیون‌ها در چارچوب مناطق طبقاتی در اطراف افراد متنفذ معینی پدید می‌شد. بنابراین شخصیت نماینده‌ی مجلس در اینجا نقش مهمی داشت. به‌هرحال، وجود فراکسیون‌ها، صرف‌نظر از انگیزه‌ی تشکیل آنها، به‌نوبه‌ی خود به عدم ثبات مجلس کمک می‌کرد.

محافل محاکمه برای رهائی خود تصمیم گرفتند این وضع را، که در دوران چهل‌ساله ی پس از انقلاب مشروطیت وجود داشت، بر هم زنند و تغییرات لازمه را در قانون اساسی وارد سازند تا به این ترتیب اولاً، مواضع طبقات حاکمه را تحکیم بخشند و ثانیاً، در مواقع لازم برای رهائی از دست مجلس نامطلوب امکان به‌دست آورند.

به این جهت این فکر پدید آمد که ۱) مجلس سنا تشکیل شود و ۲) مواد قانون اساسی چنان تغییر یابد که شاه در مواردی که برای ارتجاع لازم است حق انحلال مجلس را داشته باشد.

مسئله‌ی محدود کردن مجلس شورا و تقویت قدرت شاه به مثابه ی نماینده ی محافل میلیتاریستی و نیز لغو آزادی‌های دمکراتیک برای محافل امپریالیستی نیز دارای اهمیت حیاتی بود. در این مورد نفوذ سنتی امپریالیسم انگلستان نقش بزرگی ایفاء نمود. سفر شاه و سپس سفر نوری اسفندیاری، وزیر امور خارجه (در دو کابینه‌ی هژیر پیش از کابینه‌ی ساعد)در تابستان سال ۱۳۲۷ به انگلستان و تماس‌های مستقیم او با رجال سیاسی عمده ی انگلستان که در جریان آن مسئله‌ی منافع انگلستان در ایران نیز مورد مذاکره قرار گرفت، تأثیر لازم را در سیاست دولت ایران باقی گذارد. مسئله‌ی تشکیل مجلس سنا و دعوت مجلس مؤسسان برای تجدید نظر در مواد مربوطه ی قانون اساسی مطرح گردید.

علاوه براین مسئله‌ی شرکت نفت ایران و انگلیس و فعالیت بانک انگلیسی ("بانک شاهی") نیز در دستور روز قرار گرفته بود. مسئله‌ی پایان دادن به غارت شرکت نفت مدت‌ها بود که از طرف محافل ترقیخواه کشور، به‌خصوص از طرف حزب توده ی ایران، مطرح می‌شد. این مسئله بارها به‌وسیله‌ی برخی نمایندگان مجلس

طرح گردیده و افکار عمومی را به خود مشغول می‌داشت. شرکت نفت و دولت انگلستان برای پیشگیری از اقدامات افراطی احتمالی، خود آماده‌ی تجدیدنظر در شرایط امتیاز و افزایش سهم دولت ایران از طریق تنظیم قرارداد جدید و تصویب آن در مجلس بودند.

به‌علاوه، به زودی مدت امتیاز ۶۰ ساله ی بانک شاهی پایان می‌یافت و لذا مسئله‌ی ادامه ی فعالیت و یا انحلال آن می‌بایست حل شود.

دربرابر دولت مسائل دیگری نیز مانند تصویب نهائی برنامه‌ی هفت ساله، انتخابات دوره‌ی شانزدهم و غیره قرار گرفته بود.

ارتجاع درنظر داشت با استفاده از فرصت تمام این مسائل را حل کند و انتخابات را انجام دهد. یکی از وکلای مدافع اعضای حزب توده ی ایران، این وضع را به‌نحوی کامل و موجز چنین تشریح نمود:

"الان که ما و شما مشغول این محاکمه ی سران حزب توده هستیم، مسائل بسیار مهمی از نظر سیاست داخلی و خارجی ما در شرف وقوع است. من حق ندارم که در اینجا اظهار نظر کنم، این حق از من سلب شده. از وقتی‌که نمایندگان شرکت نفت آمدند و آقای گلشائیان،وزیر دارائی را پشت میز نشاندند، حکومت نظامی اعلام شد، روزنامه‌ها را بستند و در پی آن مسئله‌ی نفت، تشکیل مجلس سنا، تشکیل مجلس مؤسسان، برنامه‌ی هفت‌ساله، ازدیاد انتشار اسکناس و هزار مسئله‌ی دیگر در جریان افتاد.[۱]

درواقع نیز در شرایط حکومتنظامی، ترور و پیگرد وحشیانه ی نیروهای مترقی، زمانی که مردم هنوز تحت تأثیر ضربت ناگهانی ارتجاع قرار داشتند و عمده‌ترین نیروی اجتماعی کشور یعنی حزب توده‌ی ایران سرگرم تجدید سازمان خود بود و رهبران این حزب بر نیمکت متهمین نشسته بودند، ارتجاع با حرارت تمام به اجرای مقاصد خود آغاز کرد.

چند روز پس از سوءقصد به شاه برنامه‌ی هفت ساله به تصویب رسید. سپس در ۲۰ بهمن لایحه‌ی قانون محدودیت آزادی مطبوعات به مجلس تسلیم شد و در ۱۲ اسفند به تصویب رسید. طبق این قانون، مطبوعات نه فقط به‌عنوان "توهین" به شاه و خانواده‌ی سلطنتی و رؤسای کشورهای خارجی، بلکه همچنین به علت "توهین" به اعضاء دولت و نمایندگان مجلس و مقامات عالیرتبه ی اداری و قضائی نیز بلافاصله توقیف شدند و سردبیران آن‌ها و نویسندگان مقالات به دادگاه جلب می‌گردیدند.

شاه در ۴ اسفند ۱۳۲۷ نمایندگان مجلس، نخست‌وزیر ساعد، عده‌ای از نخست‌وزیران و رجال سابق را احضار کرده و تصمیم خود را درباره‌ی دعوت مجلس مؤسسان به‌اطلاع آنان رساند. این مجلس بنا به گفته‌ی شاه می‌بایست درباره‌ی برطرف کردن برخی نقائص موجود در قانون اساسی تصمیم بگیرد. شاه به آنان فهماند

---

۱) جزوه‌ی "یک دادگاه تاریخی"، از نشریات حزب توده ی ایران، ۱۳۲۸، صفحه‌ی ۲۱.

که تصمیم او قابل تجدید نظر نبوده و او قصد دارد علیرغم مجلس عمل کند.[1] عملاً نیز چنین شد. روز بعد اظهارات شاه در فراکسیون‌های مجلس مورد بحث قرار گرفت (این مسئله در جلسه ی عمومی مجلس اصلاً مطرح نشد). نخست‌وزیر (ساعد) پس از ۴ روز یعنی در ۹ اسفند ۱۳۲۷ نامه‌ای به شاه نوشته و در آن تقاضا کرد که فرمان دعوت مجلس مؤسسان را صادر کند.در دهم اسفند فرمان شاه صادر گردید و ساعد در مجلس به نمایندگان اطلاع داد که طبق تصمیم دولت برای تجدید نظر و اصلاح اصل ۴۸ قانون اساسی (درباره‌ی شرایط و ترتیب انحلال مجلس توسط شاه)، تنظیم و تصویب اصل الحاقی درباره‌ی ترتیب تجدید نظر و تکمیل قانون اساسی و نیز درصورتی‌که مجلس شورا تا تشکیل مجلس مؤسسان ، نظامنامه‌ی مجلس را تصویب نکند، تجدید نظر در اصل ۴۴ قانون اساسی (درباره‌ی اینکه نظامنامه‌های مجلس سنا باید به تصویب مجلس شورا برسد)، مجلس مؤسسان دعوت می‌شود.

در اردیبهشت مجلس مؤسسان به کار پرداخت. از هر حوزه ی انتخاباتی دو برابر عده ی نمایندگان مجلس شورا نماینده انتخاب شده بود. در انتخابات مجلس مؤسسان، بنا بر سابقه ی موجود (چنین مجلسی به‌وسیله‌ی رضاشاه نیز تشکیل شده بود) فقط اهالی شهرها شرکت داشتند. اقلیت‌های مذهبی از حق رأی کاملاً محروم بودند (اقلیت‌های مذهبی نظیر ارامنه و زرتشتیان نمایندگانی در مجلس شورا دارند).

برای اینکه تأثیر منفی این اقدامات تا حدودی خنثی شود و در ظاهر چنین جلوه‌گر شود که افکار عمومی مؤید این اقدامات است، کارهای مسخره‌ای انجام می‌گرفت. مطبوعات ارتجاعی از نامه‌های ساختگی "با امضاهای کثیر" و تلگرام‌های دروغین که گویا از شهرستان‌ها واصل می‌شد، پر شده بود و مثلاً تلگرام‌هائی از عشایر درباره ی تغییر اصول معینی از قانون اساسی درج می شد.

این اقدامات نشان می‌داد که دولت نقشه‌های دور و درازی در سر دارد. زمینه برای ایجاد رژیم استبدادی آماده می‌گردید، به مبانی قانون اساسی که ثمره‌ی انقلاب نافرجام مشروطیت ایران بود و بورژوازی ملی می‌خواست با اتکاء به آن زمام قدرت را به دست گیرد، ضربات جدی وارد می‌آمد.

دستگاه حاکمه با سرکوب حزب توده ی ایران می‌خواست از فرصت مناسب استفاده کرده و خود را از هر نوع مخالفی، ولو در سیمای راست‌ترین عناصر بورژوازی ملی، خلاص کند به همین جهت حتی نمایندگان جناح راست بورژوازی ملی نظیر دکتر بقائی و مکّی (که بعدها به هنگام اوج نهضت به ارتجاع پیوستند)، با وجود محیط دشوار ترور، علیه این اقدامات برخاستند. دکتر بقائی در سخنرانی خود در مجلس نامه‌ی سرگشاده‌ای را که به شاه نوشته بود، قرائت نمود. در این نامه، قلابی بودن انتخابات مجلس مؤسسان افشاء می‌گردید. بقائی درباره به‌اصطلاح "تقاضای مردم" برای دعوت مجلس مؤسسان گفت که تمام این تلگرام‌ها ساختگی بوده و این صحنه‌سازی‌ها به دستور مقامات نظامی انجام می‌گیرد. وی تأکید کرد که فکر دعوت

۱) روزنامه‌ی "اطلاعات"، شماره‌ی ۶۹۰۹، ۲۸ فروردین ۱۳۲۸.

به‌اصطلاح مجلس مؤسسان و تجدیدنظر در قانون اساسی ایران، از لندن به محافل حاکمه‌ی ایران تلقین شده است. تقریباً عین این اظهارات از طرف مکی نیز در جلسه‌ی ۱۹ فروردین مجلس انجام شد.[۱]

این اقدامات که از طرف دستگاه حاکمه ی کمپرادورها و مالکان به عمل می‌آمد؛ از انگیزه‌های جلب بورژوازی ملی به مبارزه بود. لغو قوانین ضد دمکراتیکی که در این دوران به تصویب رسید یکی از مطالبات این بخش بورژوازی ایران را در سال های اعتلاء مبارزه ی مردم تشکیل میداد. ولی در این زمان که حزب توده ی ایران یعنی نیروی سازمانگر عمده به فعالیت غیرعلنی واردار شده بود و بورژوازی مل خود به نیروی سیاسی جدی بدل نشده بود، این اعتراضات ضعیف نمی توانست مسیر حوادث را تغییر دهد.

اصل ۴۸ قانون اساسی پس از تجدیدنظر به شاه حق می‌داد "هر یک از مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه و یا دو مجلس را در آن واحد منحل نماید" و انتخابات جدید را اعلام دارد. به‌علاوه در اصل الحاقی مصوب ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ پیش‌بینی می‌شد که "در هر موقعی که مجلس شورای ملی و مجلس سنا هر یک جداگانه خواه مستقلاً خواه نظر به پیشنهاد دولت لزوم تجدید نظر در یک یا چند اصل معین از قانون اساسی یا متمم آن را به اکثریت دو ثلث کلیه‌ی اعضای خود تصویب نمایند و اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی نیز نظر مجلس را تأیید فرمایند، فرمان همایونی برای تشکیل مجلس مؤسسان و انتخابات اعضاء آن صادر می‌شود."[۲]

دولت همزمان با انجام انتخابات مجلس مؤسسان لایحه‌ی تشکیل مجلس سنا را به مجلس برد. در قانون اساسی ایران تشکیل مجلس سنا پیش‌بینی شده بود، ولی تا آن زمان این مجلس هیچ وقت دعوت نشده بود. لایحه‌ی جدید می بایست مجلس سنا را احیاء کند. این لایحه با این حساب به مجلس برده شده بود که تا پایان جلسات مجلس مؤسسان نظر مجلس شورا درباره‌ی آن روشن شود. دولت درنظر داشت اگر مجلس شورا نظر منفی نسبت به این لایحه ابراز دارد، آن‌را به تصویب مجلس مؤسسان برساند. ولی از آنجا که دولت موفق شد این لایحه را تا پایان کار مجلس مؤسسان به تصویب مجلس شورا برساند، طرح آن در مجلس مؤسسان لزومی پیدا نکرد.[۳]

آشنائی مختصر با این قانون نشان می‌دهد که طبقات حاکمه در سیمای مجلس سنا چه سلاح طبقاتی مناسبی به دست آورده‌اند. طبق این قانون مجلس سنا از ۶۰ نماینده تشکیل می شود که ۳۰ نفر آنها انتخابی بوده و ۳۰ نفر دیگر به وسیله‌ی شاه منصوب می شوند. از ۳۰ نماینده‌ی انتخابی ۱۵ نفر از تهران و ۱۵ نفر دیگر از سایر نقاط کشور انتخاب می‌شوند. انتخابات دو درجه‌ایست. کسانی برای سناتوری می‌توانند انتخاب

۱) مذاکرات مجلس، جلسه‌ی ۱۶ فروردین ۱۳۲۹.

۲) روزنامه‌ی "اطلاعات" ۱۸ و ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۸.

۳) همان روزنامه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۸.

شوند که در محل دارای شهرت بوده و کمتر از ۴۰ سال نداشته باشند. نمایندگان سنا از میان گروه‌های زیر انتخاب می شوند: روحانیون طراز اول، کسانی که سه با ر به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شده‌اند، وزراء و سفرای سابق، قضاتی که ۲۰ سال سابقه‌ی خدمت داشته باشند، امراء بازنشسته ی ارتش، استادان دانشگاه با ۱۰ سال سابقه‌ی استادی، مالکان و بازرگانانی که سالانه حداقل ۵۰۰هزار ریال مالیات مستقیم می پردازند، وکلای پایه ی یک دادگستری در صورت دارا بودن درجه‌ی دکترا ـ با ۱۵ سال سابقه و بدون درجه‌ی دکترا با ۲۰ سال سابقه.[۱]

همراه با این اقدامات در عرصه‌ی قانون‌گذاری، اقدامات دیگری نیز برای تحکیم سلطنت یعنی تکیه‌گاه عمده ی طبقات حاکمه به‌عمل آمد. سنن سلطنت ۲۰ ساله‌ی رضاشاه احیاء گردید تصمیم گرفته شد که جسد رضاشاه که در حال تبعید در یوهانسبورگ درگذشته بود، به تهران بازگردانده شود. این جسد ابتدا به قاهره حمل و برای مشایعت آن هیئت خاصی از طرف دولت اعزام گردید. برای مراسم تدفین، از کشورهائی که با ایران روابط سیاسی داشتند، نمایندگانی دعوت شد. طبق محاسبه‌ی نویسنده ی نامه‌ای که به روزنامه "مردم" ارسال شده بود، هزینه ی این مراسم به ۱۵ میلیون تومان بالغ می‌شد که به گفته‌ی او با این پول می شد یک ایالت را آباد نمود.[۲]

به‌علاوه در ۳۱ خرداد ۱۳۲۸ طرحی با قید دو فوریت به تصویب مجلس رسید که مطابق آن به رضاشاه عنوان "اعلیحضرت رضاشاه کبیر" داده می‌شد. در این طرح پس از ذکر "خدمات بی‌نظیر" رضاشاه در راه "تجدید دوران مجد و عظمت تاریخی ایران" گفته می‌شود:

"مجلس شورای ملی بنا به پاس حق‌شناسی ملت ایران تصویب می‌کند که عنوان رسمی سرسلسله ی دودمان عظیم‌الشأن پهلوی اعلیحضرت رضاشاه کبیر خواهد بود. این تصمیم باید در لوحه ی طلا حک و در آرامگاه شاهنشاه فقید نصب گردد."[۳]

حائری‌زاده، یکی از نمایندگان اپوزیسیون هنگام طرح این مسئله گفت:

". . . ۳۶ روز به آخر مجلس پانزدهم بیشتر نمانده است و در این مدت کوتاه باید لوایح مهم و فوری که در دستور هست مطرح و تصویب کنیم. یکی از این لوایح لایحه‌ی بودجه است که از مهمترین وظایف مجلس است که همینطور راکد مانده، آیا با وجود چنین وضعی صلاح است یک چنین طرحی را مطرح کنیم، زیرا با گفتن فلان صغیر کبیر است، و یا فلان کبیر صغیر است درد دوا نمی شود."[۴]

---

۱) همان روزنامه ، ۲۱ فروردین ۱۳۲۸.

۲) روزنامه‌ی "مردم"، دوران مخفی.

۳) مذاکرات مجلس، جلسه‌ی ۳۱ خرداد ۱۳۲۸.

۴) همانجا.

در تکمیل تمام این اقدامات، برای اعاده ی "املاک خصوصی" شاه نیز قانونی به تصویب رسید. رضاشاه که پیش از به‌دست گرفتن زمام قدرت نه ثروتی داشت و نه یک وجب زمین، طی ۲۰ سال سلطنت خود ثروت هنگفتی گرد آورده بود. رضاشاه از راه غصب جبری املاک خرد و کلان طی مدتی کوتاه مالک تقریباً سراسر ایالت مازندران، قسمتی از گیلان و بسیاری از املاک حاصلخیز سایر نواحی کشور گردید. این املاک غصبی به ثبت می رسیدند و حتی هزینه‌ی ثبت را افراد زیان‌دیده می‌پرداختند. در عین حال رضاشاه تعدادی کارخانه را که به حساب دولت ساخته شده بود، به تصاحب خود درآورده بود. چون تمام این واقعیت‌ها هنوز در خاطره ی مردم زنده بود و افراد متضرر در پی فرصت مناسب برای بازگرداندن اموال خود بودند، این مسئله پس از برکناری رضاشاه مطرح گردید. طبق احکام صادره از طرف دادگاه‌های حقوقی بخشی از املاک غصبی رضاشاه به صاحبان اولیه‌ی آنها بازگردانده شد و بخش دیگر به‌عنوان املاک واگذاری در اختیار دولت قرار گرفت. اکنون موافق لایحه‌ای که به مجلس ارائه شد و در ۲۰ تیر ۱۳۲۸ به تصویب رسید، بخش اخیر که املاک بسیار وسیعی را در بر می‌گرفت دوباره به مالکیت شاه درآمد. شاه اعلام کرده بود که از این املاک گویا برای "امور خیریه" استفاده خواهد کرد.[۱]

مکی، نماینده‌ی مجلس در مخالفت با این لایحه متذکر شد که "قسمت اعظم این املاک خالصه و مال دولت بوده چطور می‌خواهید به اعلیحضرت همایونی بدهید" [۲] ولی این‌قبیل اظهارنظرهای انفرادی نه فقط در جریان تصویب طرح تأثیر نداشت، بلکه به مثابه ی آرایشی، به آن جنبه‌ی دمکراتیک می‌داد.

همراه با این اقدامات در زمینه‌ی سیاست داخلی که برای طبقات ارتجاعی حائز اهمیت فراوان بود، مسائل سیاست خارجی نیز زیر عنوان پرهیاهوی مبارزه با خطر و تبلیغات کمونیستی، طرح و حل می‌گردید. مسئله‌ی امتیاز بانک انگلیسی و نفت جنوب نیز در دستور روز بود.

دروه ی امتیاز بانک در بهمن ۱۳۲۷ پایان می‌یافت. انگلستان می‌کوشید دوره ی امتیاز را به هر وسیله‌ای که شده تمدید کند. دولت ایران نیز با این امر نظر موافق داشت. از اخبار مندرج در مطبوعات چنین برمی‌آمد که در تابستان سال ۱۳۲۷ هنگام سفر شاه به انگلستان موافقت‌های لازم در این مورد به عمل آمده است. ولی حل چنین مسائل گره‌ای که در آن زمان افکار عمومی را به خود جلب می‌کرد، به‌این سهولت امکان نداشت. اتفاقاً یک روز پیش از سوء قصد به شاه اعتراضات مردم علیه اقدامات احتمالی دولت در این مورد به تظاهرات بزرگی منجر شده بود.

در ۱۴ بهمن ۱۳۲۷ از طرف ۱۵۰۰ نفر از دانشجویان دانشگاه تهران تظاهرانت متشکلی به‌عمل آمد. در میتینگی که در برابر مجلس تشکیل شد، قطعنامه‌ای به‌اتفاق آراء به تصویب رسید که در آن گفته می‌شد امتیاز

---

۱) همانجا، جلسه‌ی ۲۰ تیر ۱۳۲۸.

۲) همانجا.

نفت جنوب در دوران استبداد داده شده و در دوران دیکتاتوری بدون موافقت مردم ایران تمدید شده است. به این جهت در قطعنامه، لغو این قرارداد مطالبه می شد. درمورد بانک شاهی نیز در قطعنامه دانشجویان از نمایندگان مجلس طلب می‌شد که دولت را به تعطیل "این مؤسسه‌ی خطرناک" وادارند و فعالیت آن را که هنوز برخلاف قوانین جاری انجام می‌گیرد، ممنوع کنند. در پایان قطعنامه تأکید شده بود که مردم ایران هرگونه تصمیم دولت یا مجلس را که با مطالبات فوق مغایرت داشته باشد غیرقانونی می‌دانند و هرگونه تأخیر در القای امتیاز نفت و تعطیل بانک انگلیس خیانت به مردم ایران است.[1]

ولی دولت برای اجازه ی ادامه‌ی فعالیت بانک، بدون آنکه لایحه‌ی قانونی لازم به مجلس ارائه شود، راه گریزی پیدا کرد. به این طریق تصویب‌نامه‌ای برای ادامه‌ی فعالیت بانک صادر کرد. ولی بانک نام خود را از "بانک شاهی" به "بانک انگلیس در ایران و خاورمیانه" تغییر داد، با این تفاوت که اکنون از حق عدم پرداخت مالیات محروم شده بود. روزنامه ی "داد" مقاله‌ای را که تحت عنوان "بانک شاهی ایران و تصمیم اخیر دولت" در روزنامه‌ی انگلیسی "اینوستورکرونیکل" نوشته شده بود، منتشر ساخت. در این مقاله گفته می‌شد:

"طبق اطلاعی که از تهران رسیده، دولت ایران موافقت کرده است بانک شاهی در پایان دوره ی ۶۰ ساله امتیازش در ایران به فعالیت خود ادامه دهد. این خوش‌رفتاری دولت مایه‌ی امیدواری است زیرا اگرچه مرکز اصلی کار و فعالیت بانک شاهی در خود کشور ایران است، ولی چون شرکت نفت ایران و انگلیس در عراق و سوریه و لبنان و ترکیه احتیاجاتی دارد و به همین جهت بانک شاهی نیز در این نقاط شعبی دارد، ادامه‌ی فعالیت بانک شاهی در ایران تأثیر بسزائی در کار خواهد داشت. طبق ترازنامه‌ای که در سال ۱۹۴۸ از طرف بانک شاهی منتشر گردید، در سنوات اخیر به‌میزان فوق‌العاده‌ای بر سرمایه و فعالیت این بانک افزوده شده است. سرمایه ی اولیه ی این بانک اساساً یک میلیون لیره ی انگلیسی بود . . . این سرمایه در سال‌های اخیر افزایش یافته است، بطوری‌که دارائی کل بانک روهمرفته به مبلغ ۳۲/۵ میلیون لیره بالغ شده است. از این مبلغ ۸/۵ میلیون نقد و در جریان است و ۷/۶ میلیون لیره در خاک انگلستان می‌باشد. معاملات بانک به‌قدری توسعه یافته است که فقط در سال اخیر ۲ میلیون لیره بیش از سال قبل دادو ستد کرده است. این بانک در بازرگانی اهمیت بسزائی دارد. بیشتر واردات ایران از انگلستان و آمریکا در دست این بانک است. در قراردادی که اخیراً بین بانک و دولت ایران منعقد شده، برای اولین دفعه قرار شده است بانک شاهی طبق قوانین ایران مالیات بر درآمد بدهد که البته با این ترتیب از درآمد بانک به‌میزان قابل تجهی کاسته خواهد شد."[2]

---

۱) روزنامه ی "کارگر باکو"، ۶ فوریه ۱۹۴۹.

۲) روزنامه ی "داد"، ۵ اردیبهشت ۱۳۲۸.

این نوشته، اهمیت تصمیم دولت ایران را برای امپریالیسم انگلستان که پنهان از مردم اتخاذ شده بود، به‌نحوی بارز نشان می‌دهد.

ولی مسئله‌ی امتیاز نفت جنوب نمی‌توانست از طریق تصویب‌نامه حل شود. دولت انگلستان را نیز چنین تصویب‌نامه‌ای نمی‌توانست قانع کند. زیرا امتیاز موجود که با موافقت‌نامه سال ۱۹۳۳ نیز تحکیم شده بود، ازلحاظ قضائی نیرومندتر از هرگونه تصویب‌نامه دولت بود. شرکت نفت ایران و انگلیس می‌خواست با امضاء قرارداد تکمیلی و برخی عقب‌نشینی‌ها توده‌ی مردم را فریب دهد و با تأیید تازه مجلس وضع خود را ازلحاظ قانونی تصویب نماید. به این جهت قرارداد باید به‌صورت لایحه ی قانونی از مجلس بگذرد و بدینوسیله در دسترس افکار عمومی قرار گیرد. این امر موجب مبارزاتی گردید که مهم‌ترین صفحه را در تاریخ مبارزات دوران اخیر مردم ایران در راه استقلال خود می‌گشود.

اقدمات ضددمکراتیک و ضدخلقی ارتجاع در سیاست داخلی و خارجی، در شرایط مبارزه‌ی خلق، نمی‌توانست فقط بر سرنیزه، که وسیله‌ی کاملاً قابل اطمینانی هم نبود، متکی باشد. ارتجاع می‌کوشید از راه‌های عوامفریبانه میان مردم و بخصوص میان کارگران و دهقانان تکیه‌گاهی برای خود پیدا کند. به این منظور در جهت ایجاد اتحادیه‌های قلابی اقدام می‌شد. برای جلب کارگران به اتحادیه‌ی دولتی "اسکی" (اتحاد سندیکائی کارگران ایران) به وسایل مختلف کوشش به عمل می آمد. این اتحادیه‌ها می‌بایست جانشین اتحادیه‌های دمکراتیک واقعی که ممنوع شده بودند، گردد و برای اقدامات ضدکارگری دولت پرده‌ی استتاری به‌وجود آورند. این‌گونه اتحادیه‌ها در گذشته نیز در ایران تشکیل شده بودند، و به این جهت ارتجاع در این زمینه تجربه‌ی کافی داشت. در اول ماه مه ۱۹۴۹ به‌وسیله‌ی "اتحادیه"های اسکی جشن "باشکوهی" برگزار گردید که می‌بایست به‌معنای آن باشد که کارگران با خارج شدن حزب توده‌ی ایران و اتحادیه‌های دمکراتیک از صحنه، چیزی از دست نداده‌اند.

در روستاها نیز در این جهت گام‌هائی برداشته می شد. فعالیت تقریباً ۸ ساله‌ی حزب توده‌ی ایران و اصلاحات دمکراتیکی که در سال‌های ۱۳۲۵ – ۱۳۲۶ در آذربایجان انجام گرفت، نه فقط راه رهائی را به دهقانان نشان می‌داد، بلکه انگیزه‌ای برای مبارزه‌ی آنان بود. اکنون روستاها موجبات نگرانی جدی طبقات حاکمه را فراهم می آوردند به این جهت دولت برای اقدامات خود در روستاها توجه خاصی مبذول می‌داشت. ارتجاع می‌دانست که بدون تکیه بر روستاها و فقط به کمک اعمال فشار و حتی اقدامات قهرآمیز، آرام کردن روستاها کار دشواری است. به این جهت طبقات حاکمه در صدد ایجاد قشر بورژوازی در روستا، به‌مثابه ی متحدین آتی خود برآمدند.

در ۸ فروردین ۱۳۲۸ لایحه ی واگذاری اراضی خالصه به دهقانان تسلیم مجلس شد. مطابق این قانون اراضی دولت به اقساط ۱۵ ساله به فروش می‌رسید و پس از انقضای این مدت زمین به مالکیت دهقانان در

می‌آمد و دهقانان می‌توانستند به‌مثابه ی اموال خود عمل کنند. سپس شاه به فروش اراضی خود پرداخت. این اقدام با عوامفریبی‌های فراوان همراه بود. مراسمی برگزار شد که شاه در آن اسناد انتقال زمین را با دست خود به دهقانان واگذار می‌کرد. البته در اینجا مسئله‌ی خیرخواهی و نیکوکاری شاه درمیان نبود، بلکه برعکس علاوه بر نتایج سیاسی، هدف‌های آزمندانه‌ی شخصی نیز مطرح بود. املاک شاه طی چند سال به پول نقد تبدیل می شد و شاه می توانست این پول‌ها را به بانک‌های خارجی منتقل کند. و این کار بیشتر به صرفه‌ی شاه بود، زیرا او هنوز وضع پایداری در کشور نداشت و در صورتی که ناگزیر به ترک ایران می شد می‌توانست صاحب سرمایه‌ی بزرگی در خارج از کشور گردد. و الا، چنانکه تجربه‌ی پدر او، رضاشاه نشان می‌داد، این املاک ممکن بود از دست او خارج گردد.

به این ترتیب با فروش قسطی زمین به دهقانان مرفه، طبقه‌ی جدیدی که می‌بایست از منافع طبقات حاکمه دفاع نماید، در روستاها به وجود می‌آمد و استحکام می‌یافت.

۴– آغاز تشدید فعالیت حزب توده ی ایران در شرایط غیرعلنی

اقدامات همه‌جانبه ارتجاع قادر نبود از گسترش جنبش مردم و فعالیت حزب توده‌ی ایران جلوگیری کند. حزب مبارزه ی خود را قطع نکرد. استفاده از کرسی دادگاه درواقع به‌معنای ادامه ی مبارزه ی علنی حزب بود و برای بسیج توده‌ها اهمیت فراوان داشت. ولی حزب باید فعالیت خود را با شرایط کار مخفی هماهنگ می ساخت و متناسب با آن در وضع سازمانی خود تجدید نظر می‌کرد. این کار بلافاصله آغاز شد. چنانکه اکنون در جریان طولانی بازداشت‌ها و محاکمات نام کسانی به‌چشم می‌خورد که به‌علت آنکه پس از غیرقانونی اعلام شدن حزب مرتکب "جرم" شده بودند یعنی به علت پخش اعلامیه و نوشتن مقاله و کارهای تبلیغاتی و غیره بازداشت و محاکمه می شدند.

ولی این مبارزه در آغاز کار به نحو کاملی سازمان نیافته بود و گاه خصلت خودبخودی داشت. حزب از همان زمان فعالیت علنی، اقدامات معینی که بتواند سازمان‌های آنرا در برابر حوادث ناگهانی تضمین کند، به عمل آورده بود. برای مخفی داشتن سازمان‌های جدید گام‌های معینی برداشته شده بود و برای ایجاد مطبوعات مخفی امکانات معینی تدارک گردیده بود. ولی با وجود این حزب هنوز برای کار مخفی آمادگی کامل نداشت و برای تجدید سازمان خود می بایست کار نسبتاً کامل و دقیق انجام دهد. دشواری کار از این لحاظ نیز تشدید می‌شد که حزب به‌طور موقت تقریباً از رهبری محروم شده بود، زیرا عده‌ای از رهبران بازداشت گردیده و عده‌ای دیگر عملاً از جریان فعالیت خارج شده بودند.

ولی عده ی باقی‌مانده و قادر به کار رهبری به‌زودی موفق شد که رشته کارها را به دست گیرد و فعالیت‌های پراکنده را متمرکز سازد و آن‌را در مسیر واحد سوق دهد. نفوذ وسیعی که حزب کسب کرده بود و

نیز امکانات آن در ارتش و شهربانی به حزب امکان داد که با زندان رابطه برقرار کند و از اعضاء زندانی کمیته ی مرکزی رهنمودهای عمومی به‌دست آورد.

به زودی رهبری موفق شد که انتشار مخفی روزنامه ی "مردم"، ارگان مرکزی حزب را سازمان دهد. نخستین شماره‌ی روزنامه هشت ماه پس از سوء قصد به شاه و در هشتمین سالروز تشکیل حزب توده‌ی ایران انتشار یافت. حزب اکنون امکان یافت که به‌جای کارهای پراکنده در زمینه‌ی پخش اسناد حزبی به پخش منظم آنها از طریق ارگان حزبی بپردازد.

انتشار ارگان مرکزی حزبی که ارتجاع آن را منحله اعلام کرده بودند، حادثه‌ی بزرگی برای سراسر ایران بود و موجبات خرسندی محافل دمکراتیک و خشم و کینه ی ارتجاع را فراهم کرد. واکنشی که در تهران، مرکز زندگی سیاسی کشور در برابر انتشار "مردم" به‌عمل آمد، اهمیت این حادثه را نمودار می سازد. در روزهای اول، توجه بخش عمده ی مطبوعات تهران به انتشار "مردم" معطوف شده بود. برخی روزنامه‌ها حتی برای بالا بردن تیراژ خود مطالبی را از روزنامه غیر علنی "مردم" در صفحات خود درج می‌کردند. این واقعیت نشانه‌ی علاقمندی مردم به انتشار ارگان حزب توده ی ایران بود. در اخباری که در سومین شماره ی مخفی "مردم" درباره‌ی واکنش انتشار این روزنامه در میان محافل مطبوعاتی درج شده بود گفته می‌شد: انتشار روزنامه ی ارگان حزب تأثیر عمیق در تهران باقی گذاشت، در تهران انتشار "مردم" را به مثابه ی پیروزی بزرگی تلقی می‌کنند، روزنامه‌های پایتخت این موضوع را مهمترین حادثه‌ی سیاسی روز به‌حساب می‌آورند، روزنامه‌ی "طلوع" مشخصات نخستین شماره ی روزنامه ی "مردم" را به تفصیل بیان کرد، روزنامه‌های "داد" و "ایران" انتشار آن را اطلاع دادند. مجله‌ی "تهران مصور"، این خبر را با خشم تمام منتشر کرد، روزنامه‌ی "اقدام" شماره‌ی اول "مردم" را کلیشه نمود و متن سرمقاله‌ی آن را انتشار داد، روزنامه‌ی هفتگی "منطق" خبر مربوط به مقاله ی "مردم" را در باره ی افشاء انتخابات با حروف درشت درج کرد، روزنامه ی "ستاره" قسمتهائی از شماره ی دوم "مردم" را درج کرد، روزنامه‌ی "اقدام" در شماره‌ی بعدی خود به تجدید چاپ مندرجات شماره ی دوم "مردم" پرداخت، انعکاس مطالب روزنامه "مردم" در جرائد پایتخت، میزان فروش روزنامه‌ها را شدیداً بالا برد. روزنامه‌فروش‌ها برای فروش بیشتر روزنامه‌ی خود، آن را به خریداران نشان می‌دادند تا به آنها ثابت شود که در این روزنامه واقعاً مطالبی از "مردم" نقل شده است.[1]

این حادثه به محافل اجتماعی الهام می بخشید. زیرا قدرت حیات حزب را به مردم نشان می‌داد و ثابت می‌کرد که حزبی را که چنین فعالیت وسیعی دارد، نمی‌توان از راه ترور و زد و بندهای مختلف از بین برد. در شماره‌ی اول "مردم" گفته می‌شد:

---

۱) روزنامه‌ی "مردم"، شماره‌ی سوم مخفی، ۲۴ر مهر ۱۳۲۸.

"طبقه‌ی حاکم ایران . . . نتوانست با همه‌ی صحنه‌پردازی‌ها . . . مردم ایران را درباره‌ی حادثه‌ی ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ گول بزند. کیست که امروز به مقاصد ننگین و ایران فنا کن این چاکران لیره و دلار پی نبرده باشد؟ کیست که نداند برای حل مسائل مربوط به نفت و بانک شاهی و نقشه ی هفت ساله و تغییر قانون اساسی و تشکیل مجلس سنا و نظام‌نامه ی انتخابات مجلس شرای ملی و نظام‌نامه ی داخلی مجلس سنا و پامال کردن آزادی‌های محدود مطبوعاتی و تصرف مجدد املاک واگذاری و یک رشته اقدامات بی‌شرمانه دیگر که یکی پس از دیگری با عجله ناشیانه‌ای پس از حادثه ۱۵ بهمن انجام گرفته از میان بردن حزب توده ی ایران را لازم می‌دانسته اند."[۱]

روزنامه‌ی "مردم" به‌طور هفتگی و منظم نشر می‌یافت. این واقعیت که در انتشار ثمربخش چندین ساله‌ی روزنامه "مردم" کوچکترین وقفه‌ای حاصل نشد، نشان می‌دهد که این کار به‌خوبی تدارک شده بود. روزنامه‌ی "مردم" سه سال پس از آغاز انتشار خود فهرستی از فعالیت خود منتشر کرد که نقل آن می‌تواند جالب باشد. طی این سه سال ۱۵۳ شماره‌ی "مردم" منتشر شد. در این مدت ۱۱۹ مقاله درباره‌ی سیاست داخلی ایران ، ۹۴ مقاله در باره ی سیاست جهانی ، ۸۶ مقاله در باره ی مسائل اجتماعی ، ۷۶ مفاله در باره ی نفت، ۶۰ مقاله درباره‌ی سیاست خارجی دولت، ۵۵ مقاله درباره‌ی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر به‌خاطر حقوق خود، ۴۹ مقاله درباره‌ی نقش ارتجاعی شاه و دربار، ۳۵ مقاله درباره‌ی مبارزه به خاطر صلح، ۳۴ بیانیه و اعلامیه به امضای کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران، ۳۳ مقاله درباره‌ی روزهای تاریخی، ۳۰ مقاله درباره‌ی رهبران برجسته‌ی جنبش جهانی کارگری، ۲۶ مقاله درباره‌ی آذربایجان و کردستان، ۱۸ مقاله درباره‌ی انتخابات، ۱۶ شعر توده‌ای، ۱۵ مقاله اختصاصی درباره ی وضع دهقانان، ۱۵ مقاله درباره‌ی تجاوزکاری آمریکا، ۱۳ مقاله درباره‌ی حکومت‌نظامی، ۱۱ مقاله درباره‌ی زندانیان سیاسی و ۱۳ مقاله ی متفرقه نشر یافته بود. در این شماره‌ها به ساختمان کمونیسم در شوروی و مبارزه‌ی خلق چین توجه خاصی شده بود. در صفحات روزنامه علیه ستم ملی و به خاطر تأمین حقوق خلق‌های آذربایجان و کردستان مبارزه انجام می‌گرفت.[۲]

تشدید فعالیت حزب به‌تدریج به‌نحوی همه‌جانبه نمودار می‌گردید. ارتجاع فهمیده بود که سخن بر سر کاردانی گروه کوچکی از افراد نیست که توانسته‌اند انتشار هفتگی روزنامه‌ی ارگان حزب را سازمان دهند ، بلکه سخن بر سر وجود حزبی است که نفوذ آن میان قشرهای وسیع اجتماعی و میان جوانان محصل روزبه‌روز افزایش می‌یابد و قادر است پیوند خود را با قشرهای مختلف مردم در شرایط مخفی بیش از پیش مستحکمتر کند و مهمتر از همه علاقه و توجه آنان را به سوی خود جلب نماید.

۱) روزنامه‌ی "مردم"، شماره‌ی اول مخفی، ۱۰ مهر ۱۳۲۸.

۲) روزنامه‌ی "مردم" شماره‌ی ۱۵۴ مخفی، ۱۰ مهر ۱۳۳۱.

ارتجاع در پیامهای خود که گاه سرشار از عوامفریبی و گاه پر از تهدید و تطمیع بود، از وضع شکوه می‌کرد. مثلاً در یکی از این پیامها که به امضای جوادی، دادستان نظامی رسیده بود و به صورت ورقه ی چاپی جداگانه و نیز از راه مطبوعات به طور وسیع در میان مردم انتشار یافت، گفته می‌شد :چنانکه دیده می‌شود برخی عناصر پلید و ماجراجو از راه فریب جوانان محصل و افراد ساده به فعالیت خود افزوده و به اقداماتی نظیر انتشار روزنامه و اعلامیه و اخبار گوناگون و یا اوراق چاپی و دستی متوسل می‌شوند و مردم را علیه سلطنت مشروطه و به سود افکار کمونیستی تبلیغ و تحریک می‌کنند . . . دادستان نظامی بدین‌وسیله اهمیت مسئله را که موجودیت و استقلال میهن عزیز ما را تهدید می‌کند، به اطلاع تمام هم‌میهنان می‌رساند. . . . این اقدامات فقط به نفع دشمنان کشور انجام می‌گیرد. . . . میهن‌پرستان واقعی مؤظفند که در کار تعقیب و مجازات خائنین به مقامات دولتی کمک کنند[1].

روزنامه‌ی "مردم" به این مناسبت نوشت:

"نزدیک به یک سال تمام است که دستگاه حاکمه ی ایران با طبل و دهل و شیپور حزب بزرگ توده ی ایران را غیرقانونی اعلام نموده و آنرا "حزب سابق" و"حزب منحله" معرفی کرده است . . . با اینحال مطالعه‌ی اعلامیه‌ی ستاد ارتش که چند روز پیش با امضای دادستان ارتش در رادیو تهران و روزنامه‌ها منتشر گشت برای همه کس آشکار می‌نماید که تمام امیدهای خام و جنون‌آمیز دستگاه حاکمه به انحلال و از میان بردن حزب توده‌ی ایرن . . . با ورشکستگی افتضاح آمیزی مواجه شده است . . . اعلامیه‌ی دادستان ارتش درحقیقت مدرک روشنی است که از یک طرف قدرت و نیروی حزب توده‌ی ایران . . . و از طرف دیگر ضعف و عجز پلیس و ستاد ارتش را در انجام نقشه‌های جنون آمیز و ماجراجویانه ی"انحلال" حزب توده‌ی ایران را آشکار می سازد."[2]

پلیس برای فلج کردن فعالیت حزب به هر اقدامی دست می‌زد و چون وجود ارتباط میان رهبران زندانی حزب را با رهبرانی که آزاد مانده بودند، حدس می‌زد، تصمیم گرفت که این امکان را از آنان سلب کند و بدین‌وسیله به خیال خود تا حدودی فعالیت مخفی موفقیت‌آمیز حزب را مختل سازد.

رهبران حزبی زندانی در تهران را طبق دستور دولت در بهمن سال ۱۳۲۸ به زندان‌های مختلف جنوب که دارای شرایط اقلیمی غیرقابل تحمل بود، منتقل کردند. در اعلامیه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب توده ی ایران که در روزنامه‌ی "مردم" و نیز به‌طور جداگانه به مقیاس وسیع میان مردم انتشار یافت، در این مورد گفته می شد:

"یک سال از روز غیرقانونی اعلام شدن حزب توده ی ایران و سایر سازمان‌های دمکراتیک گذشته بود که دولت جنایت‌پیشه ساعد به دستور اربابان خارجی خود دست به یک عمل غیرانسانی دیگر زد: صدها ژاندارم

---

۱) روزنامه ی "اطلاعات"، ۸ دی ۱۳۲۸.

۲) روزنامه‌ی "مردم"، شماره‌ی ۱۵ مخفی، ۹ دی‌ماه ۱۳۲۸.

و پاسبان با دستپاچگی هر چه تمام‌تر و با خشونت بی‌سابقه‌ای به سلول‌های زندان قصر ریختند و عده‌ی زیادی از بهترین فرزندان میهن را بدون آنکه مهلتشان بدهند تا لوازم یک مسافرت دشوار زمستانی را همراه ببرند و با کسان و نزدیکان خود وداع کنند، به طرف مقاصد نامعلومی به‌سوی بیغوله‌های بنادر و جزایر جنوب که هرکدام خبر از جهنم می‌دهند، گسیل داشتند . . . رزم‌آراها و زاهدی‌ها هرکدام از ترس تقصیر را به گردن یکدیگر می‌اندازند و اما ملت ایران هم رزم‌آرا و هم زاهدی و به‌طور کلی تمام مجریان دستورات امپریالسم و در رأس همه شاه را مسئول این‌همه جنایات قرون وسطائی می‌داند."[1]

این اعلامیه مردم ایران را برای اتحاد و مبارزه بیشتر فرا می‌خواند و از اعضاء و سازمان‌های حزبی دعوت می‌کرد که با فداکاری بیشتر به افشاء دشمنان و مبارزه با آنان بپردازند.

حوادث سال ۱۳۲۸ مؤید این واقعیت بود که نارضائی نامرئی زحمتکشان به‌تدریج به جنبش آشکار آنان برای احقاق حقوق خود تبدیل می‌شوند. جنبش اعتراضی کارگران شهر شاهی علیه تمدید روز کار و تقلیل دستمزد آنان نخستین نشانه‌ی آن بود. دولت و کارفرمایان با استفاده از رکود اقتصادی و وضع سیاسی موجود به تجاوز به حقوق و شرایط زندگی کارگران آغاز کرده بودند. از جمله در کارخانه نساجی شاهی که به دولت تعلق داشت، در نظر داشتند دستمزد کارگران را کاهش دهند و به مدت کار روزانه بیفزایند. به‌علاوه مزد کارگران به‌موقع پرداخت نمی شد. کار به جائی رسیده بود که در این کارخانه به‌جای قسمتی از دستمزد، کنسروهائی را که به‌فروش نمی‌رسید، به کارگران می‌دادند.[2]

کارگران در اواخر تابستان اعتصاب کردند. این اعتصاب که تمام کارگران را دربر گرفته و صورت متشکل داشت، دولت را به خود آورد. دستمزد معوقه‌ی کارگران نقداً پرداخت شد. جنبش کارگران شاهی در آستانه‌ی بهار ۱۳۲۹ گسترش یافت. کارگران تقاضای افزایش دستمزد خود را داشتند. در ۴ اردیبهشت ۱۳۲۹ میان نیروهای انتظامی و کارگران اعتصابی که دست به تظاهرات زده بودند، زد و خورد خونینی انجام گرفت. مأموران فرمانداری نظامی به روی کارگران آتش گشودند. در اظهارات رسمی نخست‌وزیر در مجلس گفته می شد که ۵ تن از کارگران کشته شده و بسیاری از آنان زخمی شده‌اند. برای رسیدگی به این حادثه کمیسیون خاصی تشکیل شد. ولی کار این کمیسیون این بود که پس از ورود به شاهی ۱۵ نفر از کارگران را به اتهام "تحریک و شرکت در تظاهرات" بازداشت نمایند. کارخانه ی نساجی شاهی بسته شد. تیراندازی به کارگران شاهی اعتراض وسیعی را در سراسر کشور برانگیخت. فدراسیون سندیکائی جهانی نیز به این کار اعتراض نمود. در این اعتراض گفته می شد که فدراسیون سندیکای جهانی از تیراندازی به کارگران شاهی که در نتیجه‌ی آن ۵ نفر کشته و ۵۳ نفر زخمی شده‌اند، مطلع گردید. به‌علاوه به فدراسیون خبر رسیده است که رهبران جنبش

---

۱) از اعلامیه ۲۸ بهمن ۱۳۲۸ کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران، منتشره در روزنامه ی"مردم"، شماره‌ی ۲۲۱، اول اسفند ۱۳۲۸.

۲) روزنامه‌ی "مردم"، شماره‌ی ۹ مخفی ۶ آذر ۱۳۲۸.

کارگری ایران برای گذراندن دوران زندانی خود به مناطق جنوبی کشور فرستاده می‌شوند. فدراسیون تنفر و انزجار خود را بدین مناسبت اعلام می‌دارد و بازگرداندن رهبران جنبش کارگری و لغو حکم محکومیت آنان را طلب می‌کند.[1]

مبارزه ی کارگران به مطالبات اقتصادی محدود نمی‌شد. مبارزه در راه احیاء اتحادیه‌های دمکراتیک و واقعاً کارگری و جدا شدن از اتحادیه‌های ارتجاعی دولتی آغاز گردید. اولین اقدام علنی در این راه از طرف کارگران راه‌آهن به عمل آمد. آنان بیانیه‌ای منتشر کردند که در آن گفته می شد، اتحادیه ی کارگران راه‌آهن رابطه ی خود را با به‌اصطلاح اتحادیه‌های "اسکی" قطع می‌کند و در آینده فعالیت خود را مستقلاً ادامه خواهد داد.

در اردیبهشت ۱۳۲۹ دانشجویان دانشکده ی طب تهران اعتصاب کرده خواستار انجام مطالبات خود شدند این اعتصاب بیش از سه هفته طول کشید. تمام دانشگاه نیز به‌عنوان همبستگی با دانشکده ی طب ۳ روز اعتصاب نمود. این اعتصاب که با پیروزی قرین بود به دمونستراسیون ۴ هزار نفری دانشجویان منجر گردید. روزنامه ی "مردم" در این باره نوشت:

"بزرگترین نتیجه‌ای که دانشجویان از این مبارزه ی بی سابقه و بزرگ گرفتند، این بود که اولاً به نیروی اتحاد عظیم خود پی بردند و ثانیاً، عده‌ای که هنوز به ماهیت دستگاه حاکمه پی نبرده بودند، آن را به‌درستی شناختند."[2]

اینگونه مبارزات عملی که در عین حال با رشته‌های کم و بیش محکم با فعالیت اتحادیه‌های دمکراتیک و حزب توده‌ی ایران پیوند داشت، محافل دولتی را عمیقاً نگران ساخت و موج نیرومند اقدامات تضییقی را برانگیخت. در پایتخت و عده‌ای ازشهرها به یورش و جستجو و شکار حوزه‌های مخفی حزب توده ی ایران و بازداشت افرادی می پرداختند که به عضویت در حزب و یا هواداری از آن مظنون بودند. افرادی که به پخش مطبوعات مخفی و روزنامه‌ی "مردم" مظنون بودند، بازداشت می شدند. به‌خصوص این بازداشت‌ها در نواحی کارگرنشین زیاد بود. توجه عمده به منطقه ی مازندران که مؤسسات بافندگی و غیره داشت، معطوف بود. در تمام مراکز کارگری بازداشت به‌عمل می آمد. مطبوعات تهران در آن زمان پر از اخبار مربوط به این بازداشت‌ها بود. برای نشان دادن این که این بازداشت‌ها و تضییقات تا چه حد در مطبوعات ایران انعکاس وسیع می‌یافت، چند شماره‌ی متوالی روزنامه‌ی "داد" را نمونه می آوریم. این روزنامه در شماره‌ی ۱۷۸۷ (۲۵ فروردین ۱۳۲۹) خود خبر می دهد که اعزام گروه های زندانیان سیاسی به مناطق بد آب و هوا ادامه دارد و طبق خبر واصله به روزنامه این اقدام از آن جهت انجام می گیرد که این افراد با خارج از زندان ارتباط داشته اند. روزنامه‌ی "داد" در شماره‌ی ۱۷۸۸، بازداشت افرادی را که در تبریز به داشتن ارتباط با دمکرات‌ها مظنون بودند، خبر می دهد.

---

۱) روزنامه‌ی "آذربایجان"، شماره‌ی ۲۶۸، ۳ تیر ۱۳۲۹.

۲) روزنامه ی "مردم" ، شماره ی ۳۲، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۹.

در شماره‌ی ۱۷۹۰ این روزنامه گفته می شود که در ناحیه‌ی کارگرنشین جنوب تهران "گرسنگان" و "خانه‌به دوشان" تجمع می‌کنند. در شماره‌ی ۱۷۹۱ درباره‌ی کشف یکی از حوزه‌های حزب توده‌ی ایران و بازداشت عده‌ای از افراد سخن می رود و نام بازداشت‌شدگان قید می شود. در شماره ی ۱۷۹۲ خبر بازداشت تندنویس مجلس شورا که مسئول یکی از حوزه‌های حزب توده‌ی ایران بود، نشر می‌یابد. در شماره‌ی ۱۷۹۴ این روزنامه در آن واحد سه خبر زیر درج می‌شود: خبر بازداشت کسانی که در کرج مسئول پخش روزنامه‌ی مخفی "مردم" بودند، خبر کشف دو حوزه ی حزبی و نیز خبر بازداشت ۱۱ نفر از اعضاء آنها. در شماره ی ۱۷۹۵ دو خبر زیر پخش می‌شود: بازداشت گروهی از کارگران گونی‌بافی رشت به علت پخش مطبوعات مخفی و بازداشت کسانی که از تهران برای کارهای تبلیغاتی به گیلان اعزام شده بودند با ذکر اسامی بازدداشت‌شدگان و . . .

ولی علیرغم دامنه‌ی وسیع پیگردها، شبکه‌ی سازمان مخفی حزب توده‌ی ایران گسترش می‌یافت ارگان مرکزی حزب با تیراژ روزافزون به‌طور منظم منتشر می شد. در ۱۵ بهمن ۱۳۲۸ انتشار منظم هفته‌نامه‌ی "رزم"، ارگان کمیته‌ی مرکزی سازمان جوانان توده‌ی ایران آغاز شد.[۱] در ماه فروردین ۱۳۲۹ با انتشار روزنامه‌ی "ظفر" ارگان شورای مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمت‌کشان ایران مطبوعات دمکراتیک با یک نشریه‌ی مخفی دیگر غنی شد. روزنامه ی"مردم" درباره‌ی انتشار این روزنامه نوشت:

"انتشار مجدد این روزنامه در شرایط دشوار و وحشت‌زای کنونی موفقیت بزرگی به‌شمار می‌آید. ما انتشار روزنامه "ظفر" را به کلیه کارگران و زحمتکشان ایران تبریک گفته و اطمینان داریم این روزنامه نقش خود را در دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان، در دفاع از صلح و آزادی و استقلال میهن ما مانند گذشته به نحو درخشانی ایفا خواهد نمود."[۲]

حزب همچنین به انتشار نشریه‌های تئوریک نظیر مجله‌ی ماهانه ی "مردم" و مجله ی ماهانه ی "رزم" و نیز به تدریج به انتشار جزوه‌هائی درباره مسائل اجتماعی و سیاسی موفق گردید. ضمناً تمام این نشریات به‌طور مخفی طبع و انتشار می‌یافت. روزنامه‌ی "آذربایجان" درباره‌ی فعالیت وسیع حزب توده ی ایران در زمینه‌ی انتشار مطبوعاتی حزبی نوشت: انتشار این روزنامه‌ها و مجله‌ها به‌وسیله‌ی کادرهای جوان و فعال در پایتخت و شهرستان‌ها وفاداری آنان را به حزب خود به ثبوت می رسانند. پلیس نه فقط نتوانسته است از این فعالیت جلوگیری کند، بلکه برعکس دامنه ی این فعالیت روز به روز گسترده‌تر می شود. این نشریات مخفی در اتوبوس‌ها، مغازه‌ها، مدارس و دانشگاه پخش می شود. سپس روزنامه به نقل از روزنامه‌ی آمریکائی

۱) روزنامه‌ی "مردم" ۲۲ اسفند ۱۳۲۸.

۲) روزنامه‌ی "مردم"، ۱۴ فروردین ۱۳۲۹.

"سانفرانسیسکو کرونیکل" می‌نویسد که حزب توده‌ی ایران که دولت آنرا منحله به‌شمار می آورد، اکنون با نیروئی بی‌سابقه دوباره وارد میدان شده است.[1]

حزب توده‌ی ایران با علم بر اینکه مبارزه به خاطر آزادی و استقلال از مبارزه در راه صلح جدائی‌ناپذیر است، با وجود فعالیت مخفی خود، در پشتیبانی از اقدامات "جمعیت ایرانی هواداران صلح" کار وسیعی انجام می‌داد. این جمعیت در ۱۴ خرداد ۱۳۲۹ تشکیل شده بود و روزنامه‌ی "مصلحت"، ارگان آن از ماه بعد انتشار می‌یافت. این جمعیت که از طرف محافل دمکراتیک کشور پشتیبانی می‌شد، به‌زودی توانست در راه جلب توده‌ی مردم به مبارزه به خاطر صلح فعالیت وسیعی را سازمان دهد.

حزب توده‌ی ایران درباره‌ی زندانیان سیاسی که در زندان‌ها رنج می‌بردند و درباره‌ی سرنوشت بهترین کادرهای حزبی که شاید دولت برای اینکه به نحوی نامحسوس خود را از دست آنان خلاص کند، آنان را به نقاط نامعلوم اعزام داشته بود (کاری که در زندان‌های ایران زیاد انجام می‌گرفت) دلسوزی بسیار از خود نشان می‌داد. در تابستان ۱۳۲۹ حزب توده ی ایران برای بهبود وضع زندانیان سیاسی و مهم‌تر از همه برای بازگرداندن اعضاء زندانی حزب توده به تهران کارزار وسیعی انجام داد. این زندانیان در شرایط سختی به‌سر می‌بردند. از طرف خانواده‌های زندانیان سیاسی که در مجلس متحصن شده بودند و از ترک آنجا امتناع می‌کردند، نامه‌های فراوان به مجلس ارسال می شد. در صفحات روزنامه‌ها اخباری که از زندان‌های جنوب درباره‌ی وضع بد زندانیان سیاسی می‌رسید، درج می شد. روزنامه‌ی "داریا" نامه ی ۱۷ تن از زندانیان سیاسی شیراز را منتشر کرد. در این نامه اعلام می‌شد که اگر وضع آنان به همین منوال ادامه یابد، هیچ یک از آنان زنده باقی نخواهند ماند.[2] در مجلس چند بار در این مورد از دولت استعلام شد.

دولت در شرایط آن‌روزی کشور که این کارزار می‌تواست از طرف محافل وسیع‌تری پشتیبانی شود، مجبور به عقب‌نشینی بود. تا پائیز ۱۳۲۹ بسیاری از زندانیان سیاسی، ازجمله اعضاء کمیته ی مرکزی حزب را به زندان قصر تهران بازگردانیدند. این یک پیروزی برای حزب بود و به تشدید فعالیت آن کمک می‌کرد.

۵– آغاز اعتلای عمومی جنبش

فعالیت حزب توده ی ایران برای جلب توده‌های وسیع به سازمان‌های دمکراتیک و بیدار ساختن سیاسی نیروهای ملی کشور زمینه‌ی مساعدی را به‌دست می‌آورد. درنتیجه‌ی ورود سیل‌آسای کالاهای خارجی وضع اقتصادی کشور به وخامت گرائیده بود. پنجه‌های بحران اقتصادی، کشور را تحت فشار قرار داده بود. صنایع ملی در حال ورشکستگی بود. کارخانه‌ها یکی پس از دیگری تعطیل می‌شدند.

---

۱) روزنامه‌ی "آذربایجان"، شماره‌ی ۲۶۸، ۳ خرداد ۱۳۲۹.

۲) روزنامه‌ی "داریا"، ۲۶ خرداد ۱۳۲۹.

بنا به اطلاع روزنامه‌ی "اطلاعات" از آخر اسفند ۱۳۲۸ تا آخر اسفند ۱۳۲۹ یعنی طی یک سال مجموع واردات ایران ۴۲۱۸میلیون ریال و کل صادرات کشور ۱۸۰۲میلیون ریال بود. کاهش میزان صادرات ایران به‌طور عمده بابت انواع محصولات کشاورزی که دهقانان تولیدکننده‌ی آن بودند، انجام می‌گرفت. در نتیجه ی این امر ده‌ها هزار از اهالی روستا ، روستاهای خود را ترک کرده و در جستجوی نان به شهرها روی می آوردند ولی در خود شهر وضع بهتر نبود. ده‌ها مؤسسه‌ی ورشکست‌شده، هزاران بیکار را به خیابان می‌ریختند. در اواخر سال ۱۳۲۸ طبق ارقام منتشره ی روزنامه‌ی "مواین اُریان" فقط در تهران بیش از ۱۰۰هزار بیکار وجود داشت.

در کشور مردم گرسنه دست به عصیان می زدند. این وضع بیشتر در آذربایجان که ازلحاظ غله غنی به‌شمار می‌رفت، مشاهده می شد چنانکه روزنامه‌ی "طلوع" نوشت که مردم آذربایجان و به‌خصوص مردم تبریز درنتیجه‌ی بیکاری و گرسنگی و فقر حاکم سخت به هیجان آمده اند. این روزنامه خبر میداد که توده‌ی مردم در اواخر اسفندماه یعنی در آستانه ی نوروز به غارت مغازه‌های نانوائی پرداختند. شهربانی و ارتش مردم را متفرق کردند. ولی به‌طوری‌که روزنامه‌ی "مهر ایران" خبر داد، شورش مردم تبریز در روزهای عید نیز ادامه داشت. اهالی مغازه‌های اغذیه‌فروشی را تاراج می‌کردند. گفته می شد که در سایر شهرهای آذربایجان نیز این قبیل عصیان‌ها انجام می گرفت.[۱]

وخامت وضع در نتیجه ی سیاست انتقال اقتصاد کشور به مسیر نظامی و به سود سیاست تجاوزکارانه ی امپریالیست‌ها که با وجود اختلاف خود در این مورد متفقاً عمل می‌کردند، عمیق‌تر می شد، در نتیجه ی این سیاست ۸۰٪ بودجه‌ی دولتی و نیز بخش بزرگی از درآمدهای غیربودجه‌ای دولت صرف هزینه‌های نظامی و تجهیز ارتش و شهربانی و ژاندارمری با سلاح‌های آمریکائی و پرداخت حقوق مستشاران و کارشناسان و تأسیس راه‌ها و فرودگاه‌های نظامی و غیره می‌گردید.[۲] ("برنام هفت ساله" در این جهت پیش‌بینی شده بود).

تمام این هزینه‌ها به حساب افزایش مالیات‌ها و به‌خصوص مالیات‌های غیرمستقیم که فشار آن بر دوش زحمتکشان بود، انجام می‌گرفت به‌علاوه در ادارات دولتی دست به کار تصفیه شده بودند. در این کار دو هدف وجود داشت: خلاص شدن از عناصر نامطلوب برای دولت و کاستن از کسری بودجه. در سال ۱۳۲۸ وزارت مالیه به‌تنهائی ۶هزار نفر از کارمندان این وزارتخانه را که با خانواده‌های خود بالغ بر ۳۴هزار نفر می‌شدند، اخراج کرد.[۳] حقوق استادان دانشگاه، معلمین و کارمندان کاهش یافت. دستمزد کارگران در معرض یورش قرار گرفت.

---

۱) روزنامه‌ی "کارگر باکو"، اول مارس ۱۹۵۰.

۲) روزنامه‌ی " **За ПРОЧНЫЙ МИР , За Народную демократию** " شماره‌ی ۳۹/۳۸ - ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۰.

۳) همانجا.

به این جهت، پس از آرامش نسبی یکساله که در نتیجه‌ی اختلال موقت در کار نیروهای دمکراتیک و ترور شدید به‌دست آمده بود، جنب و جوش تدریجی و موج روزافزون اعتصابات کارگران و کارمندان و دانشجویان کشور را فرا می‌گرفت. عده‌ی روزافزونی از مردم پی می‌بردند که چگونه مصالح حیاتی آنان فدای منافع آتش‌افروزان جنگ میگردد. به این جهت در روزهای همبستگی بین‌المللی و به‌خصوص در روز اول ماه مه ۱۳۲۹ تعداد زیادی اعلامیه به پشتیبانی از صلح پخش گردید. بر دیوارهای خانه‌های تهران از جمله بر دیوارهای کاخ سلطنتی، و نیز سفارت‌خانه‌های آمریکا و انگلیس شعارهائی به شرح زیر نوشته شد: "مرگ بر استعمارگران آمریکائی!"، "مردم ما نان می‌خواهند نه توپ!"، "ما هرگز علیه اتحاد شوروی نخواهیم جنگید!".

در عین حال مبارزه بین آمریکا و انگلیس بیش از پیش عیان می‌گردید. از یکسو انگلستان برای حفظ نفوذ سنتی خود میان دار و دسته ی حاکمه و نیز برای حفظ نفت جنوب و از سوی دیگر آمریکا برای تخریب مواضع انگلستان و به خاطر تجدید توزیع منافع نفتی کشور مبارزه می‌کردند. این رقابت امپریالیست‌های انگلستان و امریکا اثر خود را بر تمام اقدامات طبقات حاکمه ی ایران باقی می‌گذارد. دعوت شاه به انگلستان و پاکستان و سپس به آمریکا، بازدید رؤسای کشورهای غربی از ایران، سفر مقامات عالیرتبه ی انگلستان و آمریکا نظیر ژنرال کولنیس، رئیس ستاد ارتش آمریکا یا ژنرال کروکر فرمانده ی کل نیروهای زمینی انگلستان در خاور نزدیک به ایران وغیره نمونه ی آن بود.

این مبارزه به هنگام انتخابات دوره ی ۱۶ که می‌بایست مسئله ی نفت جنوب را حل کند، حدّت خاصی یافت. انتخابات دوره ی ۱۶ عامل بسیار مهمی بود که تأثیر بزرگی در تغییر مسیر حوادث داشت. این انتخابات سرشار از حوادث و تصادمات بود.[۱]

انتخابات مجالس سنا و شورا در یک زمان آغاز گردید. انتخابات سنا نمی‌توانست مورد توجه خاص باشد، زیرا قانون شرکت عمومی توده‌ها را در این انتخابات پیش‌بینی نکرده بود. انتخاب ۱۵ نماینده ایالات طبق مراسم‌پیش‌بینی شده انجام گرفت. ولی در تهران که ۱۵ نماینده ی انتخابی دیگر می‌بایست برگزیده شوند کار به آرامی نگذشت. میان ۷۵ نفری که در مرحله‌ی اول انتخاب شدند چند عنصر "نامطلوب" که علیه دولت ساعد و طرفدار حل نسبتاً رادیکال مسئله‌ی نفت بودند، ازجمله دکتر مصدق دیده می‌شدند. به این جهت دولت علیرغم اعتراضات گروه‌های مخالف مرحله‌ی دوم انتخابات را یک ماه به تعویق انداخت تا بتواند به نمایندگان در جهت لازم اعمال نفوذ کند و این کار را انجام داد.

کار انتخابات مجلس شورا جدیدتر بود. حزب توده ی ایران نمی‌توانست در انتخابات شرکت کند و اعلام کرد که انتخابات را در شرایط فقدان آزادی‌های دمکراتیک و وجود فساد و تقلب تحریم می‌کند. با این همه مبارزه به‌خاطر کرسی‌های مجلس در شرایط نارضائی عمومی و مبارزه دو امپریالیسم و همراه با آن مبارزه میان

۱) روزنامه ی"مردم" ، ۷ فروردین ۱۳۲۹

دار و دسته‌های داخلی آنها شدت یافت. در بسیاری از استان‌ها کار به زد و خوردهای خونین منجر شد. در مشهد و کرمانشاه (که احتشامی، نامزد نمایندگی در آنجا زخمی شد) اغتشاشاتی روی داد. در زنجان زد و خوردهای خونین پیش آمد. در شهر لار که مردم از جریان "انتخابات" به خشم آمده بودند، محل حوزه‌ی انتخاباتی را ویران کردند، صندوق انتخابات را آتش زدند، اوراق رأی را از بین بردند و سه نفر اعضای انجمن نظارت انتخاباتی را به قتل رساندند. در این مبارزه عده‌ی زیادی کشته و زخمی شدند. در بسیاری از شهرستان‌ها نیز این‌قبیل حوادث پیش آمد.

در تهران وضع جدی‌تر بود. در همان آغاز انتخابات میان اعضاء هیئت نظّار اختلاف نظر پیدا شد که باعث گردید انتخابات یک ماه به تعویق افتد. دولت برای تقلب در انتخابات تدارک آشکار می‌دید. این امر موجب اعتراض اپوزیسیون سابق مجلس به‌رهبری مصدق گردید.

در ۲۳ شهریور ۱۳۲۸ در منزل مصدق مصاحبه ی مطبوعاتی برگزار شد که در آن اکثر مدیران روزنامه‌های تهران و نیز عده‌ای از نمایندگان اپوزیسیون شرکت کردند. مکی، نماینده‌ی سابق مجلس در سخنان خود گفت که علیرغم اعلام رسمی وزیر داخله، در ایران هیچ‌گونه آزادی انتخابات و به‌طور کلی هیچ‌گونه آزادی وجود ندارد. سپس مصدق در سخنرانی خود "مجلس مؤسسان" را محکوم کرده و تصمیم مبنی بر واگذاری حق انحلال مجلس را به شاه انتقاد نمود. مصدق اعلام داشت که تصویب قانون مطبوعات توسط مجلس پانزدهم، یکی از اصول قانون اساسی، یعنی آزادی مطبوعات را نقض می‌کند و در کشور آزادی انتخابات وجود ندارد. سپس آزاد و بقایی، نمایندگان سابق مجلس نیز سخنرانی کردند.[۱]

مصدق در مهر ماه عده‌ای از مدیران و نمایندگان جرائد را دعوت کرده و با آنان درباره ی اتخاذ تدابیری برای تأمین آزادی انتخابات مذاکره نمود. هیئتی ۷ نفره (مرکب از مدیران روزنامه‌های اقدام، ستاره، باختر امروز، داد، جبهه، کشور و حسین مکی) برای تهیه‌ی برنامه ی عمل تشکیل شد. در ۲۱ مهر ۱۳۲۸ این هیئت تصمیم گرفت که به دربار رفته در آنجا متحصن شود و تغییر دولت و استقرار نظم برای تأمین آزادی انتخابات را درخواست نماید. روز ۲۲ مهر مصدق از تمام احزاب سیاسی، روحانیون، رجال سیاسی، بازرگانان، پیشه‌وران، محصلین و از تمام قشرهای مردم دعوت نمود که در ۲۳ مهر برای پشتیبانی از مطالبات آنان در نزدیک کاخ سلطنتی تجمع نمایند. از میان کسانی که روز بعد در کاخ تجمع کرده بودند، ۲۰ نفر برای تحقق مطالبات در دربار باقی ماندند. ولی پس از چهار روز اقامت بی‌نتیجه در آنجا، بست را ترک گفتند.[۲] تنها نتیجه‌ی عملی این اقدامات تشکیل "جبهه‌ی ملی" به‌صورت سازمان نامشخصی بود که نه برنامه و نه آئین‌نامه داشت. این جبهه در اوایل، جمع‌کردن عده‌ی هرچه بیشتری از طرفداران خود را در مجلس، تنها هدف خود قرار داده بود.

---

۱) روزنامه‌ی "کارگر باکو"، ۲۰ سپتامبر ۱۳۴۹.

۲) روزنامه‌ی "اطلاعات"، شماره‌ی ۷۰۵۴، ۳۱ مهر ۱۳۲۸.

در این زمان در تهران انتخابات آغاز شد. مطبوعات تهران پر از اخبار مربوط به اعمال تقلب در انتخابات بود. درباره‌ی این تقلب‌ها شواهد فراوانی ذکر می شد. روزنامه‌ها خبر می‌دادند که خبرنگاران آنها را به محل صدوق‌های انتخاباتی راه نمی‌دهند و این صندوق‌ها را با آراء اضافی پر می‌کنند مثلاً روزنامه‌ی "داد" خبر داد که در ۲۷ مهر در صندوق انتخاباتی مسجد لولاگر فقط ۲۸۳ رأی ریخته شده بود، ولی در ۲۸ مهر تعداد آراء ناگهان به ۱۸۵۵ برگ رسید؛ یا در مسجد اکباتان در ۲۸ مهر فقط ۱۱۸۱ رأی داده شده بود، ولی در جمع روز بعد تعداد آنها به ۲۱۸۱ رسید. همین روزنامه خبر می‌دهد که رئیس هیئت نظارت خود اعلام داشت که در غیاب او دسته دسته رأی به صندوق ریخته شده است.[۱]

با این‌همه پس از گشودن صندوها معلوم شد که برخی از افراد اپوزیسیون برای انتخاب شدن رأی کافی به‌دست آورده اند. چنانکه پس از یک هفته که در حدود ۱۴ هزار ورقه ی انتخاباتی شمارش‌شده بود، معلوم گردید که ۶ نفر از اپوزیسیون و از جمله مصدق بیشترین آراء را به‌دست آورده‌اند. شمارش آراء به منظور تغییر صندوق‌های انتخاباتی متوقف گردید. به این جهت مصدق به دربار رفته و از هژیر، وزیر دربار خواست که همراه او به مسجد سپهسالار برود، تا ببیند ردر آنجا چه می‌گذرذد. ولی هژیر این درخواست مصدق را ردّ کرد.

هژیر، وزیر دربار در ۱۳ آبان ۱۳۲۸ در مجلس روضه‌خوانی، که در مجلس سپهسالار برگزار بود، با شلیک گلوله از سلاح کمری از پای درآمد. قاتل شخصی به‌نام امامی، عضو گروه تروریستی "فدائیان اسلام" بود. امامی در گذشته نیز کسروی،مورخ و روزنامه‌نگار و وکیل دعاوی را به قتل رسانده بود.

در تهران بلافاصله حکومت نظامی ک قبلاً به علت انتخابات موقتاً لغو شده بود، برقرار گردید. دولت برای ارعاب مردم عده‌ای از افراد وابسته به "جبهه ی ملی" را بازداشت کرد. در باره ی این ترور که در سال‌های اخیر نظایر آن کم نبود، تفسیرهای زیاد انجام گرفت. دولت کوشید از این حادثه برای تعرض تازه استفاده کند. ولی از آنجا که حزب توده ی ایران به‌طور مخفی فعالیت می‌کرد و سازمان متشکل دمکراتیک دیگری برای سرکوب و ایجاد سر و صدا در اطراف آن وجود نداشت، دولت به همین بازداشت‌ها اکتفا کرد و به‌زودی نیز ناچار گردید آنان را آزاد کند.

با این‌همه این ترور در جریان حوادث تأثیر معینی داشت. هیئت نظار مرکزی تهران در ۱۹ آبان ۱۳۲۸ طی اعلامیه‌ای انتخابات تهران را باطل کرد. در این اعلامیه با وضوح تمام گفته می‌شد: از طرف بعضی گروه‌ها آراء اضافی به صندوق‌ها ریخته شده بود. گزارش سه روز اول انتخابات نشان می‌دهد که به هر صندوق روزانه به‌طور متوسط ۲۰۰ برگ انتخاباتی ریخته شده است، ولی در روزهای چهارم و پنجم بیش از ۱۵۰۰ برگ، چیزی که عملاً غیرممکن است . . . از طرف دیگر عده‌ای تحت عنوان اپوزیسیون کار کنترل را تا دخالت در

۱) نقل از روزنامه‌ی "کارگر باکو"، ۲۸ اکتبر ۱۹۴۹.

امور هیئت نظار رساندند که باعث اختلال نظم در محل کار هیئت نظار می‌شد . . . بیش از همه خرید آراء به چشم می‌خورد . . . به این جهت انتخابات طبق ماده ۴۴ قانون انتخابات، باطل می‌شود.[۱]

ابطال انتخابات تهران نقشه ی ارتجاع و بیش از همه شاه را برهم زد. شاه در نظر داشت از "پیروزی" کامل در انتخابات به مثابه ی برگ برنده‌ای در مذاکرات با آمریکا استفاده کند. جریان از این قرار بود که شاه پس از سفر به انگلستان به‌وسیله ی ترومن، رئیس جمهور ایالات متحده به آمریکا دعوت شده بود. رقابت بین انگلستان و امریکا نقش اساسی در این دعوت داشت. اهمیت شاه در نظر دو رقیب امپریالیست، به علت بالا رفتن روزافزون نقش او در دستگاه ارتجاع ایران، افزایش می‌یافت.

آمریکا با وجود تمام مساعی خود نتوانسته بود که دولت ایران را از زیر کنترل انگلستان خارج کده و کنترل خود را بر آن برقرار کند. پس از سرکوب جنبش آذربایجان و سقوط قوام، تمام دولت‌ها، از جمله دولت ساعد که یک سال بر سر کار بود، از هواداران انگلستان بودند. به این جهت علاوه بر کوشش‌هائی که برای به‌دست آوردن مواضع معین در مجلس شانزدهم به‌کار می‌رفت، جلب دربار و خود شاه نیز برای آمریکا اهمیت جدی داشت.

شاه نیز به نوبه خود می‌کوشید با به‌دست آوردن مواضع محکم‌تری در مجلس شرایط مساعدتری برای خود دست و پا کند. به این جهت سفر شاه به آمریکا به پایان یافتن انتخابات موکول شده بود. او درنظر داشت پس از مراسم افتتاح مجلس عازم آمریکا شود.

ولی پس از آنکه حوادث تهران، که انتخابات آن اهمیت جدی برای مجلس دارد، شکل دیگر به خود گرفت، شاه تصمیم گرفت، سفر خود را به آمریکا به‌تعویق نیندازد و در ۲۴ آبان با هواپیمای اختصاصی ترومن عازم آمریکا گردید.

نتیجه ی سفر شاه وعده‌هائی بود که در باره ی "کمک" نظامی و اقتصادی آمریکا و اعطای وام به‌وسیله ی بانک جهانی به او داده شد. به‌طوری که در اعلامیه ی کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران در دی‌ماه ۱۳۲۸ گفته می‌شود، این به‌معنای گامی بود که در جهت تبدیل ایران به پایگاه نظامی علیه کشورهای سوسیالیستی، تحمیل وام‌های اسارت‌آور، پر کردن ایران از مشاوران آمریکائی و تبدیل کشور به بازار فروش و مستعمره آمریکا برداشته می‌شد[۲].

ولی امپریالیسم آمریکا درمورد به‌دست آوردن بخشی از منافع انگلستان نمی‌توانست فقط به وعده‌های شاه اکتفا ورزد. برای آن برداشتن گام‌های حقیقی در این جهت لازم بود. در وهله ی اول دولتی که بتواند امتیاز نفت جنوب را لغو کند و منابع نفتی را به‌طور عمده به‌دست انحصارات آمریکائی بسپارد.

---

۱) روزنامه ی "اطلاعات"، ۱۹ آبان ۱۳۲۸.

۲) روزنامه‌ی "مردم"، شماره ۱۴، ۱۲ دی ۱۳۲۸.

شاه بلافاصله پس از بازگشت به ایران در جهت انجام وعده‌های خود گام‌های معینی برداشت. ولی او می‌کوشید به منافع انگلستان لطمه‌ای وارد نسازد. در دولت ساعد تغییراتی در این جهت داده شد. این کار زمانی انجام گرفت که تا افتتاح مجلس مدت زیادی باقی نمانده بود و دولت می‌توانست تا افتتاح مجلس صبر کند.

ولی کابینه جدید هم به طور عمده هوادار انگلستان بود. به این جهت این تغییر نمی‌توانست ایالت متحده آمریکا را ارضاء کند، آن چیزی که در مطبوعات نیز منعکس گردید. روزنامه ی "ارشاد ملت" که طرفدار آمریکا بود در این مورد نوشت که ایالت متحده ناراضی است و با ترکیب کنونی کابینه ی وزراء که آمریکائیان را قانع نمی‌کند، مشکل است که ایران بتواند از آمریکا کمک دریافت دارد و به ویژه از بانک جهانی وام بگیرد. در عین حال این روزنامه پیش‌بینی می‌کرد که کابینه ی جدید زودتر از آنچه انتظار می‌رود، استعفاء خواهد داد و پس از افتتاح مجلس دولت جدیدی به‌جای کابینه‌ی ی ساعد سر کار خواهد آمد.

انتخابات مجدد تهران که در ۱۹ بهمن ۱۳۲۸ آغاز شد، چند ماه به‌طول انجامید. با این همه مجلس در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ افتتاح گردید. در عین حال مجلس سنا نیز کار خود را شروع کرد. افتتاح جلسات مجلس برخلاف روشی بود که تا آن زمان سابقه داشت. زیرا تا آن زمان هیچ‌یک از دوره‌های مجلس بدون حضور نمایندگان تهران افتتاح نشده بود. قانون اساسی برای نمایندگان تهران اهمیت خاصی قائل بود. مطابق قانون اساسی، اگر انتخابات تهران زودتر از سایر نواحی انجام می‌گرفت، نمایندگان تهران می‌توانستند مجلس را منعقد کنند و به مذاکره بپردازند. این نوعی امتیاز برای نمایندگان تهران بود. ولی اگر انتخابات تهران دیرتر از سایر نواحی پایان می‌یافت، افتتاح مجلس، بنابر سنت و سابقه، تا انتخاب نمایندگان تهران به تعویق می‌افتاد.

این شتابزدگی از آن جهت بود که دولت احساس می‌کرد که در نتیجه‌ی تجدید انتخابات تهران جناح اپوزیسیون مجلس تقویت خواهد شد و این امر مانع بقای دولت خواهد بود ولی دولت ساعد، حتی در فقدان یک اپوزیسیون نیرومند به‌دشواری می‌توانست خود را حفظ کند. برنامه‌ی کابینه‌ی جدید دولت ساعد از طرف عده‌ای از نمایندگان شدیداً انتقاد شد. آشتیانی‌زاده، یکی از نمایندگان در سخنرانی خود گفت: هزاران نفر از اهالی آذربایجان و خراسان و خوزستان و کرمان در گرسنگی و فقر به سر می‌برند . . . طبق ارقام آماری، در سال اخیر ۵۰۰ نفر به علت گرسنگی و نداشتن وسیله‌ی زندگی خودکشی کرده‌اند. سیاست دولت عبارت است از مختل ساختن مالیه‌ی کشور و مجاز داشتن واردکنندگان خارجی به پر کردن بازارهای کشور با لباس‌های کهنه و کالاهای خرازی ساخت خارجی درحالی که مؤسسات صنعتی ایران دچار ورشکستگی و تعطیل هستند.[۱]

دولت ساعد که در ۲۸ اسفند نتوانست رأی اعتماد به‌دست آورد اجباراً استعفاء داد. علی منصور جانشین او گردید. ولی با این کار نیز سمت‌گیری سیاسی دولت چندان تغییر نکرد. علی منصور یکی از رجال سیاسی قدیمی بود که بارها مقامات نخست‌وزیری و وزارت و سفارت و استانداری را به‌عهده داشته است. این

۱) روزنامه‌ی "کارگر باکو"، ۹ مارس ۱۹۵۰.

سیاست‌مدار کهنه‌کار نیز سمت‌گیری کاملاً انگلیسی داشت، فقط با این تفاوت که با نرمش و زیرکی بیشتری از ساعد می‌توانست در عرصه‌ی سیاست خارجی مانور دهد.

انتخابات مجدد تهران در اردیبهشت پایان یافت. با اینکه در این انتخابات نیز تمام تقلب‌ها و رأی خریدن‌های گذشته تکرار شد، "جبهه‌ی ملی" توانست ۸ کرسی از ۱۲ کرسی تهران را به‌دست آورد. این عده با سایر نمایندگانی که با "جبهه‌ی ملی" ارتباط داشتند، فراکسیون نسبتاً نیرومندی را در مجلس به‌وجود آوردند.

بر پایه‌ی این موفقیت، شرکت قشرهای بورژوازی ملی و عناصر خرده بورژوائی در جنبش دامنه‌ی وسیع‌تر به خود گرفت. فراکسیون "جبهه‌ی ملی" در مجلس عملاً به هسته‌ی سازمانی بخش مبارز بورژوازی ملی و قشرهای پیرو آن بدل شد.

مسئله ی نفت و مبارزه علیه سازش با شرکت نفت در مرکز توجه نیروهای جنبش آزادی‌بخش ملی قرار گرفته بود. دولت ساعد قبلاً "قرارداد الحاقی" را که به امضاء گلشائیان، وزیر مالیه و گس، نایب رئیس شرکت نفت رسیده و به "قرارداد گس ـ گلشائیان" شهرت یافته بود، تسلیم مجلس کرده بود. این قرارداد فقط مربوط به محاسبات مالی بود و هیچ چیز قابل توجهی به ایران نمی‌داد.

"قرارداد الحاقی" با موج اعتراض مردم روبرو شد و مجلس دوره‌ی پانزدهم جرأت نکرد آنرا تصویب کند. در این مورد تا پایان دوره‌ی پانزدهم هم فقط ده روز باقی مانده بود و نمایندگان مجلس نمی‌خواستند پیش از انتخابات جدید به چنین کاری اقدام کنند. مجلس با اعلام اینکه وقت کافی نیست، از تصویب آن شانه خالی کرد.

اکنون دولت منصور "قرارداد الحاقی" را از نو برای بررسی به مجلس آورد. ولی وضع بی‌اندازه وخیم شد و جنب و جوش بزرگی احساس می‌گردید. در ۶ خرداد ۱۳۲۹، در آستانه‌ی مذاکرات مجلس، احمد دهقان، نماینده‌ی مرتجع مجلس و مدیر مجله ی "تهران مصور" که به علت نوشته‌های تحریک‌آمیز خود شهرت داشت، با شلیک گلوله ی شخصی به‌نام حسن جعفری به قتل رسید. در چنین اوضاع و احوال، مجلس جرأت تصویب فوری قرارداد را در خود نیافت. لایحه‌ی قرارداد در ۳۰ خرداد برای بررسی به کمیسیون نفت مجلس فرستاده شد. ریاست این کمیسیون با دکتر مصدق بود و عده‌ای از نمایندگان اپوزیسیون نیز در آن شرکت داشتند. معلوم بود که حل مسئله مدت زیادی طول نخواهد کشید. نه دربار شاه و نه شرکت نفت نمی‌توانستند با این امر موافقت کنند.

دولت منصور که نتوانسته بود حل این مسئله را تسریع کند، ناچار به استعفاء گردید. در ۵ تیر ماه ۱۳۲۹ دولت رزم‌آرا سر کار آمد. رزم‌آرا به‌وسیله ی نیروهای هوادار انگلستان، از جمله به‌وسیله‌ی دربار شاه برای حل نهائی مسئله‌ی نفت سر کار آمده بود. با اینکه شاه پس از سفر خود به آمریکا می‌خواست قسمتی از وعده‌های خود را انجام دهد، ولی اعتلای موج جنبش مردم او را بیش از همه دچار وحشت کرده بود. آمریکا نیز در ابتدا

به ارضاء فقط قسمتی از مطالبات خود درمورد انگلستان اکتفاء نمی‌کرد. آمریکا سیاست بیرون راندن کامل رقیب را در پیش گرفته بود. این وضع می‌توانست در آغاز تا حدودی با منافع جنبش تطبیق کند، ولی دربار شاه به آن راضی نبود.

به این جهت شاه به ریسکی نظیر انتصاب رزم‌آرا به نخست‌وزیری دست برد. رزم‌آرا که بارها ریاست ستاد ارتش را به‌عهده گرفته بود، در عین حال سیاستمدار ماهری بود. مدت‌ها این شایعه وجود داشت که رزم‌آرا می کوشد تمام قدرت را به دست گیرد و شاه را برکنار کند. باید گفت که این تنها شایعه نبود، بلکه حقیقت بود. به همین جهت رزم‌آرا بارها مورد غضب و یا اگر اوضاع و احوال ایجاب می‌کرد، دوباره مورد مهر شاه قرار می‌گرفت. این واقعیت که با توافق خود شاه اختیارات تقریباً نامحدودی به رزم آرا داده می‌شد، جدی بودن وضع را نشان می‌داد.

سر کار آمدن رزم‌آرا طوفانی از خشم برانگیخت. روزنامه‌ها نوشتند که این کار به معنای آغاز برقراری رژیم دیکتاتوری در کشور است. مصدق در ۶ تیر ۱۳۲۹ نطقی در مجلس ایراد کرد و اعلامیه های "جبهه‌ملی" و آیت اله کاشانی را که در آن موقع با "جبهه ی ملی" همکاری داشت، قرائت نمود. در اعلامیه ی "جبهه ی ملی" نحوه ی سر کار آمدن رزم‌آرا به مثابه ی تعرض به قانون اساسی و سنن مشروطیت ارزیابی شده بود که حق حاکمیت و استقلال کشور و آزادی مردم را به خطر می‌اندازد. در اعلامیه گفته می‌شد که "جبهه ی ملی" با دولتی که تحت فشار خارجی‌ها و علیرغم افکار عمومی سر کار آمده است، نمی‌تواند موافقت کند. در اعلامیه کاشانی نیز گفته می‌شد که دولت می‌خواهد با کمک اجنبی کشور را اداره کند.[1] برخی از نمایندگان نیز در این زمینه سخنرانی کردند و حضور دولت در مجلس با ابستروکسیون نمایندگان "جبهه ی ملی" مواجه شد.

کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران در ۱۲ تیر اعلامیه‌ای به مناسبت سر کار آمدن رزم‌ارا منتشر کرد و ان را توطئه‌ی جدید دشمنان داخلی و خارجی مردم ایران علیه آزادی و استقلال کشور به منظور استقرار رژیم استبدادی و نظامی و غارت منافع نفتی ایران ارزیابی نمود.[2] در این اعلامیه گفته می‌شد که در این جا میان دو امپریالیسم زد و بند انجام گرفته است. ولی اگر این حکم درباره‌ی نقشه‌های نظامی امپریالیسم صادق بود، در مورد منافع اقتصادی و سیاسی آمریکا و انگلیس، چنانکه آینده نشان داد، با واقعیت تطبیق نمی‌کرد. هیچ یک از رجال سیاسی که سابقاً سر کار آمده بودند، به آن آشکاری که رزم‌آرا از مواضع انگلستان دفاع می‌کرد، عمل نکرده بودند. رزم‌آرا در مورد زدوبند با شرکت نفت ، بلا فاصله به موضع گیری قاطع به سود انکلستان پرداخت.

---

۱) روزنامه ی"پراودا" ، ۲۹ ژوئن ۱۹۵۰

۲) روزنامه ی "مردم" ، شماره ۴۰، ۱۲ تیر ۱۳۲۹

فراکسیون "جبهه‌ی ملی" علیه این موضع‌گیری دولت به مبارزه برخاست. ولی "جبهه ی ملی" هنوز با استناد به قانونی که در زمان قوام‌السلطنه به تصویب مجلس رسیده بود، فقط شعار "استیفای حقوق مردم ایران" را مطرح می‌کرد.

ولی حزب توده ی ایران توده‌ها را زیر شعار "الغاء امتیاز نفت جنوب و طرد انگلیس‌ها" بسیج می‌کرد. حزب در عین حال برای تحکیم ارکان سازمانی خود فعالیت شدید انجام می‌داد.

در ۲۵ آذر ۱۳۲۹ در تاریخ حزب توده ی ایران حادثه ی بسیار مهمی روی داد. حزب فرار تمام اعضاء کمیته مرکزی و خسرو روزبه، رهبر برجسته ی سازمان افسری را از زندان "قصر قاجار" سازمان داد. اگر برای حزب اهمیت حادثه در آزادی رهبران حزب و تحکیم دستگاه رهبری بود، برای ارتجاع علاوه بر آن، چگونگی این فرار نیز حائز اهمیت بود. این حادثه از آن جهت نیز که در زمان نخست‌وزیری رزم‌آرا انجام گرفته بود، اهمیت خاصی کسب می‌کرد. جریان فرار شرکت سازمان وسیعی از افراد نظامی و شهربانی را که باید در اختیار حزب توده ی ایران باشد، به ثبوت می‌رساند.[1] به هر حال این حادثه وجود یک شبکه مخفی را که به‌خوبی سازمان یافته و نیز تحرک آنرا ثابت می‌کرد.

دستگاه دولتی با تمام نیروی خود به جستجوی زندانیان فراری پرداخت. خطوط تلگراف در سراسر کشور طی چند روز به ارسال دستورات لازم جهت دستگیری "فراریان" مشغول بود. ولی اعضای کمیته ی مرکزی که از زندان آزاد شده بودند، در تهران باقی مانده و سرگرم فعالیت شده بودند. این امر کار رهبری حزب را بسیار تقویت می‌کرد. رهبری توانست کارها را بهتر تقسیم کند و گسترش دهد و مهمتر از همه توانست کار خود را با وضع غیرعلنی بهتر هماهنگ سازد.

حزب ضمن تحکیم سازمان‌های خود به کار تلفیق فعالیت علنی با فعالیت غیرعلنی پرداخت. حزب در سازمان‌هائی که به‌طور علنی تشکیل شده بودند نفوذ می‌کرد و در عین حال به کمک شبکه ی وسیع حزبی به ایجاد سازمان‌های علنی جدید یاری می‌رساند. به این ترتیب نفوذ حزب در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی وسیع‌تر می‌شد.

حزب از بهار سال ۱۳۲۹ علاوه بر مطبوعات غیرعلنی و یا نشریات علنی که با شرکت غیرمستقیم آن تهیه می‌گردید، اختیار چند روزنامه را نیز به دست خود گرفت که از میان آنها روزنامه ی"به سوی آینده" به‌طور منظم چاپ و منتشر می‌شد. این روزنامه که به‌طور رسمی ارتباطی با حزب نداشت، عملاً به ارگان علنی حزب مبدل شد. این روزنامه تقریباً در همان ماه‌های اول انتشار خود در ردیف روزنامه‌های درجه ی اول پایتخت قرار گرفت و اعتبار و نفوذ بسیار کسب کرد. این روزنامه به تدریج از لحاظ تیراژ نیز در ردیف پرتیراژترین روزنامه ها

---

۱) توضیح خارج از متن برای اطلاع: در اینجا به‌عنوان زیرنویس خلاصه‌ای از نوشته‌های روزنامه ی "صدای مردم" و نیز متن کامل اعلامیه ی شهربانی آورده شده که تقریباً یک صفحه ی تمام رساله را در بر می‌گیرد. از ترجمه آن خودداری شد.

قرار گرفت. انتشار رزنامه ی "به سوی آینده" که بارها به‌وسیله‌ی دولت توقیف شد، تا کودتـای فاشیـستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حتی یک روز هم متوقف نشد. این روزنامه هر بار پس از توقیف با نام دیگری انتـشار مـی‌یافـت. "به‌سوی آینده" طی ۴ سال انتشار خود، در حدود ۱۰۰ بار نام خود را عوض کرد.

در دی‌ماه ۱۳۲۹ با پشتیبانی حزب توده ی ایران "جمعیت ملی مبارزه با شرکت اسـتعماری نفـت جنـوب" تشکیل شد. این در واقع یک سازمان علنی برای هماهنگ ساختن مبـارزه ی طبقـاتی علیـه امپریالیـسم بـود. روزنامه ی"شهباز" ارگان مطبوعاتی این جمعیت بود. به‌طوری‌که در آینده خواهیم دید، این سازمان که دو بـار تغییر نام داد، در بالا بردن سطح آگاهی مردم و جلب آنان به مبارزه در راه استقلال ملی و طرد امپریالیست‌ها از کشور نقش برجسته‌ای ایفا کرد. این جمعیت در مبارزه ی نفت به عامل مهمی بدل شد. حزب توده ی ایران بـا تلفیق فعالیت خود با فعالیت این جمعیت توانست توده‌های وسیع مردم را برای مبارزه علنی به خاطر حقوق خود بسیج نماید.

از اواسط ۱۳۲۹ توده‌های وسیعی از مردم به مبارزه در راه نفت جلب شدند. آمادگی برای مبارزه ی وسیع‌تـر و قطعی‌تر علیه امپریالیسم احساس می‌شد. شعار "ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور" در دستور روز قـرار گرفت.

۲

حزب توده ی ایران
در مبارزه
به‌خاطر ملی کردن صنعت نفت

۱– شرکت نفت ایران و انگلیس به‌مثابه ی یک مؤسسه ی امپریالیستی

در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ سرمایه‌داری به عالی‌ترین مرحله ی خود، امپریالیسم که تسلط سرمایه ی مالی مشخصه ی آنست، وارد گردید. لنین می‌گوید:

"قرن بیستم نقطه ی تحولی است که در آن سرمایه‌داری قدیم به سرمایه‌داری نوین و سیادت سرمایه به‌طور کلی به سیادت سرمایه ی مالی تبدیل می‌شود."[۱]

در یک سلسله از کشورها، سرمایه ی مالی برای خود عرصه ی فعالیت پیدا نمی‌کند و

". . . سرمایه ی اضافی به مصرف ارتقاء سطح زندگی توده‌های کشور معین نرسیده (زیرا این امر موجب تنزل سود سرمایه‌داران می شد)، بلکه به مصرف ترقی سود از طریق صدور سرمایه به خارجه یعنی به کشورهای عقب‌مانده می‌رسد . . . "[۲]

در این زمان تقسیم و تجدید تقسیم مستعمرات و تقسیم جهان به "مناطق نفوذ" و به گفته ی لنین تقسیم جهان به مناطق معاملات سودآور و امتیازات و منافع انحصاری آغاز می‌شود. امتیازی که شرکت نفت ایران و انگلیس بر پایه ی آن به‌وجود آمد، نمونه ی بارز این قبیل معاملات سودآور و امتیازات بود. تاریخ ۵۰ ساله ی شرکت نفت ایران و انگلیس عواقب رسوخ انحصارات سرمایه‌داری را در اقتصاد کشورهای عقب‌مانده و شیوه‌های غارت و اسارت وحشیانه ی این کشورها را به‌خوبی نشان می‌دهد.

درباره ی شرکت نفت ایران و انگلیس مطالب بسیار نوشته شده است. ما در اینجا فقط در باره ی جوانب اساسی و نمونه‌وار فعالیت آن مختصراً صحبت می‌کنیم. ایران که شرکت نفت ایران و انگلیس در آن پایه‌گذاری شد، از لحاظ منافع نفت بسیار غنی است. درباره ی منابع مشکوف ایران ارقام مختلف وجود دارد. بر

۱) لنین، آثار منتخبه، به زبان فارسی، جلد اول، قسمت دوم، صفحه ی ۵۶۴.

۲) همانجا، صفحه ی ۵۸۸.

پایه ی این ارقام می توان گفت که از ۹ تا ۱۳ درصد منابع مکشوف جهان سرمایه‌داری در ایـران قـرار گرفتـه است.

تمرکز چاه‌های نفت و بازده ی عالی آنها از ویژگی‌های منابع نفتی ایران است. در سال ۱۹۴۹ میـزان نفـت سالانه ی یک چاه در ایران ۳۴۷ هزار تن، عربستان سعودی ۳۰۰ هزار تن، کویت ۲۴۹ هزار تـن، ونـزوئلا ۱۲ هزار تن و ایالات متحده ی آمریکا فقط ۶۰۰ تن بود. بنابراین بازده ی متوسط یـک چـاه در ایـران ۵۷۸ برابـر آمریکا و ۲۹ برابر ونزوئلا است[۱].

علاوه بر این بازده ی عالی که هزینه ی تولید را بسیار کاهش می‌داد، شرکت نفت با استفاده از وضع نیمـه مستعمره و نیمه‌فئودال ایران امکان به‌دست می‌آورد که به حساب استثمار غیرانسانی کارگران و پرداخت حداقل دستمزد، هزینه ی تولید را به حداقل ممکن برساند. دستمزد کارگران ایران، با وجود طولانی بودن روز کار، ۵–۶ بار کمتر از دستمزد کارگران اروپا و آمریکا بود. مصطفی فاتح در کتاب خود "پنجاه سال نفت ایـران" رابطـه ی شرکت نفت را با کارگران مؤسسه خود چنین توصیف می‌کند:

"نظر اساسی اولیای شرکت درمورد کارکنان خود این بود که به ارزان‌ترین قیمت از خـدمات آنهـا اسـتفاده کنند و حداقل مخارج را برای رفاه و آسایش آنها به مصرف رساند."[۲]

دستمزد کارگران نفت تا سال ۱۹۴۱ که توانستند ۵ ریال به آن اضـافه کننـد، در سـطح سـال ۱۹۲۹ بـاقی مانده بود. حال آنکه در این مدت هزینه ی زندگی دو برابر افزایش یافته بود.

از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که ثروت افسانه‌آمیز شرکت نفت از کجا تأمین می شد. اگر اولـین کمپـانی نفت یعنی "فرست اکسپلواتیشن کمپانی" که به‌وسیله ی ویلیام دارسی تأسیس شـد فقـط ۶۰۰ هـزار لیـره ی انگلیسی سرمایه داشت، سرمایه ی شرکت نفت در سال ۱۹۵۰ بـه ۲۰۰ میلیـون لیـره بـالغ شـده بـود (منـابع انگلیسی در سال ۱۹۴۹ سرمایه ی کشور را ۱۷۶۷۵۳۴۷۲ لیره تعیین کرده بودند)[۳]. مطابق آخـرین ترازنامـه ی مربوط به عملکرد سال ۱۹۵۴، مجموعه ی دارائی کمپانی به بیش از ۳۵۵ میلیون لیره بـالغ مـی شـد. درمـورد سهامداران عادی شرکت باید گفت که این سهامداران که برای ۸۹۵۰۰۰۰ سهم اولیه ی خود ۱۲۶۳۷۵۰۰ لیره در زمان‌های مختلف پرداخته بودند، در سال ۱۹۵۴ صاحب ۱۰۰۶۸۷۵۰۰ سهم به ارزش ۱ لیره برای هر سـهم بودند، ولی این سهام در بورس لندن در حدود ۶ لیره معامله می‌شد[۴].

1) Коробейников И. И. "Иран . Зкономика и внешняя торговлн" , стр , 77 , Внешторгиздат , Москва , 1957

۲) مصطفی فاتح "پنجاه سال نفت ایران" صفحه ی ۴۳۳.

۳) روزنامه ی "داد"، شماره ی ۱۵۸۵، ۱۲ مرداد ۱۳۲۸.

۴) مصطفی فاتح "پنجاه سال نفت ایران"، صفحه ی ۳۲۴.

درباره ی آهنگ افزایش منافع کمپانی می‌توان از روی این ارقام قضاوت نمود: مطابق آمار خود شرکت سود ویژه ی کمپانی در سال ۱۹۴۶ برابر ۹/۶ میلیون لیره بود و در سال ۱۹۴۸ به ۲۴۶۴۶۲۰۰ لیره بالغ گردید[۱].

ایران که صاحب منافع نفت بود، چه سهمی از این منافع داشت؟ کافیست که در این مورد به ترازنامه ی عمومی کمپانی نظری بیافکنیم:

در تمام مدت امتیاز ۳۲۶۶۶۰۰۰۰ تن نفت استخراج شد که سود حاصله به‌ترتیب زیر تقسیم گردید:[۲]

سود خالص سهامداران	۱۱۵۰۰۰۰۰۰	لیره
مالیات بر درآمد دولت انگلستان	۱۷۵۰۰۰۰۰۰	لیره
سرمایه‌گذاری برای توسعه ی کار از درآمد نفت	۵۰۰۰۰۰۰۰۰	لیره
درآمد دولت ایران بابت حق امتیاز	۱۰۵۰۰۰۰۰۰	لیره

به‌عبارت دیگر کمپانی در برابر هر تن نفتی که در ایران استخراج کرده بود، پس از کسر تمام هزینه‌ها به‌طور متوسط تقریباً ۲ لیره سود و به ایران فقط ۶ شیلینگ پرداخته بود.

در این مورد ذکر ارقام مربوط به آخرین سال بهره‌برداری (۱۹۵۰) جالب توجه خواهد بود:

سود خالص کمپانی	۱۵۱۱۹۳۴۴۹	لیره
مالیات بر درآمد دولت انگلستان	۵۰۷۰۶۸۸۰	لیره
سهم دولت ایران بابت حق امتیاز و مالیات	۱۶۰۳۱۷۳۵	لیره

کمپانی نفت برای تحکیم مواضع خود در ایران از تمام وسایل تطمیع و فریب و اعمال فشار استفاده می‌کرد. تاریخ غارتگری شرکت نفت با خریدن مظفرالدین شاه آغاز می شود. برای واگذاری امتیاز ۶۰ ساله ی نفت ۱۶٪ سود خالص کمپانی، پرداخت ۴۰ هزار لیره به مظفرالدین شاه وعده داده شده بود. ولی او عملاً فقط ۲۰ هزار لیره از سهام شرکت را به‌دست آورد. خوانین بختیاری نیز که در مناطق همجوار حوزه ی امتیاز ساکن بودند، به‌وسیله ی کمپانی خریداری شدند. سی‌هزار لیره سهم و ۳ درصد نفع به آنان داده می شد. در ۲۶ ژوئن ۱۹۰۸ نخستین چاه نفت در ناحیه ی میدان نفتون فوران کرد. این چاه وجود ذخایر عظیم نفت را در این ناحیه خبر می‌داد. شرکت نفت ایران و انگلیس تأسیس شد. وینستون چرچیل وزیر وقت دریاداری انگلستان با در نظر گرفتن اینکه نیروی دریائی انگلیس به استفاده از سوخت مایع پرداخته و نیز با در نظر گرفتن خطر جنگ ، در سال ۱۹۱۴ بخش عمده ی سهام کمپانی را (۵۲٪) به دولت انگلستان سپرد. به این ترتیب دولت انگلستان نه فقط کنترل خود را بر کمپانی برقرار ساخت، بلکه برای اقدامات تحریک‌آمیز و مداخله ی نظامی ایران دستاویزی به‌دست آورد.

---

۱) روزنامه ی "کیهان"، اول تیر ۱۳۲۷ (طبق خبر رسمی شرکت نفت ایران و انگلیس).

۲) ارقام از "پنجاه سال نفت ایران"، صفحه ی ۴۱۴-۴۱۷.

مردم ایران نمی‌توانستند به فعالیت غارتگرانه ی کمپانی نفت تسلیم شوند. ولی هیئت حاکمه ی ایران مدت‌ها از این نارضائی توده ی مردم به سود خود استفاده می‌کرد و با واداشتن شرکت نفت به برخی عقب‌نشینی‌ها مواضع آنرا با قراردادها و تعهدات جدید و افزایش مدت امتیاز تحکیم می‌بخشید.

در سال ۱۹۳۳ نیز وضع چنین بود. دولت ایران در سال ۱۹۳۱ از دریافت سهم خود از عواید نفت که به ۳۰۷ هزار لیره بالغ می‌شد، خودداری کرد. کمپانی در این سال فقط بابت مالیات برابر ۸۰۰ هزار لیره به دولت انگلستان پرداخته بود. دولت ایران در سال ۱۹۳۲ چنین وانمود کرد که قرارداد با شرکت نفت را فسخ کرده است. این امر با شور و هیجان مردم مواجه شد. ولی بعد از مذاکرات زیر پرده میان لرد کدمن و تقی‌زاده، وزیر مالیه به انعقاد قرارداد جدیدی منجر شد که مدت امتیاز را تا سال ۱۹۹۳ تمدید می‌کرد (به‌جای سال ۱۹۶۱ سابق) و سهم ایران از ۱۶ درصد به ۲۰ درصد افزایش می‌یافت و در عین حال نمی‌بایست کمتر از ۷۵۰ هزار لیره در سال باشد که با افزایش سریع میزان استخراج نفت عملاً هیچ‌گونه اشکالی برای کمپانی به‌وجود نمی‌آورد.

بعدها در سال ۱۹۴۹ هنگام استیضاح عباس اسکندری در مجلس، تقی‌زاده نیز که آنزمان نماینده ی مجلس بود، به انتقاد از خود پرداخته و ماهیت قرارداد را آشکار ساخت. او اعلام داشت که امضای او در پای قرارداد ۱۹۳۳ نتیجه بن‌بستی بود که در برابر مطالبات نمایندگان انگلستان به‌وجود آمده بود[۱].

ولی این قرارداد نیز تا حدودی که به منافع عمومی شرکت نفت لطمه نزند، رعایت می‌شد. مثلاً ماده ۱۶ قرارداد پیش‌بینی می‌کرد که عده ی کارکنان شرکت که تابع انگلستان هستند باید به‌تدریج کاهش یابد و ایرانیان جای آنان را بگیرند. با اینهمه تعداد کارمندان خارجی شرکت از ۲۰۵۰ نفر در سال ۱۹۳۶ به ۲۸۶۴ نفر در سال ۱۹۴۳ و ۴۵۲۰ نفر در سال ۱۹۵۰ افزایش یافت. در عین حال از این عده فقط ۷۰۰–۸۰۰ نفر کارهای با مسئولیت داشتند و بقیه در واقع کارگران انگلیسی بودند[۲].

وضع مسکن کارگران وحشت‌آور بود. شرکت نفت میان کارگران ایرانی و کارگران هندی تبعیض قائل می‌شد. به کارگران ایرانی حداکثر ۳۰ ریال پرداخت می‌شد، ولی کارگران هندی ۷۰ ریال دریافت می‌کردند. علیرغم ادعاهای پر سر و صدای انگلیسی‌ها، کارگران آبادان بهتر از کارگران سایر نواحی ایران تأمین نمی شدند. اگر کارگران آبادانی اندکی بیش از سایر کارگران ایران دریافت می‌داشتند، در عوض شرایط آب و هوا و کار آنان به‌مراتب دشوارتر بود. فقط هزینه ی یخ، که کارگران خوزستان بدون آن نمی‌توانستند زندگی کنند، قسمت بزرگی از دستمزد آنان را می بلعید. برای درک ارزش کارگران در نظر استعمارگران انگلیسی، کافی است گفته شود که در قرارداد منعقده با خوانین بختیاری درباره ی اعزام نیروی کار، گفته می‌شد که در صورت

۱) روزنامه ی "پرودا"، ۳۰ ژانویه ۱۹۴۹.

۲)ارقام از کتاب "پنجاه سال نفت ایران"، صفحه ی ۴۳۳ و ۴۵۶ اخذ شده است.

مرگ در اثر سوانح، شرکت نفت ۴۰ ریال به خان خواهد پرداخت. استثمار کار اطفال در آبادان دامنه ی وسیع داشت.

به این دلایل مؤسسات شرکت نفت و به‌خصوص پالایشگاه آبادان که مرکز تجمع ۳۵ هزار کارگر بودند، کانون جنبش کارگری ایران را تشکیل می‌دادند. اولین اعتصاب سیاسی کارگران ایران که در آن تا ۱۰ هزار کارگر شرکت داشتند در سال ۱۳۰۸ در این منطقه پدید آمد. در این اعتصاب نه فقط مطالبات اقتصادی (افزایش دستمزد، تقلیل روز کار، بیمه ی کارگران)، بلکه مطالبات سیاسی (به‌رسمیت شناختن اتحادیه‌ها و جشن اول ماه و غیره) نیز مطرح گردید. اعتصابات تیرماه ۱۳۲۵ و فروردین ۱۳۳۰ نیز که از لحاظ وسعت خود بی‌سابقه بودند، رویدادهای بسیار مهمی را در تاریخ جنبش کارگری ایران تشکیل می‌دهند.

شرکت نفت برای جلوگیری از مبارزه ی کارگران علاوه بر فتنه‌انگیزی‌های محیلانه و تحریک کارگران علیه یکدیگر رژیم پلیسی سختی در مؤسسات خود برقرار کرده بود. مثلاً به‌طوری‌که روزنامه ی "مردم" در شماره ی مخصوص خود در زمان اعتصاب تیرماه ۱۳۲۵ خبر داد، شرکت نفت برای ایجاد دسته‌های تروریستی علیه کارگران اعتصابی ۸۰۰ هزار لیره تخصیص داده بود.

شرکت نفت در حوزه ی امتیاز عملاً دولتی برای خود داشت. این شرکت دارای پلیس و فرودگاه و بندر و غیره بود. به‌علاوه تمام دستگاه اداری محل بایستی تمایلات کمپانی را به‌حساب آورد و طبق دستور آن عمل کند. فاتح روابط متقابل شرکت نفت و استانداران را که باید مجری اوامر دولت در محل باشند، چنین توصیف می‌کند: وقتی دولت استاندار یا مأمور عالی‌رتبه‌ای به خوزستان می‌فرستاد، چون

"غالب چنین مأمورینی اطمینان به دوام مأموریت خود نداشتند، سعی می‌کردند که برای حفظ مقام خود پشت و پناهی به‌دست آورند و مقدم بر هر کار جدیت می‌نمودند که در کارهای مربوط به شرکت رضایت خاطر اولیای شرکت را به بهترین نحوی فراهم سازند. طولی نمی‌کشید که شرکت به نماینده‌ی خود در تهران اطلاع می‌داد که مأمور مزبور یکی از بهترین مأمورینی است که تاکنون به خوزستان اعزام شده است. نماینده‌ی شرکت هم به سفارت انگلیس مراتب را اطلاع داد و از آن وقت به بعد سعی بلیغ می‌شد که مأمور مزبور تغییر نکند و در خوزستان باقی بماند. طولی نمی‌کشید که مأمور مزبور دست به چپاول و غارت مردم می‌زد و دمار از روزگار آنها بر می‌آورد. با قاچاقچی‌ها می‌ساخت و ترتیب کار را طوری می‌داد که آنها با کمال سهولت قاچاق وارد کرده سهم عمده‌ای از استفاده ی خود را به مأمور عالی‌رتبه مزبور بپردازند . . . این مأمور عالی‌رتبه دولت در اندک مدتی میلیونر شده و موجب می‌شد که مردم فریاد و فغان درآورند که ما چنین مأموری را نمی‌خواهیم . . . ولی وقتی که دولت می‌خواست او را تغییر دهد . . . مواجه با هواخواهی و طرفداری شرکت و سفارت انگلیس می‌شد . . ."[1]

۱) فاتح ـ "۵۰ سال نفت ایران"، صفحه‌ی ۴۵۳-۴۵۴.

نفوذ شرکت نفت در تمام زندگی سیاسی کشور به‌طور غیرمستقیم نمودار می‌گردید. عمال شرکت در تمام شئون زندگی سیاسی ایران رخنه کرده بود و رجال سیاسی را می‌خریدند، به روزنامه‌ها رشوه می‌دادند، در مؤسسات و ادارات و احزاب سیاسی نامطلوب برای کمپانی به خرابکاری می‌پرداختند، درباره‌ی مسائل مورد علاقه ی شرکت "افکار عمومی" می‌ساختند و حتی احزاب سیاسی تشکیل می‌دادند. مثلاً خود مصطفی فاتح از "موجدین" دوآتشه ی جبهه واحد ضدفاشیستی در آغاز جنگ بود و می‌کوشید به بهانه ی اینکه متحدین در مبارزه علیه آلمان هیتلری از سیاست واحد پیروی می‌کنند، عناصر ضد امپریالیست را در گروه‌هائی که به‌وسیله ی انگلیس‌ها کنترل می شدند، متحد سازد. فاتح همچنین به قصد خرابکاری به ایجاد حزب به‌اصطلاح سوسیالیستی "همراهان" پرداخته بود.

روزنامه "داریا" مطالب جالبی نقل می‌کند که روشنگر یک سلسله از حوادث آن روز ایران است.[1] این روزنامه تشریح می‌کند که چگونه یکی از نمایندگان که به هواداری از انگلستان شهرت داشت، در مجلس پیشنهاد می‌کند که برای اعطای لقب "کبیر" به رضاشاه قانونی به تصویب مجلس برسد و چگونه هنگامی که مجلس با مسائل مهم و مبرمی سرگرم بود این مسئله در دستور کار مجلس قرار می‌گیرد و چگونه بعدها شرکت نفت از این قانون به‌مثابه ی دلیلی استفاده کرده و مدعی می‌شود که دادن لقب "کبیر" از طرف مجلس به رضاشاه مؤید قانونی بودن اعمال او و لذا قانونی بودن امضاء قرارداد جدید نفت از طرف رضاشاه در سال ۱۹۳۳ است. این روزنامه از روی مؤسسه‌ای که از طرف شرکت نفت در تهران به‌صورت دفتر مطبوعاتی به رهبری جواهرکلام ایجاد شده بود، پرده برمی‌دارد. این دفتر وظیفه داشت که در روزنامه‌های گمنام و کم‌تیراژ مطالبی را که شرکت نفت می‌توانست به‌مثابه ی مدرک از آنان استفاده کند، منتشر سازد. از آنجا که این روزنامه‌ها خواننده‌ای نداشتند، مطالب مندرج در آنها مورد توجه کسی قرار نمی‌گرفت و لذا شرکت نفت از عدم واکنش درقبال این مطالب در موقع لازم به‌مثابه ی دلیلی به سود خود استفاده می کرد.

اسنادی که پس از ملی شدن نفت و تعطیل شعبه ی اطلاعات شرکت نفت به‌وسیله‌ی دولت مصدق به‌دست آمد، اعمال تخریبی شرکت نفت را به‌خوبی آشکار می‌ساخت. در میان این اسناد، صورت اسامی عمال و جاسوسان مخفی شرکت نفت دیده می شد. اسامی بسیاری از سیاستمداران و وزرای سابق و نمایندگان مجلس و سناتورها و صاحبان جراید و غیره در این صورت قید شده بود. فهرست مقالاتی که به‌وسیله‌ی شعبه ی اطلاعات شرکت نفت برای مطبوعات تهیه شده بود نیز در میان این اسناد بود. مصدق به پیروی از سیاست خود این اسناد را منتشر نکرد ولی برخی از نمایندگان رسمی دولت که با این اسناد از نزدیک آشنا شده بودند، اعلام کردند که این اسناد به‌نحوی انکارناپذیر ثابت می‌کند که بسیاری از نمایندگان مجلس برای شرکت نفت مأموریت‌های پنهانی انجام می‌داده‌اند و در میان این اسناد، مدارکی درباره ی پرداخت پول به سناتورها و

۱) روزنامه ی "داریا"، شماره‌ی ۳۴۱، ۱۳ دی ۱۳۲۹.

نمایندگان مجلس وجود دارد که به‌عنوان پاداش خدماتی که برای جلب برخی رجال سیاسی ایران هنگام طرح "قرارداد الحاقی" در مجلس انجام داده‌اند، به آنان پرداخت شده است.[1]

صحت این گفته‌ها را برخی مدارکی که به هر حال در مطبوعات منعکس شد، به ثبوت می‌رساند. قسمتی از یکی از این اسناد را که فتوکپی آن در روزنامه ی"شاهد"[2] چاپ شد، در این‌جا نقل می‌کنیم. این سند به تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۷ و به امضای فیلیپ ستایکل (دفتر اطلاعات شرکت نفت ایران و انگلیس در تهران) به‌نام جفری کی تینگ در آبادان نوشته شده و در آن از تذکری که در یکی از اظهاریه‌های سفارت شوروی درباره ی وجود "پلیس ویژه" به عمل آمده سخن می‌رود. در این سند گفته می شود: اگرچه سفارت روسیه در تذکر خود در باره‌ی "پلیس ویژه" صراحتاً نام ما را نمی‌برد، ولی بدون تردید ما را در نظر دارد. درباره‌ی تدابیری که در چنین مواردی باید اتخاذ شود، من و دریک و سدّ ان معتقدیم که درگیری ما در مباحثه درباره‌ی نفت شمال . . . بی‌جا است . . . من با خواجه نوری، رئیس جدید و با استعداد اداره ی تبلیغات صحبت کردم . . . او بدون اعلام اینکه خبر خود را از کمپانی دریافت داشته . . . تکذیب لازم را به جراید تهران خواهد داد. این ترتیب را بهترین وسیله برای عکس‌العمل در قبال این مسائل می‌داند. شرکت نفت به این نحو به دستگاه‌ها و مقامات دولتی ایران امر و نهی می‌کرد.

مردم در فقر تمام به سر می‌بردند . مصدق که در بحبوحه ی جنبش ملی کردن نفت سر کار آمده بود، در نخستین روزهای زمامداری خود برای اثبات حقانیت مطالباتی که جنبش مطرح می‌کرد و برای نشان دادن وضع زندگی مردم از خبرنگاران روزنامه‌های خارجی دعوت کرد تا از زاغه‌های جنوب تهران بازدید کنند. جزئیات این بازدید را رادیوی تهران در برنامه ی ۲۷ خرداد ۱۳۳۰ خود پخش کرد. در این برنامه گفته می‌شد که خبرنگاران شرایط وحشتناکی را که اهالی این ناحیه در آن به سر می‌برند، به چشم دیدند. خانه‌ها را گودالهای سر پوشیده‌ای که به جای پنجره منافذی داشتند،تشکیل می‌دادند. در یکی از این زاغه ها ۱۲۰ نفر زندگی می‌کدند. آنها کارگرانی بودند با زنان و فرزندان بیمار خود. زمانی که آنها نمی توانستند به آنچه که می‌بینند ، باور کنند. خبرنگاران با سید محمد پیامی، ساکن یکی از این زاغه‌ها ملاقات کردند. او گفت که زحمتکشان تهران که با خون دل خوردن و عرق ریختن قطعه نانی به‌دست می‌آورند، در چنین شرایطی زندگی می‌کنند. آنان نمی‌خواهند که ثروت مردم به دست بیگانگان بیفتد. آنان می‌خواهند منابع نفت کشور را که شرکت نفت غصب کرده بود، به خود بازگردانند. ملی کردن صنعت نفت، خواست مردم گرسنه و بی‌حقی است که در این گودال‌ها زندگی می‌کنند.[3]

---

۱) روزنامه ی "کارگر باکو"، ۲۵ سپتامبر ۱۹۵۱.

۲) روزنامه ی "شاهد"، شماره‌ی ۱۱۰۲، ۱۴ آذر ۱۳۳۱.

۳) روزنامه ی "پرودا"، ۲۴ مه ۱۹۵۱.

شگفت آور نیست که در اطراف این خواست مردم، جنبش نیرومندی برای طرد امپریالیسم انگلستان و سپس تمام امپریالیست‌ها از کشور به‌وجود آمد.

۲– مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت

مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت در ایران از جالب‌ترین صفحات در تاریخ جنبش آزادی‌بخش ملی خلق‌های کشورهای مستعمره و وابسته است. این مبارزه هم از لحاظ شرکت عمومی مردم در آن و هم از لحاظ بغرنجی شرایط آن شایسته‌ی بررسی است.

به‌طوری که قبلاً گفته شد، در نتیجه ی اوضاع اقتصادی و سیاسی پس از جنگ، نیروهای تازه‌ای که در گذشته شرکت ضعیف در مبارزه داشتند، به مبارزه علیه امپریالیسم جلب می‌شدند. تضادهای میان تمام مردم و امپریالیسم و نیز تمام مردم و دولت مالکان بزرگ و بورژوازی کمپرادور شدت یافته به‌تدریج به جنبش نیرومند ضدامپریالیستی مبدل می شد. شرکت نفت ایران و انگلیس به‌مثابه ی یک مؤسسه‌ی غارتگر امپریالیستی و نیز امپریالیسم انگلستان هدف مستقیم این جنبش بودند. در عین حال امپریالیسم آمریکا نیز در صدد بیرون راندن غول نفتی انگلستان از منطقه‌ی پرنفتی چون ایران بود. امپریالیسم آمریکا که هنوز در میان محافل حاکمه ی ایران و مجلس تکیه‌گاه لازم را نداشت، با اتکاء به بخش معینی از بورژوازی ملی و ناسیونالیست‌های ایران که تمایلات آمریکائی داشتند، می‌کوشید در چارچوب معینی از جنبش ضدامپریالیستی مردم به سود خود استفاده کنند.

به این ترتیب وضع سیاسی کشور را در آستانه‌ی ملی شدن صنعت نفت می‌توان به‌نحو زیر توصیف نمود:

بورژوازی ملی به‌طور فعال وارد مبارزه شده و بخش اعظم خرده‌بورژوازی شهری را به دنبال خود می‌کشید و در این هنگام که جنبش به اوج اعتلای خود رسیده بود، می‌کوشید تمام قدرت حاکمه را در کشور به دست خود بگیرد. امپریالیسم آمریکا ابتدا نسبت به بورژوازی ملی ایران ابراز همدردی می‌کرد و حتی به آن یاری می رساند. لبه‌ی تیز مبارزه علیه امپریالیسم انگلستان متوجه بود. شعار بورژوازی ملی هنوز به استیفای حقوق مردم ایران محدود بود و حزب توده ی ایران شعار لغو امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس و طرد امپریالیسم انگلستان را مطرح می‌کرد. در عین حال حزب توده ی ایران تنها نیروی متشکل و بسیج‌کننده کشور بود. بورژوازی ملی بدون شرکت فعال و همکاری این حزب نمی‌توانست به موفقیت جنبش امیدوار باشد.

به این جهت در برابر حزب توده ی ایران وظایف مهمی قرار گرفته بود: بسیج نیروهای اساسی ضد امپریالیستی یعنی کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی شهر و روشنفکران برای مبارزه ی فعال؛ ارزیابی صحیح نیروی بورژوازی ملی، ایجاد همکاری با آن بر مبانی قابل قبول، ضمن پیروی از شعار "وحدت و مبارزه" یعنی از یک‌سو افشاء خصلت دوگانه ی آن و از سوی دیگر حفظ وحدت با آن در مبارزه با دشمن مشترک؛ کوشش

در اینکه جنبش علیه امپریالیسم انگلستان در تکامل خود به جنبش علیه امپریالیسم به‌طور کلی بدل شود، بدون اینکه از استفاده ی ماهرانه از تضادهای دو امپریالیسم آمریکا و انگلستان صرف‌نظر شود، افشاء به‌موقع سیاست مزورانه و دوروئی امپریالیسم آمریکا؛ از نظر سیاسی تلفیق صحیح مبارزه ی ضد امپریالیستی با مبارزه‌ی مردم در داخل کشور به‌خاطر تأمین آزادی‌های دمکراتیک و از نظر سازمانی، تلفیق ماهرانه ی شیوه‌های غیرعلنی با شیوه‌های علنی.

حزب در جهت انجام این وظایف به فعالیت وسیع پرداخت و با وجود تجربه ی غیر کافی و ترکیب ناقص رهبری (بخشی از رهبری اجباراً در مهاجرت به سر می‌برد) موفقیت‌های بزرگ به‌دست آورد. حزب در عین حال با کم بها دادن به نقش و نیروی بورژوازی ملی و پر بها دادن به نیروی خود دچار اشتباهاتی شد که ارتجاع و امپریالیسم از آن برای سرکوب جنبش استفاده نمودند.

جنبش ملی کردن صنعت نفت را بر حسب نقاط عطفی که در آن پدید آمد تغییرات متناسب با آن در مناسبات میان نیروی عمده ی جنبش یعنی حزب طبقه ی کارگر از یک سو و سایر نیروهای ضد امپریالیستی، به‌خصوص بورژوازی ملی که مدعی نقش رهبری بود، از سوی دیگر، می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد:

الف– مرحله‌ی اول مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت

مرحله‌ی اول شامل دوران تشدید مبارزه به‌خاطر ردّ "قرارداد الحاقی" می‌گردد. این مبارزه که تقریباً در سراسر کشور گسترش یافت، شعار "ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور" را در دستور روز قرار داد. این مرحله دوران پیش از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت و به حکومت رسیدن نمایندگان بورژوازی ملی به رهبری مصدق را در بر می‌گیرد.

مسئله ی"قرارداد الحاقی" به‌طوری‌که دیدیم دفعتاً به‌وجود نیامد. سیاست دولت‌های پیش از رزم‌آرا و سیاست دولت رزم‌آرا در اوایل متوجه ی آن بود که قرارداد را در محیط کم و بیش آرام و پیش از آنکه نیروهای مترقی بسیج شوند به تصویب مجلس برساند. شاید اگر عوامل دیگر نبود، مسئله بدین شکل و در زمانی که جنبش آزادی‌بخش ملی در کشور به علل مختلف در حال اعتلاء بود، مطرح نمی‌گردید. ولی یکی از عوامل مهمی که مانع به تعویق انداختن مسئله می شد، رقابت آمریکا و انگلیس بر سر تصاحب ثروت‌های خاور نزدیک و میانه، به‌خصوص ایران بود.

برای امپریالیسم انگلیس روشن بود که انحصارات آمریکا می‌کوشند منابع نفتی ایران را به دست گیرند و تسلط سیاسی خود را بر این کشور برقرار کنند. امپریالیسم انگلستان در عین حال که در میان محافل حاکمه و اشراف ایران نفوذ سنتی داشت و این امر می‌توانست به تثبیت وضع این کشور در مورد منابعی که بدان دست انداخته بودند، کمک کند ولی زمان به سود این امپریالیسم کار نمی‌کرد. امید بستن به هیئت حاکمه ی

خودفروشی که انحصارگران پرقدرت آمریکائی به‌خوبی می‌توانستند آنها را بخرند، کاری عاقلانه نبود. به این جهت امپریالیسم انگلستان می‌کوشید کار را هر چه زودتر فیصله دهد.

امپریالیسم آمریکا نیز به‌نوبه‌ی خود نمی‌خواست فرصت مناسب را برای طرد رقیب خود از دست بدهد. انحصارات آمریکائی تا آن زمان توانسته بودند تا حدود معینی به نفت جنوب ایران دست یابند. این انحصارگران به محض شروع دومین جنگ جهانی، درباره ی کاهش منابع نفت آمریکا هیاهو به راه انداختند و به دولت آمریکا فشار آوردند که برای افزایش سهم آنان در نفت خاورمیانه، به‌خصوص نفت ایران اقدام کنند. جیمز ف. برنز، رئیس "اداره ی تجهیزات جنگی" آمریکا در گزارش ۱۵ اکتبر ۱۹۴۳ خود به رئیس‌جمهور آمریکا نوشته بود که این مسئله را باید به‌نحوی جدی در برابر انگلستان مطرح نمود تا یک سوم معادل ایران که اکنون کاملاً در دست انگلیس‌هاست، برای تأمین نفتی که آمریکا طبق مقررات "لندلیز" تحویل می‌دهد و نیز برای تأمین هزینه ی لوله‌کشی نفت میان نواحی نفت‌خیز ایران و دریای مدیترانه در اختیار ایالات متحده آمریکا گذارده شود.[۱]

در سال ۱۹۴۶ میان انحصارگران آمریکائی: "استاندارد اویل اف نیوجرسی" و "سوکونی واکئوم" از یک‌سو و شرکت نفت ایران و انگلیس از سوی دیگر موافقت‌نامه‌ای امضاء شد که به موجب آن شرکت نفت متعهد شد ۲۰٪ نفت استخراجی خود را به قیمت خلیج فارس به این کمپانی‌ها به فروش برساند (این سهم بعدها به ۴۰٪ افزایش یافت). این موافقت‌نامه برای انحصارات آمریکائی، از سوئی معامله‌ای سودآور بود (زیرا با خرید نفت به قیمت خلیج فارس آنرا به قیمت خلیج مکزیک که چندبرابر گران‌تر بود می‌فروختند) و از سوی دیگر راه را برای رسوخ در صنعت نفت ایران به روی آنان باز می‌کنند.

ارقام زیر که حاکی بر افزایش سهم آمریکا در استخراج نفت خاورمیانه است، نشان می‌دهد که رسوخ انحصارگران آمریکا در این منطقه تا چه حد قرین موفقیت بوده است.

سهم کشورها در استخراج نفت خاورمیانه[۲] (به درصد)

سال	سهم آمریکا	سهم انگلستان	سهم سایر کشورها
۱۹۳۹	۱۵/۷	۷۸/۳	۶/
۱۹۴۶	۳۰/۶	۶۵/۹	۳/۵
۱۹۵۰	۴۴/۵	۵۳/۵	۲/–
۱۹۵۳	۶۰/۱	۳۱/۴	۸/۵

۱) فاتح، "پنجاه سال نفت ایران"، صفحه‌ی ۵۰۰.

۲) همانجا، صفحه ی ۴۹۹.

ولی این رسوخ محدود نمی‌توانست انحصارگران حریص آمریکا را قانع کند. انحصارات آمریکائی همراه با تلاش‌های خود برای به‌دست آوردن امتیازهای جدید، می‌کوشیدند هر نوع رقیبی را، به‌خصوص رقیب توانائی چون شرکت نفت ایران و انگلیس را از سر راه خود بردارند. برای نیل به این هدف، هم از طریق تلاش‌های مستقیم دست‌نشاندگان آمریکا در دولت و مجلس و هم از راه کوشش‌هائی که به‌طور غیرمستقیم برای استفاده از تمایلات ضدانگلیسی به‌عمل می‌آمد، اقدام می‌گردید.

سر کار آمدن رزم‌آرا، ایالات متحده ی آمریکا را درباره‌ی سیاست خود در زمینه‌ی نفت نگران ساخت. به این جهت گریدی که با سیاست تجاوزکارانه ی خود در یونان شهرت یافته بود، به‌عنوان سفیر به ایران اعزام گردید. رزم‌آرا که نگرانی آمریکا را احساس کرده بود. در ماه‌های اول زمامداری خود می‌کوشید از سیاست حفظ توازن پیروی کند. او عده‌ای از افراد طرفدار آمریکا را وارد کابینه‌ی خود کرد. مثلاً وزارت مالیه که مستقیماً می‌بایست درباره‌ی "قرارداد الحاقی" به مذاکره بپردازد، به دکتر تقی نصر که به طرفداری از نزدیکی به آمریکا شهرت داشت، سپرده شد.

رزم‌آرا همچنین اعلام داشت که قصد دارد روابط ایران و شوروی را بهبود بخشد. میان ایران و شوروی قرارداد بازرگانی منعقد شد. رزم‌آرا درمورد سیاست داخلی نیز یک سلسله وعده‌های عوام‌فریبانه نظیر احیاء انجمن‌های ملی، مبارزه با فساد و ارتشاء و غیره می‌داد. ولی رزم‌آرا این مواضع عوامفریبانه را نتوانست مدت طولانی حفظ کند. او می‌بایست سیر حوادث را در جهت هدفی که برای رسیده به آن سر کار آمده بود، تسریع نماید. این وضع او را به اقدامات بی‌مهابا وادار می‌کرد. رزم‌آرا در سومین ماه حکومت خود وزیر مالیه را تغییر داد. غلامحسین فروهر طرفدار آشکار انگلستان به‌جای او منصوب شد.

دولت در ۲۶ مهر ماه در مجلس سنا به‌صورت سرپوشیده‌ای از قرارداد الحاقی پشتیبانی کرد. این کار در مجلس شورا نیز انجام گرفت. ولی کمیسیون نفت رد قرارداد را به مجلس توصیه کرد نمایندگان "جبهه ی ملی" مسئله ی ملی کردن صنعت نفت را مطرح کردند. فشار افکار عمومی چنان بود که حتی عناصر راست نتوانستند قرارداد لحاقی را نجات دهند. آنان البته با ملی کردن موافق نبودند، ولی پیشنهاد انجام مذاکرات جدید را می‌کردند که بهر حال به معنای دفن قرارداد الحاقی به صورت اولیه خود بود.

فروهر در ۵ دیماه طی سخنرانی وسیعی که با تهدید همراه بود،به دفاع از قرداد پرداخت. ولی محیط مجلس چنان بر آشفته بود که همان جا ناگزیر شد اعلام داردکه دولت لایحه ی قرارداد را پس می‌گیرد و مذاکره با شرکت نفت را تجدید می‌کند.[1]

فروهر در ۲۳ دی‌ماه استعفا داد ولی رزم‌آرا درنظر داشت به هر نحوی شده مواضع شرکت نفت را نجات دهد. او محرمانه به شرکت نفت توصیه نمود که پیشنهادهای جدیدی که دولت بتواند آن را موفقیت خود و

۱) مذاکرات مجلس ، جلسه ۵ دیماه ۱۳۲۹.

به‌صرفه ی ایران قلمداد کند، ارائه دهد. در این زمان رزم‌آرا خود شخصاً به مذاکره پرداخت، بدون آنکه کسی از چگونگی آن مطلع گردد. فقط گزارش سالانه ی رئیس شرکت نفت در جلسه‌ی ۱۶ نوامبر ۱۹۵۱ (۲۴ آبان ۱۳۳۰) سهامداران پرده از این زد و بند برداشتند.[۱]

دولت رزم‌آرا در عین حال برای اثبات اینکه ملی کردن صنعت نفت لااقل از این جهت که ایران قادر به بهره‌برداری از منابع خود نخواهد بود، به آماده کردن افکار عمومی پرداخته بود. کمیسیون نفت مجلس از دولت خواسته بود این مسئله را بررسی کند که آیا ایران قادر است با نیروی خود به استخراج نفت بپردازد یا نه. رزم‌آرا در ۱۲ اسفند ۱۳۲۹ گزارشی منتشر ساخت که در آن به این سؤال پاسخ منفی داده می‌شد. در این گزارش گفته می شد که علاوه بر این امتیاز را، هم به علت خسارتی که باید پرداخت نمود و هم به علت فقط حیثیت و اعتبار ایران نمی‌توان لغو کرد و در عین حال نباید روابط ایران و انگلیس را تیره نمود.[۲]

معلوم نیست که اگر حادثه ی قتل رزم‌آرا که تأثیر معینی در حوادث داشت، روی نمی‌داد، مجلس و بخصوص بخش متزلزل آن ، چه عکس‌العملی در برابر این گزارش از خود نشان می‌داد. رزم‌آرا در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ هنگام ورود به مسجد شاه به ضرب گلوله به‌قتل رسید. این قتل به‌دست خلیل طهماسبی نجار، عضو سازمان تروریستی "فدائیان اسلام" انجام گرفت. این حادثه هم به مذاکرات رزم‌آرا با شرکت نفت و هم به اصرار او در مجلس پایان داد.

شاه در ۲۰ اسفند فرمان نخست‌وزیری حسین علاء را که تاکنون وزیر دربار بود، صادر کرد. با آنکه نمایندگان "جبهه‌ی ملی" در مجلس به علاء رأی ندادند، او توانست رأی اعتماد به‌دست آورد. علاء به‌طور عمده از طرف سنا پشتیبانی می‌شد. روزنامه‌ی "مردم" در این مورد نوشت:

"علاقه‌ی کسانی مانند شاه، تقی‌زاده و تمایل اکثریت سناتورها به وی که منجر به تمایل تحمیلی از طرف مجلس نیز گشت، به‌خوبی نشان می‌دهد که دستگاه حاکمه ی ایران در وجود علاء نوکر فرمانبردار مناسبی پیدا کرده است."[۳]

روزنامه، سپس با یادآوری اینکه علاء همراه با دوست خود تقی‌زاده در کار تمدید قرارداد امتیاز نفت در سال ۱۹۳۳ شرکت داشته است، پیش‌بینی می‌کند که این دولت نیز بدون آنکه "بتواند اوضاع ایران را به نفع امپریالیست‌ها تثبیت کند"، به‌زودی محکوم به سقوط خواهد بود.

در واقع نیز چند روز پس از روی کار آمدن علاء، مجلس در ۲۴ اسفند پیشنهاد کمیسیون نفت را تصویب نمود. در پیشنهاد این کمیسیون که به تصویب مجلس رسید، گفته می‌شود:

---

۱) فاتح، "پنجاه سال نفت ایران"، صفحه‌ی ۴۰۵.

۲) الول‌ساتون. "نفت ایران"، ترجمه ی روسی، صفحه ی ۲۵۹.

۳) روزنامه‌ی "مردم"، شماره‌ی ۷۶، ۲۶ اسفند ۱۳۲۹.

"نظر به اینکه ضمن پیشنهادات واصله به کمیسیون نفت ، پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور مورد توجه و قبول کمیسیون قرار گرفته و از آنجائی که وقت کافی برای مطالعه در اجرای این اصل باقی نیست، کمیسیون مخصوص از مجلس شورای ملی تقاضای دو ماه تمدید می‌نماید."

این تصمیم را می‌توان گام قطعی در جهت تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت دانست. این تصمیم به‌طور عمده معلول گسترش جنبش مردم بود که بسیاری از نواحی و قشرهای گوناگون اهالی کشور را دربر گرفته بود. مردم نمی‌توانستند با تجدید نظم دوران رضاشاه موافقت کنند و در راه اعاده ی آزادی‌هائی که در چند سال اخیر از آنان سلب شده بود، مبارزه می‌کردند.

تمایلات و خواسته‌های مردم به‌صورت میتینگ‌ها و دمونستراسیون‌هائی که برای طرد امپریالیست‌های انگلیسی و ملی کردن صنعت نفت برگزار می‌شد، نمودار می‌گردید. در ۲۴ آذر ۱۳۲۹ سازمان‌های دانشجوئی دانشگاه تهران اعلامیه‌ای منتشر کردند که در آن اخراج فوری استعمارگران انگلیسی از ایران و بر انداختن تمام عواقب ناشی از تسلط شرکت نفت ایران و انگلیس مطالبه می‌شد. دانشجویان علیرغم بازداشت‌ها میتینگ بزرگی تشکیل دادند.

در سوم دی‌ماه ۱۳۲۹ دانشجویان دانشگاه تهران برای الغاء امتیاز نفت به تظاهرات عمومی پرداختند. دوهزار نفر از دانشجویان پس از برگزاری میتینگ در صفوف منظم به مجلس رفته و مطالبات خود را به هیئت رئیسه مجلس تسلیم کردند.

در دی‌ماه همان سال نمایش‌هائی در تهران و شهرستان‌ها برپا شد. "جمعیت آزادی ایران" میتینگ تشکیل داده الغاء تمام قراردادهای شرکت نفت و نیز آزادی مطبوعات و فعالیت تمام احزاب و جمعیت‌های دمکراتیک را خواستار شد. از طرف حزب "استقلال" میتینگی برگزار شد. سران "جبهه‌ی ملی" به‌عنوان اعتراض به حمایت دولت از شرکت نفت دو میتینگ بزرگ تشکیل دادند. در رشت و شهرها نیز علیه شرکت نفت میتینگ‌هائی تشکیل می شد.[1] چند روز پس از قتل رزم‌آرا، در ۲۸ اسفند ۱۳۲۹ دکتر زنگنه، وزیر فرهنگ کابینه ی رزم‌آرا به ضرب گلوله به قتل رسید.

چنین بود وضع کشور در آستانه‌ی سر کار آمدن علاء. در ۲۹ اسفند، چند روز پس از نخست‌وزیری علاء در مؤسسات شرکت نفت اعتصاب شد. با اینکه این اعتصاب، به علت فقدان رهبری لازم، به نحو مطلوب متشکل نبود، در عوض طولانی‌ترین اعتصابی بود که تا آن زمان در مؤسسات نفت جنوب انجام گرفته بود. این اعتصاب که از ناحیه‌ای به ناحیه‌ی دیگر گسترش می‌یافت و گاه آرام می‌گرفت و گاه به شدت خود می‌افزود و در زمان معینی به اعتصاب عمومی مبدل شد، بیش از یک ماه به طول انجامید و فقط چند روز پیش از سقوط کابینه علاء پایان یافت.

---

۱) روزنامه‌ی "کارگر باکو"، ۱۱ ژانویه‌ی ۱۹۵۱.

این اعتصاب از بندر معشور در نتیجه ی خودداری شرکت نفت از پرداخت اضافی حقوق که برای کارگران این ناحیه به علت شرایط دشوار کار تعیین شده بود، آغاز شد و سپس به نواحی دیگر گسترش یافت. این اعتصاب کاملاً خصلت پیکارجویانه داشت. کارگران تقریباً همه‌جا در مقابل واحدهای ارتش و شهربانی مقاومت می‌کردند. در ۲۳ فروردین در بندر معشور حوادث خونینی رخ داد که در نتیجه ی آن دو زن کشته و در حدود ۲۰ نفر مرد زخمی شدند. در همین روز در آبادان میان کارگران و سربازانی که می‌خواستند عده‌ای از رهبران اعتصاب را دستگیر کنند، زد و خوردی روی داد. در این زد و خورد یکی از کارگران به‌سختی مجروح شد. این حادثه موجب تظاهرات شدیدی شد که میتینگ عظیمی را در برابر کلوب کارگران و کارمندان ایران به دنبال داشت. سربازان به شلیک پرداخته ۶ تن را کشته و ۳۰ نفر را زخمی کردند. این کار بر شدت انزجار کارگران افزود. آبادان به مرکز جنبش تبدیل شد. طی دو هفته ۴۰۰۰۰ نفر در حال اعتصاب بودند. واحدهای بزرگ نظامی در شهر متمرکز شدند. دادگاه‌های نظامی بدون وقفه کار می‌کردند و کارگران بازداشتی را محاکمه می‌کردندُ. اعتصاب کارگران نفت جنوب حادثه‌ی سیاسی بزرگی بود که تمام کشور را به هیجان آورده بود. جنبش همدردی وسیعی آغاز شد. اهالی مناطقی که در آن اعتصاب شده بود، آگاهی کامل از خود نشان داده با رساندن آذوقه به کارگران اعتصابی به آنان کمک می‌کردند. این کار نقشه‌ی شرکت نفت را که می‌خواست با بستن مغازه‌های کمپانی و نرساندن آذوقه مقاومت کارگران را در هم شکند، بر هم زد. جنبش بعد به نواحی دیگر گسترش یافت.

در۲۳ فرورین دانشگاه تهران به عنوان همدردی با کارگرن اعتصاب عمومی دانشجویان را اعلام کرد. "جمعیت ملی مبارزه با شرکت استعماری نفت جنوب" برای پشتیبانی از زحمتکشان خوزستان ۲۴ فروردین میتینگ همگانی برگزار نمود. این میتینگ به دمونستراسیون عظیم ۴۰ هزار نفری زحمتکشان تبدیل شد که ۲/۵ ساعت به طول انجامید. شهربانی می‌کوشید از رفتن مردم به میتینگ جلوگیری کند، ولی این کوشش به نتیجه نرسید. در این میتینگ نمایندگان کارگران نفت و راه‌آهن و رهبران "جمعیت مبارزه با شرکت استعماری نفت جنوب" سخنرانی کردند. در این میتینگ در باره‌ی همدردی و پشتیبانی از کارگران خوزستان قطعنامه‌ای با شور و هیجان تمام به تصوب رسید. در این قطعنامه اجرای فوری تقاضاهای حقه ی کارگران اعتصابی، دادن آزادی های دموکراتیک و لغو حکومت نظامی در خوزستان مطالبه می شد.[۱]

در ۲۵ فروردین کارگران اصفهان نمایشی به عنوان همبستگی با کارگرن اعتصابی خوزستان تشکیل دادند. طبق خبر روزنامه‌های "آتش" و"ایران"و"داد" این نمایش ۵ ساعت طول کشید. میان کارگران و افراد شهربانی زد و خورد انجام گرفت که به قتل دو نفر و زخمی شدن در حدود ۳۰ نفر منجر گردید. در شهر حکومت نظامی برقرار شد.

۱) همانجا ، ۱۶ آوریل ۱۹۵۱.

در دوم اردیبهشت دانشجویان دانشگاه تهران و دانش‌آموزان دبیرستان‌ها به پشتیبانی از کارگران خوزستان به نمایش و تظاهرات پرداختند. بیست هزار دانشجو و دانش‌آموز که در نزدیکی دانشگاه تجمع کرده بودند، در صفوف متشکل عازم مجلس شدند و در آنجا میتینگی برگزار کردند. شهربانی در نتیجه ی عظمت نمایشات و همبستگی مردم با آن جرأت عرض اندام نداشت[1]. روزنامه "رها" که به‌جای "به‌سوی آینده" نشر می‌یافت نوشت که این تظاهرات ضربه ی محکمی بود به شرکت نفت. این تظاعرات علیرغم تهدیدهای وزیر کشور وقت، سپهبد زاهدی، انجام گرفته بود.

در این جنبش همبستگی روشنفکران جوان و کارگران و کارمندان شرکت داشتند. جوانان رشت نمایشی برپا کردند که در نتیجه ی مداخله ی مأموران مسلح یک دانش‌آموز کشته و بیش از ۲۰۰ نفر زخمی شدند. کارگران بنگاه‌های مختلف کشور به‌عنوان همدردی با کارگران خوزستان به اعتصاب موقت دست زدند.

رفتار برخی از واحدهای ارتش و شهربای نیز باعث نگرانی ارتجاع شده بود. این واحدها در مواردی از اجرای دستور فرماندهان خود امتناع می‌کردند. روزنامه "مجمر" خبر داد که هنگام دمونستراسیون ۲۳ فروردین در آبادان، یکی از سربازان که از تیراندازی به اعتصابیون امتناع کرده بود، هدف گلوله سرگروهبان خود قرار گرفت، یک افسر و چند سرباز بازداشت و تحویل دادگاه نظامی شدند. در بندر معشور میان سربازان بازداشت‌هائی انجام گرفت. در اصفهان یک پاسبان که از تیراندازی به تظاهر کنندگان خودداری کرده بود، با گلوله ی یک افسر شهربانی از پای درآمد. در آبادان ملوانان از تیراندازی به کارگران اعتصابی سر باز زدند.

در پنجم اردیبهشت پایان اعتصاب کارگران اعلام شد. کارگران بندر معشور به پیروزی کامل رسیدند. به کارگران آبادان نیز که خواستار افزایش حداقل دستمزد بودند، وعده ی انجام تقاضای آنان داده شد.

شرکت نفت به کمک دولت انگلستان می‌خواست از این حوادث به سود خود استفاده کند. شاید هم امتناع شرکت نفت از پرداخت اضافه حقوق به کارگران بندر معشور و اصرار بعدی آن در این مورد به همین منظور انجام می‌گرفت. دولت انگلستان برای تهدید سفینه‌های جنگی خود را به خلیج فارس گسیل داشت. به این کار حتی در خود انگلستان اعتراض شد. هیئت اجرائیه ی حزب کمونیست بریتانیای کبیر اعلامیه‌ای صادر کرد که در آن گفته می شد:

"اعزام سفینه‌های جنگی انگلیسی به خلیج فارس به‌منظور تهدید کارگران اعتصابی شرکت نفت ایران و انگلیس و حفظ حقوق استعماری این کنسرن غول‌آسای امپریالیستی نمودار بارز سیاست تجاوزکارانه ی امپریالیسم."[2]

---

۱) روزنامه ی "کارگر باکو"، ۲۴ آوریل ۱۹۵۱.

۲) همانجا، اول آوریل ۱۹۵۱.

اقدامات تجاوزکارانه ی امپریالیست‌های انگلیسی در برابر تشکل کارگران با شکست مواجه شد. موج اعتصابات که سراسر کشور را فرا گرفت به نوسان عناصر متزلزل پایان داد و کار ملی کردن نفت را تسریع کرد.

دولت دستخوش سراسیمگی بود و از هرگونه اقدامی برای تحقق نقشه‌های خود عاجز به‌نظر می‌رسید. کمیسیون نفت مجلس که ریاست آن با مصدق بود و نمایندگان بورژوازی ملی در آن نفوذ قاطع داشتند، اعتنائی به دولت نداشت. این کمیسیون در ۵ اردیبهشت قانون ملی شدن صنعت نفت را به اتفاق آراء تصویب کرد. علاء بلافاصله استعفای خود را به اطلاع مجلس رساند و علت آنرا چنین اعلام کرد که کمیسیون نفت با حل مسئله‌ی نفت بدون مشورت با دولت، عملاً عدم اعتماد خود را به دولت بیان داشته است. مجلس در ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ تحت فشار قطعی افکار عمومی لایحه ی پیشنهادی کمیسیون نفت به‌اتفاق آراء تصویب کرد و در عین حال مصدق را برای مقام نخست‌وزیری نامزد نمود و شاه در ۹ اردیبهشت فرمان نخست‌وزیری مصدق را صادر کرد. با تصویب لایحه ی ملی شدن صنعت نفت در مجلس سنا (۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰)، ملی شدن نفت قدرت قانونی به‌دست آورد و جنبش آزادی‌بخش ملت خلق‌های ایران به مرحله‌ی تازه‌ای گام نهاد.

روز ۱۱ اردیبهشت که با جشن اول ماه مه مصادف بود، روز نمایش مردمی بود که به مبارزه در راه آزادی و استقلال خود از نو به پا خاسته بودند. به دعوت حزب توده ی ایران و سازمان‌های دمکراتیک در تهران ۸۰ هزار کارگر و دهقان و پیشه‌ور و روشنفکر به خیابان‌ها درآمدند.[۱]

با ملی شدن صنعت نفت مرحله‌ی اول مبارزه پایان می‌یابد. ولی با تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت فقط شکل قانونی مسئله حل می‌شد. حل بخش عمده‌ی این مسئله یعنی اجرای این قانون یا به‌طور مشخص‌تر طرد عملی شرکت نفت ایران و انگلیس هنوز در پیش بود.

بورژوازی ملی که "جبهه‌ی ملی" را به‌وجود آورده و عملاً به مبارزه‌ی عمومی ضدامپریالیستی پیوسته بود، تنها نیروئی بود که در شرایط آن زمان دعوی به دست گرفتن قدرت حاکمه را داشت. ولی دولتی که دکتر مصدق تشکیل داد فقط از نمایندگان بورژوازی ملی ترکیب نیافته بود. در این دولت نمایندگان سایر قشرها و به‌طور عمده نمایندگان بورژوازی کمپرادور هوادار آمریکا نیز شرکت داشتند. چنین دولتی برای مجلس آنروز بیشتر قابل قبول بود. تصادفی نیست که نامزدی مصدق برای نخست‌وزیری از طرف تمام نمایندگان مجلس پشتیبانی شد.

قبول چنین دولتی از طرف طبقات حاکمه علل مختلف داشت: اولاً، شکست دولت‌های سابق و ناتوانی آن‌ها در حل بحران؛ ثانیاً، ایجاد تضمین دربرابر حوادث غیرمنتظره احتمالی، زیرا تشکیل دولت مختلط حتی در صورتی که بورژوازی ملی در آن تفوق داشته باشد، به‌مراتب قابل‌قبول‌تر از دولتی بود که حزب توده ی ایران به‌نحوی در آن شرکت داشته باشد؛ ثالثاً، این امید وجود داشت که در خود "جبهه‌ی ملی" تفرقه ایجاد شود و

۱) روزنامه ی "به‌سوی آینده"، شماره ۲۶۰، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰.

مصدق نتواند از عهده‌ی مشکلات برآید و خویشتن را بی‌اعتبار سازد؛ رابعاً، آنان برای تجمع نیروی خود فرصت به‌دست می‌آوردند و اگر مصدق درصدد برمی‌آمد که در اقدامات خود بیش از حد پیش رود، تمام نیروی ارتجاع را به کمک می‌گرفتند. به‌علاوه امپریالیسم آمریکا نیز مخالف زمامداری مصدق نبود، زیرا به دست او می‌شد رقیب انگلیسی را طرد کرد و سپس کار را به سود خود پایان داد.

طبقات حاکمه برای این قبیل محاسبات پایه‌های کاملاً محکم داشتند. بیش از همه خود ترکیب اولیه ی"جبهه‌ی ملی" و سپس نظریه‌ای که بخش بزرگ بورژوازی ملی درباره‌ی نقش امپریالیسم آمریکا داشت، پایه‌ی محاسبات را تشکیل می‌دادند. "جبهه‌ی ملی" در مرحله‌ی اول مبارزه ملغمه‌ای تشکیل می‌داد که در آن افرادی با وضع اجتماعی مختلف شرکت داشتند و آنها را نه فقط منافع طبقاتی، بلکه منافع سیاسی زودگذر نیز با هم متحد کرده بود. عده‌ای از مالکان و کمپرادورهای طرفدار آمریکا نیز به امید بهره‌برداری از "جبهه‌ی ملی" وارد آن شده بودند. شرکت افرادی نظیر سرلشگر زاهدی در "جبهه‌ی ملی" که ابتدا به مقام ریاست شهربانی کل کشور و سپس در کابینه به مقام وزارت داخله منصوب گردید، مایه ی امید ارتجاع بود.

این وضع در عین حال حس هشیاری و حتی بدگمانی نیروهای دمکراتیک را نسبت به مصدق و دولت او برانگیخت. عامل دومی نیز وجود داشت که این امر را عمیق‌تر می‌کرد و آن برخورد "جبهه‌ی ملی" به آمریکا به‌مثابه ی نیروی "بیطرف" بود. مسئله ی امپریالیسم سومی که "بیطرف" باشد از قدیم افکار ناسیونالیست‌های ایران را به خود مشغول می‌داشت. ناسیونالیست‌های ایران که کشور را زمانی در منگنه ی دو امپریالیسم انگلیس و روسیه ی تزاری دیده بودند، پیوسته در جستجوی امپریالیسم سومی بودند که به عقیده ی آنان امپریالیسم "بیطرف" بوده و بتواند به آنها در رهائی از چنگال این دو کشور امپریالیستی یاری رساند. گرایش تقریباً تمام روشنفکران و عناصر ناسیونالیست ایران در سال‌های جنگ جهانی اول به‌سوی آلمان و استفاده ی ماهرانه این کشور از احساسات این عناصر، از همین‌جا ناشی می‌شد. بسیاری از مورخین بدون آنکه به ماهیت این تمایلات توجه کنند، با متهم کردن دربست کسانی که دارای این تمایلات هستند به هواداری از امپریالیسم به نتیجه‌گیری‌های نادرست تاریخی می‌رسند. اینگونه تمایلات نسبت به آلمان (که در اصل عمیقاً ناسیونالیستی بود) تا جنگ جهانی دوم و سال‌های اول این جنگ باقی مانده بود. و یکی از خدمات حزب توده ی ایران این است که این مسئله را درنظر می‌گرفت. این حزب مبارزه ی ضدفاشیستی را در کشور با کاردانی سازمان داد و ماهیت سیاست خارجی اتحاد شوروی را برای مردم تشریح نمود. باید در نظر داشت که بسیاری از اعضاء حزب "میهن" که به حزب توده ی ایران پیوستند زمانی عضو حزب "پیکار" (حزب ناسیونالیستی هوادار آلمان) بودند و بعد به مبارزان انترناسیونالیست طبقه ی کارگر بدل شدند. به این جهت باید میان کسانی که به امکان "بیطرفی" این یا آن امپریالیسم صمیمانه ایمان دارند، ولی پس از پی بردن به نادرستی اعتقاد خود در

مواضع صحیح قرار می‌گیرند و کسانی نظیر خلیل ملکی و شرکاء که با سخن‌پردازی درباره‌ی "نیروی سوم" می‌کوشیدند در جنبش کارگری تفرقه اندازند، فرق گذاشت.

البته درمورد امپریالیسم آمریکا در پایان جنگ دوم جهانی توهم زیاد وجود نداشت. ولی با اینهمه آمریکای "دوردست" را نیز بسیاری و به‌ویژه عناصر ناسیوونالیست به‌مثابه ی کشوری که مقاصد آزمندانه ی خاصی نسبت به ایران ندارند، ارزیابی می‌کردند. برخی از سران "جبهه‌ی ملی" و از جمله خود مصدق در شمار این افراد بودند.

عوامل زیر نیز وضع را تشدید می‌کرد: ترس بورژوازی ملی از اتکاء به جنبش توده‌ها و دعوی آن به سرکردگی جنبش و نیز کوششی که بورژوازی ملی برای مرزبندی میان خود و نیروهائی که به‌وسیله ی پرولتاریا رهبری می‌شدند، به‌عمل می‌آورد، تا بدین‌وسیله اعتماد و یا لااقل پشتیبانی موقت عناصر ارتجاعی را به خود جلب کند.

این وضع مانع تفاهم متقابل میان "جبهه‌ی ملی" و حزب توده ی ایران و لذا مانع اتحاد تمام نیروهای ضدامپریالیستی می‌شد. نکته عمده این بود که رهبری حزب توده ی ایران در سیمای مصدق ملاک (با در نظر گرفتن عوامل مذکور) نماینده و ایدئولوگ بورژوازی ملی را نمی‌دید و به این جهت به اقدامات او نیز با نظر بی‌اعتمادی می‌نگریست.

درباره ی فعالیت مشخص حزب توده ی ایران باید گفت که این حزب در این مرحله نیز مانند سایر مراحل نیروی عمده ی بسیج‌کننده ی مردم برای مبارزه بود. حزب توده با تلفیق کار غیرعلنی با فعالیت علنی علیه امپریالیسم و در راه صلح مبارزه می‌کرد. اگر نیروی بسیج‌کننده ی حزب توده ی ایران نبود، "جبهه‌ی ملی" برای احراز قدرت زمینه و شرایط لازم به‌دست نمی‌آورد.

زمانی‌که "جبهه ی ملی" در آغاز این مرحله ی مبارزه، از شعار "استیفای حقوق مردم ایران" در چارچوب قانون مصوب مجلس و بقای شرکت ملی نفت ایران و انگلیس پیروی می‌کرد، حزب توده ی ایران در راه شعاری که از مدت‌ها قبل مطرح کرده بود یعنی شعار لغو امتیاز و طرد شرکت نفت مبارزه می‌نمود. به‌علاوه زمانی‌که "جبهه ی ملی" درباره ی کمک آمریکا به ایران در کار بیرون راندن انگلستان دستخوش تصورات واهی بود و جانب دیگر مسئله یعنی ترس امریکا را در برابر جنبش روزافزون نمی‌دید، حزب توده ی ایران مبارزه علیه انگلستان را بخش لاینفک مبارزه ی ضدامپریالیستی به‌طور کلی و لذا مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا محسوب می‌داشت. ولی بعدها مواضع حزب توده ی ایران نیروی بسیج‌کننده ی کمتری داشت. "جبهه ی ملی" شعار "ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور" را مطرح کرد. حزب توده ی ایران طرح این شعار را به‌مثابه ی حیله ی امپریالیسم آمریکا که می‌کوشید به‌وسیله ی دست‌نشاندگان خود نه فقط شرکت نفت را

بیرون کند، بلکه نفت ایران را در سراسر کشور به دست خود گیرد، تلقی نمود. به این جهت حزب توده ی ایران در شعار خود "لغو امتیاز نفت جنوب و طرد امپریالیسم انگلستان" باقی ماند.

مواضع حزب توده ی ایران در تمام مراحل مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت در قطعنامه‌های چهارمین پلنوم وسیع کمیته ی مرکزی ایران به‌تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. در این قطعنامه‌ها درباره ی برخورد حزب توده ی ایران به بورژوازی ملی و مسئله ی ملی کردن صنعت نفت گفته می‌شود:

"عدم شناخت بورژوازی ملی ایران، درک نکردن ماهیت آن و عدم تشخیص خصلت ضدامپریالیستی جبهه ی ملی موجب شد که حزب ما مرتکب اشتباهات سیاسی مهمی گردید و با آنکه از ابتدای تأسیس خود در بیدار و متشکل کردن توده‌های مردم و نیروهای ضداستعمار کشور و آموختن شیوه‌های مبارزه نقش مهم و مؤثری ایفا نموده بود، در این دوران عملاً ابتکار سیاسی در مبارزه ی ضداستعماری را از دست داد. سمت‌گیری غلط درباره ی مسئله ی ملی شدن صنایع نفت (در ابتدای جنبش) و خط مشی چپ روانه و نادرست در قبال جبهه ی ملی و حکومت دکتر مصدق مهمترین اشتباه سیاسی حزب ما در جریان سال‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد به‌شمار می‌آید."[۱]

ب ــ مرحله ی دوم مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت

تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت و سر کار آمدن مصدق را باید آغاز این مرحله دانست. هر دوی این حادثه نتیجه ی مبارزات توده ی مردم و در عین حال حوادثی بودند که هم امپریالیسم و ارتجاع داخلی و هم نیروهای دمکراتیک را در برابر وضع جدیدی قرار می‌دادند. این مرحله به حوادث تیرماه ۱۳۳۰ منجر شد که طی آن اقدامات امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا (که حالا دیگر مشترکاً عمل می‌کردند) و نیز ارتجاع داخلی در برابر مبارزات مردم با شکست مواجه گردید و در نتیجه زمینه برای ایجاد جبهه ی واحد ضدامپریالیستی فراهم آمد.

این مرحله سرشار از وقایع مهم داخلی و خارجی است. در این مرحله، تضادها شدت می‌یابند و تغییراتی که در سیر حوادث تأثیر داشت در خصلت این تضادها پدید می‌آید. در این مرحله که بخصوص از مبارزات جوشان توده ی مردم یعنی نیروی عمده ی جنبش مشحون است، جنبش به نقطه ی اوج رشد خود می‌رسد.

تضادهای موجود میان دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس و نیز تضاد میان کشورهای امپریالیستی از یک سو و ایران که به‌وسیله ی دولت بورژوازی ملی اداره می‌شد، از سوی دیگر در این مرحله دستخوش تغییرات زیاد گردید.

---

۱) قطعنامه درباره روش حزب توده یران نسبت به بورژوازی ملی، جبهه ملی، حکومت دکتر مصدق و درمورد ملی شدن صنایع نفت.

سیاست ایالات متحده ی آمریکا در ایران پس از تشکیل "جبهه ی ملی" با تمام ویژگی‌های آن که قبلاً بدان اشاره کردیم، جهت مشخصی به خود گرفت: استفاده از "جبهه ی ملی" برای تصاحب نفت ایران. ترکیب و روحیات "جبهه ی ملی" نیز مشوق این تمایل آمریکا بود.

مثلاً ماکس تورنبرگ، رئیس هیئت "اوبرسیز کنسالتاسن" که مشاور دولت ایران در مسئله ی برنامه ی هفت‌ساله بود، در ژانویه ۱۹۵۱ در آستانه ی بازگشت خود صراحتاً اعلام کرد که شرکت نفت ایران و انگلیس با نپرداختن حق ایران، مقصر عمده ی بی‌سر و سامانی کشور است. ماک گس، معاون وزیر خارجه ی ایالات متحده ی آمریکا در مسائل خاورمیانه و نزدیک نیز که در ۲۶ اسفند از ایران بازدید به‌عمل آورد، چنین عقیده‌ای را بیان داشت[۱].

زمانی‌که اصل ملی شدن صنعت نفت به‌تصویب رسید، برخورد دوگانه ی امپریالیسم آمریکا به این اقدام آشکار گردید: از یکسو ترس در برابر اینکه این کار بتواند برای سایر کشورهای صاحب نفت سابقه گردد و آنها نیز به‌همین سهولت به منافع انحصارات آمریکائی لطمه وارد سازند، از سوی دیگر درونمای فریبنده برای پیروزی سهل.

موضع‌گیری آمریکا در کنفرانس که از طرف آمریکا و انگلیس در آوریل ۱۹۵۲ در واشنگتن برای تنظیم خط مشی مشترک درمورد ایران تشکیل شد، حاکی بر این مدعاست. روش آمریکا در این کنفرانس اعمال فشار به انگلستان بود تا هرچه زودتر او را از موضع‌گیری خود بیرون راند.

ولی از زمانی‌که مصدق روی کار آمد، ورق برگشت. زیرا اکنون حل هر چه سریعتر مسئله مطرح بود. امپریالیسم آمریکا که در صدد تحقق انتظاراتی بود که از "جبهه ی ملی" داشت، با دعاوی خود وارد میدان شد. ضمناً آمریکا نمی‌خواست که به چیز کم قناعت کند. دولت مصدق نیز در شرایطی که جنبش خصلت همگانی به خود گرفته بود، نمی‌توانست به امپریالیسم آمریکا وعده‌های بزرگ بدهد و به‌طریق اولی دربرابر آن به عقب‌نشینی‌های بزرگ تن در دهد. این امر سایش‌هائی را میان دولت مصدق و ایالات متحده آمریکا به‌وجود آورد و باعث نزدیکی نیروهای امپریالیستی و فشار مشترک آنان بر محافل حاکمه ی ایران شد. مصدق در گزارش خود به مجلس (۱۹ آذر ۱۳۳۰) پس از بازگشت از آمریکا که برای شرکت در جلسه ی شورای امنیت به آنجا رفته بود، به این امر اشاره کرده می‌گوید:

"در واشنگتن با آقای مک‌گی مدت ۲۰ روز متجاوز یا ۲۶ روز حالا درست به‌خاطر ندارم همه روزه در تماس بودم . . . بسیار شخص مهربان و خیرخواهی بودند. ولی متأسفانه مذاکرات ما به‌جائی نرسید . . . و اما راجع به اینکه چرا ما موفقیت کامل حاصل نکردیم، اینجا لازم است عرض کنم که دولت آمریکا گرچه ظاهراً با دولت ایران هم‌آهنگی می‌کند، ولی نمایندگان آن دولت به‌قسمی در تحت تأثیر انگلیس هستند که

۱) الون ساتون، "نفت ایران".

نمی‌توانند برای ایران کاری بکنند. من در اروپا سفرای آمریکا را دیدم که همگی از رفتار وزارت خارجه ی آمریکا شکایت می‌کنند. از آنجمله آقای دریفوس، آقای والاس مری، آقای گریدی که اخیراً هم مقالاتی در جراید آمریکا به‌نفع ایران و برعلیه وزارت خارجه ی آمریکا منتشر کرده است. بنده صاف و بی‌پرده عرض می‌کنم که آقای ژرژ مک‌گی با من در این مدت ۲۵ روز مثل یک برادر صمیمی بود. آقای ژرژ مک‌گی تمام مطالب منطقی دولت ایران را تصدیق می‌کرد، ولی همین تصدیق سبب شد که ایشان را بلافاصله مأمور سفارت آنکارا بکنند.[۱]

در این اظهارات به همه چیز می‌توان پی برد: هم به پندار دیروزی مصدق درمورد آمریکا، هم به نومیدی امروزی او؛ هم به اعمال فشار آمریکا به او و هم به موافقت مصدق به عقب‌نشینی‌های کوچک. مصدق در این سخنرانی یکی دیگر از علل عدم موفقیت مذاکرات خود را با آمریکا یادآور می‌شود و آن روی کار آمدن چرچیل در انگلستان است. درواقع نیز پس از روی کار آمدن محافظه‌کاران که در انتخابات پیروز شده بودند، اقدامات دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس در ایران هماهنگی بیشتر یافت.

مصدق تحت تأثیر جنبش روزافزون مردم قادر نبود که از شدت اختلاف با امپریالیسم بکاهد. این امر تضاد داخلی "جبهه ی ملی" را تشدید می‌کرد. این جبهه به‌تدریج از عناصر ارتجاعی و بخصوص عناصر کمپرادور هوادار آمریکا که در این جبهه وظیفه ی خاصی داشتند، پاک می‌شد. اکنون "جبهه ی ملی" قاطع‌تر عمل می‌کرد و امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس سرسختی بیشتر از خود نشان می‌دادند. ارتجاع و امپریالیسم درصدد برآمدند که دولت مصدق را به دست قوام، نوکر قدیمی خود برکنار کنند. ولی جنبش عمومی مردم این نقشه‌ها را بر هم زد.

برای آنکه بتوان به وسعت جنبش پی برد کافی است گفته شود در این مرحله ۲۰۰ اعتصاب رخ داد. جامعه ی ایران در این مدت شاهد نمایش‌ها و میتینگ‌های کثیرالعده‌ای بود که در آنها صدها هزار نفر از طبقات و قشرهای گوناگون شرکت داشتند. نمایش‌ها و تظاهراتی نظیر ۲۳ تیر ۱۳۳۰ و ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تهران را به میدان واقعی نبرد تبدیل کردند که صدها کشته و زخمی از خود به‌جا گذاشت و حتی ارتش با خودداری از تیراندازی از خود تزلزل بروز داد. سازمان‌های دمکراتیک و بخصوص حزب توده ی ایران نیروی بسیج‌کننده ی تمام این مبارزات بودند. نمایش‌ها و میتینگ‌هائی که به دعوت این سازمان‌ها برپا می‌شد پرجمعیت‌ترین و پیکارجوترین آنها بود. این سازمان‌ها غالباً در زیر فشار مصدق و "جبهه ی ی ملی" نیز که می‌خواستند از سوئی مخالفان خود را با مردم بترسانند و از سوی دیگر نقش خود را در "سرکوب کمونیست‌ها" نشان دهند، قرار می‌گرفتند.

در آغاز این مرحله حزب توده ی ایران در موضع عدم اعتماد نسبت به "جبهه ی ملی" قرار داشت. ولی این امر مانع بسیج مردم برای مبارزه نمی‌شد و تردیدی نیست که اعتلای دائمی جنبش در اتخاذ مواضع قاطع

۱) فاتح. "پنجاه سال نفت ایران"، صفحه ی ۵۸۱-۵۸۲.

به مصدق کمک جدی می‌کرد. فقط در اواخر، زمانی‌که اشتراک مواضع امپریالیسم و ارتجاع روشن‌تر و عیان‌تر نمودار گردید، حزب توده ی ایران مواضع خود را در جهت نزدیکی بیشتر با "جبهه ی ملی" تغییر داد.

در تشریح عمومی این مرحله، باید رشد خروشان نهضت صلح را نیز خاطرنشان ساخت. در ایران برای تأیید پیام صلح استکهلم تقریباً دو میلیون امضاء گردآوری شد که ایران را با درنظر گرفتن تعداد جمعیت، در میان کشورهای سرمایه‌داری در مقام چهارم قرار داد (پس از فرانسه و ایتالیا و ژاپن).

چنین بود مشخصات اساسی این مرحله.

زمانی‌که دکتر مصدق زمام حکومت را به‌دست گرفت، حزب توده ی ایران نامه ی سرگشاده‌ای برای او فرستاد که در آن بخشی از مطالبات سیاسی مردم ایران به‌شرح زیر بیان شده بود:

۱) آزادی احزاب و سندیکاها؛

۲) آزادی زندانیان سیاسی که به علت خدمت به مردم زندانی شده‌اند؛

۳) لغو قوانین مغایر با قانون اساسی و تعطیل دادگاه‌های اختصاصی و نظامی؛

۴) تصویب قانونی که اعلام خودسرانه ی حکومت نظامی را ممنوع کند؛

۵) ملی کردن صنعت نفت، برانداختن آثار شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران و ردّ دعاوی بی‌پایه آن؛

۶) کوشش تمام در راه حفظ صلح، عدم شرکت در پیمان‌های آتش‌افروزان جنگ، به رسمیت شناختن جمهوری کبیر چین، پایان دادن به سیاست تشدید تسلیحات و اخراج مشاوران نظامی و خارجی از ایران، خودداری از تبدیل ایران به پایگاه تجاوز ضدشوروی، زیرا مردم ایران علیه اتحاد شوروی جنگ نخواهند کرد و اجازه نخواهند داد که فرزندان آنها قربانی منافع جنگ‌افروزان انگلیس و آمریکا گردند.[۱]

همین‌جا باید گفت که دولت دکتر مصدق هیچیک از این مطالبات را اجرا نکرد. در تمام مدت زمامداری مصدق حزب توده ی ایران و اتحادیه‌های دمکراتیک ممنوعه باقی ماندند، مؤسسه‌ای که "اصل چهار ترومن" را اجرا می‌کرد، به کار خود ادامه می‌داد.

با روی کار آمدن مصدق، ملی کردن نفت بر پایه ی قانونی که در مورد خلع ید از شرکت سابق نفت به تصویب رسیده بود، باید آغاز می‌گردید. این قانون از ۹ ماده تشکیل می‌شد. ماده ی اول مربوط به تشکیل هیئت مختلط برای تحویل گرفتن اموال کمپانی بود؛ در ماده ی دوم گفته می‌شد که دولت باید "بلافاصله از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران خلع ید کند و چنانکه شرکت برای تحویل فوری به عذر وجود ادعائی بر دولت متعذر شود، دولت می‌تواند تا میزان ۲۵٪ از عایدات جاری نفت را پس از وضع مخارج بهره‌برداری برای تأمین مدعابه احتمالی شرکت در بانک ملی ایران یا بانک مرضی‌الطرفین ودیعه گذارد". ماده ی سوم مربوط به دعاوی متقابل طرفین بود که بایستی تحت نظارت هیئت مختلط برای بررسی به مجلسین ارجاع شود. (این

۱) روزنامه ی "به‌سوی آینده"، شماره ۲۶۴، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰.

ماده بخصوص مورد انتقاد شدید حزب توده ی ایران قرار گرفت. حزب اعلام داشت که مردم ایران نمی‌توانند برای شرکت نفت حقی برای طرح دعاوی قائل باشند). ماده ی هفتم قانون درباره ی ترتیب خرید محصولات نفتی به‌وسیله ی خریداران بود. در این ماده به خریداران سابق این حق داده شد که به میزان خرید خود از آغاز سال ۱۹۴۸ تا ۲۰ مارس ۱۹۵۱ به قیمت بین‌المللی از ایران نفت خریداری کنند. سایر مواد قانون مربوط به مدت و ترتیب کار هیئت مختلط بود.

امپریالیست‌های انگلیس برای جلوگیری از اجرای این تدابیر به اعمال فشار و تهدید نظامی پرداختند. شانزدهمین تیپ مستقل چتربازان انگلیسی به صورت آماده‌باش جنگی درآمد. تعدد نیروهای نظامی انگلستان در مناطق همجوار مرز ایران افزایش یافت.

شرکت نفت به کارمندان خود دستور داد که برای خروج از ایران آماده شوند. در همین زمان دولت انگلستان رزمناو "موریشیس" را به بصره گسیل داشت. کاظمی، وزیر خارجه ی ایران به‌علت این تدارکات نظامی به دولت عراق اعتراض کرده خواستار اتخاذ تدابیر فوری شد[۱].

انگلستان در این موقع علیه ایران به "جنگ اعصاب" شدیدی پرداخت. اظهارات مکرر موریسن وزیر خارجه ی انگلستان جنبه ی تهدیدآمیز داشت. او می‌گفت اگر دولت ایران "قانون و نظم را حفظ نکند، در اینصورت دولت انگلستان حفظ امنیت تابعین انگلستان را حق و وظیفه خود خواهد دانست"[۲].

حزب کمونیست انگلستان به این روش امپریالیستی حزب کارگر پاسخ لازم داد. کمیته ی سیاسی این حزب علیه تهدیدهای نظامی دولت کارگری انگلستان طی اعلامیه وسیعی اعتراض کرد. در اعلامیه گفته می‌شد:

"دولت حزب کارگر انگلستان دولت ایران را تهدید می‌کند که اگر نقشه‌های خود را درباره ی ملی کردن شرکت نفت ایران و انگلیس اجرا کند، این امر عواقب وخیمی برای ایران خواهد داشت. به خلیج فارس کشتی‌های جنگی فرستاده شده است. سربازان واحد مستقل چتربازان برای عملیات نظامی در مناطق گرمسیر لباس و تجهیزات لازم گرفته‌اند. این شیوه ی امپریالیستی تهدید کشور ضعیف‌تر به سود یک کمپانی غول‌آسای نفت . . . شدیداً قابل انتقاد است . . . جنبش توده‌ای عظیم مردم ایران که به‌صورت اعتصاب کارگران نفت، شرکت در مبارزه به خاطر صلح و نمایش‌های عظیمی که حزب توده ی ایران سازمان داده بود، نمودار گردید، عزم راسخ این مردم را برای رهائی از امپریالیسم نشان می‌دهد . . . هیچگونه مداخله‌ای در امور داخلی ایران را نمی‌توان مجاز داشت. دست‌ها از ایران کوتاه!"[۳]

---

۱) روزنامه ی "کارگر باکو"، ۳۰ ژوئن ۱۹۵۱.

۲) همانجا، ۲۲ ژوئن ۱۹۵۱.

۳) روزنامه ی "کارگر باکو، ۲۷ مه ۱۹۵۱.

در ماه‌های اردیبهشت و خرداد و تیر نمایش‌ها و میتینگ‌های زیادی برگزار شد که در آنها اجرای عملی قانون ملی شدن نفت مطالبه می‌شد. الول ساتون در این مورد می‌نویسد:

"در واقع عناصر افراطی در ایران نسبت به مصدق دچار بی‌اعتمادی شدیدی شدند. به‌نظر آنان می‌رسید که مصدق بیش از حد با احتیاط عمل می‌کند و کار ملی کردن را بیش از اندازه به تأخیر می‌اندازد. اتحاد عناصر افراطی راست و چپ نمودار این روحیات بود . . . "[1]

البته هیچ‌گونه اتحاد عناصر افراطی راست و چپ که ساتون مدعی است، وجود نداشت. ولی او نظر عناصر چپ را درست تشخیص داده بود. به‌نظر حزب توده ی ایران و سازمان‌های مربوط با آن بهترین شیوه عکس‌العمل در برابر تهدید و فشار عبارت بود از اقدامات سریع و قاطعی که امپریالیست‌ها را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد. روزنامه "به‌سوی آینده" به مناسبت تهدید انگلستان به خروج دستجمعی کارمندان انگلیسی و دستوری که به نفتکش‌ها داده شده بود که در مقابل نفت تحویلی رسید ندهند ، می‌نویسد که دولت ایران با تکیه به توده ی مردم پاسخ جدی و شایسته به این دسایس امپریالیستی بدهد.[2]

نیروهای دمکراتیک طرد کامل و فوری کمپانی را مطالبه می‌کردند. حزب توده ی ایران و "جمعیت ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت" به مناسبت هجدهمین سال امضای قرارداد امتیاز سال ۱۹۳۳ میان دولت ایران و شرکت نفت، روز ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۰ را برای بسیج نیروهای اجتماعی درنظر گرفتند. در این روز در تمام شهرهای بزرگ ایران (بجز خوزستان که در آنجا حکومت نظامی اعلام شده بود) علیه شرکت نفت و زورگوئی امپریالیست‌ها در ایران نمایش و میتینگ برگزار شد. در تهران پس از دمونستراسیونی که در خیابان‌های عمده انجام گرفت و ۳/۵ ساعت به‌طول انجامید، میتینگ عظیمی در میدان بهارستان برپا شد که بیش از ۸۰هزار کارگر و کارمند و پیشه‌ور و محصل و روشنفکر و کسبه و نیز دهقانان حومه شهر در آن شرکت کردند. در قطعنامه صادره از طرف شرکت‌کنندگان در این میتینگ علاوه بر مطالبه دموکراتیزه کردن سیاست داخلی کشور گفته می‌شد که مردم خواستار طرد فوری شرکت نفت غاصب از ایران و سپردن بی چون و چرای تمام امور به دولت هستند. تأخیر در این کار به‌معنای تبعیت از امپریالیست‌های آمریکائی و انگلیسی و خیانت به منافع مردم ایران است. باید خساراتی را که طی ۵۰ سال به ایران وارد آمده دقیقاً محاسبه کرد و براساس آن تمام مؤسسات صنعتی و وسایل نقلیه شرکت را مصادره نمود. در قطعنامه همچنین لغو قسمتی از قانون که در آن از حقوق شرکت نفت سخن می‌رفت، مطالبه می‌شد. در قطعنامه گفته می‌شد که مردم ایران به تهدیدهای دولت انگلستان و همچنین به مداخله ی بیشرمانه امپریالیست‌ها آمریکا در امور داخلی ایران که حاکی بر تلاش امپریالیست‌ها برای ادامه ی غارت مشترک ثروت‌های ایران است، با نظر نفرت و انزجار می‌نگرند. مردم

---

۱) الول ساتون. "نفت ایران"، صفحه‌ی ۲۷۷.

۲) روزنامه ی "به‌سوی آینده"، ۷ تیر ۳۳۰.

ایران می‌طلبند که مجلس و دولت ایران در پاسخ این سیاست مبتنی بر تهدید و مداخله با تکیه بر نیروهای ضدامپریالیستی ایران، برای ریشه‌کن کردن نفوذ امپریالیست‌ها در ایران اقدام کنند[1].

در ۳۱ خرداد ۱۳۳۰ بر روی مؤسسات شرکت نفت سابق تابلوی "شرکت نفت ملی ایران" نصب شد و بر فراز آن‌ها پرچم ایران به اهتزار درآمد. این کار با رضایت خاطر عمومی مواجه شد. "جبهه ی ملی" در همان روز در میدان بهارستان میتینگی تشکیل داد که در آن ۳۰ هزار نفر شرکت کردند. در این میتینگ از مصدق پشتیبانی شد و علیه اظهارات موریسون اعتراض به‌عمل آمد. در تأیید این اقدام دولت، در بسیاری از شهرها نمایش و میتینگ برگزار شد.

وسعت دامنه ی جنبش نه فقط انگلستان را که منافع مستقیم آن به خطر افتاده بود، بلکه آمریکا را نیز نگران می‌ساخت. به دنبال یادداشت وزارت خارجه ی انگلستان که پس از تصویب قانون ۹ ماده‌ای طرز اجرای ملی کردن نفت ارسال شده بود، دولت نیز اعلامیه‌ای صادر کرد. در این اعلامیه گفته می‌شد:

"ما در مذاکرات خود با دولت ایران اثرات خطیری را که در نتیجه ی الغاء یکطرفه ی روابط دوستی که برقرارداد مترتب است و ایالات متحده آمریکا قویاً با آن مخالفت خواهد نمود، تذکر داده‌ایم. ما اهمیت رسیدن ایرانیان را به هدف‌های مشروع خودشان از راه مذاکرات دوستانه با طرف دیگر به‌طوریکه با مسئولیت‌های بین‌المللی ایرانیان وفق دهد تأکید کرده‌ایم. فایده ی اتخاذ این طریق این است که در آینده اطمینان به مصونیت سرمایه‌هائی که در ایران به کار انداخته می‌شود، ادامه خواهد یافت . . . "[2]

این تغییر ناگهانی در موضع‌گیری آمریکا موجب حیرت محافل رسمی ایران گردید. در برخی از روزنامه‌های دولتی این کار به‌مثابه ی"خنجر زدن از پشت" ارزیابی شد. دولت ایران در ۳۱ اردیبهشت یادداشتی ارسال داشت که در آن از عدول ناگهانی ایالات متحده آمریکا از موضع‌گیری بیطرفانه ابراز تعجب شده بود. در این یادداشت گفته می‌شد که ملی شدن اکنون به‌صورت قانونی که به تصویب هر دو مجلس رسیده، در آمده است و دولت ایران وظیفه‌ای جز اجرای آن ندارد و کوچکترین تزلزل و یا تأخیر در اجرای این قانون خشم مردم ایران را برخواهد انگیخت. در یادداشت اضافه می‌شد که: ما امیدواریم که ملت کبیر و آزادی‌خواه آمریکا که در سایر موارد جانب حق و عدالت را مرعی داشته و پشتیبانی معنوی خود را از مساعی قانونی ایران نشان داده، این بار نیز مانند گذشته بیغرضی و دوستی خود را حفظ خواهد کرد[3].

---

۱) روزنامه ی "پراودا"، ۳۱ مه ۱۹۵۱.

۲) روزنامه ی "به‌سوی آینده" شماره ۲۷۴، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰.

۳) الول ساتون، "نفت ایران"، صفحه ی ۲۸۴.

یادداشت دولت ایران پرده را کمی بالا زده و محافل واشنگتن را نگران ساخت. آچسن ضمن اعتراف به اینکه دولت آمریکا واقعاً نیز به ایران اطمینان داده بود که معترض سیاست ملی کردن نفت نخواهد شد، اعلام داشت که ایالات متحده آمریکا قصد ندارد حق حاکمیت ایران را مورد تردید قرار دهد[۱].

اقدامات بعدی آمریکا دیگر جنبه ی رسمی نداشت. ترومن فقط پیام‌هائی شخصی به نخست‌وزیران ایران و انگلیس می‌فرستاد و طرفین را به حل دوستانه ی مسئله از راه مذاکره دعوت می‌کرد. ترومن به ایران پیشنهاد می‌نمود که با نمایندگان بریتانیای کبیر درباره ی تمام مسائل مورد اختلاف و نه فقط درباره ی جزئیات فنی وارد مذاکره شود. در پاسخ مصدق به ترومن که به‌مثابه ی"دوست صمیمی و خیرخواه" ایران تنظیم شده بود، گفته می‌شد که دولت ایران در این مسئله جز با نمایندگان شرکت سابق نفت با هیچ مقام دیگری نمی‌تواند وارد مذاکره شود[۲].

مذاکره با نمایندگان شرکت نفت انجام گرفت. از طرف شرکت نفت هیئتی به ایران اعزام شد. نماینده ی دولت انگلستان در هیئت مدیره این شرکت نیز درآن عضویت داشت. این هیئت که جاکسن، معاون شرکت نفت ریاست آنرا به‌عهده داشت، در ۲۱ خرداد وارد تهران شد. ولی از این مذاکرات نتیجه ی مثبتی عاید شرکت نفت نشد. این مذاکرات نتیجه ی مثبتی هم نمی‌توانست داشته باشد. زیرا از یکسو هدف جاکسن، به‌طوری‌که در فرودگاه تهران اعلام کرد، پیدا کردن "جای سودمد و باصرفه در شرایط ملی شدن نفت" به‌نحوی‌که بتوان با آن "دمساز شد" بود[۳] و از سوی دیگر جنبش در ایران چنان پیش رفته بود که هرگونه زد و بندی با شرکت نفت می‌توانست موج عظیم خشم عمومی را برانگیزد.

مصدق در ۵ تیرماه پیامی به ترومن فرستاد که در آن گفته می‌شد، دولت ایران که مایل نیست در کار بهره‌برداری از نفت کوچکترین وقفه‌ای حاصل شود، آمادگی خود را برای ابقاء تمام کارمندان خارجی اعلام کرده است، ولی شرکت نفت در انجام تمام کارها خرابکاری می‌کند و دولت ایران با درنظر گرفتن "روابط دوستانه" میان مردم آمریکا و ایران و از آنجا که "ملت بزرگ و ارجمند آمریکا از طرفداران جدی آزادی و حاکمیت ملل شناخته شده"اند، تقاضا دارد که از معاضدت در این کار امتناع نورزند[۴].

ترومن در پاسخ خود به این پیام توصیه کرد که مصدق آورل هریمن، مشاور مخصوص او را واسطه ی این کار قرار دهد. خبر آمدن هریمن موجب نگرانی محافل اجتماعی ایران شد. روزنامه ی"به‌سوی آینده" سرمقاله‌ای تخت عنوان "هریمن نباید به ایران بیاید. ما هرگونه مداخله ی امپریالیست‌های آمریکائی را در امور داخلی ایران به‌شدت محکوم می‌کنیم" نوشته، در آن اطلاع داد که طبق اعلامیه ی کاخ سفید دکتر گریدی،

---

۱) الول ساتون، "نفت ایران"، صفحه‌ی ۲۸۴.

۲) روزنامه ی "پراودا"، ۱۵ ژوئن ۱۹۵۱.

۳) الول ساتون، "نفت ایران"، صفحه‌ی ۲۸۷.

۴) فاتح، "پنجاه سال نفت ایران"، صفحه ی ۴۵۰-۴۵۱.

سفیر کبیر آمریکا در تهران بازنشسته می‌شود و هندرسون سفیر کبیر آمریکا در هندوستان جانشین او می‌گردد. این روزنامه همچنین خبر مصاحبه ی هریمن را با خبرنگار "یونایتد پرس" منتشر ساخت. هریمن گفته بود:

"من کاملاً امیدوار هستم که دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر ایران به مضمون نامه ی پریزیدنت ترومن . . . توجه کرده و بالاخره حاضر شود قضیه ی نفت را که اکنون صلح جهانی را به مخاطره انداخته از طریق مسالمت‌آمیز حل و فصل کند."[1]

در این شماره ی روزنامه ی"به‌سوی آینده" از طرف "جمعیت ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت در ایران" اعلانی درباره ی تشکیل تظاهرات در روز یکشنبه ۲۳ تیر که روز شهداء خوزستان در اعتصاب عظیم ۲۳ تیر ۱۳۲۵ بود، منتشر گردید. این تظاهرات که در روز ورود هریمن برگزار شد به نمایش عظیم ضدآمریکائی مبدل شد. در این تظاهرات بازگشت فوری هریمن از ایران، خروج نیروهای دریائی انگلیس و آمریکا از آب‌های دریائی ایران و جزایر بحرین، اجرای کامل قانون ملی شدن نفت، آزادی احزاب و سندیکاها طی شعارهائی مطالبه می‌شد. در این تظاهرات در حدود ۱۰۰ هزار نفر کارگر و دانشجو و پیشه‌ور و غیره شرکت داشتند.[2] صفوف دمونتراسیون از خیابان‌های عمده شهر عبور کرد ولی در مقابل بهارستان، مأمورین شهربانی راه را بر آن سدّ کردند. چاقوکشان به‌منظور پرووکاسیون به صفوف تظاهرکنندگان حمله کردند و این بهانه‌ای برای مداخله ی شهربانی و ارتش و به‌کار بردن گاز اشک‌آور و تانک بود. با این‌همه توده ی مردم راه را به میدان بهارستان باز کرد. قرار بود در میدان بهارستان میتینگی برگزار شود، ولی تیراندازی به‌سوی جمعیت مانع آن شد. در این موقع یکی از شرکت‌کنندگان در دمونتراسیون به خواندن قطعنامه پرداخت. ولی او که هدف گلوله قرار گرفته بود، نتوانست قطعنامه را تا آخر بخواند.در این موقع یکی دیگر از تظاهرکنندگان قطعنامه را به دست گرفته بود و به خواندن آن ادامه داد. او نیز دچار سرنوشت اولی شد و سرانجام نفر سوم قطعنامه را تا پایان قرائت کرد. طبق اخبار رسمی در این روز که روز "یکشنبه ی خونین" نام گرفت ۲۰ نفر کشته و بیش از ۲۰۰ نفر زخمی شدند. ولی روزنامه ی"طلوع" خبر داد که عده ی مقتولین ۱۰۰ نفر و زخمی‌شدگان ۶۰۰ نفر بودند[3]. طبق ارقام غیررسمی عده ی کشته‌شدگان و مجروحین به ۱۰۰۰ نفر بالغ می‌شد. فاتح به مناسبت این دمونستراسیون در کتاب خود می‌نویسد:

"همان‌روز حزب توده تظاهرات زیادی بر علیه ورود او (هریمن) نمود که قوای انتظامی دخالت نموده و منجر به قتل بیست نفر و زخمی شدن بیش از دویست نفر گردید. در میتینگ بزرگی که حزب توده در میدان بهارستان تشکیل داد، شعارهای زیادی بر علیه آمریکا و انگلیس داده شد و آشکار گشت که حزب

۱) روزنامه ی "به‌سوی آینده"، شماره ۳۱۶، ۲۰ تیر ۱۳۳۰.

۲) روزنامه ی "کارگر باکو"،۱۸ ژوئن ۱۹۵۱.

۳) روزنامه ی "طلوع"، ۲۶ تیر ۱۳۳۰.

مزبور . . . با هرگونه حل قضیه ی نفت مخالف بوده و سیاست کلی آنها مبنی بر این است که صنعت نفت راکد بماند . . . و راه برای تسلط حزب توده و ایجاد حکومت کمونیستی در ایران هموار گردد".[1]

فاتح در همین جا با اشاره به ورود هریمن اضافه می‌کند که:

"تظاهرات حزب توده در روز ورود او و اطلاعات دیگری که نمایندگان دولت درباره ی عملیات حزب مزبور به او دادند، تأثیر بسزائی در او کرد."[2]

رهبری حزب توده ی ایران این کشتار را کار خود دکتر مصدق که می‌خواهد مبارزه ی ضدکمونیستی خود را به هریمن نشان دهد می‌دانست. ولی به‌طوری‌که بعد معلوم شد، دربار شاه و وزیر کشور سرلشکر زاهدی، که از موضعگیری متزلزل مصدق استفاده می‌کردند، عاملین عمده ی این حادثه ی خونین بود.

زیر فشار افکار عمومی کمیسیونی در مجلس سنا برای رسیدگی به این حادثه تشکیل شد. سرلشکر زاهدی در ۱۲ مرداد استعفا داد. کمیسیون سنا پس از گذشت بیش از دو هفته نتایج رسیدگی خود ر ابه شرح زیر اعلام داشت:

"روز یازدهم تیر شهربانی کل کشور به مقامات نخست‌وزیری و وزیر کشور گزارش داد . . . تصمیم گرفته‌اند میتینگی در ۲۳ تیر بدهند که ممکن است زد و خوردی واقع شود. آقای دکتر مصدق فرموده‌اند که گزارشات شهربانی را نزد من نیاورید عصبانی می‌شوم، بدهند به وزیر کشور. "کمیسیون عقیده دارد که" دولت و وزارت کشور مسئول این پیش‌آمد است."[3]

به مناسبت چهلمین روز "یکشنبه خونین" قرار شد میتینگ یادبودی تشکیل شود. چون تجمع در میدان بهارستان ممنوع شده بود، میتینگ در میدان فوزیه برگزار شد. در این میتینگ ۳۰ هزار نفر از زحمتکشان تهران و حومه شرکت کردند. شرکت‌کنندگان در میتینگ عکس‌های شهدای ۲۳تیر و نیز شعارهائی درباره ی محاکمه ی علنی و مجازات مسئولین حادثه، خروج هریمن از ایران، طرد کامل امپریالیست‌ها از صنایع نفت ایران، قطع فشار و مداخله ی امپریالیست‌ها در دست داشتند.[4]

برخی از روزنامه‌های راست درباره ی جریان این میتینگ اظهار نظرهای جالبی نموده‌اند که ما نمونه‌هائی از آنرا می آوریم. روزنامه ی"آتش" می‌نویسد:

"در این میتینگ بانوان لباس سیاه به تن کرده و مردان نوار سیاه به سینه زده بودند. ساعت ۴/۵ بعدازظهر میتینگ شروع شد و شش و چهل دقیقه بعدازظهر پایان یافت. میتینگ‌دهندگان دارای شعارهای گوناگون

---

۱) فاتح، "پنجاه سال نفت ایران" صفحه ی ۵۵۲-۵۵۳.

۲) همانجا.

۳) روزنمه "به‌سوی آینده"، شماره ۳۴۷، ۲۹ مرداد ۱۳۳۰.

۴) روزنامه ی "کارگر باکو"، ۲۸ اوت ۱۹۵۱.

بودند. قطعنامه ی میتینگ شامل ده ماده است که مهمترین آن مخالفت با قرضه ی ۲۵ میلیون دلار وام آمریکا، درخواست آزادی احزاب و زندانیان سیاسی و الغاء حکومت نظامی در خوزستان می‌باشد."

روزنامه ی"طلوع" نوشت:

"وقتی که یک کودک پدرکشته نطق مختصری ایراد کرد موج خشم و غضب انتقام سراسر میدان را فراگرفت و جالب‌تر از همه این بود که آقای خاشع هنرمند مشهور و زبده ی تأتر ایران که در هنگام قرائت قطعنامه ی روز ۲۳ تیر هدف گلوله ی یک افسر شهربانی قرار گرفته و به‌شدت مجروح شده بود با وجود سختی جراحت دیروز به کمک دوستان در میتینگ حضور یافته و قطعنامه را در میان فریادهای پرشور انبوه جمعیت قرائت کرد و مجدداً به بیمارستان انتقال داده شد."

حوادث خونین ۲۳ تیر و مبارزات بعدی، ایالات متحده آمریکا را شدیداً نگران ساخت. الول ساتون می‌نویسد:

"هریمن که نظر ترومن و اکثریت مردم آمریکا را منعکس می‌کرد، بیش از آنکه از سرنوشت نفت نگران باشد از این نگران بود که غرب ممکن است ایران را "از دست بدهد". او معتقد بود که باید در مقابل ایران به هر نوع عقب‌نشینی تا قبول قانون نه ماده‌ای ملی شدن نفت تن داد."[۱]

به همین جهت هریمن به فعالیت شدید پرداخت و پس از چند بار سفر میان لندن و تهران بالاخره موفق شد ملاقات دیگری نیز میان ایران و انگلستان برقرار کند. این بار ریاست هیئت نمایندگی انگلستان را لرد ریچارد استوکس مهردار سلطنتی انگلستان به‌عهده داشت. دولت انگلستان بدواً از طرف خود و شرکت نفت به‌رسمیت شناختن قانون ملی شدن نفت را اعلام داشت. استوکس نیز مانند هریمن، در آبادان اظهار داشت که:

"شرکت نفت دیگر مورد توجه ما نیست، ما باید در این کشور باقی بمانیم تا آنرا از کمونیسم نجات دهیم."[۲]

ولی مردم ایران نمی‌خواستند که خود را تابع اراده ی استعمارگران آمریکائی کنند. آنان برای خود منافع دیگری قائل بودند. فشار افکار عمومی چنان نیرومند بود که نه استوکس و نه هریمن که تا پایان مذاکرات در تهران مانده بود، نتیجه‌ای به‌دست نیاوردند، به‌خصوص که استوکس در پیشنهادهای خود هیچ چیز تازه‌ای نداشت.

در مهرماه ۱۳۳۰ کارمندان انگلیسی شرکت، آبادان را ترک کردند. اقدامات پشت پرده و آشکار دیپلماسی انگلستان آغاز شد. عمال انگلستان در مجلس و خارج از آن به فعالیت خود افزودند. در محلس اپوزیسیونی

۱) الول ساتون، "نفت ایران"، صفحه ی ۳۰۶.

۲) الول ساتون، "نفت ایران"، صفحه ی ۳۱۳.

سرهم‌بندی شد که هر بار مجلس را از اکثریت می‌انداخت. این کار مصدق را واداشت که بیش از پیش برای تأمین پشتیبانی، به مردم مراجعه کند. فشار اقتصادی انگلستان تشدید شد. پرداخت‌های ارزی به ایران متوقف شد، صدور کالا به ایران طبق اجازه ی خاص انجام می‌گرفت و کالاهائی که قبلاً ارسال شده بود، توقیف گردید. دولت انگلستان به شورای امنیت شکایت نمود. از خرید نفت ایران به‌وسیله ی دیگران، جلوگیری به عمل آمد. روابط ایران و آمریکا سردتر شد. در نامه‌ای که هریمن به مصدق نوشت از جمله گفته می‌شد که دولت من معتقد است که تصاحب اموال یک شرکت خارجی بدون پرداخت فوری خسارت به‌میزان لازم یا تأمین موافقت طرفین باید مصادره نامیده شود و نه ملی کردن. سردی روابط میان آمریکا و دولت مصدق به‌تدریج شکل خصومت به خود گرفت.

رسیدگی به شکایات انگلستان در شورای امنیت در اول اکتبر ۱۹۵۱ آغاز شد. در این شکایت گفته می‌شد که لغو امتیاز شرکت نفت و عدم تمایل دولت ایران برای مراجعه به حکمیت اقدامی غیرعادلانه و ناقض قوانین بین‌المللی است.

ریاست هیئت نمایندگی ایران را مصدق به‌عهده داشت. دولت انگلستان با مراجعه به شورای امنیت نه فقط مواضع خود را بهتر نکرد، بلکه تریبونی در اختیار هیئت نمایندگی ایران گذاشت که در آن می‌توانست شرکت نفت را به‌مثابه ی یک مؤسسه ی امپریالیستی افشاء نماید. مصدق به صلاحیت شورای امنیت در رسیدگی به این مسئله اعتراض کرد، ولی در عین حال برای اثبات سیاست غارتگرانه ی شرکت نفت در زندگی سیاسی ایران به‌وسیله ی اسنادی که از دفتر اطلاعات شرکت نفت به‌دست آمده بود، ثابت نمود.

تساراپکین، نماینده ی اتحاد شوروی در این مجمع از حقوق ایران دفاع کرد. نماینده ی شوروی به اینکه شکایت انگلستان در دستور کار شورای امنیت قرار گیرد، اعتراض نمود، زیرا این عمل را مداخله در امور داخلی ایران می‌دانست. موضع‌گیری اتحاد شوروی به‌نحوی شایسته از طرف محافل اجتماعی ایران ارزیابی شد. آشتیانی‌زاده در مجلس گفت که من فکر می‌کنم مردم ایران سیاست خردمندانه و روش دوستانه ی دولت شوروی را در این مورد فراموش نخواهند کرد. مردم ایران مراتب قدردانی خود را از اقدام نماینده ی اتحاد شوروی در شورای امنیت در دفاع از حقوق مردم ایران، ابراز می‌دارد.

شورای امنیت رسیدگی به شکایت انگلستان را به پس از صدور حکم دادگاه بین‌المللی لاهه موکول نمود. دولت انگلستان از همان آغاز اختلاف به این دادگاه مراجعه کرده بود.

برای اینکه مسئله ی نفت با دخالت بانک جهانی حل شود، گام‌هائی برداشته شد. این کار با میانجیگری نماینده ی پاکستان در بانک جهانی، زمانی‌که مصدق در آمریکا بود، آغاز شد و با آمدن هیئت نمایندگی این بانک به ایران و سفرهای مکرر رئیس این هیئت پایان یافت. با آنکه در نامه ی ربرت گارنر، معاون بانک گفته می‌شد که این بانک درنظر ندارد به قصد معاملات تجاری برای همیشه به امور صنایع نفت بپردازد، با اینهمه

بانک دربند "ب" پیشنهادهای خود خواستار اختیارات لازم برای اداره ی امور نفت بود. مطابق این پیشنهادها سود خالص باید به سه قسمت می‌شد یعنی یک قسمت به ایران، قسمت دیگر به خریدار کل (یعنی شرکت نفت ایران و انگلیس) پرداخت می‌گردید و قسمت سوم به‌طور امانت به بانک جهانی سپرده می‌شد[1]. مداخله ی بانک جهانی در اعلامیه ی مشترک چرچیل (که برای مذاکره به واشنگتن رفته بود) و ترومن مورد تأیید قرار گرفت. این اعلامیه در ۲۰ دی‌ماه ۱۳۳۰ منتشر شده بود. ولی پیشنهادهای بانک با اعتراض و تظاهرات شدید مردم ایران روبرو شد. پاسخ نهائی مصدق به این پیشنهادها این بود که بانک می‌تواند فقط به‌مثابه ی عامل دولت ایران عمل کند.

در این مدت دسائس عمال و کنسولگری‌های انگلستان در ایران وضع غیرقابل‌تحملی به‌وجود آورده بود. دولت ایران در ۲۲ دی‌ماه ۱۳۳۰ یادداشتی به سفارت انگلستان ارسال داشته در آن بستن تمام کنسولگرهای انگلستان در ایران را خواستار شد. در این یادداشت گفته می‌شد که دولت ایران بیش از این نمی‌تواند مداخله ی کارمندان انگلستان را در امور داخلی ایران تحمل کند و از نظر مصالح عالیه ی کشور ، حق و وظیفه ی خود می داند که بستن تمام کنسولگری‌های انگلستان را در کشور طلب نماید[2].

از آنجا که دوره ی مجلس ۱۶ به پایان می‌رسید، دکتر مصدق پس از مراجعت از آمریکا، تصمیم به برگزاری انتخابات دوره ی ۱۷ مجلس گرفت. در این موقع حزب توده ی ایران و سازمان‌های مربوط به آن خود را چنان نیرومند احساس می‌کردند که شرکت مستقیم خود را در انتخابات امکان‌پذیر می‌شمردند. اکنون که سه سال از اعلام غیرقانونی بودن حزب می‌گذشت، حزب توده ی ایران نه‌فقط چنانکه انتظار داشتند، از صحنه خارج نشد، بلکه برعکس همانطور که روزنامه ی"به‌سوی آینده" به‌مناسبت سومین سال ۱۵ بهمن نوشت، حتی "دشمنان حزب توده ی ایران مجبور شدند اعتراف نمایند که تشکیلات حزب توده ی ایران وسیع‌تر، آبدیده‌تر و نیرومندتر شده است"[3]. تصمیم حزب به شرکت در انتخابات نه فقط محافل ارتجاعی دربار، بلکه "جبهه ی ملی" را نیز نگران کرد. برای نگرانی آنها واقعا نیز دلایل کافی وجود داشت. سازمان‌های دمکراتیک که در جریان مبارزه ی خستگی‌ناپذیر متشکل و متحد شده بودند، می‌توانستند رقیب‌های جدی برای "جبهه ی ملی" باشند. به این جهت دولت "جبهه ی ملی" نیز مانند دولت‌های گذشته، به‌طور وسیع در امر انتخابات مداخله نمود. در عین حال شیوه‌های تهدید سازمان‌های دمکراتیک از راه حمله مستقیم نیروهای انتظامی و یا دسته‌هائی که خریداری شده بودند، به‌کار می‌رفت. در ۱۴ آذر ۱۳۳۱ هنگام تظاهرات دانشجویان علیه مداخله ی شهربانی در امور دانشگاه و مدارس زد و خورد بزرگی رخ داد. محافل ارتجاعی، از جمله

---

۱) فاتح، "پنجاه سال نفت ایران"، صفحه ی ۵۸۷.

۲) روزنامه ی "کارگر باکو"، ۱۶ ژانویه ۱۹۵۲.

۳) روزنامه ی "به‌سوی آینده"، شماره ۴۸۳، ۱۵ بهمن ۱۳۳۰.

مصطفی فاتح می‌گفتند که حزب توده ی ایران این تظاهرات را برای نشان دادن قدرت خود در آستانه ی انتخابات به‌راه انداخته است[1]. ولی این تظاهرات برای انتخابات نبود. به‌طوری‌که فاتح می نویسد در این روز ۵ نفر کشته و بیش از ۲۰۰ نفر زخمی شدند. کسانی‌که به‌اتفاق پلیس در پراکندن نمایش دانشجویان شرکت داشتند، سپس تآتر "سعدی" را ویران کرده عازم "خانه ی صلح" شدند و پس از غارت کتابخانه و قرائتخانه، آنرا آتش زدند. دفتر "جمعیت ایرانی هواداران صلح" نیز دستخوش چپاول و آتش‌سوزی گردید. در همین روز اداره ی روزنامه‌های "نوید آزادی" و "به‌سوی آینده" را ویران کردند و چند کیوسک کتابفروشی را که روزنامه‌ها و مجله‌های مترقی در آنها به فروش می رسید،سرنگون کرده آتش زدند. دولت عده‌ای از عناصر مترقی را بازداشت کرد. طبق خبر روزنامه ی"کیهان" عده ی بازداشت‌شدگان ۱۴۰ نفر و طبق خبر روزنامه ی"داد" بیش از ۳۵۰ نفر بود.

انتخابات این دوره به میزان زیاد انتخاباتی را که در زمان قوام انجام گرفت به یاد می‌آورد. قوام که اکثریت را برای "حزب" خود تأمین کرده بود، نتوانست به این اکثریت تکیه کند. زیرا پس از تشدید مبارزه میان امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا این اکثریت دچار تجزیه شد.

مصدق نیز می‌کوشید اکثریت را به سود "جبهه ی ملی" که از نمایندگان گروه‌های مختلف‌المنافع و حتی از عمال امپریالیسم آمریکا تشکیل یافته بود، تأمین نماید. ولی او فکر نمی کرد که این اکثریت به‌محض تشدید مبارزه ی علیه امپریالیسم آمریکا می‌تواند دستخوش تفرقه گردد (چنانکه خواهیم دید، دچار تفرقه هم شد).

مبارزه ی بسیار شدید دار و دسته ی هوادار انگلستان برای اینکه حتی‌الامکان کرسی بیشتری در مجلس به‌دست آورد و نیز شرکت حزب توده ی ایران در انتخابات، از مشخصات انتخابات دوره ی ۱۷ مجلس بود. در نمونه ی انتخابات این دوره به‌خوبی می‌توان خصلت دوگانه ی بورژوازی ملی را مشاهده کرد. اگر "جبهه ی ملی" در یکی از حوزه‌های انتخاباتی ناگزیر بود که از میان کاندیداهای حزب توده ی ایران و ارتجاع، ولو طرفداران انگلستان، یکی را انتخاب کند، کاندیدای ارتجاع را ترجیح می‌داد. مثلاً کاندیدای حزب توده ی ایران در شهر مهاباد (کردستان)، علیرغم تمام تقلبات، توانست ۸۰ درصد آراء را به‌دست آورد. ولی فرمانده ی نظامی، عشایر را بسیج کرده پای صندوق انتخاباتی آورد و رای‌های آماده‌ای را که به‌نام دست‌نشانده ی دربار شاه و هوادار انگلستان نوشته شده بود، به دست آنان داد[2]. دولت مصدق با نظر تأییدی این واقعه را نادیده گرفت.

در بسیاری از نقاط، کاندیداهای حزب توده ی ایران و سازمان‌های دمکراتیک مورد ضرب و جرح دسته‌های اوباش قرار می‌گرفتند. و میتینگ‌های انتخاباتی آنها به زور سرنیزه پراکنده می‌شد. به این ترتیب نامزدهای حزب توده ایران و سازمان‌های دمکراتیک عملاً از امکان انتخاب شدن محروم گردیدند. ولی مردم از نامزدهای

---

۱) فاتح، "پنجاه سال نفت ایران"، صفحه ی ۵۷۹-۵۸۰.

۲) روزنامه ی "به‌سوی آینده"، شماره ۵۲۵، ۱۱ فروردین ۱۳۳۱.

حزب توده ی ایران با گرمی تمام استقبال کردند. مثلاً زمانی‌که نامزد نمایندگی حزب توده ی ایـران از رشـت، عازم این شهر بود، با وجود توطئه‌چینی‌های شهربانی و تهدیدها و بازداشت‌ها، هـزاران نفـر از مـردم رشـت بـا اتوبوس، سواری یا جیپ و دوچرخه و قریب صدهزار نفر دهقان رودباری با پای پیاده به استقبال او آمدند[1].

به‌این ترتیب در نتیجه ی یک سلسله تضادها، انتخابات در شرایط بسیار متـشنجی انجـام گرفـت. در شـهر زابل زد و خورد خونینی رخ داد که در نتیجه ی آن فرماندار محل، بازرس دولت و نیز دو عضو انجمـن نظـارت انتخاباتی به‌قتل رسیدند و عده‌ای از کارمندان دولت به‌سختی مجروح شدند. در شـهر دامغـان دو نفـر کـشته و عده کثیری زخمی شدند. در خرم‌آباد مأمورین انتظامی به شـرکت‌کننـدگان در نمـایش اعتراضـی علیـه عمـال انجمن نظارت تیراندازی کردند که در نتیجه ی آن سه نفر بـه قتـل رسـیدند و ۵۰ نفـر زخمـی گردیدنـد.[2] در شهرهای خرمشهر، خاش، قم، عجب‌شیر، خونسار زد و خوردهائی انجام گرفت کـه بـه کـشته و زخمـی شـدن عده‌ای منجر گردید. پلیس در نیشابور به‌سوی جمعیت تیراندازی کرد و ده نفر را کشته و عده زیادی را زخمـی نمود. در ورامین، بیرجند، بندرعباس و کرمانشاه زد و خوردهائی روی داد[3]. مأمورین شهربانی و افـراد ارتـش در ۲۰ دی‌ماه به‌سوی شرکت‌کنندگان در میتینگ انتخاباتی که برای پشتیبانی از نامزد "جمعیـت ملـی مبـارزه بـا شرکت‌های استعماری نفت" تشکیل شده بود، آتش گشودند. در شـاهی و سـمنان و سـایر شـهرها نیـز چنـین حوادثی پیش آمد.

برای نشان دادن مداخله‌ی مـستقیم دولـت در انتخابـات کـافی اسـت کـه بـه اسـناد منتـشره در روزنامـه ی"به‌سوی آینده" استناد ورزیم.[4]

محرمانه ـ مستقیم. ۱۳۳۰/۱۰/۹

جناب آقای رئیس اداره‌ی دارائی شهرستان رشت

بنا به امر جناب آقای نخست وزیر توصیه ی حضرت آیه‌الله کاشانی به مجرد دریافت این نامه مقـرر داریـد که کارمندان کلیه‌ی دوائر و بنگاه‌های تابعه از تبلیغات و فعالیت انتخاباتی که برخلاف مصالح کاندیداهای ملـی تشخیص داده شود، جلوگیری و با استفاده از بودجه‌ی ترفیعات و اضافات کارمندان دولت توصـیه فرمائیـد کـه کارمندان آراء خود را به نفع کاندیداهای ملی به صندوق بریزند.

۱) همانجا، شماره ۴۵۶ف ۱۳ دی ۱۳۳۰.

۲) روزنتمه "کارگر باکو"، ۴ ژانویه ۱۹۵۲.

۳) روزنامه ی "ایران"، ۲۵ بهمن ۱۳۳۰.

۴) روزنامه ی "به‌سوی اینده"، شماره ۴۶۶، ۲۵ دی ۱۳۳۰.

از طرف وزیر دارائی، فروزان

دستور وزیر جنگ به فرمانده ی تیپ گردان در این مورد، صریح‌تر بوده و شکل کاملاً فرمان نظامی دارد.

خصوصی ـ مستقیم

۳۲۳۲۰/۲۴۲۲
۱۳۳۰/۱۰/۱۷

فرماندهی تیپ گردان

بلافاصله پس از وصول این نامه مقرر دارید که کلیه‌ی شناسنامه‌های افراد وظیفه و احتیاط شهرستان گرگان و حومه جمع‌آوری گردد تا در روز اخذ آراء مورد استفاده قرار گیرد.

جای مهر دفتر وزیر

این بدان معنا بود که با شناسنامه ی افراد ارتش که طبق قانون حق دادن رأی ندارند، افراد دیگری برای دادن رأی دوباره اعزام می‌شده‌اند.

در تهران با کمک حزب توده ی ایران سازمانی به‌نام "هیئت مؤتلفه ی ملی انتخابات" تشکیل گردید. در این هیئت نمایندگان سازمان‌های زیر شرکت داشتند: "جمعیت ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت"، "انجمن کمک به دهقانان"، "جمعیت آذربایجانیان مقیم تهران". این هیئت با توافق سایر سازمان‌های دمکراتیک علنی برنامه ی انتخاباتی واحدی را برای دوره ی ۱۷ تنظیم کرد که نکات عمده آن به‌قرار زیر بود:

۱- مبارزه در راه تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی ایران، - تحکیم پیروزی ملت ایران در مورد ملی شدن صنایع نفت؛ - طرد مستشاران امریکائی، خاتمه دادن به فعالیت بانک انگلیس (خاور میانه) و سایر مؤسسات امپریالیستی مشابه؛

۲- کوشش در راه صلح جهانی از راه برکنار نگه داشتن ایران از هر گونه دسته‌بندی تجاوزکارانه، تنظیم و تهیه طرح قانون مجازات تبلیغ‌کنندگان جنگ، به رسمیت شناختن جمهوری دمکراتیک چین؛

۳- کوشش در را ه بهبود وضع زندگی مردم، افزایش حداقل دستمزد، تجدید نظر در قانون کار؛

۴- عملی ساختن تعلیمات عمومی اجباری، تقلیل مدت خدمت نظام وظیفه از دو سال به یک سال، تقلیل نصاب سنی انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان؛

۵- تعدیل بودجه ی کشور و اختصاص قسمت اعظم آن به بهداشت عمومی و عمران و فرهنگ؛

۶- وضع قوانین معینه به منظور دفاع از حقوق مادران و کودکان، ممنوع کردن کار اطفال؛

۷- اصلاح قانون انتخابات.[۱]

سازمانهای دمکراتیک برای انتخاب شدن نامزدهای خود با تمام نیرو فعالیت می‌کردند و توانستند علیرغم تضییقات و محدودیتهای تحمیلی از طرف دستگاههای دولتی آراء قابل توجهی که از حدّ نصاب معمولی نمایندگان تهران در ادوار دیگر بسیار تجاوز می‌کرد، به دست آورند. اما اعمال نفوذ وابستگان به دولت که از آزادی کامل برخوردار بودند سرانجام کار خود را کرد و انجمن‌های نظارت بر انتخابات رقمهای باورنکردنی از آراء را برای نامزدهای "جبهه ی ملی" اعلام کردند. با مداخله ی مستقیم دولت مصدق کسانی از تهران انتخاب شدند که به اعتراف سید فخرالدین جزائری، عضو انجمن نظارت تهران "از ده هزار نفر یک نفر آنها را نمی‌شناسد"[۲].

در انتخابات تهران پیروزی واقعی را نامزدهای سازمان های دمکراتیک به دست آوردند. نامزدهای این سازمانها تقریباً آراء مساوی داشتند که دلیل بر متشکل بودن رأی دهندگان بود. آنان از ۲۹ تا سی هزار رأی داشتند که در صورتی که انتخابات بطور عادی جریان می یافت ، حداکثر آراء بود. خود نمایندگان "جبهه ی ملی" در انتخابات دوره ی قبل (دوره ی شانزدهم) مجلس، زمانی که پیروزی عظیم خود را جشن می‌گرفتند، تقریباً در همین حدود رأی به دست آورده بودند. به طوری که روزنامه "به سوی آینده" خبر داد عده‌ای از آراء کاندیداهای ائتلافی، حتی قرائت نشده بود.

با وجود تمام این مداخله‌ها و تقلبها، "جبهه ی ملی" نتوانست اکثریت لازم را برای خود تأمین کند. عده‌ای از هواداران دوآتشه ی انگلستان وارد مجلس شدند و اکثریتی هم که مصدق به تصور خود به وجود آورده بود، به زودی پراکنده شد و مصدق مجبور شد که مبارزه علیه مجلسی را که دست پخت خود او بود، با پشتیبانی نیروهای دمکراتیک تحت رهبری حزب توده ی ایران انجام دهد. مصدق حتی پیش از تجزیه ی اکثریت، از نتایجی که انتخابات او به بار آورده بود، دچار نومیدی شده بود. او در نامه‌ای که هنگام افتتاح مجلس به نام "رئیس قوه ی مجریه" به مجلس نوشت، ضمن تأیید این که انتخاب اکثریت نمایندگان قانونی بوده است، اعتراف کرد که :

---

۱) روزنامه ی " به سوی آینده " ، شماره ۴۵۹، ۱۷ دی ۱۳۳۰

۲) همان جا، شماره ۵۴۹، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۱

"به علت روش غیر قانونی انجمن‌های نظارت و اعمال خلاف عده‌ای از مأمورین دولتی، اقلیت فاسدی به مجلس رفته و بر آن اکثریت است که این اقلیت را از بن برکنند و مجلس شورای ملی را آئینه تمام‌نمای مطالبات و تمایلات ملت ایران سازند و جای گلایه و اعتراض نگذارند."[1]

منظور مصدق این بود که اکثریت، اعتبارنامه ی آنها را ردّ کند. مصطفی فاتح در باره ی این انتخابات می‌نویسد:

"در انتخابات تهران که روز ۲۰ بهمن ۱۳۳۰ به اتمام رسید، تمام وسایلی که دولت‌های سابق برای انتخاب نامزدهای خود به کار می‌بردند، اعمال شد . . . به‌خصوص که چند نفر از کاندیداهای دولت اشخاص نسبتاً گمنامی بودند که نام آنها را هم مردم تا قبل از انتخابات نشنیده بودند. دولت کوشش بسیار نمود که کاندیداهای حزب توده در هیچ یک از نقاط ایران انتخاب نشوند."[2]

دوران کارزار انتخاباتی و خود انتخابات تا افتتاح مجلس سرشار از حوادث خونین در شهرستان‌ها و تهران بود. گروههای فاشیستی بیش از پیش وارد میدان شدند. آنان زیرحمایت مأموران انتظامی علیه سازمانهای دمکراتیک به تحریک می‌پرداختند، به منظور ایجاد تصادم با پلیس به دمونستراسیون‌ها حمله می‌بردند و سازمان‌های علنی را در معرض یورش قرار می‌دادند. بزرگترین این گروهها "حزب زحمتکشان ایران" بود که به وسیله ی مظفر بقایی ایجاد شده بود. عده‌ای از اعضاء سابق حزب توده ی ایران نیز که به دنبال خلیل ملکی انشعاب کرده بودند، در این گروه عضویت داشتند. خلیل ملکی در روزنامه ی"شاهد" ارگان این گروه مقاله می‌نوشت. زمانی که بقایی از مصدق جدا شد، خلیل ملکی نیز این گروه را ترک گفت و گروه "نیروی سوم" را به وجود آورد.

گروه دیگری از انشعابیون، به رهبری انور خامه‌ای که همراه با گروه خلیل ملکی از حزب جدا شده و گروه مستقل خود را به نام "رهائی کار و اندیشه" به وجود آورده بود، به طور فعال علیه حزب توده ی ایران عمل می‌کرد. مبارزه ی این گروه که نتوانسته بود عده ی قابل ملاحظه‌ای را گرد آورد، به نوشته‌های روزنامه ی آنها که به نام خود گروه "رهائی کار و اندیشه" خوانده می‌شد، محدود می‌گردید.

عده‌ای از حزب ایران نیز در مبارزه و تعرض علیه حزب توده ی ایران شرکت داشتند. گروه شوونیستی "پان ایرانیست"در این مبارزه بیش از دیگران کینه و خشم از خود نشان می‌داد. این گروه‌ها تقریباً در تمام حوادث خونین علیه حزب توده ی ایران بمثابه ی واحدهای ضربتی عمل می‌کردند.

در آغاز سال ۱۳۳۱ تصادمات و زد و خوردهای خیابانی فراوانی روی داد. در این تصادمات که بیشتر میان جوانان ترقیخواه و پان ایرانیست‌ها روی می‌داد، ده‌ها نفر زخمی شدند. رشد سریع "کانون جوانان دمکرات"

---

۱) روزنامه ی "به سوی آینده" ، شماره ۵۴۹، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۱

۲) فاتح. "پنجاه سال نفت ایران" ، صفحه ی ۵۹۶

نمی‌توانست توجه را به سوی خود جلب نکند. "کانون جوانان دمکرات" سازمانی علنی بود و برای خود کلوب و روزنامه داشت و شایسته‌ترین جوانان را به‌خصوص از میان دانش‌آموزان و دانشجویان در صفوف خود متحد کرده بود. برای جلوگیری از فعالیت علنی این سازمان تحریکات و توطئه‌های فراوان انجام می‌گرفت.

مهمترین حادثه‌ای که در این زمینه به وقوع پیوست، حادثه هشتم فروردین ۱۳۳۱ بود. در این روز کانون جوانان به مناسبت پایان یافتن مراسم هفته ی جهانی جوانان و اعتراض به جنگ میکربی میتینگ عظیم و پرشکوهی تشکیل داده بود. شرکت‌کنندگان در این میتینگ پس از پایان کار در صفوف منظمی عازم کلوب خود در خیابان نادری شدند. فاتح در کتاب خود می‌نویسد که این جوانان در حال حرکت شعار "امریکائی به کشور خود برگردد ! " را تکرار می‌کردند و در برابر سفارت انگلیس بر شدت تظاهرات آنان افزوده شد. در خیابان نادری مأمورین انتظامی دستور دادند که جمعیت متفرق شود، ولی این دستور اجرا نشد. در نتیجه ی زد و خوردی روی داد که به کشته شدن دو نفر و زخمی شدن ۵۰ نفر منجر گردید[۱]. این ارقام از اعلامیه ی شهربانی اخذ شده ولی تعداد قربانیان بیش از اینها بود.

روزنامه ی"به سوی آینده" شرح واقعه را به تفصیل خبر داده می‌نویسد:

". . . صدها نفر از دختران و پسران مجروح و خون‌آلود را مرتباً از عمارت کانون جوانان دمکرات بیرون آوردند و با کتک‌کاری و دشنام‌های وقیحانه به کامیون‌های پلیس ریختند. کلوب کانون جوانان دمکرات تبدیل به کشتارگاه عزیزترین فرزندان ملت ما شد . . . پلیس قانون شکن عده‌ای از جوانان شهید را که با گلوله و مسلسل از پای درآمده بودند، در عمارت کانون نگاه داشت تا پنهان از چشم مردم در هنگام شب آنها را نقل مکان دهند."[۲]

در دوم اسفند به دمونستراسیون و میتینگی که کارگران و کارمندان مؤسسات نفت و محصلین آبادان و اهواز به مناسبت روز جهانی مبارزه با استعمار تشکیل داده بودند، تیراندازی انجام گرفت.

به این ترتیب با استفاده از انواع تحریکات و دسائس و گاه با استفاده از اشتباهات خود سازمان‌های دمکراتیک در راه تضعیف نیروهائی که رشد آنها باعث نگرانی نه فقط محافل ارتجاعی، بلکه بورژوازی ملی نیز می‌گردید، اقدام می‌شد. با این همه، علی‌رغم تمام این اقدامات، حزب توده ی ایران و سازمان‌های دمکراتیک علنی‌ای که در فعالیت خود با حزب پیوند داشتند، رشد و استحکام می‌یافتند و متحدتر می‌شدند.

در ۳۰ بهمن ۱۳۳۰ ، کنگره ی دوم "جمعیت ملی مبارزه با شرکتهای استعماری نفت" گشایش یافت. این کنگره با حضور عده ی کثیری از نمایندگان و اعضاء جمعیت و مخبرین روزنامه‌های داخلی و خارجی تشکیل شد. دبیر جمعیت در سخنرانی خود از جمله گفت که :

---

۱) فاتح . "پنجاه سال نفت ایران" ، صفحه ی ۶۰۰

۲) روزنامه ی "به سوی آینده" ، شماره ۵۲۴ ، ۱۰ فروردین ۱۳۳۱

"یک سال قبل جمعیت ما تحت نام "جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت ایران و انگلیس" به وجود آمد . . . ما از تمام گروههای مترقی و استقلال‌طلب دعوت کردیم که در یک جبهه ی مشترک ضد استعماری متمرکز شوند و بلافاصله عده ی زیادی از مردم میهن ما، اعم از کارگر و پیشه‌ور و تاجر و دهقان و روشنفکر و بازرگان الحاق خود را به ما اعلام داشتند. مبارزه ی متمرکز و عمومی ملت با شدت بیشتری ادامه یافت. در اثر همین مبارزه بود که طرح ملی شدن صنعت نفت به تصویب رسید. قانون ملی شدن نفت به خودی خود صرف نظر از جنبه‌های منفی و نواقص آن یکی از ثمرات درخشان مبارزه ی ملت ایران علیه امپریالیسم و عمال آن بود."[1]

در این سخنرانی فعالیت سازمانی و سیاسی یک ساله ی جمعیت تشریح شد.

کنگره تصمیم گرفت نام جمعیت را به "جمعیت مبارزه با استعمار" تغییر دهد. پس از پایان کنگره ، به اتفاق سازمان جوانان دمکرات یک میتینگ ۳۰ هزار نفری به مناسبت روز جهانی مبارزه با استعمار برگزار شد. شرکت‌کنندگان در میتینگ پلاکات‌هائی در دست داشتند که در آنها شعارهائی برای دعوت مردم به اتحاد نوشته شده بود.

در این پلاکاتها همچنین به اتحاد شوروی و جمهوری توده‌ای چین تهنیت گفته می‌شد و شعارهائی مبنی بر مطالبه ی انعقاد پیمان صلح میان پنج کشور بزرگ، اعتراض به تحریکات امریکا و انگلیس در ایران و علیه سپردن نفت ایران به بانک جهانی نوشته شده بود.[2]

قرار بود به مناسبت ماه مه نمایش بزرگی در تهران برگزار شود. ولی مقامات شهربانی و ارتش تصمیم داشتند به هر نحوی شده از آن جلوگیری کنند. دولت اعلام داشت که به علت حکومت نظامی در شهر نمایش و تظاهرات ممنوع خواهد بود. در آستانه ی اول ماه مه به تمام واحدهای ارتش بخش‌نامه محرمانه‌ای ارسال شد که در آن گفته می‌شد :

". . . چون فردا روز اول ماه مه عده‌ای از توده‌ای‌ها می‌خواهند تحت عنوان تظاهرات و جشن هرج و مرج و آشوب ایجاد نمایند، لذا بایستی تمام افسران و درجه‌داران در سر خدمت خود به حال آماده‌باش حاضر باشند که به محض وصول دستور به محل مأموریت اعزام گردند."[3]

سازمان‌های دمکراتیک که می‌دیدند دولت درصدد تحریک و دسیسه است، از برگزاری جشن در تهران خودداری کردند. ولی در سایر شهرهای کشور به ویژه در مراکز کارگری نظیر آبادان و اصفهان و سمنان و شهرهای مازندران نمایشهای بزرگی برگزار شد. به ویژه باید اقدام کارگران تبریز را که برای اولین بار پس از

---

۱) همان جا، شماره ۴۹۷، اول اسفند ۱۳۳۰

۲) روزنامه ی "پراودا" ، ۲۳ فوریه ۱۹۵۲

۳) روزنامه ی "به سوی آینده" ، شماره ۵۵۰، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۱

سرکوب نهضت آذربایجان به طور متشکل اول ماه مه را جشن می‌گرفتند، خاطرنشان ساخت. در تبریز برای جلوگیری از ورود کارگران به محل میتینگ، همه جا واحدهای پلیس گمارده شده بودند. ولی کارگران سدهای پلیس را در هم شکستند و میتینگ چهارهزار نفری خود را تشکیل دادند. هزاران نفر دیگر که نتوانسته بودند از سدهای پلیس بگذرند، در سر گذرها و چهارراه‌ها میتینگ‌های موضعی برگزار کردند[1].

اینکه آذربایجان از نو به طور متشکل وارد جنبش می‌شد، در محافل حاکمه نگرانی خاصی به وجود آورده بود. به این جهت برای جلوگیری از متشکل شدن مردم آذربایجان، دقت خاصی به کار می‌رفت. روزنامه ی"آخرین نبرد" که به جای روزنامه ی توقیف شده "به سوی آینده" انتشار می‌یافت، تحت عنوان "آذربایجان زندان خلق ستمکش شده است" نوشت :

"هر روز خبرهای وحشت‌افزاتری از آذربایجان می‌رسد . . . زندانهای مهاباد، رضائیه، خوی، اردبیل و تبریز پر است از کارگران و دهقانانی که به جرم آزادیخواهی هنوز گرفتار شکنجه قرون وسطائی باقی مانده و از کار و زندگی خود جدا افتاده‌اند. . . خلاصه زندان تبریز لبریز است. . ."[2]

در روستاها نیز جنبش گسترش می‌یافت. این جنبش به طور عمده زیر شعار اجرای تصمیم دولت در باره ی ۱۵ درصد تخفیف بهره ی مالکانه که در زمان قوام اتخاذ شده بود، انجام می‌گرفت. روزنامه ی"دژ" که به جای "بسوی آینده" انتشار می‌یافت، اخبار زیادی در باره ی مبارزات دهقانان ملایر و کرمان و ماهان و رفسنجان و سایر روستاها که برای گرفتن ۱۵ درصد تخفیف بهره ی مالکانه و لغو سیورسات ظالمانه و بیگاری به پا خاسته بودند، درج می‌کرد. در این مبارزه دهقانان ناحیه ی سنندج شایان توجه بود. روستائیان این ناحیه در سال ۱۳۳۱ علیه مالکان خود برخاستند. آنان زمینهائی را که کشت می‌کردند، میان خود تقسیم کردند. این کار به سایر روستاها نیز سرایت کرد. از تهران هیئتی برای رسیدگی اعزم شد. معلوم شد که ۵۰ ده به این طریق تقسیم شده است.

به این ترتیب بنیاد دمکراتیک جنبش توسعه می‌یافت. برای امپریالیسم این خطر پیش آمده بود که تکیه‌گاه خود را در ایران از دست بدهد. به علاوه دوره ی موافقتنامه ایران و امریکا در باره ی کمک نظامی به ایران پایان یافته بود. به این جهت امریکا برای تمدید این موافقتنامه اقداناتی به عمل می‌آورد. دولت مصدق هنوز از تصورات واهی در باره ی امریکا دست برنداشته بود و به سیاست عقب‌نشینی در برابر این کشور ادامه می‌داد. مصدق برای اخذ کمک از امریکا موافقت نمود. این موافقتنامه ایران را از لحاظ اقتصادی وابسته ی امریکا می‌کرد و در عین حال دستهای امریکا را از لحاظ نظامی در ایران باز می‌گذاشت.

---

۱) همان جا، شماره ۵۵۲، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۱

۲) روزنامه ی "آخرین نبرد" ، ۷ خرداد ۱۳۳۱

در یادداشت دولت شوروی به دولت ایران به مناسبت تبادل نامه ی میان مصدق و هندرسن و قبول "کمک" امریکا از جمله گفته می‌شد:

"دولت شوروی ضرور می‌شمارد که توجه دولت ایران را به این نکته جلب کند که دولت ایران ضمن موافقت با به اصطلاح کمک امریکا و بدینوسیله قبول تعهدات معینی که جنبه ی نظامی دارد عملاً در تحقق نقشه‌های تجاوزکارانه علیه اتحاد شوروی، به دولت ایالات متحده کمک می‌کند."[1]

ولی مسئله ی نفت هنوز عمده‌ترین مسئله بود. مسئله ی نفت محوری بود که جنبش عمومی مردم در اطراف آن بسیج شده بود. تعرض سیاسی جدیدی از طرف امپریالیسم آغاز گردید. سیاستمداران امریکا امید خود را به حل مسئله ی نفت به دست مصدق هنوز قطع نکرده بودند. آنان در این راه مساعی فراوانی به کار می‌بردند از یک سو از تمایلات مساعد مصدق نسبت به امریکا استفاده می‌کردند و از سوی دیگر اقدامات سیاسی و نظامی به عمل می‌آوردند. سیاستمداران امریکا برای استفاده از این تمایلات مصدق از او تمجید می‌کردند. و وعده ی کمک به او می‌دادند. مثلاً ویلیام دوگلاس قاضی معروف که برای مقاصد سیاسی و نظامی زمانی سراسر ایران را زیر پا گذارده بود، در سخنرانی خود در امریکا که بعداً در روزنامه ی"باختر امروز" درج شد، گفت:

"مصدق یکی از دوستان عزیز من است. من نسبت به او نظری آمیخته با تحسین و تقدیر دارم. . . به عقیده ی من او مردی است که باید مورد احترام قرار گیرد و از او پشتیبانی شود. . . من معتقدم که ما باید از مصدق پشتیبانی کنیم، چون این‌گونه فرصت‌ها در خاورمیانه کمتر به دست می‌آید."[2]

این اظهارات که ظاهراً شخصی به نظر می‌رسد، بخشی از کارزارهای عمومی اعمال فشار به دولت ایران را برای حل مسئله ی نفت تشکیل می‌داد و با اقدامات دیپلماتیک لازم همراه بود. مثلاً، بایرود، معاون وزارت خارجه امریکا در ظاهر حین بازدید از مصر، به ایران نیز سفر کرد. روزنامه ی مصری "المصر" به این مناسبت نوشت که وزارت خارجه ی امریکا به امکان حل مسئله ی نفت امید فراوان دارد. ولی محافل مسئول امریکا می‌دانند که در این راه باید مساعی بسیار به کار برده شود.

بایرود در ایران فعالیت شدیدی را آغاز کرد. او بلافاصله پس از ورود با شاه و سپس با مصدق و کاظمی وزیر خارجه به مذاکره پرداخت. روزنامه ی"کیهان" نوشت که بایرود به مصدق توصیه کرده است که کار را با انگلستان دوستانه حل کند و مسئله ی نفت را بدون جنجال سیاسی و بین‌المللی به نحوی مسالمت‌آمیز فیصله دهد و دولت ایران باید به این مسئله پیش از صدور رأی دادگاه لاهه پایان بخشد.

---

۱) روزنامه ی "پراودا" ، ۲۳ ماه مه ۱۹۵۲

۲) روزنامه ی "باختر امروز"، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰

چند روز پس از خروج بایرود، دریاسالار هیوز، فرمانده نیروی دریائی امریکا در مدیترانه، وارد تهران شد[1]. با آنکه سفارت امریکا می‌کوشید این سفرها را "عادی" و "خصوصی" جلوه دهد، ولی جنبه‌های سیاسی و نظامی آن بدون تردید بود.

این اقدامات با نتیجه ی موفقیت‌آمیز همراه نبود، ولی مصدق نیز موضع‌گیری قاطع و نهائی نداشت. در این موضع‌گیری مصدق علاوه بر تصورات واهی او، این عامل نیز تأثیر جدی داشت که مصدق با اینکه مجلس جدید او را مأمور تشکیل کابینه کرده بود، وضع خود را محکم احساس نمی‌کرد.

در تمام مدت زمامداری مصدق، در واقع در ایران نوعی حکومت دوگانه وجود داشت : دولت دکتر مصدق (نماینده ی منافع بورژوازی ملی) از یک سو، و دربار شاه همراه با قشر فوقانی ارتش (نماینده ی منافع مالکان و کمپرادورها) از سوی دیگر. وجود این حکومت دوگانه ، هم در زمان انتخابات (زمانی که ارتش سیاست خود را اجرا می‌کرد) و هم در تمام حوادث دیگر که اغلب در جهتی نامساعد برای دولت چرخش می‌یافت، بروز می‌کرد. مصدق برای رهائی از مجلسی که برای او چندان و برای شاه اصلاً مطلوب نبود، مسئله ی تفویض اختیارات شش‌ماهه را در برابر مجلس مطرح کرد (۲۲ تیر ۱۳۳۱) . مصدق سپس در ۲۶ تیر در باره ی واگذاری وزارت جنگ با شاه مذاکره نمود و پس از این مذاکره که سه ساعت طول کشید، استعفا داد. مصدق علت استعفای خود را چنین بیان داشت : تجربه ی کار نشان داده است که در شرایط کنونی مصالح ایجاب می‌کند که وزارت جنگ نیز در اختیار او باشد. ولی چون شاه راضی به این کار نشد، بهتر است که در رأس دولت شخص مورد اطمینان شا ه قرار گیرد. مصدق همچنین گفت که در اوضاع و احوال کنونی مردم ایران نخواهند توانست مبارزه‌ای را که آغاز کرده‌اند با پیروزی به پایان رسانند.[2]

روز بعد جلسه مجلس با عجله تشکیل شد، جلسه اکثریت نداشت و از ۴۲ نماینده حاضر ۴۰ نفر نسبت به قوام ابراز تمایل نمودند، در صورتی‌که چند روز قبل که در مجلس مسئله ی کاندیدای نخست وزیری مطرح بود، قوام فقط ۲ رأی داشت. در همین روز فرمان شاه در باره ی نخست وزیری قوام صادر شد.

چنین چرخشی در سیر حوادث، نیازی به تفسیر ندارد. شاه نمی‌توانست به تضعیف مواضع خود رضایت دهد، صرف نظر کردن از وزارت جنگ برای شاه به معنای از دست دادن مهمترین تکیه‌گاه او در برابر مصدق بود. این کار برای هیچ یک از کشورهای امپریالسیتی نیز که شاه برای آنان متحد به مراتب مطمئن‌تر بود، نمی‌توانست قابل قبول باشد. ارتجاع داخلی و خارجی ناچار بود دوباره به تاکتیک آزمایش شده متوسل شود و متحداً عمل نماید. قوام که در مبارزه با نیروهای دمکراتیک مجرب بود، برای نخست وزیری در نظر گرفته شد. تصمیم شاه و مجلس خشم و انزجار مردم را برانگیخت.

---

۱) روزنامه ی "آخرین نبرد" ، شماره ۳، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۰

۲) روزنامه ی "دژ" ، ۲۹ تیر ۱۳۳۱

سی نفر از وکلای طرفدار مصدق در ۲۹ تیر پیامی برای مردم ایران منتشر کرده خاطر نشان ساختند که تعیین قوام برای نخست وزیری غیر قانونی است، زیرا هنگام رأی‌گیری اکثریت لازم مجلس وجود نداشته است. این نمایندگان از مردم ایران دعوت کردند که در روز ۳۰ تیر برای اینکه به دنیا اعلام کنند که نهضت ملی ایران را نمی‌توان سرکوب کرد[۱] ، دست به اعتصاب عمومی بزنند. در همان روز "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" طی پیامی برای تشکیل جبهه ی واحد دعوت به عمل آورد.

طبق دستور قوام از ۲۹ تیر حکومت نظامی اعلام شد. حرکت در خیابانها از ساعت ۱۱ شب تا ۵ صبح ممنوع گردید. قوام پیامی تهدیدآمیز برای مردم فرستاد. در خیابان‌های پرجمعیت و چهارراهها نیروهای نظامی مستقر شدند.

ولی ارتجاع نتوانست از مبارزه ی مردم جلوگیری کند. تمام شرایط لازم برای چنین مبارزه‌ای آماده بود : هیجان افکار عمومی، آمادگی "جبهه ی ملی" و تمام هواداران مصدق و تشکل نیروهای ضدامپریالیست که به وسیله ی سازمانهای دمکراتیک رهبری می‌شدند و حزب توده ی ایران در رأس آنها قرار داشت.

پیش از ۳۰ تیر در آبادان و سایر نواحی نمایشهای کارگری بزرگی برپا شده بود. در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ زحمتکشان تهران نیز به پا خاستند. در این روز شهر تهران شاهد مبارزه ی امپریالیستی بی‌سابقه‌ای بود. کارخانه‌ها اعتصاب کردند، مغازه‌ها بسته شدند، اتوبوس‌های شهری از کار ایستادند. اقدام مشترک تمام نیروهای ضد امپریالیست قدرت خاصی به جنبش می‌داد. از ساعت ۹ صبح صدای تیراندازی در شهر شنیده می‌شد. دولت تمام نیروهائی را که در اختیار داشت، به کار انداخته بود. تانکها و زره‌پوش‌ها از نیروهای پیاده و سوار حمایت می‌کردند. توده ی مردم به استقبال این نیروها رفت. همه جا میان مردم و ارتش تصادم و زد و خوردی روی داد. در میان ارتش و شهربانی تزلزل احساس می‌شد. گروهی از مردم پرچم سرخی را که به خون کشتگان و مجروحین تظاهرات آغشته بود، همراه داشتند. عده‌ای روی تانکها رفته و دست برادری به سوی سربازان دراز می‌کردند.[۲]

روزنامه ی "دژ" نوشت:

"روز ۳۰ تیر هنگامی که مردم رشید ضد استعمار به فرمان میلیتاریست‌ها و چند افسر تبهکار و مزدور در خون خود می‌غلطیدند، تعداد زیادی از افسران جوان که به سرنوشت ملت خود علاقه دارند از شروع تیراندازی و اسلحه کشیدن بر روی برادران و خواهران خود سر باز زدند. . . در موارد فراوانی افسران و سربازان از تیراندازی به جانب مردم خودداری کردند و نشان دادند که پیوندشان با ملت نیرومندتر از قدرت

۱) روزنامه ی "باختر امروز" ، ۲۹ تیر ۱۳۳۱

۲) روزنامه ی "کارگر باکو" ، ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲

فرامین ارتش است. جائی که سربازان در برابر فریاد خونخواهی مردم اشک می‌ریختند، این حقیقت بار دیگر تأیید شد که میلیتاریسم در میان توده ی سربازان و افسران جوان هیچ‌گونه محل اتکائی ندارد."[1]

در میان تظاهرکنندگان شعارهای زیادی علیه شاه داده می‌شد. این تظاهرات تأثیر قطعی در سیر حوادث داشت. در همان روز قوام استعفا داد و از ترس خشم مردم پنهان شد.

در اول مرداد دانشجویان و دانش‌آموزان تهران به یادبود شهیدان ۳۰ تیر میتینگ بزرگی در میدان مرکزی شهر تشکیل دادند. به طوری که روزنامه ی"باختر امروز" در اول مرداد خبر داد در روز ۳۰ تیر ۹۰ نفر کشته و ۸۰۰ نفر زخمی شده بودند.

مصدق شب ۳۱ تیر پیامی خطاب به مردم منتشر کرد و درآن خبر داد که طبق فرمان شاه او مأمور تشکیل دولت جدید شده است.

در همین روز خبر رسید که دادگاه بین‌المللی لاهه رأی خود را در باره ی شکایت انگلیس صادر کرده است. شرکت نفت بلافاصله پس از تصویب قانون ملی شدن نفت اعلام کرد که کار را به حکمیت مراجعه خواهد کرد. ولی دولت ایران که ملی کردن را ناشی از حق حاکمیت خود می‌دانست، به این کار تن در نداد. لذا دولت انگلستان به دادگاه لاهه مراجعه کرده تقاضا نمود که تا صدور رأی این دادگاه، ایران از اجرای قانون ملی شدن صنایع نفت خودداری نماید. دادگاه بین‌المللی با این تقاضا موافقت کرد، ولی دولت ایران از قبول آن سر باز زد. کار رسیدگی به شکایت انگلستان در ژوئیه ۱۹۵۲ آغاز شد، ولی دادگاه با اکثریت ۹ رأی عدم صلاحیت خود را برای رسیدگی به این شکایت اعلام کرد. این نیز یکی دیگر از پیروزیهای جنبش آزادی‌بخش مردم ایران بود.

به این ترتیب یورش جمعی امپریایست‌های امریکا و انگلیس و محافل درباری، که می‌خواستند بار دیگر دولت قوام را به مردم ایران تحمیل کنند، با شکست پایان یافت. برای نشان دادن این حقیقت که زمانی که کار به سرکوب جنبش مردم می‌کشد، ارتجاع تا چه حد اصول را زیر پا می‌گذارد، نامه‌ای را که وزیر دربار از طرف شاه به قوام نوشته بود، شاهد می‌آوریم. این نامه در پاسخ اعتراض قوام به دعوت مجلس مؤسسان و تغییر در اصول قانون اساسی نوشته شده بود. در این نامه گفته می‌شد که جای تعجب است که نخست وزیر سابقی که با اشاعه ی ارتشاء و فساد باعث بدبختی عمومی بود و برای جبران گناهان خود باید باقیمانده ی زندگی رذیلانه ی خود را در گوشه ی زندان به سر برد، حالا به خاطر قانون اساسی اشک تمساح می‌ریزد. شاه در این نامه می‌گوید که دیگر تجربه ی گذشته تکرار نخواهد شد و قوام هرگز به حکومت نخواهد رسید[2].

شاه در اینجا آشکارا قوام را بمثابه ی انسان رذلی که جای او باید در گوشه ی زندان باشد، توصیف می‌کند. ولی ارتجاع برای سرکوب جنبش مردم به چنین افرادی نیازمند است. علی‌رغم اینکه شاه اطمینان داده بود،

---

۱) روزنامه ی "دژ"، ۲ مرداد ۱۳۳۱

۲) روزنامه ی "داد"، ۲۰ فروردین ۱۳۲۹

که قوام هرگز زمام حکومت را به دست نخواهد گرفت، ارتجاع در حساس‌ترین لحظات، به ویژه به قوام و افرادی نظیر او متوسل شده بود.

ج– مرحله سوم مبارزه در راه ملی کردن صنایع نفت

این مرحله از تیرماه ۱۳۳۱ یعنی زمانی که نیروهای امپریالیستی و ارتجاع داخلی برای سرنگون کردن دولت مصدق متحداً عمل می‌کنند تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را که منجر به سر کار آمدن سرلشکر زاهدی و استقرار دیکتاتوری نظامی در کشور شد، در بر می‌گیرد.

انشعاب در "جبهه ی ملی" و خروج عناصر ارتجاعی و هوادار امریکا از آن،مشخصه ی این مرحله است. در نتیجه ی این امر، سیاست خارجی "جبهه ی ملی" وارد مرحله قاطع‌تری می‌شود و بیش از پیش خصومت امپریالیسم انگلستان و دشمنی امپریالیسم امریکا را به خود جلب می‌کند. در این مرحله، مبارزه با دربار شاه و دار و دسته ی ارتجاعی مالکان و کمپرادورها شدت می‌یابد.

در عین حال گسترش جنبش در میان بورژوازی ملی به طور اعم و در میان نمایندگان آن یعنی "جبهه ی ملی" و مصدق، به طور اخص، ایجاد هراس می‌کند. مبارزه ی عمومی مردم در ۳۰ تیر، مصدق و دولت بورژوازی ملی را از نو سر کار آورد. ولی این مبارزه در عین حال قدرت نیروهای دمکراتیک را نشان داد. دورنمای این قدرت نمی‌توانست برای بورژوازی ملی با خصلت دوگانه و تزلزل و نوسان آن خوش‌آیند باشد. فاتح در تشریح حوادث این روز می‌نویسد :

" کسانی که ناظر و شاهد وقایع روز ۳۰ تیر بودند، گواهی می‌دادند که تهران در آن روز خشمگین و منقلب بود. مردم عصبانی و مصمم بودندکه برای دفاع از شرافت و منافع ملی خود از سر و جان بگذرند. در مبارزه ی وسیع روز ۳۰ تیر همه ی طبقات مردم سهیم و شریک بودند، ولی ناظرین بی‌طرف و آگاه می‌گفتند که عناصر چپ و اعضای حزب توده نقش مهمی را بازی کردند و در مبارزه ی مزبور سهم عمده‌ای داشتند."[1]

محافل امپریالیستی می‌کوشیدند بی‌اعتمادی بورژوازی ملی را نسبت به حزب طبقه ی کارگر تشدید کنند و میان آنها شکاف عمیق‌تری به وجود آورند. مصطفی فاتح در کتاب خود نوشته‌های "نیویورک تایمز" را در ۲۵ ژوئیه مثال می‌آورد که کاملاً این حکم را تأیید می‌کند:

"ظاهراً دکتر مصدق یک سیاستمدار ماهری به نظر می‌رسد و او باید بداند که با قبول مساعدت حزب کمونیستی توده (هر چند که چنین مساعدتی موقت باشد) . . . او خود و کشورش را در یک وضع خطیری قرار داده است."[2]

---

۱) فاتح. "پنجاه سال نفت ایران" ، صفحه ی ۶۰۷

۲) همان جا، صفحه ی ۶۰۹

تردیدی نیست که مصدق هم در نتیجه ی ماهیت طبقاتی خود درکی جز این نمی‌توانست داشته باشد. به همین جهت مصدق، زمانی که در آغاز این مرحله حزب توده ی ایران مواضع خود را نسبت به "جبهه ی ملی" در جهت مثبت تغییر داد، به تضییقات بیشتری علیه حزب آغاز کرد. مثلاً روزنامه ی "به سوی آینده" و روزنامه ی"شهباز" (ارگان"جمعیت ملی مبارزه با استعمار") طی سه ماه مرداد و شهریور و مهر سال ۱۳۳۱ ناگزیر بودند ۷۰ بار نام خود را عوض کنند. ضمناً این روزنامه‌ها هر بار فقط یک الی سه روز بیشتر منتشر نمی‌شدند. مقامات انتظامی که می‌دیدند این روزنامه‌ها بالاخره امکان می‌یابند که به موجودیت خود ادامه دهند، در اوایل ماه آبان به چاپخانه‌های تهران دستور دادند که از چاپ هر روزنامه‌ای به جای آنها خودداری کنند. این روزنامه‌ها تا مدتی به دشواری انتشار می‌یافتند.

مصدق پس از تشکیل کابینه ی جدید خود قانون تفویض اختیارات شش‌ماهه را با شتاب از تصویب گذراند. مصدق طبق این قانون می‌توانست "برای اجرای مواد نه‌گانه ی برنامه ی دولت"، هر گونه لایحه‌ای را که لازم می‌داند، بدون تصویب مجلس، تنظیم و به مرحله ی اجرا بگذارد. مصدق با استفاده از این اختیارات در اول آبان ۱۳۳۱ "لایحه ی قانونی راجع به امنیت اجتماعی" را تصویب نمود. این لایحه امکانات سازمان‌های کارگری و دمکراتیک را برای مبارزه در راه مطالبات سیاسی مستقل محدودتر می‌کرد. ماده ی اول این لایحه به مأمورین انتظامی حق می‌داد که مبارزان را به عنوان "تحریک به اعتصاب و عصیان و نافرمانی و تمرد یا اخلال در نظم و آرامش" بازداشت نمایند و از سه ماه تا یک سال تبعید کنند. تبصره ی ماده ی اول همچنین اعتصاب را در وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی و مؤسسات مربوط به خدمات عمومی و تلفن و تلگراف و رادیو و راه‌آهن دولتی و غیره مطلقاً ممنوع می‌گردد و اعتصاب‌کنندگان را به سه ما ه تا یک سال تبعید محکوم می‌ساخت.[1] این لایحه ی قانونی با اصول قانون اساسی به مصدق زمانی می‌کوشید خود را دشمن سرسخت ناقضین آن جلوه دهد، مغایرت داشت. زد و بندهای زمان انتخابات و نیز این لایحه ی قانونی ارزش سخن‌پردازیهای طبقات غیر پرولتری و غیر زحمتکش را در باره ی آزادی و دمکراسی به خوبی نشان می‌داد.

۳۰ تیر و حوادث پیش از آن برای حزب توده ی ایران و روش آن نسبت به "جبهه ی ملی" و مصدق نکته عطفی بود. روزنامه ی"عصر نو" که به جای "به سوی آینده" منتشر می‌شد، اندکی پیش از زمامداری کوتاه قوام مقاله‌ای منتشر کرد که در آن از کسانی که مصدق را نمایده ی منافع بورژوازی ملی می‌دانستند، انتقاد می‌شد. در این مقاله گفته می‌شد که مبارزه ی مصدق با امپریالیسم انگلستان عملاً به نفع سیاست امریکا انجام می‌گیرد و قبول "کمک" نظامی از امریکا و تجدید قرارداد استخدام مستشاران امریکائی و غیره دلیل بر آن است[2]. با آنکه حزب توده ی ایران از تمام گروههای ترقیخواه و ضد امپریالیست‌ها بارها برای اتحاد در جبهه

۱) روزنامه ی "قرن جدید" ، به جای شماره ۶۸۷ "به سوی آینده" ، ۴ آبان ۱۳۳۱

۲) روزنامه ی "عصر نو" به جای شماره ۵۷۴ "به سوی آینده" ، ۱۴ خرداد ۱۳۳۱

واحد دعوت کرده بود، چنانکه می‌بینیم، خط مشی رسمی حزب نسبت به "جبهه ی ملی" هنوز مبتنی بر عدم اعتماد بود. همچنین با آنکه مسئله ی ماهیت طبقاتی دولت مصدق در داخل حزب مورد بحث بود و پشتیبانی عملی حزب از اقدامات ضد امپریالیستی این دولت از نکاتی که عدم درک ماهیت طبقاتی آن به وجود می‌آورد، به میزان زیاد می‌کاست، ولی به هر حال این خط مشی رسمی حزب را تشکیل نمی‌داد.

در آستانه ی ۳۰ تیر در سیاست عمومی حزب در باره ی مصدق تحولی پدید آمد. "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" در ۲۹ تیر ۱۳۳۱ پیامی منتشر کرد که در آن به طور مستقیم و مشخص از مصدق، آیت‌اله کاشانی، "جبهه ی ملی" و سازمان‌های وابسته به آنها دعوت می‌شد که همراه با سایر نیروهای مخالف امپریالیسم، جبهه ی واحد مبارزه با امپریالیسم به وجود آورند. در این پیام از جمله گفته می‌شد :

"جمعیت ملی مبارزه با استعمار با در نظر گرفتن وضع جدیدی که در روزهای اخیر در صحنه ی سیاست کشور ما به وجود آمده و بدون تردید مستقیماً با سرنوشت نهضت ملی ایران و مبارزات درخشانی که در راه کوتاه کردن نفوذ استعمار نو از کشور خود کرده است، رابطه دارد، وظیفه ی خود می داند که یک بار دیگر به کلیه ی دستجات و افراد ایرانی که مایل به قطع ریشه‌های استعمار از کشور ما هستند . . . راه مبارزات آتی را نشان دهد."[۱]

در این پیام سپس از وضع کشور و حوادثی که موجب سر کار آمدن قوام شد، تجزیه و تحلیل به عمل می‌آمد (مسئولیت عمده به عهده ی"جبهه ی ملی" گذارده می‌شد) و شعارهای مبرم زیر مطرح می‌شود :

۱-ساقط کردن دولت قوام؛

۲-تأمین حداقل آزادی‌های دمکراتیک؛

۳-اخراج مستشاران امریکائی از ارتش و ادارات دولتی و لغو کلیه ی قراردادهای اسارت‌آور علنی و سرّی[۲].

این اقدام جمعیت پاسخگوی نیازمندی‌های کشور بود. روزنامه‌هائی که پیام جمعیت در آنها درج شده بود، در دهها هزار نسخه دست به دست می‌گشت و در شب انتشار شماره‌های این روزنامه‌ها نایاب گردید[۳].

اقداماتی که در پیام "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" پیشنهاد شده بود، برای بسیج مردم اهمیت بسزائی داشت. در اعلامیه ی وکلای "جبهه ی ملی" که چند بار از رادیو پخش گردید از مردم فقط برای تعطیل مغازه‌ها و دکاکین و حفظ آرامش کامل دعوت به عمل آمده بود.[۴]

تحولی که در جنبش حاصل شده و لبه ی تیز مبارزه را علیه شاه متوجه کرده بود، یکی از مشخصات این مرحله مبارزه است. شعارهائی که در ۳۰ تیر علیه شاه و دربار داده شد، به شعار توده ی مردم تبدیل گردید.

---

۱) روزنامه ی "دژ" ، شماره ۶۱۰، ۲۹ تیر ۱۳۳۱

۲) همان جا

۳) همان جا، شماره ۶۱۱، ۳۰ تیر ۱۳۳۱

۴) روزنامه ی "دژ" ، شماره ۶۱۵، ۵ مرداد ۱۳۳۱.

مردم احساسات خود را اکنون علناً بروز می‌دادند. عکس‌های شاه را از اماکن عمومی پائین می‌آوردند. در موقع نواختن سرود شاهنشاهی از جا برنمی‌خاستند. به جای سرود شاهنشاهی اشعار مسخره‌آمیز می‌خواندند.

در چهارم آبان ۱۳۳۱، روز تولد شاه و در آستانه ی آن تظاهرات بزرگی علیه شاه به عمل آمد. در این روزها نیروهای انتظامی اقدامات احتیاطی به عمل می‌آوردند. در سینماها، تآترها، کافه‌ها، مغازه‌ها و حتی مستراح‌های عمومی نیروهای نظامی گمارده بودند. برای جلوگیری از تجمع مردم، آتش‌بازی سنتی را موقوف کردند. با این همه جلوگیری از تظاهرات و ابراز احساسات مردم میسر نگردید . در تمام سینماها اجرای سرود شاهنشاهی با اعتراض جمعی روبرو شد. در سینما "مایاک" مردم عکس شاه را از دیوار پائین آوردند. در سینما "کریستال" با آهنگ سرود شاهنشاهی، اشعار هجوآمیز می‌خواندند و چون تماشاچیان هنگام نواختن سرود شاهنشاهی در تاریکی به پا نمی‌خاستند، به دستور مأمورین شهربانی درها را بسته و چراغ‌ها را روشن کردند و مجدداً سرود شاهنشاهی را نواختند، ولی باز کسی از جا برنخاست. پلیس‌ها با تفنگ به جان مردم افتادند. در سینما "ایران" همه تماشاچیان را توقیف کردند. دامنه ی تظاهرات به خیابانها کشید، تا عده‌ای را متفرق می‌کردند، عده ی دیگری جمع می‌شدند. از بالکن خانه‌ها شعارهای بزرگی علیه شاه و دربار آویخته می‌شد.

حوادث روز ۳۰ تیر که بمثابه ی نمایش عظیم و درخشان احساسات ضد شاه در تاریخ مبارزات سالهای اخیر مردم ایران ثبت است، در تمام روزنامه‌ها ، حتی روزنامه‌های ارتجاعی منعکس گردید. ما در اینجا شرح جریان را از روی نوشته‌های روزنامه مترقی "قرن جدید" که می‌تواند تصور روشن‌تری از این حوادث به دست دهد، ذکر می‌کنیم:

از چند ماه پیش فکر ۴ آبان شاه را به وحشت انداخته بود. افسران مورد اطمینان جلسات منظمی به نام "کمیسیون امنیت ۴ آبان" تشکیل می‌دادند. کمیسیون عده‌ای چاقوکش و اوباش برای این روز اجیر کرده بود. در محل رژه ی سنتی ورزشکاران کنترل شدید برقرار شده بود، که حتی الامکان شاه با مردم روبرو نشود. خط سیر شاه تغییر داده شد. کارت‌های دعوت تحت کنترل پلیس و رکن دوم ارسال می‌شد. به کسی جز مدعوین اجازه داده نمی‌شد تا به میدان امجدیه نزدیک شوند. امجدیه با حلقه ی پلیس محاصره شده بود. با این همه در و دیوار از تراکت‌های ضد شاه و عکس‌هائی که شاه و خواهرش را در کاباره‌های اروپا نشان می‌داد، پر بود. ساعت دو و نیم وقتی که گمان می‌کردند همه کارها روبه‌راه است شاه از پس‌کوچه‌ها خود را به امجدیه رساند و از در مخفی وارد جایگاه شد. پلیس و نظامی‌هائی که با لباس مبدل در لابلای مردم جا گرفته بودند، به "ابراز احساسات" پرداختند. ولی صدای آنان در برابر فریادهای نیرومند مردم که شعارهای ضد شاه می‌دادند، به جائی نرسید. صدای مردم چنان شدید بود که در بلندگوی رادیو هم منعکس گردید و به گوش همه رسید. نظامی‌ها به مردم هجوم بردند. در حدود ۱۰۰ نفر زخمی شده و از امجدیه بیرون برده شدند، عده ی زیادی بازداشت گردیدند. هجوم نظامیان به مردم و مضروب ساختن آنها چنان ناپسند و تأثرانگیز بود که چند تن از مأمورین

سیاسی خارجی در همان آغاز جشن از جا برخاسته و میدان را ترک گفتند. به این ترتیب در امجدیه "نظم برقرار شد" و رژه آغاز گردید. صفوف منظم ورزشکاران در مقابل جایگاه سلطنتی به حرکت درآمدند. در وسط رژه ناگهان فریاد "مرده باد !" از میان صفوف ورزشکاران بلند شد و با هجوم نظامیان صفوف به کلی در هم ریخت. شاه و ملکه ناگزیر شدند در محاصره ی افراد شهربانی و ارتش میدان را ترک کنند.[۱]

دعوت حزب توده ی ایران برای ایجاد جبهه ی واحد در این زمان اهمیت زیاد داشت. مردم عادی از این دعوت پشتیبانی می‌کردند. اعضاء "حزب زحمتکشان" بقایی که بارها علیه اعضای حزب توده ی ایران آنها را تحریک کرده بودند، دست هواداری به سوی اعضای حزب توده دراز می‌کردند. این وضع کسانی را که از این وحدت هراس داشتند، به شدت نگران می‌ساخت. رهبران "حزب زحمتکشان" و بخش بزرگی از انشعابیون حزب توده ایران که خلیل ملکی در رأس آنان قرار داشت و در آن زمان به "حزب زحمتکشان" وارد شده بودند، در ایجاد شکاف نقش عمده داشتند.

در روز ۳۰ تیر ، هنگامی که اعضای "حزب زحمتکشان" دوش به دوش سایر عناصر دمکراتیک برای سقوط دولت قوام مبارزه می‌کردند، در روزنامه ی"شاهد" ، ارگان "حزب زحمتکشان" اعلان تحریک‌آمیزی چاپ شد که در آن گفته می‌شد :

"توده‌ای‌ها هم مأمورند که در میان شما مقاصد سوء خود را اجرا کنند، تا قوام بتواند نقشه ی پلید خود را انجام دهد. فقط از رهبران ملی، فقط از شعارهای ملی پیروی کنید، هشیار باشید!"[۲]

حزب توده ی ایران و سازمان‌های دمکراتیک وابسته به آن پس از ۳۰ تیر برای ایجاد جبهه ی واحد از تمام نیروهای ضد امپریالیستی، در تمام مطبوعات خود به کارزار وسیعی دست زدند. در کارخانه‌ها و روستاها کمیته‌های مشترک ضد امپریالیستی تشکیل شد[۳]، ولی چون حزب هنوز از تمایلات چپ روانه ی سکتاریستی کاملاً نبریده بود،نتوانست اعتماد "جبهه ی ملی" و مصدق را جلب کند. این عامل به میزان زیاد مانع موفقیت این کارزار گردید.

در ماه مهر ۱۳۳۱ در "حزب زحمتکشان" انشعاب روی داد. در ۲۰ مهر ماه بقایی از ریاست حزب استعفا داد و علت استعفای خود را "نفاق افکنی و فراکسیون بازی خلیل ملکی و دار و دسته ی او" ذکر کرد[۴]. با این همه خلیل ملکی و گروهش مجبور شدند از "حزب زحمتکشان" خارج شوند و حزب دیگری به نام "نیروی سوم" به وجود آورند. ارگان مطبوعاتی این حزب نیز به همین نام خوانده می‌شد. بقایی بتدریج علیه مصدق

۱) روزنامه ی "قرن جدید" ، شماره ۶۸۸، ۵ آبان ۱۳۳۱

۲) روزنامه ی "دژ" ، شماره ۶۱۲، ۳۱ تیر ۱۳۳۱

۳) همان جا، شماره ۶۲۵، ۱۶ مرداد ۱۳۳۱

۴) روزنامه ی "نغمه نو" ، ۲۲ مهر ۱۳۳۱

موضع خصمانه اتخاذ کرد. ولی خلیل ملکی همچنان بمثابه ی هوادار مصدق و در عین حال مانع عمده ی نزدیکی او با حزب توده ی ایران باقی ماند.

در این ایام گروههای فاشیستی و به طور عمده "پان ایرانیست" ها و حزب "ناسیونال سوسیالیست" (سومکا) در خیابانها به وحشیگری خود ادامه می‌دادند. آنان زیر شعارهای پشتیبانی از مصدق نیات اصلی خود را پنهان می‌کردند، ولی رهبران آنان عملاً از دربار شاه الهام می‌گرفتند.

این گروهها در ۲۲ مرداد به نمایشگاه خانه وُکس در تهران حمله بردند. در شب ۲۷ مرداد گروههای فاشیستی سومکا در خیابانهای تهران به نمایش پرداختند و به کسانی که روزنامه‌های مترقی را می‌فروختند، حمله‌ور شدند. در همین روز در سینماهای تهران میان کسانی که علیه اجرای سرود شاهنشاهی اعتراض می‌کردند و مخالفین آنها زد و خورد انجام گرفت.

صبح ۲۸ مرداد نیز پان ایرانیست‌ها و اعضاء حزب سومکا با استفاده از روش پرمماشات پلیس زد و خورد دیگری در خیابانها به راه انداختند. آنان هنگام شب به خانه ی صلح در تهران یورش بردند و آن را با نفت آتش زدند. شعله‌های آتش که به خانه‌های اطراف سرایت کرده بود تا نیمه شب ادامه داشت. در شب ۲۹ مرداد از نو برای یک هفته حکومت نظامی اعلام شد.

این قبیل اقدامات فاشیستی از ۳۰ تیر به بعد،در تمام دوران مبارزه بر حسب حوائج ارتجاع گاه تشدید می‌شد و گاه تخفیف می‌یافت. روزنامه ی"ضد استعمار" که به جای "به سوی آینده" منتشر می‌شد، در این باره نوشت :

"مردم ایران دست خونینی را که از آستین پیراهن سیاهان بیرون آمده است، می‌شناسند. این همان دستی است که در زمستان ۱۳۲۵ حکم قتل هزارها تن از قهرمانان آذربایجان را داد و در ۱۳۲۷ درِ زندان‌ها را برای زندانی کردن مبارزان ضد استعمار گشود."[۱]

ولی این اقدامات نتوانست مبارزه ی متشکل کارگران و زحمتکشان را به رهبری حزب توده ی ایران و سندیکاهای دمکراتیک متزلزل سازد. این مبارزه توجه طبقه ی کارگر کشورهای خارجی را نیز به خود جلب کرده بود. در تلگرام فدراسیون سندیکائی جهانی به سندیکاهای کارگری ایران گفته می‌شد :

"فدراسیون جهانی به حوادثی که در کشور شما جریان دارد مانند تظاهرات ضد استعماری ، اعتصابات زحمتکشان آبادان و تهران و اصفهان با توجه و علاقه ی بسیاری می‌نگرد. فدراسیون سندیکائی جهانی به نام هشتاد میلیون زحمتکش که در صفوف آن متشکل گردیده است به خلق و زحمتکشان ایران قهرمان ایران که با فعالیت نیرومند خود علیه فقر، امپریالیسم خارجی و ارتجاع بی‌رحمانه مبارزه می‌کنند، صمیمانه

۱) روزنامه ی "ضد استعمار" ، شماره ۶۳۵، ۲۹ مرداد ۱۳۳۱

درود می‌فرستد . . . فدراسیون سندیکائی جهانی با رضایت کامل مشاهده می‌کند که زحمتکشان ایران به آرزوهای شورای عمومی فدراسیون که در نوامبر ۱۹۵۱ در برلن تشکیل گردید، جامه عمل پوشانیده‌اند ..."[۱]

مبارزه ی کارگران و سایر زحمتکشان علیه امپریالیسم با مبارزه ی آنان به خاطر منافع طبقاتی و حیاتی خود توأم بود. علاوه بر خصلت پیکارجویانه این مبارزه باید اشکال نوین مبارزه ی اعتصابی یعنی به کار بردن شیوه‌های آکتیف به جای شیوه‌های پاسیف را در این اعتصابات خاطر نشان سازیم. در این مورد اعتصاب کارگران ریسندگی سمنان شایان توجه است. این اعتصاب در نتیجه ی تعطیل کارخانه روی داد. کارگران که بیکار شده بودند، افتتاح مجدد کارخانه را مطالبه می‌کردند . پیشه‌وران به پشتیبانی از کارگران برخاستند. بازار شهر تعطیل شد و برای پشتیبانی از مطالبات کارگران دمونستراسیون و میتینگ ده هزار نفری برگزار گردید[۲]. ولی چون خواست‌های کارگران تحقق نیافت، آنان کارخانه را که به وسیله ی سربازان حفاظت می‌شد، اشغال کرده و در آنجا به اعتصاب غذا پرداختند. این اعتصاب که ۴۰ ساعت طول کشید، تمام شهر را به هیجان اورد و از "زن و بچه و پیشه‌ور و بازرگان با شرکت مؤثر خود در تظاهرات از اعتصاب کارگران پشتیبانی به عمل آوردند"[۳]. فرماندار و شورای شهرستان که در اثر هیجان و جنبش عمومی به وحشت افتاده بودند، تعهدنامه‌ای امضا کردندکه به نمایندگان کارگران تسلیم کردند. در این تعهدنامه، بسته شدن کارخانه غیر قانونی اعلام گردیده و افتتاح مجدد کارخانه در ظرف پنج روز و پرداخت دستمزد کارگران در مدت تعطیل کارخانه تضمین شده بود[۴]. ولی صاحبان کارخانه، علیرغم تعهد فرماندار، از باز کردن کارخانه خودداری می‌کردند. کارگران دوباره به مبارزه برخاستند و در۱۳ شهریور (بیش از یک ماه پس از اعتصاب) میان کارگران وسربازان زد وخوردی در گرفت که در نتیجه ی آن پنج نفر کشته و ۲۰ نفر زخمی شدند[۵]. این حادثه کارگران سایر شهرها را به هیجان و جنبش آورد. در۱۴ شهریور به ابتکار کارگران کارخانه چیت سازی تهران نمایندگان ۴۳ سندیکای کارگری تهران جلسه‌ای تشکیل داده و کمیته‌ای برای کمک به کارگران سمنان بوجود آوردند. در سراسر کشور برای همبستگی با کارگران سمنان و کمک به آنان کارزار وسیعی انجام گرفت. کارگران سمنان پس از مبارزه ی طولانی به باز کردن کارخانه خود موفق شدند.

جنبش اعتصابی به خصوص در سه ماه اول پس از ۳۰ تیر تا تصویب لایحه ی قانونی به اصطلاح "امنیت اجتماعی" دامنه ی وسیعی داشت. این اعتصابات در بیشتر رشته‌های صنعتی روی داده و غالباً با پیروزی کامل یا جزئی پایان می‌یافت.

---

۱) همان جا، شماره ۶۳۴، ۲۸ مرداد ۱۳۳۱

۲) روزنامه ی "دژ" ، شماره ۶۲۱، ۱۲ مرداد ۱۳۳۱.

۳) روزنامه ی "دژ" ، شماره ۶۲۶، ۱۷ مرداد ۱۳۳۱ .

۴) همان جا.

۵) روزنامه ی "کارگر باکو" ، ۷ سپتامبر ۱۹۵۲.

ولی تصویب قانون جدید نیز کارگران را نترساند. برعکس مبارزه ی آنان بیش از پیش متشکل‌تر می‌شد و رنگ سیاسی به خود می‌گرفت.

در اواسط آذر ۱۳۳۱ قرار بود دو نفر امریکائی به اصطلاح مأمورین سازمان ملل برای بررسی به کارخانه دخانیات تهران بیایند. کارگران که از این خبر مطلع شده بودند ، کار را رها کرده دسته دسته با شعارهای "امریکائی از کشور ما دور شو!" و "مرگ بر امپریالیسم امریکا و انگلیس !" در مقابل در کارخانه اجتماع کردند . مأمورین سازمان ملل با اطلاع از این وضع از رفتن به کارخانه صرف نظر نمودند[۱].

به علت کشته شدن یک کارگر کفشدوز به دست گروههای فاشیستی، تمام مؤسسات کفاشی تهران در روز ۲۰ دی ماه اعتصاب یک روزه اعلام کردند. این یک اعتصاب متشکل و متحدی بود که تقریباً تمام کارگران کفاشی تهران را در برمی‌گرفت. سه هزار نفر کارگران کفاش در مزار کارگر مقتول اجتماع نمودند. عده ی زیادی از کارگران و نمایندگان سندیکای کارگری راه‌آهن، چاپخانه، سیلو، دخانیات، چیت‌سازی تهران، سیمان، کوره پزخانه، لوله‌کشی، ساختمان و غیره و نیز نمایندگان جوانان دمکرات، سازمان دانشجویان، سازمان زنان با حلقه‌های بزرگ گل در این اجتماع بزرگ حاضر شدند[۲].

هیئت مدیره ی کارخانه کبریت‌سازی "ممتاز" تبریز در ۹ بهمن ۱۳۳۱ سه نفر از کارگران را اخراج کرد. این کار باعث اعتصاب تمام کارگران کارخانه شد. در ۱۲ بهمن کارگران کارخانه‌های نساجی "ظفر" و "کلکته‌چی" شهر تبریز به کارگران کبریت‌سازی پیوستند. کارگران قطعنامه‌ای صادر کرده و در آن استخدام مجدد سه کارگر اخراجی، آزادی جنبش سندیکائی، تعیین حداقل دستمزد را خواستار شدند. در این قطعنامه همچنین قطع فعالیت امپریالیست‌های امریکا در ایران مطالبه می‌شد.[۳]

در ۲۷ اسفند کارگران کارخانه ی پشم‌بافی "صنایع پشم" برای دریافت حق پاداش اعتصاب کردند. هنگامی که کارفرمایان از اجرای این درخواست امتناع کردند، کارگران سایر کارخانه‌های بافندگی "ریسباف" ، "زاینده‌رود" ، "شهناز" ، "شاهرضا" ، "نختاب" ، "وطن" ، نیز به این کارگران پیوستند.

در ۱۷ فروردین کارگران کنسروسازی شاهی برای بازگرداندن نمایندگان کارگران که از کارخانه اخراج شده بودند، اعتصاب کردند.

در ۱۴ اردیبهشت ۲۷۰۰ کارگر کارخانه ی دخانیات تهران اعتصاب کردند. کارخانه را سربازان اشغال نمودند.

---

۱) روزنامه ی "به سوی آینده" ، شماره ۷۲۱، ۱۶ آذر ۱۳۳۱.

۲) روزنامه ی "به سوی آینده" ، شماره ۷۵۰، ۲۲ دی ۱۳۳۱.

۳) روزنامه ی "کارگر باکو" ، ۱۰ فوریه ۱۹۵۳.

در ۹ خرداد کارگران کارخانه ی"هراتی" در یزد برای افزایش دستمزد و اجرای قانون کار اعتصاب کردند. در ۱۰ خرداد کارگران کارخانه ی"اقبال" و ۱۱ خرداد کارگران کارخانه ی"درخشان" به آنان پیوستند.

در اول مرداد در مسجدسلیمان میان کارگرانی که حقوق سندیکائی خود را مطالبه می‌کردند و نیروهای انتظامی زد و خوردی رخ داد که به کشته شدن ۱۰ نفر و زخمی شدن ۵۰ نفر از کارگران منجر گردید.

این بود منظره ی بسیار ناقصی از جنبش کارگری در این مرحله. بسیاری از این اعتصابات یا خصلت سیاسی داشتند و یا برای همبستگی با سایر زحمتکشان انجام می‌گرفتند. این دلیل بر رشد آگاهی طبقاتی کارگران بود. تمام کوشش‌هائی که مانند گذشته برای ایجاد سندیکاهای دولتی و سایر سندیکاهای زرد به عمل می‌آمد، این بار به نتیجه نرسید. "حزب زحمتکشان" نیز در این جهت کوشش‌هائی به عمل آورد و به اصطلاح "اتحادیه‌های ملی" را تشکیل داد. ولی هیچ یک از این اقدامات با موفقیت توأم نبود.

حزب توده ی ایران که کار مخفی را با امکانات علنی توأم کرده بود، به تشکیل یک سلسله سازمان‌های علنی دمکراتیک برای کار در روستا و میان جوانان محصل و زنان و سایر قشرهای مردم یاری رساند.

روستا باید مهم‌ترین عرصه ی فعالیت حزب باشد. ولی حزب توده پس از پرداختن به کار غیرعلنی، توجه لازم به روستاها مبذول نداشت. دشواری‌های ناشی از فعالیت غیرعلنی در روستای نیمه فئودال و کمبود کادرهای حرفه‌ای از علل آن بود. ولی کارهائی که سابقاً در روستا انجام گرفته بود، زمینه نسبتاً مساعدی برای گسترش جنبش به وجود آورده بود. سازمان علنی "انجمن کمک به دهقانان ایران" بر این زمینه به فعالیت آغاز کرد. جنبش خودبه‌خودی روستائیان نیز بر همین زمینه گسترش می‌یافت. این جنبش در بسیاری از مناطق وضع خطرناکی به خود می‌گرفت و از چارچوبی که بورژوازی ملی می‌خواست جنبش را در آن محدود کند خارج می‌گردید. با در نظر گرفتن این وضع، دولت مصدق "لایحه ی قانونی ازدیاد سهم کشاورزان و سازمان عمران کشاورزی" را به تصویب رساند. این لایحه از ۳۸ ماده و ۳ تبصره تشکیل می‌شد. مطابق این لایحه از سهم مالکان ۲۰٪ کسر می‌شد. ده درصد آن به دهقانانی که محصول را عمل آورده بودند، تعلق می‌گرفت و ده درصد دیگر به صندوق عمران و تعاون ناحیه ی مربوط اختصاص می‌یافت که باید طبق نظر شورائی مرکب از نمایندگان دولت و مالکان و کشاورزان (هر کدام یک نماینده) به مصرف برسد.[۱]

این لایحه نمی‌توانست حزب توده ی ایران وسازمان‌های دمکراتیک علنی روستاهارا که به وسیله ی سازمان علنی "انجمن کمک به دهقانان ایران"رهبری می‌شد، قانع کند. آنان معتقد بودند که این لایحه در مقایسه با لایحه‌ای که قوام اجباراً تنظیم کرده بود، گامی است به عقب. با آنکه در لایحه ی مصدق از سهم مالکان ۲۰٪ کسر می‌شد، ولی فقط ده درصد آن به دهقانان می‌رسید و ده درصد دیگر می‌توانست صرف نیازمندی‌های مبرم دهقانان نگردد، زیرا در شوراهائی که مطابق قانون می‌بایست تشکیل شود، اکثریت با

۱) روزنامه ی "ضد استعمار" ، شماره ۶۳۲، ۲۶ مرداد ۱۳۳۱.

نمایندگان مالکان و دولت بود. در طرح قوام از سهم مالکان ۱۵٪ کسر می‌شد، ولی تمام آن بـه دهقانـان داده می‌شد. به‌علاوه حزب توده ی ایران و سازمان‌های دمکراتیـک روسـتاها معتقـد بودنـد کـه در شـرایط موجـود می‌توان مسئله ی واگذاری رایگان اراضی مالکان و فئودال‌های بزرگ را به دهقانان مطرح کرد، زیرا رفرم‌هـای کوچک دیگر کافی نیست و نمی‌تواند دهقانان را قانع کند.

روزنامه ی"روش خلق" که به جای "به سوی آینده" منتشر می‌شد، در سرمقاله ی خود به نام "مبـارزه ی دهقانان برای محو فئودالیسم و مالکیت بزرگ اراضی اوج می‌گیرد" می‌نویسد که این لایحه جنبـه ی نیرنـگ داشته و هدفش بازداشتن دهقانان ایران از مبارزه در راه زمین و آزادی است. روزنامه سپس اضافه می‌کند :

"ولی این نیرنگ طبقه ی حاکمه نه تنها توده‌های وسیع دهقانان را از مبارزه باز نداشت، بلکه امواج مبـارزه وسعت گرفت و به اقصی نقاط ایران بسط یافت . . . مبارزه ی دلیرانه طبقـه ی کـارگر، تـوده‌هـای وسـیع دهقانان را به نشاط آورده است."

و:

"طبقه ی کارگر با تمام قوا به کمک کثیرالعده‌ترین و نیرومندترین متفق خود شتافته است."[1]

"انجمن کمک به دهقانان ایران" نامه ی سرگشاده‌ای به مصدق نوشته در آن ضمن تشریح مفصل وضـع روستاهای ایران، طرح متقابلی برای بهبود وضع دهقانان پیشنهاد نمود. این طرح شامل مواد زیرین بود :

"۱- به منظور آن که عموم دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین به اندازه کـافی آب و وسـایل کـشت و کار به دست آورند، کلیه ی املاک وسیع مزروعی فئودال‌ها، خـان‌هـا و ملاکـین بـین دهقانـان تقسیم شود . . . کلیه ی قروض دهقانان به مالکین بزرگ اراضی، خان‌ها و فئـودال‌هـا بایـد بـه طور قطعی ملغی گردد.

۲- کلیه املاک و اراضی مزروعی خالصه ی دولتی و همچنین کلیه ی املاک مزروعی غـصبی شاه مجانی و بلاعوض بین دهقانان تقسیم شود . . ."

در این نامه همچنین گفته می‌شود :

"نه تنها باید به دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین مساعدت کرد تا بتوانند از خـود آب و ملـک داشـته باشند . . . بلکه به خرده مالکین و دهقانان دولتمند نیز باید کمک کرد تا از زیر بار فشار مـالکین بزرگ و تعدیات مأمورین دولتی آزاد گردند."[2]

مبارزات دهقانان که گاه خصلت خودبه‌خودی داشت، به اشکال مختلف انجام می‌گرفـت. نـادعلی کریمـی، نماینده ی کرمانشاه، به دادستان مـی‌نویـسد کـه در کرمانـشاه دهقانـان خـرمن مالکـان را طعمـه ی حریـق

۱) روزنامه ی "روش خلق"، شماره ی ۶۵۴، ۲۳ شهریور ۱۳۳۱.

۲) روزنامه ی "رها" ، شماره ی ۶۶۶، ۹ مهر ۱۳۳۱.

ساخته‌اند. در برخی از دهات آذربایجان مالکان را از ده بیرون می‌راندند و حتی با نیروی ژاندارم نیز آنان نمی‌توانستند به ده بازگردندو در "تیکه داش" آذربایجان دهقانان در ۱۲ شهریور ۱۳۳۱ میتینگ ۵ هزار نفری تشکیل دادند. دولت برای جلوگیری از توسعه ی روزافزون نهضت دهقانی در این ناحیه اغلب مالکین را مسلح می‌کرد. در برخی روستاهای حومه ی قزوین دهقانان خود سهم مالک را تعیین می‌کردند. دهقانان در برخی نواحی برای عملی کردن مطالبات خود "بست" می‌نشستند. دهقانان دامغان، نوشهر، چالوس، لنگرود، اردکان و سایر نواحی به نحوی فعال مبارزه می‌کردند[۱].

در بسیاری از نواحی، جنبش دهقانی خصلت خودبه‌خودی داشت. این دلیل بر نقص کار حزب در روستا بود. حزب از تمام امکانات برای نفوذ در روستاها استفاده نمی‌کرد. مثلاً حزب می‌توانست همراه با انتقاد اقدامات مصدق که پاسخگوی مطالبات دهقانان نبود، از این اقدامات از جمله از شوراهائی که نماینده ی دهقانان نیز در آن شرکت داشتند، استفاده کند. در بخش دوم قطعنامه‌های چهارمین پلنوم وسیع کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران در باره ی روش حزب نسبت به "جبهه ی ملی" و دولت مصدق این نقص خاطر نشان شده است. در این قطعنامه از جمله گفته می‌شود :

"عدم استفاده از جهات مثبت قانون دکتر مصدق در باره ی ازدیاد سهم دهقانان و تشکیل شورای ده از جمله اشتباهات تاکتیکی مهمی است . . ."

حزب توده ی ایران و سازمان جوانان فعالیت خود را در میان دانشجویان با فعالیت علنی "سازمان دانشجویان دانشگاه تهران" درآمیخته بودند. این سازمان در مدتی کوتاه کوفق شد اکثریت عظیم دانشجویان تهران را در صفوف خود متحد سازد و با دانشجویان سایر شهرها ارتباط برقرار کند، به عضویت "اتحادیه ی بین‌المللی دانشجویان" پذیرفته شود. در ۲۷ اسفند ۱۳۳۱ جلسه ی وسیع شورای "سازمان دانشجویان دانشگاه تهران" تشکیل گردید. دبیر سازمان طی گزارش خود فعالیت ده ماهه ی سازمان را همه جانبه تشریح کرد. این سازمان تمام دانشکده‌ها را دربر گرفته بود. در این مدت شرایط تحصیل و زندگی دانشجویان، به‌خصوص علیه محدودیت‌های سیاسی و اشکال‌تراشی‌هائی که رؤسای دانشگاه ایجاد می‌کردند، مبارزه ی وسیعی به عمل آمده بود. از طرف دانشجویان دانشسرای عالی، دانشکده ی دندان‌پزشکی، دانشکده ی پزشکی شیراز، دانشکده ی پزشکی تبریز، آموزشگاه پرستاری تهران اعتصاباتی انجام گرفته بود. تمام این اعتصابات به وسیله ی "سازمان دانشجویان دانشگاه تهران" پشتیبانی شده بودند. اعتصاب دانشکده ی فنی حادثه ی مهمی در مبارزه ی دانشجویان بود. این اعتصاب به عنوان تصویب آئین‌نامه ی جدید امتحانات و ممنوع شدن امتحان تجدیدی

۱) روزنامه‌های "فردای ما" ، شماره ۶۵۸، ۲۷ شهریور ۱۳۳۱؛ "صبح زندگی"، شماره ۶۷۱؛ "نغمه ی نو"، شماره ۶۷۷، ۲۲ مهر ۱۳۳۱. (این روزنامه‌ها به جای "به سوی آینده" که توقیف می‌شد، انتشار می‌یافتند.)

انجام گرفته بود. مبارزه ی دانشجویان "دانشکده ی فنی" توجه دانشجویان تمام دانشکده‌های دیگر را به سوی خود جلب کرد. به دعوت "سازمان دانشجویان دانشگاه تهران" تمام دانشکده‌های تهران به عنوان همدردی با دانشجویان "دانشکده ی فنی" اعتصاب نیم‌روزه اعلام کردند. دانشگاه به وسیله ی پلیس اشغال شد. ولی با این همه دانشجویان میتینگی تشکیل داده و طی قطعنامه‌ای پشتیبانی خود را از مطالبات قانونی دانشجویان "دانشکده ی فنی" اعلام کردند. پس از این مبارزات دانشگاه ناگزیر شد برخی مطالبات دانشجویان را بپذیرد.

در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰ "سازمان زنان ایران" تشکیل شد. حزب توده ی ایران و تشکیلات دمکراتیک زنان با تلفیق فعالیت غیر علنی خود با فعالیت علنی "سازمان زنان ایران" موفق شدند زنان را بیشتر به مبارزه ی آزادی‌بخش ملی جلب کنند. چون مصدق در کار تدارک طرح جدید قانون انتخابات خود بود، زنان مترقی برای به دست آوردن حق شرکت در انتخابات به فعالیت درخشانی پرداختند. "سازمان زنان ایران" برای تحقق پیام "فدراسیون دمکراتیک بین‌المللی زنان" در باره ی اشاعه ی شعار صلح در آستانه ی تشکیل کنگره ی ملل برای صلح (وین) فعالیت زیادی انجام داد. در تهران، مازندران، گیلان، فارس، اصفهان و سایر نقاط برای شرکت در "کنفرانس ملی زنان به خاطر صلح" کنفرانس‌هائی تشکیل می‌شد و کمیته‌های تدارک انتخاب می‌گردید. فقط در تهران بیش از ۲۰۰ کنفرانس تشکیل شد که در آن ۴۵۰۰ زن شرکت کردند. در این کنفرانس‌ها نمایندگان "کنفرانس ملی زنان به خاطر صلح" انتخاب شدند. در ماه آذر کنفرانس ملی زنان ایران به خاطر صلح تشکیل شد و پیامی به کنگره ی صلح ملل ارسال داشت[۱].

روحیه ی پیکارجوئی در پشت میله‌های زندان نیز حکمفرما بود. در نهم آذر ۱۳۳۱ زندانیان سیاسی زندان تهران اعلام گرسنگی کردند. عده‌ای از آنان به اتهام داشتن "مرام اشتراکی" ، عده‌ای به علت شرکت در اعتصاب عمومی راه‌آهن و یا خودداری از به پا خاستن هنگام نواختن سرود شاهنشاهی و این قبیل اتهامات زندانی شده بودند. زندانیان سیاسی آزادی کسانی را که حکم برائت و یا قرار منع تعقیب آنان صادر شده و به طور کلی بهبود کار نظارت بر زندانها را از طرف دادستانی و مقامات قضائی خواستار بودند. اداره ی زندان‌ها با این زندانیان بمثابه ی زندانیان سیاسی رفتار نمی‌کرد و مدعی بود که حکومت نظامی آنان را محبوس سیاسی نمی‌داند، بلکه فقط "اخلالگر" می‌شناسد. اعتصاب غذا ۱۵۰ ساعت طول کشید و با پیروزی زندانیان سیاسی پایان یافت و دولت مجبور شد با مطالبات قانونی آنان موافقت کند[۲].

چندی بعد ۵۰ تن از دانشجویانی که به استناد لایحه ی قانونی امنیت اجتماعی زندانی شده و با وجود انقضاء دوره ی اعتبار سه ماهه ی این لایحه آزاد نشده بودند، اعتصاب غذا کردند. این دانشجویان به "جرم"

---

۱) روزنامه ی "به سوی آینده" ، شماره ۷۱۴.

۲) روزنامه ی "به سوی آینده" ، شماره ۷۱۶، ۱۲ آذر ۱۳۳۱ و شماره ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹.

تقاضای طرد جاسوسان مستشارنمای امریکائی بازداشت شده بودند. در میان آنان عده‌ای نیز به علت شرکت در جلسه‌ای که برای استماع گزارش نماینده ی کنگره ی صلح وین تشکیل شده بود، توقیف شده و با وجود قرار منع تعقیب هنوز در زندان به سر می‌بردند. به زودی عده ی دیگری از زندانیان سیاسی سایر زندان‌ها برای همدردی دست به اعتصاب غذا زدند. عده ی آنان به ۵۰۰ نفر بالغ شد. اعتصاب غذا ۱۷۴ ساعت به طول انجامید. در روز پنجم اعتصاب، خانواده‌های آنان به مجلس رفتند و در آنجا متحصن شدند. روزنامه‌های دمکراتیک با شعارهائی که در سراسر صفحات روزنامه با حروف درشت نوشته می‌شد، مردم را به پشتیبانی دعوت می‌کردند :

"برادران و خواهران هم‌وطن ! جان ۵۰۰ زندانی در خطر است، به یاری آنها بشتابید !"

این بار نیز وزارت دادگستری عقب‌نشینی کرده و مطالبات کاملاً قانونی زندانیان را عملی ساخت.

به این ترتیب جنبش مردم که برای رهائی از امپریالیسم و در عین حال در راه مطالبات مبرم خود مبارزه می‌کردند، توسعه می‌یافت. در چنین شرایطی امکان عقب‌نشینی برای دولتی نظیر دولت مصدق محذوف بود. برعکس، این محیط دولت مصدق را پیوسته به پیش، به سوی اقدامات قاطع‌تری می‌راند.

مصدق با کسب اختیارات شش ماهه ظاهراً تمام قدرت را به دست گرفته بود. ولی برای درهم‌شکستن مقاومت شاه و امرای ارتش و اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت که اکنون امپریالیست‌های انگلیس و امریکا متفقاً در برابر آن ایستاده بودند، عملاً کار دشوارتری که به مبارزه ی قاطع احتیاج داشت در پیش بود.

در ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ وزارت خارجه ی ایران یادداشتی به سفارت انگلستان فرستاد که در آن گفته می‌شد، شرکت سابق نفت و همچنین دولت انگلستان بدون توجه به حق مسلم دولت ایران برای ملی کردن صنایع نفت خود به طرح دعوای بی‌اساسی در دیوان بین‌المللی دادگستری مبادرت ورزید و دیوان مزبور رأی خود را مشعر بر عدم صلاحیت در رسیدگی به موضوع اعلام نمود. اکنون دولت ایران انتظار دارد لااقل وجوهی که تعلق آن به دولت ایران مورد تصدیق خود شرکت سابق است و تاکنون پرداخت نشده فوراً تأدیه گردد و همچنین وجوه دیگری که متعلق به دولت شاهنشاهی است و در بانک‌های انگلستان تودیع گردیده تحت اختیار دولت شاهنشاهی قرار گیرد. در یادداشت همچنین گفته می‌شد :

"دولت شاهنشاهی با حسن نیتی که در موارد عدیده به ثبوت رسانیده اینک اعلام می‌دارد که به منظور پیدا کردن راه حل برای رسیدگی به مطالبات و دعاوی شرکت سابق در حدود قانون ۹ اردیبهشت ۱۳۳۰ و همچنین دعاوی متقابل دولت ایران حاضر است با نمایندگان آن شرکت وارد مذاکره شود و در صورتی که از طریق مذاکرات مستقیم بین نمایندگان شرکت سابق و دولت شاهنشاهی توافقی در این باره حاصل نگردد، شرکت می‌تواند دعاوی خود را در محاکم ایران اقامه نماید."

ولی ترومن رئیس جمهور امریکا و چرچیل نخست‌وزیر انگلستان در پاسخ این اقدامات دولت ایران پیام مشترکی فرستاده و در آن دوباره پیشنهاد کردند که مسئله ی غرامت شرکت نفت سابق به دیوان بین‌المللی ارجاع شود. طبق نقشه ی ترومن و چرچیل ، در صورتی که ایران با پیشنهادهای آنان موافقت کند، اقدامات زیر به عمل خواهد آمد :

۱- "نمایندگان شرکت نفت انگلیس و ایران برای حمل نفتی که هم اکنون در ایران ذخیره است، اقدام به تهیه وسایل لازم خواهند نمود. و همین که موافقت‌هائی در باره ی قیمت نفت حاصل شود و شرایط فنی برای بارگیری اجازه دهد ، بابت هر مقدار نفتی که بتوان هر چه زودتر حمل کرد پرداخت مقتضی به عمل خواهد آمد"؛

۲- دولت انگلستان "پاره‌ای تضییقات موجود نسبت به صادرات (کالا) را به ایران و نسبت به استفاده ی ایران از (وجوه) استرلینگ نیز مرتفع خواهد ساخت" ؛

۳- "دولت ایالات متحده امریکا فوراً مبلغ ده میلیون دلار بلاعوض به دولت ایران برای کمک به رفع مشکلات بودجه‌ای آن دولت خواهد پرداخت" ؛

این پیشنهادهای امریکا و انگلیس طوفان انزجار و نفرت مردم ایران را برانگیخت. روزنامه ی"آخرین علاج" که به جای "به سوی آینده" انتشار می‌یافت، تحت عنوان "جواب این پیام آن است که باید آن را پاره کرد و دور ریخت" سرمقاله‌ای منتشر کرد. چون مصدق بلافاصله پس از دریافت این پیام، نمایندگان مجلس شورا و سنا را که در این موقع در تعطیل به سر می‌بردند، برای مذاکره به تهران دعوت کرده بود، روزنامه نوشت که رد این پیشنهادها نیازی به دعوت مجلس نداشت.

روزنامه ی"سنگر صلح" که به جای روزنامه ی"شهباز" ، ارگان "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" نشر می‌یافت، اعلامیه ی جمعیت را منتشر ساخت. در این اعلامیه گفته می‌شد که پیام ترومن و چرچیل سندی است که سیاست استعماری انگلستان و امریکا و نقش واقعی آنها را که از بین بردن نتایج مبارزه ی دهها ساله ی مردم ایران است، نشان می‌دهد[۱].

روزنامه‌های وابسته به "جبهه ی ملی" نیز پیام مشترک امریکا و انگلیس را به شدت انتقاد کردند. روزنامه ی"شاهد" به این مناسبت نوشت، آنان که در کاخ ریاست جمهوری امریکا نشسته‌اند، هنوز نمی‌توانند آنچه را که دیروز در چین گذشت و اکنون در خاورمیانه می‌گذرد و فردا می‌تواند در همه جا پیش آید، درک کنند[۲].

۱) روزنامه ی "سنگر صلح" ، ۱۴ شهریور ۱۳۳۱.

۲) روزنامه ی "شاهد" ، ۱۳ شهریور ۱۳۳۱.

نگرانی افکار عمومی چنان شدید بود که حتی روزنامه ی نیمه‌رسمی "اطلاعات" نوشت که محافل اجتماعی ایران با پیشنهادهای انگلیس و امریکا در باره ی مسئله ی نفت موافق نیستند، زیرا این پیشنهادها بر خلاف تمایلات مردم ایران است[1].

مصدق در ۱۶ شهریور در جلسه‌ای مرکب از خبرنگاران داخلی و خارجی نظر دولت را در باره ی پیام امریکا و انگلیس به صورت اعلامیه‌ای منتشر کرد. مصدق در این جلسه نقشه ی ترومن و چرچیل را مورد انتقاد قرار داد و گفت:

"پیام اخیر نشان می‌دهد که اولیاء امور انگلستان در لفافه ی عبارات تازه عیناً و بلکه شدیدتر همان مقاصد سابق خود را دنبال می‌کنند."

و:

"از پیام و شرایط منضمه به آن چنین مستفاد می‌شود که بدین وسیله می‌خواهند یک مسئله ی کاملاً داخلی را به صورت یک اختلاف بین دول درآورند، یعنی نتیجه ی تمام زحمات و مبارزاتی را که دولت ایران در راه دفاع از حق حاکمیت خود متحمل شده و توفیقی را که در دیوان دادگستری بین‌المللی به دست آورده با تحمیل این شرایط از میان ببرند."

ولی موضع‌گیری مصدق در گزارشی که در ۲۵ شهریور ۱۳۳۱ به مجلس شورا داد ، دستخوش تغییر گردید. مصدق که در مورد دولت انگلستان سخت‌گیر بود و می‌گفت "دولت ایران به خود حق می‌دهد که برای حفظ منافع خویش از هر گونه اقدامی ، هرچند منجر به قطع روابط سیاسی بشود، فروگذار نکند" ، در مورد حل اختلاف با شرکت نفت سابق موضع‌گیری ملایم‌تری داشت. مصدق اعلام کرد که اگر شرکت سابق نخواهد دعاوی خود را به مراجع قانونی ایران ارجاع کند دولت ایران حاضر است با شرایط معینی قضاوت دیوان لایحه را قبول نماید. اولین شرط عبارت بود از :

"تعیین میزان تقسیط پرداخت غرامت اموالی که شرکت سابق در موقع ملی شدن صنعت نفت در ایران داشته بر اساس هر قانونی که در یکی از ممالک برای ملی شدن صنایع به کار رفته و شرکت سابق آن را قبول کند."

مصدق در سایر پیشنهادهای مقابل خود همچنین با حل مسئله ی ۴۹ میلیون لیره‌ای که شرکت سابق ضمن ترازنامه ی سال ۱۹۵۰ بابت افزایش حق الامتیاز و مالیات و حق‌السهم ایران از ذخایر به حساب آورده، موافقت کرده اعلام داشت که :

---

۱) روزنامه ی "اطلاعات"، ۱۴ شهریور ۱۳۳۱.

". . . از نظر ابراز نهایت حسن نیت دولت ایران قبول می‌کند که اگر دیوان بین‌المللی دادگستری تمام یا قسمتی از آن وجوه را حق ایران ندانست آن مبلغ به صورتی که دریافت شده دین دولت ایران به شرکت سابق تلقی گردد."

روزنامه‌های دمکراتیک از پیشنهادهای متقابل مصدق با عدم رضایت استقبال کردند. روزنامه ی"رها" در سرمقاله ی خود این پیشنهادها را بررسی کرده خاطر نشان ساخت که نباید با ارجاع مسئله ی غرامت به دادگاه بین‌المللی موافقت شود و به طور کلی در باره ی هر نوع غرامت و یا عدم تعلق ۴۹ میلیون لیره به ایران نمی‌تواند سخنی در میان باشد.

ولی شرایط پیشنهادی مصدق برای دولت انگلستان قابل قبول نبود. به این جهت پاسخ منفی انگلستان و لذا قطع روابط سیاسی برای محافل سیاسی ایران از قبل روشن بود. انتصاب حسین فاطمی به وزارت خارجه برای همین کار انجام گرفته بود.

در ۲۲ مهر ۱۳۳۱ انگلستان طی یادداشتی مطالبات دولت ایران را رد کرده و امتناع خود را از اعزام هیئتی برای مذاکره اعلام داشت. مصدق در ۲۴ مهر در سخنرانی رادیوئی خود تصمیم دولت را در باره ی قطع روابط سیاسی ایران و انگلستان خبر داد.

تصمیم دولت در باره ی قطع روابط سیاسی با انگلستان با شوق و هیجان فراوان توده‌ها مواجه شد. این یک پیروزی بود که مردم ایران در طی یک سال و نیم مبارزه ی خود به دست آورده بودند. "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" به این مناسبت بیانیه‌ای منتشر کرد که در آن گفته می‌شد :

"هشیاری و مقاومت دلیرانه ی شما تا کنون توطئه‌های امپریالیستی را در هم شکسته و نقشه‌های خیانتکارانه ی مزدورانشان را از هم دریده است . . . فشار و خواست شما هیئت حاکمه را وادار کرد که بالاخره به قطع ارتباط سیاسی با غارتگران انگلیسی تن در دهد . . . این اقدام با وجود اینکه بسیار مفید است، ولی به هیچ وجه برای جلوگیری از دسایس دشمنان ملت ایران کافی نیست ... دشمنان ملت ما ... تنها غارتگران انگلیسی نیستند. فراموش کردن جهانخواران امریکائی خطر بزرگی برای استقلال ملی ما به بار خواهد آورد."[۱]

در این بیانیه اخراج تمام مستشاران امریکائی از دولت مطالبه می‌شد.

مجلس در اول آبان طرح پیشنهادی عده‌ای از نمایندگان را در باره ی اینکه مدت اختیارات مجلس سنا باید برابر مدت اختیارات مجلس شورا باشد، با قید سه فوریت تصویب کرد (مجلس سنا برای ۶ سال و مجلس شورا برای ۲ سال انتخاب می‌شد) . بلافاصله پس از تصویب این قانون اعلام شد که دوره ی سنا از این لحظه پایان

۱) روزنامه ی "صلابت شرق" ، به جای "به سوی آینده" ، شماره ی ۶۸۰، ۲۵ مهر ۱۳۳۱.

یافته تلقی می‌شود. به این ترتیب مجلس سنا تعطیل شد و دولت به اظهارات شاه مبنی بر اینکه در این صورت انتخابات سنای جدید باید بلافاصله آغاز شود، وقعی ننهاد.

تصویب قانون تقلیل مدت اختیارات مجلس سنا بدان معنا نبود که مجلس شورا کاملاً تسلیم اراده ی مصدق شده است. میان مجلس و مصدق در این زمان اختلافاتی پدید آمده بود و برخی از اقدامات مصدق با ابستروکسیون مجلس مواجه می‌شد. مثلاً مصدق به علت ابستروکسیون مجلس نتوانست در باره ی قطع رابطه ی سیاسی با انگلستان به مجلس گزارش بدهد و ناگزیر شد این تصمیم را از طریق رادیو اعلام دارد. اقدام مجلس در باره ی سنا بیشتر از نارضائی اکثریت مجلس سنا که قسمتی از اختیارات مجلس را غصب کرده بود، ناشی می‌شد. اصرار مصدق فقط باعث شد که مجلس در این کار تعجیل کند.

تصمیم در باره ی سنا کاری بود که مصدق آشکارا علیه نفوذ شاه انجام می‌داد. پیش از این کار، اقدامات دیگری نیز در این زمینه انجام گرفته بود نظیر بازداشت سرلشکر حجازی، آجودان شاه همراه با برادران رشیدیان، عمال مشهور انگلستان و یا دستور محاکمه ی سرلشکر زاهدی به علت ارتباط با یک دولت اجنبی.

برخی از این اقدامات که محتاج رأی مجلس بود، ظاهراً با تأیید و پشتیبانی تمام "جبهه ی ملی" انجام می‌گرفت، ولی در داخل "جبهه ی ملی" مدتها بود که اختلافاتی بروز کرده بود. موافقت با تمام این اقدامات برای کسانی که با رشته‌های متعدد امپریالیسم و طبقات ارتجاعی کشور ارتباط داشتند، غیر ممکن بود. ولی قطع رابطه ی رسمی با خط مشی "جبهه ی ملی" در شرایط اعتلای جنبش مردم نیز برای آنان خطرناک بود. به این جهت از ظاهر چنین برمی‌آمد که اپوزیسیون داخلی "جبهه ی ملی" از اینکه مصدق با تمام نیرو عمل نمی‌کند، ناراضی است. ولی چنان که حوادث بعد نشان داد آنان (به طور عمده بقایی) در کثیف‌ترین دسیسه‌ها دست داشتند. مثلاً بقایی حمله ی علنی خود را به دولت مصدق در مجلس از آن جا شروع کرد که مصدق مقصرین حوادث خونین ۳۰ تیر را هنوز مجازات نکرده است.

به زودی اختلاف در "جبهه ی ملی" علنی شد. عده‌ای از نمایندگان "جبهه ی ملی" در مجلس تشکیل اپوزیسیون دادند. آیت‌اله کاشانی که از آغاز تشکیل "جبهه ی ملی" با آن همکاری داشت و به ریاست مجلس شورا انتخاب شده بود، به اپوزیسیون پیوست. اختلاف نظر میان کاشانی و رهبرانی از "جبهه ی ملی" نظیر مکی و بقایی از یک سو و مصدق از سوی دیگر همراه با تشدید تضاد میان سیاست دولت مصدق و سیاست امریکا، عمیق‌تر می‌شد. اکنون این اختلافات جنبه ی آشکار به خود گرفته بود. این اختلافات در نتیجه ی مناقشاتی که میان نمایندگان "جبهه ی ملی" در مجلس روی داد، آشکار گردید. کاشانی در دی ماه ۱۳۳۱ به بهانه بیماری در مجلس حاضر نشد، هنگام انتخاب مدیران شورای عالی نفت میان دو جناح "جبهه ی ملی" برخورد شدیدی روی داد و مکی، دبیر "جبهه ی ملی" که عضو شورای نفت بود، در پایان انتخابات از سمت خود استعفا داد. روزنامه ی "به سوی آینده" در این مورد نوشت :

"این اختلافات ریشه ی عمیق دارد . . . نمایندگان جبهه ی ملی افراد نامتجانسی هستند که با سیاستهای امپریالیستی خارجی و عوامل حاکمه ی داخلی بند و بست‌های مختلف دارند."[1]

در اواسط دی ماه اختلاف نظر در "جبهه ی ملی" در جریان مباحثات جدید در مجلس نمودار گردید. دولت لایحه ی قانون جدید انتخابات را به مجلس آورد. مطابق این لایحه عده ی نمایدنگان از ۱۳۶ نفر به ۱۷۲ نفر افزایش می‌یافت. در صورت تصویب شدن این لایحه، حد نصاب تشکیل جلسات به ۸۷ نفر افزایش می‌یافت. ولی چون عده ی نمایندگان مجلس به این حد نمی‌رسید این امکان وجود داشت که مصدق پس از تصویب شدن این طرح، مجلس را خودبه‌خود منحل شده اعلام دارد. نمایندگان از روی سابقه‌ای که از مجلس سنا داشتند، این کار را محتمل می‌شمردند. به این جهت قنات‌آبادی، نماینده ی "جبهه ی ملی" طرحی را که به امضای ۱۶ نفر از نمایندگان رسیده بود، با قید سه فوریت به مجلس ارائه نمود که در آن گفته می‌شد :

"هیچ طرح یا لایحه‌ای به موجب اختیارات اعطائی به جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر نمی‌تواند باعث تعطیل یا فلج شدن مجلس فعلی شود."

عده‌ای از نمایندگان "جبهه ی ملی" که طرفدار مصدق باقی مانده بودند (دکتر شایگان، دکتر معظمی، دکتر حسیبی، زیرک زاده، نریمان، شهیدی و غیره) از ترس اینکه اکثریت مجلس از این طرح پشیبانی کنند جلسه را ترک کرده و آن را از اکثریت انداختند. این کار جنجال زیادی در مجلس به پا کرد.[2]

روز بعد مصدق پیامی از رادیو منشتر ساخت و در آن پس از ذکر خدمات خود به وجود تضاد در داخل "جبهه ی ملی" و تشدید تناقضات گروههای مختلف دستگاه حاکمه اعتراف نمود. مصدق در باره ی عمال امریکا و نمایندگان هوادار امریکا در فراکسیون "جبهه ی ملی" که مقصرین واقعه ی اختلافات در "جبهه ی ملی" و تفرقه در آن بودند، کلمه‌ای به زبان نیاورد. ولی خاطر نشان نمود که عمال امپریالیسم انگلستان برای ساقط کردن او به مانور تازه‌ای در مجلس پرداخته‌اند. مصدق در مورد کسانی که طرح قنات‌آبادی را امضا کرده بودند، گفت که ۳-۲ نفر از آنان در حوادث خونین ۳۰ تیر شرکت مستقیم داشتند. مصدق گفت چون هر اصلاحی باعث نارضائی کسانی می‌شود که سالیان دراز با ناپاکی زندگی کرده‌اند، او قادر به انجام اصلاحات نیست و دشمن نیز از عدم رضایت‌ها حداکثر بهره‌برداری را می‌نماید. او در پایان اعلام داشت که از مجلس تقاضای رأی اعتماد خواهدکرد[3].

مجلس که از تحریکات افکار عمومی علیه خود هراس داشت، در ۱۶ دی ماه به اکثریت قریب به اتفاق (۶۴ نفر از ۶۵ نفر حاضر در جلسه) به دولت مصدق رأی داد. ولی این مبارزه در ۱۸ دی ماه که لایحه ی

---

۱) روزنامه ی "به سوی آینده"، شماره ی ۷۳۶، ۵ دی‌ماه ۱۳۳۱.

۲) روزنامه ی "به سوی آینده" ، شماره ی ۷۴۴، ۱۵ دی ماه ۱۳۳۱.

۳) همان جا، شماره ی ۷۴۷، ۱۸ دی ۱۳۳۱.

تجدید اختیارات مصدق مطرح شد، از نو شدت یافت. پس از سخنرانی عده‌ای از مخالفین، متن نامه ی رئیس مجلس یعنی آیت‌اله کاشانی قرائت شد. در این نامه گفته می‌شد که اعطای اختیارات فوق‌العاده برخلاف قانون اساسی است و تا زمانی که او ریاست مجلس را به عهده دارد، از بحث در باره ی چنین طرح‌هائی در مجلس جلوگیری خواهد کرد. پس از قرائت این نامه جلسه تعطیل شد[1].

با این همه مصدق موفق شد این طرح را به تصویب مجلس برساند. ولی از همین زمان مبارزه ی علنی میان مصدق و مجلس آغاز شد.

همزمان با این مبارزه در داخل "جبهه ی ملی" و مجلس، فعالیت دربار شاه و دسته‌های متعدد فاشیستی که اکنون گروههای "آریا" و "ذوالفقار" و غیره نیز به آنها افزوده شده بودند، شدت یافت. عناصر جنایتکار مشهور نیز که جنایات خود را آزادانه انجام می‌دادند، برای کمک به این دسته‌ها بسیج شده بودند. این جنایتکاران اغلب با "ویلیز" های نظامی حرکت می‌کردند. لبه ی تیز این بیدادگری علیه اعضاء و فعالین حزب توده ی ایران و سازمان‌ها و روزنامه‌های وابسته به آن متوجه بود. این اوباش فروشندگان روزنامه‌های دمکراتیک را کتک می‌زدند و مأموران حکومت نظامی با خونسردی به آنان می‌نگریستند.

حادثه ۹ اسفند ۱۳۳۱ هدف این تدارکات را نشان داد. شاه طبق نقشه ی قبلی می‌بایست تصمیم خود را در باره ی خروج از کشور به بهانه معالجه اعلام دارد و در عین حال این شایعه پخش گردد که به علت نارضایتی از سیاست دولت شاه تصمیم به استعفا دارد. عناصر فاشیست و اوباش از قبل بسیج شده بودند که در مقابل کاخ سلطنتی گرد آمده و از شاه تقاضا کنند که کشور را ترک نکند. در عین حال نقشه ی حمله به خانه‌ای که مصدق در آن زندگی و کار می‌کرد برای نابود کردن او تدارک شده بود.

شب ۹ اسفند پیام شاه در باره ی اینکه قصد سفر خارجه دارد، از رادیو پخش شد. بقیه کارها نیز طبق نقشه آغاز گردید. "تظاهرکنندگانی" که به نفع شاه شعار می‌دادند با اتومبیل به سوی کاخ سلطنتی به حرکت درآمدند. عده‌ای که چاقوکش‌های معروف در رأس آنها قرار داشتند به خانه ی مصدق حمله‌ور شدند. ولی این نقشه در نتیجه ی اقدامات به موقع توده ی مردم عقیم ماند. در خیابان‌ها زد و خوردی انجام گرفت. مصدق موفق شد خانه ی خود را ترک کند و اقدامات لازم به عمل آورد. رئیس ستاد عوض شد. عده‌ای که به شرکت در این توطئه مظنون بودند بازداشت شدند.

تظاهرات و نمایش‌ها و میتینگ‌های مردم تهران تقریباً چهار روز ادامه داشت. اگر "جبهه ی ملی" در ۳۰ تیر مبتکر عمده و حزب توده ی ایران نیروی بسیج‌کننده عمده ی مبارزه ی مردم بود، این بار حزب توده ی ایران و "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" هم مبتکر و هم نیروی بسیج‌کننده این مبارزه بودند. بیست و هشت نفر از اعضای فراکسیون "نهضت ملی" (طرفداران مصدق پس از انشعاب در "جبهه ی ملی"، اکنون خود را

---

۱) مذاکرات مجلس، جلسه ی ۱۸ دی ماه ۱۳۳۱.

"نهضت ملی" می‌نامیدند) در ساعت ۹ شب اعلامیه‌ای صادره کرد و تصمیم خود را به مبارزه با این توطئه ابراز داشتند[۱]. ولی این تصمیم دارای هیچ گونه نیروی سازمانی نبود.

"جمعیت ملی مبارزه با استعمار" در ۱۰ اسفند اعلامیه‌ای صادر کرد و در آن برای تشکیل جبهه ی واحد دعوت به عمل آورد. در این اعلامیه گفته می‌شد :

"جمعیت ملی مبارزه با استعمار از همه مردم ضد استعمار، از تمام سازمان‌های دمکراتیک و افراد و دستجاتی که مدعی مبارزه با استعمارند، از آقای دکتر مصدق و همکاران ایشان دعوت می‌نماید که برای تشکیل جبهه ی واحدی از تمام نیروهای ضد امپریالیستی به منظور در هم شکستن توطئه خائنانه‌ای امپریالیستی که دربار در مرکز آن قرار دارد، برای قطع نفوذ امپریالیست‌های امریکائی و انگلیسی همکاری و تشریک مساعی نمایند."[۲]

این جمعیت در همین روز دمونستراسیون عظیمی برای پشتیبانی از شعارهای خود تشکیل داد.

در ۱۱ اسفند در نقاط مختلف شهر ده ها میتینگ و دمونستراسیون با شعارهای ضد امپریالیستی تشکیل شد. با پلیس و سربازان زد و خوردهائی رخ داد. بیش از ۲۰۰ نفر بازداشت شدند، در حدود ۶۰ نفر مجروح گردیدند و عده‌ای نیز مقتول شدند. در مقابل سفارت امریکا میتینگ بزرگی تشکیل شد که در آن علیه امپریالیسم امریکا شعار می‌دادند. در این میتینگ از طرف مأموران نظامی گاز اشک‌آور به کار رفت[۳].

"جمعیت ملی مبارزه با استعمار" اعلام کرد که در ۱۲ اسفند میتینگ عظیمی در میدان بهارستان تشکیل خواهد شد. ولی کامیون‌هائی که با سربازان مسلح به مسلسل در خیابان‌های اصلی و چهارراه‌ها مستقر شده بودند، راه را به میدان بهارستان سد کردند. به این جهت در نقاط مختلف شهر ده ها میتینگ موضعی تشکیل گردید که ده ها هزار نفر در آن به تظاهرات پرداختند. در این میتینگ‌ها شعارهائی برای تشکیل جبهه ی واحد و نیز شعارهائی علیه شاه داده می‌شد و قطع مذاکره با امپریالیست‌های انگلیس و امریکا مطالبه می‌گردید. تظاهرکنندگان با شعار "برچیده باد این سلطنت !" محاکمه و مجازات شاه را طلب می‌کردند[۴].

به این ترتیب توطئه شکست خورد و مبارزه ی مردم علیه سلطنت نیرومندتر گشت. در عین حال حوادث این روزها، مناسبات میان مصدق و حزب توده ی ایران را که تا کنون چندان روشن نبود، روشن‌تر کرد. میان آنان تفاهم و اعتماد بیشتر به وجود آمد. از سوی دیگر در نتیجه ی این حوادث، میان دو جناح "جبهه ی ملی" سابق مررزبندی نهائی انجام گرفت. گروه کاشانی و بقایی و مکی به پشتیبانی از شاه برخاست، ولی مصدق در

---

۱) روزنامه ی "به سوی آینده" ، شماره ی ۷۹۰ ، ۱۰ اسفند ۱۳۳۱.

۲) همان جا.

۳) همان جا، شماره ی ۷۹۲، ۱۲ اسفند ۱۳۳۱، و روزنامه ی "کیهان" ، ۱۱ اسفند ۱۳۳۱.

۴) روزنامه ی "به سوی آینده" ، شماره ی ۷۹۳، ۱۳ اسفند ۱۳۳۱.

راه طرد او می‌کوشید. به طوری که از گزارش مصدق در یکی از جلسات خصوصی مجلس پس از حوادث ۹ اسفند برمی‌آید، مصدق پیش از این حوادث به شاه اعلام کرده بود که اگر او کنار نرود، اقدام به رفراندم خواهد کرد. به این جهت حادثه ۹ اسفند بیش از آنکه برای نابود کردن مصدق باشد، برای نمایش "علاقه"ی مردم به شاه از طرف دربار و نظامیان تدارک شده بود. در واقع نیز در شب همان روز، دربار طی اعلامیه‌ای خبر داد که شاه طبق تقاضای مردم از سفر خود منصرف شده است. جناح انشعابی "جبهه ی ملی" در حوادث "۹ اسفند" از شاه پشتیبانی معنوی و عملی کامل به عمل آورد.

دکتر بقایی پس از این حوادث طی سلسله مقالاتی که در روزنامه ی"شاهد" ، ارگان "حزب زحمتکشان" منتشر کرد، به توجیه مواضع خود پرداخت. از این مقالات چنین برمی‌آید که اختلافات داخلی "جبهه ی ملی" از زمان حوادث ۳۰ تیر آغاز شده بود. مهم‌ترین مسئله‌ای که بعدها این گروه را نگران می‌ساخت، امکان نزدیکی مصدق با حزب توده ی ایران و نیرومنتر شدن این حزب بود. برای نشان دادن این واقعیت به قسمتی از سلسله مقالات بقایی اشاره می‌کنیم. او می‌نویسد : در این روزها مصدق در جلسه خصوصی مجلس گفت که او به شاه پیشنهاد کرده است که برود و در غیر این صورت رفراندم انجام خواهد داد. بقایی پس از ذکر این مطلب سؤال می‌کند چرا مصدق که در تمام مسائل به مردم مراجعه می‌کرد، در این مورد با کسی مشورت نکرد. آیا او قصد تغییر رژیم را دارد و آیا اکنون زمان تغییر رژیم فرارسیده است؟ آیا مصدق می‌تواند به کمک ارتشی که در نتیجه ی اشتباهات خود میان آن طرفدار ندارد، از قیام عشایر جلوگیری کند؟ آیا مصدق می‌تواند به کمک ارتش کنونی مانع کمونیست ها شود که پس از رفتن شاه حکومت را به دست نگیرند؟ سپس بقایی در مقاله خود می‌نویسد که روز جمعه عده‌ای از این آقایان (طرفداران مصدق و اعضای حزب توده ی ایران) در خانه دکتر فاطمی جمع شده و در باره ی همکاری مذاکره کردند. از آن زمان ما شاهد همکاری کامل دولت با حزب توده ی ایران هستیم. بقایی سپس اضافه می‌کند، ولی آقای دکتر مصدق شما هنوز نمی‌دانید که کمونیست‌ها چقدر حیله‌گرند. نبش‌ها و مازاریک‌ها را به خاطر آورید. مگر کمونیست‌ها بعد از همه این‌ها برای ما دیکتاتوری به وجود نخواهند آورد و دشمنان نهضت را بر سر ما نخواهند نشاند. به این جهت ما در شرایط کنونی با رفتن شاه مخالفت کردیم و بدون ترس از هر گونه افترا و اتهام نظر خود را بیان داشتیم[۱].

این اعتراف صریح آن بخشی از "جبهه ی ملی" بود که نه فقط از جنبش جدا شده بود، بلکه به دشمنان آن پیوسته بود. پس از این، در مجلس فقط "نهضت ملی" مرکب از ۲۸ نماینده و در خارج از آن توده ی کثیرالعده غیر متشکلی از میان بورژوازی ملی و خرده بورژوازی شهری طرفداری خود را از مصدق حفظ کردند.

اختلاف با شاه جنبه ی آشکار به خود گرفته بود. امپریالیسم انگلستان برای سرنگون کردن مصدق به کارزار علنی پرداخت. نارضائی امپریالیسم امریکا نیز، که امید خود را از مصدق برای حل مسئله ی نفت از

۱) روزنامه ی "شاهد" ، شماره ی ۸۹۹ ، ۲۴ اسفند ۱۳۳۱.

دست داده بود، افزایش یافت. امپریالیسم امریکا عدم رضایت خود را علناً ابراز می‌داشت و در عین حال برای ساقط کردن دولت مصدق و تعویض آن با دولت مطیع‌تری مخفیانه تدارک می‌دید. مصدق در چنین شرایطی فقط با اتکا به حزب توده ی ایران و سایر نیروهای دمکراتیک می‌توانست خود را از این وضع نجات دهد. آنچه که در آخرین تحلیل نتایج فلاکت‌بار برای جنبش به بار آورد، این بود که مصدق توانائی همکاری نزدیک با عناصر دمکراتیک را در خود نیافت و حزب توده ی ایران نیز به نوبه خود برای کمک به مصدق در این زمینه نرمش لازم از خود نشان نداد.

پس از برخوردهای علنی میان شاه و مصدق، زمانی که شاه نخواست با مسافرت خود به خارج دست و پای مصدق را آزاد بگذارد، مصدق تصمیم گرفت محدودیت‌های بیشتری برای شاه ایجاد کند. مصدق اسرار داشت که از نمایندگان مجلس هیئتی برای حل اختلاف میان شاه و دولت تشکیل شود. این هیئت تشکیل شد و اکثریت آن را طرفداران مصدق تشکیل می‌دادند. این هیئت ۸ نفری گزارشی تهیه کرد که در آن از جمله گفته می‌شد :

"نظر به اینکه موافق اصل ۳۵ متمم قانون اساسی سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده و طبق اصل ۴۴ متمم شخص پادشاه از هر گونه مسئولیت مبراست و از طرفی طبق همین اصل و اصل ۴۵ متمم مسئولیت اداره ی امور مملکتی به عهده وزرا و هیئت دولت می‌باشد، بدیهی است که اداره و مسئولیت امور مملکتی از کشوری و لشکری از شئون مقام شامخ سلطنت نبوده و حقوق هیئت دولت و وزیران است که در اداره ی امور وزارت‌خانه‌های مربوطه به نام اعلیحضرت همایونی سعی و کوشش در اجرای مقررات قانونیه نموده و منفرد او مشترکاً از عهده مسئولیت در مقابل مجلس شورای ملی برآیند."

مسئله ی عمده عبارت بود از برکنار کردن شاه از امور ارتش. در قانون اساسی گفته می‌شود که "فرمانفرمائی کل قشون برّی و بحری با شخص پادشاه است".

پس از آنکه گزارش "هیئت هشت نفری" آماده شد، مصدق در ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ از رادیو پیامی به مردم ایران فرستاد. مصدق در این پیام محافل درباری را به مداخله در امور سیاسی و نقض قانون اساسی متهم می‌کرد. ولی مصدق در این مورد نامی از شاه نبرد و فقط به اطرافیان او (از جمله به مادر و خواهر شاه) اکتفا ورزید.

در ۲۵ فروردین قرار بود مجلس به گزارش "هیئت هشت نفری" رسیدگی کند. ولی در نتیجه ی ابستروکسیون مخالفین این کار به جلسه ۲۷ فروردین موکول شد.

"جمعیت ملی مبارزه با استعمار" می‌خواست پیش از این جلسه میتینگی تشکیل دهد، ولی به علت جلوگیری مقامات دولتی این میتینگ عمومی به صورت تظاهرات و میتینگ‌های جداگانه درآمد. در مواردی

با نیروهای انتظامی زد و خوردهای خونین روی داد. در این روز کارگران عده ای از کارخانه‌ها اعتصاب کردند و اکثر مغازه‌ها بسته شدند.

برای اینکه امکان تشکیل جلسه از مجلس سلب شود، نمایندگان مخالف به بهانه ی سفر تهران را ترک کردند. به این جهت جلسه ی مجلس در ۲۷ فروردین نیز تشکیل نشد. ولی مردم تهران در این روز با پشتیبانی سازمان‌های سیاسی مختلف به تظاهرات پرداخته و علیه خرابکاری در کار مجلس اعتراض کردند. در این روز همه جا کار تعطیل شده بود. بیش از ۱۰۰ هزار نفر در تظاهرات شرکت کردند. بیش از ۱۰۰ نفر بازداشت و ۴ نفر زخمی شدند و یک نفر نیز به قتل رسید[۱].

مجلس تا ۲۰ اردیبهشت نتوانست جلسه ی خود را تشکیل دهد. ولی در این روز نیز جلسه فقط چند دقیقه تشکیل شد. رفتار مخالفین باعث کشمکش و مناقشات شدید میان نمایندگان مجلس شد. در بالکن تماشاچیان میان طرفداران مصدق و بقایی زد و خوردی روی داده و جلسه تعطیل شد. در ۱۷ خرداد برای بررسی گزارش "هیئت هشت نفری" کوشش دیگری به عمل آمد ولی باز به علت زد و خوردی که نمایندگان مخالف به وجود آوردند، جلسه تعطیل شد.

در این زمان توطئه ی دیگری تدارک می‌شد. بقایی که در فکر نخست وزیری بود، در این توطئه شرکت فعال داشت، توطئه‌گران به رهبری بقایی و سرلشکر زاهدی، سرلشکر افشارطوس، رئیس شهربای را که از هواداران جدی مصدق بود، ربوده به قتل رساندند و جسد او را در حوالی تهران پنهان کردند. به زودی این جنایت کشف شد و عده‌ای از توطئه‌گران بازداشت گردیدند. رسیدگی به پرونده نشان داد که دکتر بقایی در این کار شرکت داشته است. دولت لایحه‌ای برای سلب مصونیت از بقایی به محلس برد. ولی این لایحه مورد بحث قرار نگرفت، و آن را به کمیسیون حقوق مجلس دادند تا به نحوی در آنجا دفن گردد.

فرمانداری نظامی علاوه بر بازداشت کسانی که در این قتل شرکت داشتند، سرلشکر فضل‌اله زاهدی، سناتور سابق را نیز به فرمانداری احضار کرد. ولی زاهدی به جای حاضر شدن در فرمانداری، در مجلس متحصن شد. در این زمان دکتر معظمی، رئیس جدید مجلس نیز گفت تا زمانی که امنیت او تضمین نشود، در مجلس متحصن خواهد ماند. زاهدی بعد مخفی شد و فقط در زمان کودتای ۲۸ مرداد دوباره به صحنه آمد.

وضع وخیم شده بود. از یک طرف مجلس به علت ابستروکسیون مخالفین فلج شده بود و از طرف دیگر بمثابه ی ارگان انتخابی وجود داشت و نمی‌شد آن را نادیده گرفت. اکنون تقریباً چهار ماه بود که مصدق در مجلس اکثریت نداشت. به علاوه نمایندگانی نظیر حائری‌زاده و قنات‌آبادی و بقایی که از "جبهه ی ملی" خارج شده و فراکسیون خود را به نام "نجات نهضت" تشکیل داده بودند، همراه با دربار شاه و امرای ارتش در توطئه‌هائی که علیه دولت ایجاد می‌شد، شرکت مستقیم داشتند.

---

۱) روزنامه ی "پراودا"، ۱۷ آوریل ۱۹۵۳.

مراجعه به آراء عمومی برای انحلال مجلس تنها چاره ی کار بود. مصدق در ۲۳ تیر اعلام کرد که برای تعیین نظر مردم نسبت به مجلس، می‌خواهد به آراء عمومی مراجعه کند. مصدق در عین حال اظهار داشت که اگر اکثریت مردم به انحلال مجلس رأی موافق بدهند، او بلافاصله انتخابات جدید را اعلام خواهد کرد. ضمناً مصدق با استفاده از اختیارات قانونی خود می‌خواست لایحه ی قانونی جدیدی در باره ی نحوه انتخابات تصویب کند. در ۲۴ تیر عده‌ای از نمایندگان طرفدار مصدق از نمایدگی مجلس استعفا دادند.

شاه که این وضع را می‌دید و می‌خواست حق انحلال مجلس را برای خود حفظ کند، موافقت کرد که اگر مصدق از انجام رفراندم امتناع کند، او خود فرمان انحلال مجلس را صادر کند. ولی مصدق با این کار موافقت نکرد.

مصدق در ۵ مرداد ۱۳۳۲ نظر خود را در باره ی لزوم رفراندم از رادیو اعلام کرد. او در پیام خود گفت که :

"اکنون بیگانگان با تمام قوا می‌کوشند که در صفوف متحد ملت ایران رخنه کنند. متأسفانه در مجلس شورای ملی هم که حقاً می‌بایست بزرگترین مرکز مبارزه با این گونه افکار باشد، کانونی برای مقاصد شوم آنها تشکیل شده است. در این مجلس گروهی از مخالفین و ایادی سیاست بیگانه با بعضی از منحرف شدگان می‌کوشند که زمام امور را به دست دولتی بدهند که بتواند مطالع بیگانگان و منافع آنان را تأمین کند و برای انجام این منظور تریبون مجلس را وسیله ای برای تبلیغات خود قرار داده‌اند."

در ۶ اردیبهشت وزیران نحوه ی انجام رفراندم را به تصویب رساندند. رفراندم از ۱۲ تا ۱۹ مرداد ابتدا در تهران و سپس در سایر شهرستانها انجام گرفت. مبارزه ی مشترک حزب توده ی ایران و سازمان‌های دمکراتیک و هواداران مصدق پیروزی را در رفراندم تأمین کرد. در این رفراندم ۲ میلیون نفر شرکت کردند و ۹۹ درصد آنان به انحلال مجلس رأی دادند (فقط اهالی شهرنشین در رفراندم شرکت داشتند) . این یک پیروزی بزرگ مردم بود. این پیروزی نیروهای ضد امپریالیست بود که در میان آنها حزب توده ی ایران نقش مهمی داشت. این حقیقتی است که حتی دشمنان نهضت آن را پنهان نمی‌دارند. مصطفی فاتح در کتاب خود می‌نویسد :

"چنان که پیش‌بینی می‌شد دسته‌های موافق دولت، به خصوص اعضای حزب توده در این رفراندم شرکت کرده و انحلال دوره ی هفدهم مجلس شورای ملی را تأیید کردند."[۱]

تمام حوادث دوران مبارزه به خاطر ملی کردن صنعت نفت حاکی بر نیروی بسیج‌کننده حزب توده ی ایران است. هر بار که حزب به طور جداگانه عمل می‌کرد، این واقعیت به خوبی به چشم می‌خورد. مثلاً در آستانه ی رفراندم در روز۳۰ تیر به مناسبت سال‌روز "یکشنبه ی خونین" دو دمونستراسیون برگزار شد. "جبهه ی ملی" از تمام طرفداران مصدق برای شرکت در دمونستراسیون که می‌بایست پیش از ظهر تشکل شود، دعوت به

۱) مصطفی فاتح. "پنجاه سال نفت ایران"، صفحه ی ۶۲۲.

عمل آورده بود. در این دمونستراسیون فقط ۲۰ هزار نفر شرکت کردند. بعد از ظهر حزب توده ی ایران و سازمان‌های وابسته به آن دمونستراسیون دیگری تشکیل دادند. خبرنگار خبرگزاری "فرانس پرس" در تلگرام خود که با شتاب و پیش از پایان دمونستراسیون ارسال شده، خبر می‌دهد :

"عصر امروز ۳۰ هزار نفر اعضاء حزب توده ی ایران با شعار "پیروزی با مردم است" از میدان بهارستان عبور کردند. هر لحظه دسته‌های تازه‌ای از تظاهرکنندگان در صفوف بی‌پایان وارد میدان می‌شدند و شعار می‌دادند : "یانکی، به خانه خود بازگرد!" ، "ایران باید از گرفتن کمک امریکا و کمک اصل ۴ خودداری کند!"[۱]

۳– کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، سقوط دولت دکتر مصدق و نقش امپریالیسم امریکا در این کودتا

موفقیت‌های جنبش آزادی‌بخش ملی و اتحاد نیروهای ضد امپریالست که در جریان مبارزه تحقق می‌یافت، موجبات نگرانی ارتجاع را فراهم می‌آورد. امید اینکه مسئله ی نفت به دست دولت مصدق حل شود، در نتیجه ی تحولاتی که در حیات اجتماعی روی داده بود، در هم ریخت. نامه ی توأم با اتمام حجت ایزنهاور رئیس جمهور امریکا به مصدق آخرین کوششی بود که در این راه به عمل آمد. ایزنهاور در این نامه عملاً شرایط توافق با انگلستان را به ایران دیکته می‌کرد و به خصوص از ایران طلب می‌کرد که برای اختلاف با انگلستان، ایالات متحده ی امریکا را بمثابه ی"حکم" بپذیرد[۲]. ولی این کوشش نیز به جائی نرسید، زیرا هدف‌های آزمندانه ی ایالات متحده اکنون دیگر آشکارتر شده بود.

به این ترتیب وضع ایران صورت جدی به خود گرفته بود. مسئله ی تغییر رژیم سلطنت تکیه‌گاه داخلی امپریالیسم در دستور روز قرار داشت. جهت ضد امریکائی جنبش نیز آشکارتر می‌شد. روزنامه ی "به سوی آینده" می‌نویسد:

". . . امروز از سرتاسر ایران این فریاد به گوش می‌رسد : "یانکی گو هوم" . . . بر در و دیوار شهرهای دور و نزدیک، روی دیوار خانه‌های امریکائیها، روی اتوبوس و حتی روی البسه ی آنها این شعار دیده می‌شود. موج نفرت و غضب مردم جاسوسان امریکائی را همه جا دنبال می‌کند. جاسوسان امریکائی حتی در دورترین دهات ایران هم ایمنی ندارند. . . ."[۳]

---

۱) روزنامه ی "پراودا"، ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۳.

۲) همان جا ، ۴ اوت ۱۹۵۳.

۳) روزنامه ی "به سوی آینده" ، شماره ۷۴۴.

امپریالیسم امریکا از پیشرفت جنبش انقلابی هراس داشت. مصطفی فاتح در باره ی حوادث مربوط به جریان رفراندم می‌نویسد :

"در خلال این احوال در امریکا نگرانی بسیاری راجع به وضع ایران پیدا شده بود و محافل سیاسی امریکا معتقد شده بودند که نفوذ حزب توده رو به تزاید می‌باشد و اگر وضع همین طور ادامه یابد، مخاطراتی در پیش است که ایران در پشت پرده ی آهنین قرار گیرد. و ضربت بسیار عظیمی به سیاست کلی کشورهای غرب وارد آید."[1]

این نگرانی در تمام مطبوعات غرب نیز انعکاس یافته بود. مجله ی"تایم" در ماه ژوئیه نوشت :

"هنگامی که به دکتر مصدق گفته می‌شود که روش ناسازگار او کشورش را به کمونیسم سوق می‌دهد، وی این اتهام را مسخره کرده و انکار می‌کند. ولی ارباب بصیرت آگاه هستندکه رخنه ی حزب توده ی ایران در ادارات دولتی به اندازه‌ای پیشرفت کرده است که اکنون در برخی از موارد سیاست دولت را آنها تنظیم می‌کنند."[2]

مجله ی امریکائی "نیوزویک" در ۹ اوت مقاله ی جالبی نوشت که در آن گفته می‌شد:

"حزب توده موقعیت خاصی پیدا می‌کند. تظاهرات منظم افراد این حزب در روز سی‌ام تیر که در آن بین ۳۵ تا ۵۰ هزار نفر شرکت کردند و شماره ی آنها از تظاهرکنندگان دیگر که طرفدار دولت بودند، فزونی داشت، نشانه ی قوت گرفتن کمونیست‌ها در ایران می‌باشد. این حوادث نشان می‌دهد که ممکن است دکتر مصدق نخست وزیر ایران به زودی یا کمونیست‌ها را در اداره ی امور دولتی شرکت دهد و یا در مقابل آنها با شکست مواجه شود. یکی از هدف‌های حزب توده از بین بردن نفوذ غرب در این کشور می‌باشد . . . ناسیونالیسم ضد انگلیسی دکتر مصدق و حملات او علیه استعمارگران خارجی با برنامه ی کمونیستهای ایران مطابقت داشت. صرف نظر از اینکه مصدق با حزب توده موافق یا مخالف باشد، این حزب از وی پشتیبانی کرد ولی ضمناً حق انتقاد از وی را نیز برای خود محفوظ نگاه داشت . . . مصدق چندین بار در لحظات بحرانی پشتیبانی حزب توده را مورد قبول قرار داد و البته حزب توده نیز از این موفقیت‌ها حداکثر استفاده را کرده است."[3]

این مقاله که حقایق را نسبتاً با واقع‌بینی ذکر کرده است، از سرنوشت نفوذ حزب در ایران به شدت ابراز نگرانی می‌کند.

---

۱) مصطفی فاتح. "پنجاه سال نفت ایران" ، صفحه ی ۶۶۲.

۲) همان جا.

۳) مصطفی فاتح. "پنجاه سال نفت ایران" ، صفحه ی ۶۶۳.

مقامات رسمی و رجال دولتی امریکا نیز به همین نحو اظهار نظر می‌کردند. مثلاً در نامه ی دولت امریکا به مصدق در باره ی اینکه اگر ایران در مسئله ی نفت با انگلستان به توافق نرسد، امریکا از دادن "کمک" اقتصادی به ایران خودداری خواهد کرد، همچنین به علت آزادی عملی که گویا دولت ایران برای به اصطلاح "فعالیت کمونیستی" قائل شده، "ابراز نگرانی" می‌شود.[۱]

روز ۲۹ ژوئیه، وزیر خارجه امریکا در مصاحبه ی مطبوعاتی خود بار دیگر اعلام کرد که :

"تشدید فعالیت حزب غیر قانونی توده در ایران و اغماضی که دولت ایران نسبت به فعالیت حزب مزبور روا می‌دارد، باعث نگرانی امریکا گردیده و موجب شده است که اعطاء کمک از طرف امریکا به ایران را مشکل‌تر سازد."[۲]

و سرانجام، ایزونهاور در مصاحبه ی مطبوعاتی ۱۵ مرداد ۱۳۳۲ از توسعه ی نفوذ کمونیست‌ها در آسیا ابراز نگرانی جدی نموده گفت : موفقیت مصدق در رفراندم نتیجه ی استفاده ی او از کمونیست‌ها بود و امریکا برای جلوگیری از توسعه ی نفوذ کمونیسم در کشورهای آسیا و از جمله در ایران باید اقدامات لازم به عمل آورد. ایزنهاور تأکید کرد که "ما مصمم به این کار هستیم".[۳]

این تصمیم پس از ملاقات ایدن و ایزنهاور اتخاذ شد. آنان به این نتیجه رسیده بودند که زمان برکنار کردن مصدق از مقام نخست وزیری و تعویض او با آدم "مناسب‌تر" فرارسیده است.[۴]

مسئله ی راهی که امپریالیست‌ها و ارتجاع داخلی برای اجرای این تصمیم در پیش خواهند گرفت، ایجاد تردید نمی‌کرد. این فقط یک راه بود و آن هم کودتای نظامی با کمک مستقیم امریکا. آلن، مفسر روزنامه ی"نیویورک پست" در مقاله ی خود اشارات مستقیمی در این مورد دارد. او می‌گوید :

"دولت مصدق امسال سقوط خواهد کرد . . . این دولت به احتمال به وسیله ی ارتش سرنگون خواهد شد . . . ارتش ایران، ارتش دلاوری است که به خصوص با ایالات متحده امریکا پیوند نزدیک دارد. امریکا ارتش ایران را با سلاح‌های معاصرتجهیز می‌کند و افراد آن را تعلیم می‌دهد."[۵]

در این مقاله سپس پاسخ دالس به این پرسش که سقوط مصدق چه تأثیری در روابط ایالات متحده با ایران خواهد داشت، ذکر می‌شود. دالس به این سؤال پاسخ می‌دهد :

"هر دولتی که در ایران کمونیستی نباشد، برای ما بهتر از این دولت خواهد بود. . ."[۶]

---

۱) روزنامه ی "پراودا" ، ۱۲ ژوئیه ۱۹۵۳.

۲) مصطفی فاتح. "پنجاه سال نفت ایران" ، صفحه ی ۶۶۱.

۳) همان جا، صفحه ی ۶۶۲-۶۶۳.

۴) روزنامه ی "پراودا" ، ۹ اوت ۱۹۵۳.

۵) روزنامه ی "کارگر باکو" ، ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۳

۶) روزنامه ی "کارگر باکو" ، ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۳

به این ترتیب تدارک کودتای نظامی که از مدتها پیش طرح شده بود، در دستور فوری روز قرار گرفت. محافل دمکراتیک ایران، آمدن ژنرال شوارتسکف را در ۱۸ مرداد به ایران و ملاقات او را با شخص شاه با تدارک کودتا مربوط می‌دانستند. شوارتسکف سابقاً رئیس مستشاران امریکائی در ژاندارمری ایران بود.

مصدق در ۲۱ مرداد اعلام کرد که بر پایه ی رفراندم، مجلس را منحل می‌کند. شاه نمی‌توانست با این کار موافقت کند، زیرا صدور فرمان انحلال مجلس را از حقوق خود می‌دانست. فردای انحلال مجلس شاه فرمان عزل مصدق و نخست وزیری سرلشکر فضل‌اله زاهدی را صادر کرد. ابلاغ فرمان به مصدق می‌بایست همزمان با حمله ی ناگهانی واحدهای آماده ی نظامی، بازداشت فاطمی وزیر خارجه و برخی از وزرا و سرلشکر ریاحی رئیس ستاد و عده‌ای دیگر انجام گیرد.

سرهنگ نصیری فرمانده ی گارد سلطنتی مأمور ابلاغ فرمان شاه و بازداشت مصدق بود. ولی رهبری حزب توده ی ایران که از جزئیات این توطئه اطلاع حاصل کرده بود، دکتر مصدق را متوجه جریان کرد. روزنامه ی"شجاعت" منتشره به جای "به سوی آینده" در باره ی این کودتا نوشت :

"محافل دولتی در باره ی تدارک کودتا از طریق عناصر آزادیخواه مطلع شدند و زمانی که سرهنگ نصیری به معیت کامیون‌های حامل سربازان مسلح و زره‌پوش برای بازداشت نخست وزیر آمد، خود او به وسیله ی محافظانی که در اقامتگاه مصدق مستقر بودند، بازداشت گردید. به این ترتیب کودتا تحقق نیافت. کسانی نظیر وزیر امور خارجه و وزیر راه که به وسیله ی قسمت دیگری از گارد سلطنتی توقیف شده بودند، آزاد شدند. خود شاه که برای احتیاط قبلاً به رامسر رفته بود، همراه با ملکه با هواپیمای شخصی به بغداد گریخت.

ساعت پنج بعد از ظهر ۲۵ مرداد، طرفداران مصدق در میدان بهارستان میتینگی برپا کردند. در این میتینگ شعارهائی علیه دربار داده می‌شد : دربار خائن، دشمن مردم است! کسانی را که با شوارتسکف‌ها ملاقات می‌کنند، باید از سر راه مردم برانداخت !

کمی بعد جمعیت عظیم تظاهرکنندگانی که به دعوت "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" دمونستراسیونی تشکیل داده بودند، وارد میدان بهارستان شدند. آنان شعار می‌دادند : "مرگ بر توطئه‌گران دربار !" ، "زنده‌باد جبهه ی واحد مردم ایران در مبارزه با استعمار !" ، "مردم ایران خواستار اخراج جاسوسان امریکائی از کشور است !" ، "زنده‌باد توده ی مردم !"[1]

ولی کشور آبستن حوادث جدید بود. امپریالیسم امریکا تصمیم داشت کار را یکسره کند. چندی بعد مجله ی"خواندنیها" خبر داد که هندرسن سفیر امریکا که یک روز پس از فرار شاه وارد تهران شد، چند ساعت پس از ورود خود با مصدق ملاقات نمود و به او رسماً اعلام کرد که امریکا با تمام نیرو از ادامه ی زمامداری او

۱) روزنامه ی "شجاعت" ، ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ .

جلوگیری خواهد کرد و به مصدق توصیه کرد که استعفا بدهد[1]. به طرفداران شاه در واحدهای ارتش استان‌ها دستور داده شده بود که مراکز استانداری را اشغال کنند. در خود پایتخت نیز توطئه جدیدی تدارک می‌شد.

این بار حزب توده ی ایران و سازمان‌های دمکراتیک فریب خورده و از خود هشیاری نشان ندادند. ارتجاع با تمام وسایل وارد میدان شد. شب ۲۷ مرداد تمام دار و دسته‌های فاشیستی و اوباش بسیج شده به بیدادگری پرداختند. رهبری حزب توده ی ایران که نمی‌خواست در چنین لحظاتی به پرووکاسیون کشانده شود و موجبات مداخله ی نیروهای ارتش و پلیس را فراهم آورد، به اعضای حزب دستور داد پراکنده شده به خانه‌های خود بروند و بهانه ای برای زد و خورد و تصادم به دست ندهند. کودتا روز ۲۸ مرداد انجام گرفت. این بار نیز کودتا با شبیخون و چپاول عناصر فاشیست و اوباش آغاز شد. این وضع باعث شد که نتوان به ماهیت اقداماتی که تدارک شده بود، پی برد. فقط در حدود ساعت ۱۰ صبح، حرکت مشکوک واحدهای نظامی این فکر را به وجود آورد که تمام این اقدامات تدارکی برای کودتا بوده است.

وضع در این روز با وضع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ یا حتی ۹ اسفند ۱۳۳۱ تفاوت اساسی داشت:

۱) در آن زمان، به خصوص در ۳۰ تیر مسئله ی مبارزه علیه قوام و ابقای مصدق مطرح بود و در آغاز علیه شاه شعار داده نمی‌شد. شعارهای ضد شاه فقط در پایان این حوادث پدید آمدند و در عین حال شعارهای اصلی نبودند. به این جهت عناصر طرفدار شاه با آن که بازگشت مصدق را نمی‌خواستند، خطر مهلکی نیز متوجه خود نمی‌دیدند. ولی اکنون لبه ی تیز جنبش علیه شاه و طرفداران او متوجه بود و مسئله ی هست و نیست آنان در میان بود.

۲) در آن زمان "جبهه ی ملی" یکپارچه بود و تمام نیروی این جبهه با نیروهای سازمانهای دموکراتیک و حزب توده ی ایران ، با آنکه میان آنان اتحاد رسمی وجود نداشت، واحد کلی را تشکیل می‌دادند . ولی اکنون نه فقط "جبهه ی ملی" تجزیه شده بود ، بلکه قسمتی از آن به طور فعال علیه مصدق مبارزه می کرد . این مبارزه هم از طریق مطبوعات (مثلاً روزنامه ی"شاهد" ارگان "حزب زحمتکشان ملت ایران" در روز کودتا فرمان شاه را در باره ی انتصاب زاهدی به نخست وزیری منتشر کرده و به سود او به تبلیغ پرداخته بود[2]) و هم به وسیله ی نیروی افراد انجام می گرفت .

۳) این بار گروههای فاشیستی که تمرین و تجربه فراوان داشتند ، در اختیار ارتجاع بودند . این عاملی بود که در ۳۰ تیر وجود نداشت و در ۹ اسفند به میزان کمتری خود نمائی می‌کرد .

۴) در آن زمان وسعت دامنه ی اقدامات نیروهای دموکراتیک برای ارتجاع تا حدودی غیر منتظره بود . ولی اکنون ارتجاع در این مورد تجربه ی لازم به دست آورده بود .

---

۱) روزنامه ی "پراودا"، ۲۳ اوت ۱۹۵۳.

۲) جزوه "۲۸مرداد" ، منتشره از طرف کمیته مرکزی حزب توده ایران ، صفحه ی ۴۹.

۵) این بار امپریالیسم امریکا مستقیماً وارد میدان عمل شده بود . و در این مورد ، چنان که دیدیم قبلاً اخطارهای جدی به مصدق کرده بود و با این کار حتی پرستیژ خود را به خطر انداخته بود . چنین وضعی ، با وجود پشتیبانی معنوی امریکا از ارتجاع ، در موارد دیگر وجود نداشت .

۶) و سرانجام در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ خود مبارزه تا درجه ی معینی به ابتکار "جبهه ی ملی" به عمل آمده و در ۹ اسفند حمایت از مصدق به دعوت نمایندگان "نهضت مقاوت" انجام گرفته بود . ولی اکنون چنین نبود .

در این شرایط جدید که هر اقدامی با دشواری و مسئولیت خاصی توأم بود ، رهبری حزب توده ی ایران به این نتیجه رسید که لااقل موافقت مصدق را برای دعوت از مردم به مبارزه با توطئه ارتجاع جلب نماید ، تا بدین وسیله حزب و سایر سامانهای دموکراتیک بتوانند شعار "دفاع از دولت قانونی منتخب مجلس" را اعلام دارند .

این احتمال وجود داشت که اگر حزب توده ی ایران مستقلاً وارد عمل می شد ، از دو سو در معرض آتش قرار می گرفت. و این ترس بی پایه نبود. نکته ی عمده‌ای را که باید درنظر داشت ، این است که مصدق می ترسید ابتکار و قدرت را از دست بدهد . این تصور که حزب توده ی ایران با استفاده از شرایط ممکن است قدرت را به دست بگیرد ، مصدق را نگران می‌ساخت . در اینجا نقش خائنانه ی رویزیونیست های انشعابی به اصلاح "نیروی سوم" نیز تأثیر خود را باقی گذاشت . آنانکه هوادار مصدق باقی مانده و اعتماد او را به دست آورده بودند ، نقش تفرقه افکنی به عهده گرفته و میان نیروهای دموکراتیک و مصدق جدائی می‌انداختند . مطبوعات این گروه اکنون تا حدود معینی نقش هدایت کننده داشتند و به مثابه ی بیانگر تمایلات مصدق و اطرافیان او خودنمائی می کردند . به این جهت این واقعیت که مطبوعات این گروه و سایرمطبوعات بورژوائی همزمان با نظامیان وارد میدان شدند ، ایجاد شک و بد گمانی می‌کرد. صبح ۲۸ مرداد این مطبوعات با شعارهائی علیه حزب توده ی ایران انتشار یافتند[۱]. به علاوه روزنامه‌های انشعابیون از طرفی مردم را به آرامش و آسوده‌خیالی دعوت می‌کردند و از طرف دیگر بورژوازی رادیکال را علیه حزب توده ی ایران تحریک می‌نمودند.

مثلاً روزنامه ی"نیروی سوم" که به وسیله ی خلیل ملکی منتشر می‌شد در روز کودتا سرمقاله‌ای منتشر کرد که در آن به صراحت گفته می‌شد که اکنون دیگر از طرف شاه خطری وجود ندارد، خطر عمده از جانب حزب توده ی ایران است[۲]. روزنامه ی دیگر این دار و دسته، یعنی روزنامه ی"رهائی کار و اندیشه" که به وسیله ی انور خامه‌ای یکی دیگر از انشعابیون انتشار می‌یافت، نوشت : پس از سرکوب دربار، این مرکز جنایت

۱) جزوه ی "۲۸مرداد" ، منتشره از طرف کمیته ی مرکزی حزب توده ایران ، صفحه ی ۴۹.

۲) روزنامه ی "نیروی سوم" ، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

و توطئه، باید حزب توده، این مرکز خیانت را ریشه‌کن کرد[1]. این مقاله‌ها نسبت به شعار حزب توده ی ایران در باره ی ایجاد جبهه ی واحد عدم اعتماد به وجود می‌آوردند و ایجاد نفاق می‌کردند.

رهبری حزب توده ی ایران با توجه به مراتب مذکور تصمیم گرفت با مصدق تماس بگیرد، در باره ی فعالیت خود با او توافق کند، آمادگی خود را برای اقدام اعلا م دارد و به او توصیه کند که از رادیو مردم را برای مبارزه دعوت نماید. ولی مصدق اظهار داشت که او بر وضع مسلط است، نیازی به اقدام نیست و هر اقدامی می‌تواند فقط بهانه‌ای برای پرووکاسیون گردد. در قطعنامه ی چهارمین پلنوم کمیته ی مرکزی "در باره ی خطای رهبری حزب توده ی ایران در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲" در این مورد گفته می‌شود :

اعضای هیئت اجرائیه ". . . پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد با آنکه خطر کودتا را پیش‌بینی می‌کردند ولی وقوع آن را بدین نزدیکی نمی‌دیدند. پس از شروع کودتا و بروز ابهام در درک ماهیت حوادث روز ۲۸ مرداد برای آنکه مبادا اقدامی در جهت مخالف سیاست مصدق بکنند، به مصدق تلفن کردند، بدان اکتفا نمودند و به اطمینان دادن او که دولت بر اوضاع مسلط است اطمینان یافتند و پس از آنکه حادثه بسط یافت و جنبه ی خطرناک آن آشکارتر شد، مجدداً به مصدق تلفن کردند و وقتی مصدق گفت کاری از من ساخته نیست، هر کاری از دستتان برمی‌آید، بکنید، اول کار را از کار گذشته شمردند و سپس در ساعت سه بعدازظهر خواستند کاری کنند ولی ارتباطات حزبی در اثر دستور دو بعد از ظهر . . .عملاً فلج شده بود."

تردیدی نیست که لحظه ی مناسب از دست رفته بود. اگر در صبح اقدام می‌شد، این کار می‌توانست مزایای زیرین را داشته باشد :

۱) ارتجاع هنوز کار آرایش نیروهای خود را به پایان نرسانده بود

۲) افسران ارتش ممکن بود در حال تشتت باقی بمانند، زیرا بخشی از آنان خود را تابع دولت و وزارت دفاع یعنی مصدق می‌دانستند و بخش متزلزل نیز به کمک اقدامات مردم که ضامن پیروزی مصدق بود، می‌توانست به جنبش بپیوندد و برای این کار محمل قانونی یعنی دستور مقام بالاتر را در دست داشت. ولی این بخش افسران که عدم فعالیت از جانب مصدق و مردم و دورنمای پیروزی ارتجاع را می‌دید، در نیمه ی دوم روز ۲۸ مرداد موضع‌گیری خود را به سود ارتجاع انجام داد.

۳) بعد از ظهر رادیوی تبریز خبر داد که نظامیان قدرت را در این شهر به دست گرفته‌اند.

۴) کمی بعد رادیوی تهران به وسیله ی توطئه‌گران اشغال شد و زاهدی از نهانگاه خود بیرون آمده بود، از رادیو اعلام کرد که طبق فرمان شاه مقام نخست وزیری را به دست گرفته است.

---

۱) روزنامه ی "رهایی کار و اندیشه" ، شماره ۳۴، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

۵) و سرانجام گردآوری تمام نیروها اکنون به مراتب دشوارتر و لذا اقدام با خطر به مراتب بیشتری همراه بود.

چنین بود اوضاع و احوال در روز کودتا که هر ساعت آن شرایط جدیدی پدید می‌آورد و وضع را تغییر می‌داد. و اینها بود عللی که رهبری حزب نتوانست در این روز کاری انجام دهد.

ولی هر قدر هم این عوامل قوی باشند، چهارمین پلنوم وسیع کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران آنها را برای اینکه حزب در روز کودتا ناظر عادی حوادث باقی ماند، کافی ندانست . در قطعنامه ی این پلنوم گفته می‌شود که علیرغم علل عینی امکان استفاده از شرایط وجود داشت و حزب "می‌توانست دست به اقدامات سریع و مجدانه بزند."

جای بحث نیست که اگر تزلزل و نوسان خاص بورژوازی ملی نبود، حوادث کاملاً در مسیر دیگری جریان می‌یافت . اغماض تقریباً یک ساله ی مصدق نسبت به دار و دسته‌های فاشیستی به آنان امکان داد تا به نیروی کم وبیش متشکلی مبدل شوند و در لحظه ی لازم ضربات جدی به جنبش وارد سازند. باقی ماندن مستشاران نظامی امریکا در ایران و نیز مؤسسه‌ای که برای تحقق "اصل چهارم ترومن" ایجاد شده بود، برای توسعه ی جاسوسی و توطئه‌های ضد انقلابی شرایط فراهم می‌آورد. از اخبار روزنامه‌های دمکراتیک معلوم می‌شود که زاهدی تا روز کودتا در ساختمان "اصل چهارم" پنهان بود. روزنامه ی "مردم" اطلاعاتی منتشر کرد حاکی بر اینکه بانک ملی ایران در روز کودتا طبق چک شماره ی ۷۰۳۳۵۲ صادره ازطرف مدیر عامل مؤسسه ی"اصل چهارم" مبلغ ۳۲/۶ میلیون ریال در ازاء ۳۹۰ هزار دلار برای بسیج گروه‌های هوادار شاه پرداخت کرده است.[۱]

ضعفی که مصدق در برابر مرتجعین غدار نشان می‌داد، نابخشودنی است. آنان که در انواع توطئه‌ها دست داشتند، یا آزاد به سر می‌بردند و یا پس از بازداشت دوباره آزاد می‌شدند تا به فعالیت کثیف خود ادامه دهند. و سرانجام مصدق به نیروی ارتجاع و امکانات شاه در ارتش کم بها می‌داد. او فکر می‌کرد که با به دست گرفتن مقام وزارت دفاع انتصاب شخص مورد اطمینان خود به ریاست ستاد (در ۹ اسفند) می‌تواند ارتش را تابع خود سازد. به همین جهت بود که مصدق نسبت به تمام تذکرات احتیاطی و به تمام نشانه‌های کودتای در حال تدارک با بی‌اعتنائی می‌نگریست.

حزب توده ی ایران بارها وجود خطر را به مصدق تذکر داد.حزب توده ی ایران در ۱۶ شهریور ۱۳۳۱ پس از پیروزی مردم در ۳۰ تیر نامه ی سرگشاده‌ای به مصدق نوشت که در آن گفته می‌شد:

« آقای دکتر مصدق نخست وزیر ! توطئه ای به صورت یک کودتای نظامی علیه استقلال و حاکمیت ملی ایران در شرف تکوین است که بی گمان شما وقوف دارید. ملت ایران میخواهد بداند ، در برابر توطئه ی

۱) روزنامه ی "مردم" ، ۶ شهریور ۱۳۳۲.

خطرناکی که هدفی جز لگدمال کردن پیروزی های نهضت ملی ایران ندارد، چه نقشه ای از جانب شما به عنوان رئیس دولت طرح شده است.»[1]

در نامه پس از شرح تاریخچه ی مبارزه ی مردم در راه ملی کردن صنعت نفت ، چنین آمده است:

«... امپریالیست ها در این مرحله به کسی احتیاج دارند که مانند شما این همه تعهد در برابر ملت نسپرده باشد و آسان تر از شما بتواند عقب گرد کند ... از این جهت از ماهها پیش امکان وقوع توطئه ی کودتامانندی در ایران پیش بینی میشد...»[2]

هشدار «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» در پیام ۷ اردیبهشت ۱۳۳۳۲ صورت باز هم مشخص تری دارد. در این پیام گفته میشد که به رهبری شاه و هندرسن و سفیر امریکا و به کمک کاشانی ، رئیس مجلس شورا یک کودتای نظامی در حال تکوین است که برانداختن دولت مصدق و سر کار آوردن سرلشگر زاهدی و یا حسین علاء هدف آن است. [3]

مصدق به تمام این هشدارها با نظر بی اعتمادی مینگریست و حتی زمانی که روز و ساعت دقیق کودتائی که می بایست به دست سرهنگ نصیری انجام گیرد ، به مصدق اطلاع داده شد ، او اقدامات احتیاطی به عمل نیاورد و فقط زمانی که خبردار شد که واحدهای مأمور کودتا وارد میدان شده اند، دست به کار شد.

رهبری حزب توده ی ایران در این مورد در خور سرزنش است. زیرا با اینکه حزب ، به طوریکه پس از کشف سازمان افسری معلوم شد، بیش از ۶۰۰ افسر از رسته های مختلف ارتش در اختیار داشت، اقدامات لازم به عمل نیاورد.

علاوه بر اینها باید اضافه کنیم که هم مصدق و هم حزب توده ی ایران پس از فرار شاه دچار غفلت و آسوده خیالی شدند.

در حزب توده ی ایران در فاصله ی ۴ روزی که میان حمله ی اول ارتجاع در ۲۵ مرداد و یورش دوم آن که به کودتای ۲۸ مرداد منجر شد، از نو تمایلات چپ روانه اوج گرفت. رهبری حزب نتوانست از این چپ روی جلوگیری کند و در نتیجه شعار جمهوری دموکراتیک توده ای اعلام شد و این امر از طرف مصدق به مثابه ی کوشش برالی برکناری او و به دست گرفتن حکومت از جانب حزب توده تلقی گردید.

اشتباهات حزب توده ی ایران در قطعنامه های چهارمین پلنوم کمیته ی مرکزی به شرح زیر تعیین شده است:

---

۱) روزنامه ی «رزم آوران» منتشره به جای «به سوی آینده» ، ۱۶ شهریور ۱۳۳۱

۲) روزنامه ی «رزم آوران» منتشره به جای «به سوی آینده» ، ۱۶ شهریور ۱۳۳۱

۳) روزنامه ی «شهباز» ، ارگان « جمعیت ملی مبارزه با استعمار» ، ۲۷ اردیبشت ۱۳۳۲

۱)سیاست حزب در مورد بورژوازی ملی و دولت مصدق که ناشی از چپ روی و سکتاریسم در تاکتیک حزب بود و به ویژه برخی اقدامات چپ روانه در فاصله ی بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد موجب رمیدگی بورژوازی ملی شده بود.

۲)عدم آمادگی و تدارک حزب برای مقابله با کودتا ، اگر چه حزب از یک سال پیش یعنی از زمان سر کار آمدن قوام خطر کودتا را پیش بینی میکرد.

۳)غفلت رهبری حزب و سرگیجه‌ای که در نتیجه ی موفقیت (به ویژه پس از شکست اولین حمله ی ارتجاع در ۲۵ مرداد) دامنگیر آن شده بود.

۴)عدم تشخیص ماهیت کودتائی حوادث ۲۸ مرداد در آغاز و پر بها دادن به امکانات و قاطعیت مصدق، کم بها دادن به امکانات دشمن و فقدان هر گونه تحرک از جانب رهبری در قبال کودتای ۲۸ مرداد، عدم اقدام به بسیج مردم که برای مبارزه آمادگی داشتند، دنباله‌روی در روز ۲۸ مرداد از بورژوازی ملی که به صورت استفسار از مصدق و احتراز از اقدام مستقل سریع بر اساس تحلیل صحیح جریان درآمد.

تمام آنچه گفته شد، برای موفقیت کودتائی که به وسیله ی دربار شاه و محافل نظامی و با کمک مستقیم امپریالیسم امریکا انجام گرفت، امکان به وجود آورد. ایزنهاور رئیس جمهور امریکا در باره ی نقش این کشور در کودتای ایران با صراحت می‌گوید : در نتیجه ی کمک امریکا به ایران بار دیگر آزادی نجات یافت[۱].

نامه ی محرمانه‌ای که نلسون روکفلر ، صاحب بزرگترین انحصارات نفتی "استاندارد اویل اف نیوجرسی" چند سال پس از کودتای ۲۸ مرداد به ایزنهاور نوشته به وضوح تمام نشان می‌دهد که سیاست امریکا درایران از منافع چه کسانی دفاع می‌کرد و مجری اوامر چه کسانی بود. روکفلر در این نامه از سیاست امریکا در کره جنوبی، تایوان، ویتنام جنوبی و غیره به علت این که در این سیاست به جنبه‌های نظامی مسئله به زیان عوامل اقتصادی بیش از حد تکیه می‌شود، انتقاد می‌کند و سیاست امریکا را در ایران به عنوان نمونه‌ای از سیاست صحیح ذکر کرده می‌نویسد :

"نمونه ی عملی آن چیزی که من در نظر دارم، تجربه ی ایران بود که به طوری که شما به یاد دارید من مستقیماً با آن سروکار داشتم. ما از راه کمک اقتصادی توانستیم به نفت ایران راه یابیم و اکنون در اقتصاد این کشور مواضع محکم و پایدار بدست آورده ایم . تحکیم مواضع اقتصادی ما در ایران به ما امکان داد تا تمام سیاست خارجی این کشور را تحت کنترل خود در آوریم و به خصوص ایران را برای ورود به پیمان بغداد قانع سازیم."[۲]

---

۱) مجله ی "تهران مصور"، ۲۵ اسفند ۱۳۳۶.

۲) روزنامه ی "پراودا" ، ۱۸ فوریه ۱۹۵۷.

به این ترتیب جنبش آزادی بخش خلقهای ایران در نتیجه ی مساعی مشترک امپریالیسم امریکا و انگلیس و ارتجاع داخلی بار دیگر شکست خورد . تزلزل و خصلت دوگانه ی بورژوازی ملی به میزان زیاد به این امر کمک نمود . این عامل نیز که نیروهای دموکراتیک به ویژگیهای لحظه پی نبردند و از تمام امکانات ناشی از این ویژگیها استفاده نکردند ، موفقیت ارتجاع را تسهیل نمود .

جنبش مردم در این سالها برای بالا بردن سطح آگاهی سیاسی توده ها دارای اهمیت عظیم بود . این جنبش تجربه ی توده ها را در مبارزه به خاطر آزادی غنی تر کرد .

جنبش آزادی بخش ملی ایران در این مرحله دارای اهمیت جهانی بزرگ نیز بود . ملی کردن صنعت نفت ایران و کوششهائی که برای اخراج امپریالیسم در ایران انجام گرفت ، کشورهای خاور نزدیک و میانه را به حرکت درآورد . روزنامه ی "نیویورک تایمز" در شماره ی اول اکتبر ۱۹۵۱ خود نوشت که شکست سیاسی انگلستان در ایران یک سلسله واکنشهائی در خاور نزدیک به وجود آورد . برای جلوگیری از این واکنش، وظیفه بزرگی در برابر دیپلماسی لندن و واشنگتن قرار گرفته است .

در واقع نیز به زودی جنبش ملی کردن صنعت نفت بحرین و کویت را فرا گرفت . در مصر مبارزات ضد امپریالیستی پدید آمد ، به نحوی که دولت مصر برای آرام کردن افکار عمومی تصمیم گرفت قرارداد سال ۱۹۳۶ انگلیس و مصر را فسخ کند . کوششی که انگلستان برای انعقاد قرارداد جدید به منظور تثبیت امتیاز نفت عراق به کار می برد ، موج جدید جنبش ضد امپریالیستی را در این کشور برانگیخت . جنبش ضد امپریالیستی خلقها مانع تحقق نقشه های نظامی و اقتصادی امپریالیسم در این کشورها می شود . گسترش این جنبش در مراحل بعد و در شرایط جهانی مساعدتر طرد کامل امپریالیسم را از خاور نزدیک و میانه کاملاً میسر ساخته است . اکنون برای این مبارزه شرایط باز هم مساعدتر به وجود آمده است .قدرت روزافزون کشورهای سوسیالیستی و بیش از همه اتحاد شوروی ضامن پیروزی خلقها است . رشد موفقیت آمیز اقتصاد کشورهای سوسیالیستی و کمک آنها به پیشرفت اقتصاد و صنایع کشورهائی که در راه آزادی خود مبارزه می کنند ، در تناسب میان نیروی خلقهای کشورهای مستعمره و وابسته از یک سو و نیروی امپریالیسم از سوی دیگر تغییر جدیدی پدید آورده و می آورد . خطر سرکوب جنبشهای آزادی بخش ملی به کمک مداخله ی مستقیم امپریالیستها زمینه را از دست می دهد . اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی با توطئه کشورهای امپریالیستی علیه آزادی ملل دیگر به مقابله می پردازند . تمام این عوامل کار مبارزه ی خلقها را برای آزادی کامل و نهائی آنها از اسارت امپریالیسم بسیار تسهیل می کند.

اگر در گذشته نیروهای آزادیخواه این بیم را داشتند که کشورهای امپریالیستی با بهانه جوئی بتوانند آتش جنگ جهانی جدیدی را برافروزند ، اکنون کشورهای امپریالیستی هستند که در نتیجه ی افزایش بی سابقه

اقتدار اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی که قادرند با تجاوزکاران به مقابله برخیزنـد و آنهـا را دچـار شکست سازند ، باید در باره ی عواقب اقدامات ماجراجویانه ی خود بیاندیشند

۳

پایان سخن

جنبش آزادی بخش ملی خلقهای ایران یکی از حلقه های مبارزه ی عمومی خلقها ی شرق علیه اسارت استعماری است . سالهای ۱۳۲۵ – ۱۳۳۲ در تاریخ این مبارزه جای خاص دارد . در این مبارزه حزب توده ی ایران ، حزب طبقه ی کارگر ، نقش مهمی داشت .

بررسی جنبش آزادی بخش ملی و نقش حزب طبقه ی کارگر و پیروزیها و ناکامی های آن در این جنبش نویسنده ی این کتاب را به نتایج زیرین می رساند :

۱– پایان دومین جنگ جهانی ، تضادهای اساسی سیستم سرمایه داری را عمیقتر کرد . شکست آلمان هیتلری و ژاپن امپریالیستی و پیروزی اتحاد شوروی موجبات گسترش جنبش خلقها را در راه رهائی ملی و علیه اسارت امپرالیستی فراهم آورد . در سالهای ۱۳۲۵–۱۳۳۲ ایران در مرکز جنبش ضد امپریالیستی خاور نزدیک و میانه قرار داشت. مبارزه ی خلقهای ایران در شرایط نامساعد جهانی یعنی تهدید و شانتاژ امپریالیسم و مساعی آن برای یافتن بهانه ای برای بر افروختن آتش جنگ جهانی انجام گرفت . با این همه با تضعیف نفوذ امپریالیسم به طور کلی و طرد موقت امپریالیسم انگلستان از کشور ، به پیروزیهای قابل ملاحظه ای دست یافت این پیروزیها از این جهت برای خقهای خاورمیانه دارای اهمیت عظیم بود که گزند پذیری امپریالیسم را نشان داد و افسانه ی قدر قدرتی آن را در هم ریخت .

مبارزه ی مردم را حزب توده ی ایران رهبری می کرد . این مبارزه هم در شرایط علنی و هم در شرایط غیر علنی انجام می گرفت . تنوع شکل و کثرت حوادث از مشخصات این مبارزه است و به این جهت تجارب حاصله از این مبارزه برای احزاب کمونیستی و کارگری کشورهائی که در راه آزادی ملی خود مبارزه می کنند ، دارای ارزش است .

۲– حزب توده ی ایران حزب مارکسیستی – لنینیستی طبقه ی کارگر ایران و وارث سنن حزب کمونیست ایران است . پیدایش این حزب در شرایط دومین جنگ جهانی ، پس از کناره گیری رضا شاه از سلطنت ، امری قانونمند بود . رشد فوق العاده سریع این حزب مؤید این واقعیت است . حزب توده ی ایران در مدتی کوتاه به بزرگترین و متشکلترین احزاب کشور بدل شد و طبقه ی کارگر و روشنفکران زحمتکش را به سوی خود جلب کرد و با موفقیت در روستاها نفوذ نمود و اعتماد سایر قشرهای اجتماعی را به دست آورد . حزب توده ی ایران

از شرایط علنی برای متشکل کردن زحمتکشان کشور به منظور مبارزه به خاطر مطالبات اقتصادی و آزادیهای سیاسی استفاده می کرد .

۳- حزب توده ی ایران که در سال ۱۳۲۷ اجباراً به مبارزه مخفی پرداخت ، پیشوای مورد قبول توده های زحمتکش بود و اعتماد و علاقه ی آنان را به سوی خود جلب کرده بود .

تاریخ مبارزه ی مخفی حزب توده ی ایران نشان می‌دهد که چگونه می‌توان برای تلفیق مبارزه ی علنی با مبارزه ی غیر علنی از امکانات استفاده نمود. بدون این کار حزب طبقه ی کارگر به گروه محدودی تبدیل می‌شود که از توده ی مردم جدا شده و قادر نیست در سیر حوادث تأثیر لازم ببخشد.

حزب توده ی ایران تقریباً با تمام سازمان‌های کم و بیش وسیع توده‌ای پیوند داشت (با اتحادیه‌ها، جمعیت ها، سازمان‌های سندیکائی و غیره) . در موارد بسیار حزب خود در تشکیل این سازمان‌ها شرکت می‌کرد. تعداد زیادی روزنامه‌های علنی پیوند باز هم وسیع‌تر حزب را با توده‌ها تأمین می‌کردند. در عین حال انتشار وسیع و منظم مطبوعات مخفی حزب، هم قدرت حیاتی حزب را به ثبوت می‌رساند و هم خط مشی اساسی حزب و اندیشه‌های مارکسیستی- لنینیستی را میان توده‌ها اشاعه می‌داد.

۴- فعالیت عملی حزب سیاسی ملاک صمیمیت و وفاداری آن نسبت به آرمانهای مردم است. حزب توده ی ایران با استفاده از تمام اشکال ممکن برای دفاع از منافع مردم، عملاً توانست خود را مدافع واقعی حقوق زحمتکشان نشان دهد. مبارزه ی پارلمانی حزب توده ی ایران، فعالیت وزرای آن در دولت ائتلافی و دفاع جسورانه ی اعضاء و رهبران این حزب در دادگاهها، با وجود خطراتی که آنان را تهدید می‌کرد، به مردم نشان داد که حزب توده ی ایران نه در حرف، بلکه در عمل مدافع آنان است. این عاملی بود که برای حزب توده ی ایران حیثیت و اعتبار فوق‌العاده‌ای به وجود آورد.

۵- ایران کشوری است کثیرالمله. در چنین شرایطی، حزب توده ی ایران به پیروی از سیاست لنینی در مسئله‌ی ملی که یگانه سیاست صحیح در این مورد است. علاقه ی تمام خلق‌های ایران را به‌سوی خود جلب کرد. حزب توده ی ایران با دفاع از جنبش دمکراتیک آذربایجان و کردستان به این جنبش‌ها کمک نمود. سازمان ایالتی حزب توده ی ایران در آذربایجان با الحاق خود به فرقه ی دمکرات آذربایجان استخوان‌بندی این حزب جدید را به‌وجود آورد. مطبوعات حزب توده ی ایران به‌علت دفاع از جنبش آذربایجان و کردستان دائماً به داشتن تمایلات تجزیه‌طلبانه متهم می‌شد. ولی حزب توده ایران از پشتیبانی خود از مطالبات حقه ی سایر خلق‌ها هرگز امتناع نکرد. این واقعیت عشق و علاقه ی عمیق خلق‌های ایران را به‌سوی این حزب جلب کرد.

۶- تجزیه جنبش آزادیبخش ملی ایران در سال‌های ۱۳۲۵ – ۱۳۳۲ بار دیگر نشان می‌دهد که بسیج موفقیتآمیز توده‌های مردم در هر جنبش دارای چه اهمیت عظیمی است. عقب‌نشینی ناگزیر ارتجاع همیشه معلول مبارزه ی فعال توأم با فداکاری توده‌های مردم بوده است. سال‌های مورد بررسی ما سرشار از این نوع

مبارزات است: اعتصاب عمومی نفت‌گران (در فروردین و اردیبهشت ۱۳۳۰)، که در سراسر کشور از آن پشتیبانی شد، تظاهرات همگانی توأم با زد و خوردهای خونین، هنگام ورود هریمن یا سر کار آمدن قوام، مبارزات اسفندماه ۱۳۳۰ برای عقیم گذاردن توطئه دربار شاه و غیره. این مبارزات که حزب توده ی ایران نقش عمده در آن داشت، موجبات تزلزل و پریشانی ارتجاع را فراهم آورد و به برانداختن دودلی عناصر متزلزل کمک نمود و کار ملی کردن صنعت نفت را تسریع کرد.

۷- در شرایط مبارزه کشورهای مستعمره و نیم‌مستعمره نه فقط توده‌ی عظیم خورده‌بورژوازی شهر، بلکه صاحبان صنایع و بازرگانان متوسط یعنی بورژوازی ملی نیز در مبارزه‌ی ضد امپریالیستی ذینفعند. متحد کردن این نیروها در جبهه‌ی واحد وسیع مبارزه و رهبری کردن آنها ـ مهم‌ترین وظیفه‌ی حزب طبقه‌ی کارگر است

حزب توده ی ایران از آغاز تأسیس خود این واقعیت را در نظر داشت. به ابتکار حزب توده ی ایران، "جبهه‌ی آزادی" که بخش قابل‌ملاحظه‌ای از مطبوعات مترقی کشور را متحد می‌کرد، تشکیل گردید. حزب توده ی ایران همچنین "جبهه‌ی واحد احزاب مترقی" را به‌وجود آورد و یک سلسله اقدامات دیگر را در این زمینه انجام داد. موفقیت‌های حزب در این زمینه امکان ایجاد چنین اتحاد وسیعی را نشان می دهد. با آنکه در زمان مصدق نیز گام‌هائی در این جهت برداشته شد ولی تمام اقدامات ممکن به‌عمل نیامد. فقدان چنین وحدتی، جنبش را در برابر ارتجاع آسیب‌پذیر نمود.

۸- بورژوازی ملی کشورهای مستعمره و وابسته در مراحل معینی نه فقط در مبارزه با امپریالیسم شرکت می‌کند، بلکه دعوی رهبری جنبش را نیز دارد و در این زمینه به رقابت با پرولتاریا برمی‌خیزد. حزب طبقه ی کارگر برای به‌دست آوردن هژمونی همیشه باید وضع اقتصادی و سیاسی کشور و آرایش نیروهای اجتماعی را به‌درستی تجزیه و تحلیل کند و معلوم سازد که بورژوازی ملی در مرحله‌ی معین مبارزه تا چه حد می‌تواند در جنبش شرکت ورزد و مهم‌تر از همه باید در دادن شعارهای بسیج‌کننده ناشی از حوائج مبرم روز بر او پیشی گیرد.

تجربه حزب توده ی ایران نشان می‌دهد که با آنکه حزب همیشه تواناترین نیروی بسیج‌کننده بوده ، در لحظاتی ابتکار رهبری را به سود بورژوازی ملی از دست داده و این زمانی بود که شعار حزب در باره‌ی ملی کردن نفت با شرایط زمان تطبیق نمی‌کرد.

۹- بورژوازی ملی که در جنبش ضدامپریالیستی شرکت می‌کند، دارای ویژگی‌هائی است که اگر درنظر گرفته نشود، نیروهای دمکراتیک می‌توانند در تجزیه و تحلیل‌های خود و در ارزیابی تناسب نیروها دچار اشتباه شوند و غافلگیر گردند.

ویژگی اساسی بورژوازی ملی را دوگانگی خصلت آن تشکیل می‌دهد که خود معلول ضعف بورژوازی ملی است. این بورژوازی که از کمونیسم بیش از امپریالیسم وحشت دارد، در لحظات قطعی می‌تواند لبه‌ی تیز

مبارزه‌ی خود را علیه کمونیسم متوجه سازد. ما نقش جناح راست بورژوازی ملی ایران را قبلاً نشان دادیم. این جناح، هنگامی‌که جنبش به مرحله‌ی قاطع خود گام نهاد، آشکارا به جانب ارتجاع گرائید. در عین حال نقش جناح رادیکال‌تر آن را نیز که در لحظه‌ی قاطع، یعنی در آستانه‌ی کودتای نظامی، تزلزل هلاکت‌بار از خود نشان داد، ملاحظه کردیم.

۱۰- تجربه‌ی همکاری حزب طبقه کارگر ایران با بورژوازی ملی حاکی است که فقط با در نظر گرفتن تمام خصوصیات (خصوصیات عام و خصوصیات خاص در هر کشور) بورژوازی ملی (که هنوز بخش قابل ملاحظه‌ای از خرده بورژوازی شهر را به‌دنبال می‌کشد)، تعیین صحیح مواضع سیاسی آن در هریک از مراحل مبارزه ضمن تلفیق همکاری با انتقاد صحیح افشاگرانه می‌توان مبارزه مشترک علیه امپریالیسم و فئودالیسم را با موفقیت انجام داد.

۱۱- حزب توده ی ایران با تمام مظاهر و اشکال استعمار مبارزه می‌کند. حزب توده ایران بدون آنکه مبارزه ضدامپریالیستی را در مقیاس وسیع قطع کند در هر لحظه ی مشخص این مبارزه را در جهت امپریالیسم خطرناک‌تر سوق داده است. مثلاً در زمان جنگ لبه‌ی تیز این مبارزه به‌طور عمده علیه فاشیسم آلمان متوجه بود. این حزب که کاملاً جوان بود، با مبارزات جسورانه خود علیه هواداری سنتی از آلمان، سیمای واقعی امپریالیسم آلمان را روشن ساخت و در این راه از تمام امکانات خود استفاده نمود. پس از سرکوب آلمان هیتلری، امپریالیسم آمریکا و انگلیس هدف عمده‌ی مبارزه ضد امپریالیستی حزب توده ایران گردید.

۱۲- تجربه جنبش آزادی‌بخش ملی ایران و سایر کشورهای خاورنزدیک و میانه حاکی است که اکنون امپریالیسم آمریکا نیروی عمده ی استعمار را تشکیل می‌دهد. نیروهای ارتجاع داخلی و خارجی برای تعرض مشترک علیه جنبش آزادیبخش، در اطراف امپریالیسم آمریکا متمرکز می شود.

خدمت حزب توده ی ایران در این بود که علیه امپریالیسم آمریکا به مبارزه‌ی پی‌گیر و موفقیت‌آمیز پرداخت و آن را افشاء کرد و تصورات واهی در باره‌ی این امپریالیسم را در هم ریخت و ثابت کرد که امپریالیسم آمریکا اکنون عمده‌ترین دشمن تمام جنبش‌های آزادیبخش ملی است.

۱۳- امپریالیسم جهانی، موفقیت‌های خلق‌های کشورهای مستعمره و وابسته و مبارزه‌ی آنان را در راه آزادی ملی، عامل شکست سیستم استعماری خود می‌داند. به این جهت زمانی‌که جنبش آزادیبخش ملی اعتلاء می‌یابد، امپریالیست‌ها، حتی زمانی‌که تضادهای میان آنها به حادترین نحو بروز کرده باشد، حاضرند برای سرکوب جنبش به سازش موقت بپردازند و با نیروی مشترک عمل کنند.

رژیم‌های سلطنتی و دار و دسته مالکان و کمپرادورها تکیه‌گاه امپریالیسم را در داخل این کشورها تشکیل می‌دهند. تاریخ جنبش آزادیبخش ایران نمونه‌ی بارز آن است.

۱۴- تجربه‌ی مبارزه‌ی رهائی‌بخش ملی خلق‌های ایران نشان می‌دهد که هیئت حاکمه ی خودفروش حاضر است به چه تحریکات و مفسده جوئی‌ها و خیانت‌هائی تن در دهد. اقداماتی نظیر مبارزه مشترک ارتجاع داخلی و امپریالیسم برای سرکوب اعتصابات خوزستان ، متحد کردن عشایر جنوب (به‌دست امپریالیست‌ها) و استفاده‌ی ارتجاع از شورش این عشایر به‌عنوان دستآویزی برای تعرض به جنبش دمکراتیک آذربایجان، انعقاد قراردادهای سری با آمریکا برای تأمین کنترل کامل آمریکائی‌ها بر ارتش و ژاندارمری، انعقاد "قرارداد الحاقی" با شرکت نفت و بسیاری اقدامات دیگر ـ نمونه‌ی آن است.

۱۵- به کار بدن شیوه‌های فاشیستی از طرف هیئت حاکمه به معنای ضعف ارتجاع است و نه قدرت آن. ارتجاع زمانی به این شیوه‌ها متوسل شد که جنبش می‌توانست از ابتدائی‌ترین آزادی‌های موجود در ایران به نحوی موفقیت‌آمیز استفاده کند. ارتجاع برای رسیدن به هدف‌های خود از تمام وسایل استفاده می‌کرد: ایجاد احزاب دولتی و سندیکاهای ساختگی، تشکیل دار و دسته‌های تروریستی که فعالین حزبی را مورد ضرب و جرح قرار می‌دادند و ترور می‌کردند و سازمان‌های دمکراتیک را غارت کرده و آتش می‌زدند و سرانجام تغییر در قوانین موجود و حتی قانون اساسی به‌منظور جنبه ی قانونی دادن به خود سری‌های دستگاه حاکمه.

۱۶- امپریالیست‌ها و ارتجاع داخلی در شرایط کنونی، مبارزه با نیروهای مترقی را تحت عنوان "مبارزه با خطر کمونیست" مؤثرتر می‌دانند و برای این کار از توسل به هر نوع فتنه‌انگیزی و دسیسه‌بازی ابا ندارند. آنان می‌خواهند به این وسیله بخشی از نیروهای ضد امپریالیستی (بورژوازی ملی، خرده بورژوازی شهر و غیره) را بترسانند و آن را از جنبش ضد امپریالیستی جدا کنند. تقریباً تمام مبارزه ی هیئت حاکمه علیه حزب توده ی ایران و سازمان ها و سندیکاهای دمکراتیک وابسته به آن و حتی مبارزه با جمعیت هواداران صلح نیز زیر علم مبارزه با کمونیسم انجام می‌گرفت.

۱۷- رویزیونیست‌های راست و "چپ" به مثابه ی متحدین امپریالیسم و ارتجاع داخلی عمل می‌کنند. امپریالیست‌ها و ارتجاع داخلی به انفجار حزب توده ی ایران از داخل به دست گروه‌های انشعابی که دارای مواضع رویزیونیستی بودند، امید فراوان داشته‌اند. این گروه‌ها مانند رویزیونیسم بین‌المللی، اصول انترناسیونالیسم پرولتری را نفی می‌کردند و می‌کوشیدند حزب طبقه‌ی کارگر را نابود سازند و ماهیت طبقاتی حزب را مسخ کنند و مبارزه‌ی آن را علیه امپریالیسم تضعیف نمایند.

گروه‌هائی که در داخل حزب توده ی ایران دارای موضع‌گیری رویزیونیستی بودند و در اطراف خلیل ملکی متحد شده بودند، تدریجاً به دشمنان سوگند خورده طبقه‌ی کارگر و دستیاران مستقیم ارتجاع تبدیل شدند.

این گروه‌ها هنگام نهضت ملی کردن صنعت نفت، برای ایجاد تفرقه در میان نیروهای ضد امپریالیست، از تمام وسائل استفاده می‌کردند.

۱۸- حزب توده ی ایران فقط در اثر نرمش و بالاتر از آن در اثـر اجـرای صـحیح اصـل لنینـی مرکزینـت دمکراتیک توانست مبارزه با گروه‌های اپوزیسیون را با موفقیت انجام دهد. حزب در نتیجه ی مباحثه‌ی درونـی که به‌خوبی سازمان یافته بود، اپوزیسیون را کاملاً منفرد کرد و توانست مبارزه را چنان گـسترش دهـد کـه هـر یک از اعضاء فعال حزب ، خود به نادرستی و ضدحزبی بودن مواضع اپوزیـسیون پـی ببـرد. ریـشه‌کـن کـردن سازمانی اپوزیسیون فقط پس از شکست ایدئولوژیک آن میسر گردید.

۱۹- خلق‌های ایران، مانند سایر خلق‌های سـتمدیده، دوسـت وفـاداری چـون اتحـاد شـوروی و تکیـه‌گـاه استواری چون جامعه ی کشورهای سوسیالیستی دارند. پیروزی اتحاد شوروی بر فاشیسم، خلـق‌هـای ایـران را برای تشدید مبارزه در راه رهائی خود الهام می بخشید.

اتحاد شوروی پیوسته از استقلال و تمامیت ایران دفاع کرده است. فقط در نتیجه ی مخالفت قـاطع اتحـاد شوروی بود که امپریالیسم آمریکا و انگلیس ناچار شدند از ایجاد کمیسیون سه‌گانه که عملاً به معنای برقـراری قیمومت بر ایران بود، صرف‌نظر کنند. نماینده‌ی شوروی در شورای امنیت سازمان ملل از مردم ایران به‌نحـوی قاطع پشتیبانی نمود. پشتیبانی مؤثر اتحاد شوروی از خلق‌های ستمدیده‌ای که در راه‌هائی خود مبارزه می‌کننـد، برای خلق‌هـای ایـران نیـز دارای اهمیـت جـدی اسـت. رشـد اقتـصادی اتحـاد شـوروی و سـایر کـشورهای سوسیالیستی، برای پشتیبانی از مبارزه ی خلق‌ها به‌خاطر آزادی خویش و برای مقابله با تهدیـد امپریالیـست‌هـا امکانات بیشتری به‌وجود می‌آورند.

اکنون که برای مقابله با نقشه‌های امپریالیستی و شکـست دادن تجاوزکـاران نیـروی عظیمـی وجـود دارد، کشورهای امپریالیستی باید در باره‌ی عواقب اقدامات ماجراجویانه ی خود به‌نحوی جدی بیاندیشند.